

کتابخانه آستان قدس

اسم کتاب: رجاء الغفران فی مهمات القرآن – جلد ... فارسی

مصنف / مؤلف: آقا شیخ محمد رضا یزدی

خطی / چاپی: سنگی نستعلیق طبع شیراز

سال طبع یا تحریر: ۱۳۳۱ ق ... عدد اوراق ...

جزء کتب: تفسیر ... شماره: ۱۹۸

شماره عمومی: ۷۸۱ ... شماره قبض: ۲۵۹۴۳

واقف: حاج عماد ... تاریخ وقف: تیر ۱۳۰۰

طول: ۱۷/۵ ... عرض: ۱۰/۵ ... قطع: ...

هو الله تعالى شأنه

العزيز

فيضان ماء الحيوان من مجرى ظلمات

العنوان عطية من الله العلي السبحان

لمن له التمسك بالفرقان المسمى

رجاء الغفران في مهمات القرآن

بسعي واهتمام و بذل همت يكى از مؤمنين

و مقدسين در مطبع سپهر مطلع

آباده شيراز بحلية طبع

مزين گرديد

١٣٣١

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد وآله الطاهرین ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین من الان الی یوم الدین اما بعد چون کتاب مستطاب اعجاز القرآن که گوهریست گران بها و کوکبی است درخشان میانه مصنفات علماء محققین او تذکره هست از برای مجتهدین و تلویحات و تبصره هست از برای دانشمندان از مؤمنین گلستانی است از آیات مفسره و اخبار مترجمه از برای متدینین و بستانی است و لله کلامیه او در اصول دین بحمد الله علی تلک النعمة العظمی والموهبة الکبری که در هر یک مسحون از جواهر نفیسه متفاوته و شدت رغبت هر کس بجزئیات در امور مختلفه پس داعی بود در اهل بر تقویم داشتن فهرست پس مکوییم که این کتاب شریف مشتمل است بر مقدمه و پنج مقصد و خاتمه اما مقدمه پس بر او سه فصل است فصل اول در اسامی قرآن و بیان موضوع لفظ قرآن فصل ثانی در اخبار وارده در فضل قرآن و تلاوت او فصل سیم در بیان آنکه هر قطعه از قرآن باجزاء کتابی است از کتب سماویه از توریة و انجیل و زبور و در معنی طوال و مفصل و معنی سوره و آیه اما مقصد اول پس در معجز بودن قرآن هست و در او چهار فصل فصل اول در معنی معجزه و کرامت و ارهاص و سحر و شعبده و کهانت و بیان فرق آنها فصل ثانی در باره مختلف بودن معجزات انبیاء و در راه قطع پیدا شدن از ایمان بمعجزه موجبه برای سایر مردم فصل سیم در اثبات معجزه بودن قرآن و وجه اعجاز او و معنی معجزه بودن او و چه چیز است و جهات داله بر آنکه از جانب خدا است و بیان اینکه آن اختلافی که خدا نفی فرموده از قرآن چه چیز است و در او است دلایل توحید از کلام امیر المؤمنین فصل چهارم در فضلیت قرآن بر معجزات انبیاء و سیم است ذکر بسیار بر معجزات

خاتم الانبیاء و رفع استبعاد در وقوع شق القمر و خبر وارده در آنچه که خدا بهر پیغمبر فضلی و معجزه داده و بآن بزرگوار داده بنحو اکمل و ذکر آن فضائل و معجزات تفصیلا و اما مقصد ثانی پس در عنوان کلام الله هست و در او چهار فصل و یک تنبیه است فصل اول در معنی کلام الله و اثبات لفظی بودن آن و معنی متکلم بودن خدا و رفع دوری که بعضی وارد ساخته اند در مقام و معنی قیام کلام باو و در او است جهت نسبت دادن کلام الله ناطق بامیر المؤمنین ع و کلمة الله بحضرت عیسی فصل ثانی در اثبات حادث بودن قرآن و ابطال قول بقدم او و در او است اثبات حدوث عالم و رد قول بحدوث ذاتی عالم و قدم زمانی او و بیان معنی حدوث دهری و ابطال آن قول و معنی اراده الله و سر اطلاق نشدن مخلوق بر قرآن فصل سوم در بیان کلام نفسی و ابطال آن و در او است نفی معانی از خدا و بیان فرمایش امیر المؤمنین علیه السلام و بطلان کلام مخالفین در این مطلب نفی ترکیب از خدا بجمیع انحاء و ذکر وحدت امکانیه و بیان مراد از عبارت صحیفه لک یا الهی وحدانیة العدد و ذکر توهم نبودن اراده عبد باختیار او و رد او و نفی مجبوریت در فعل بعد از اراده و محال بودن اراده معصیت از معصومین فصل چهارم در ابطال محل بودن خدا از برای قیام کلام و غیره و عدم تغییر علم او و تغییر معلوم اما تنبیه پس در معنی حرف و اینکه قرآن اول صادر است و بس و اینکه هر کس قرآن بنحو اندکی

هذا
کتاب رجاء الغفران
فی مهمات القرآن

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

حمد از هر حامدی که سزد خداوندی را سزد که بآفریده شده
سخن تحدی فرمود عالمیان را و دلیل بر صدق پیغمبر
خود قرار داد قرآن را و باختلاف مصلحت منسوخ فرمود
بعضی آیات بعضی را و منت گذاشت بفرمان عام
وخاص مخلوق خود را و برای عبرت حکایت فرمود
حال پیشینیان را و صلوات و سلام بی انتها
برخاتم پیغمبران محمد ص صاحب کتاب و آیات و آورنده
تبیان هر شیئ بمحکمات و متشابهات و نسخ کننده
احکام ودیانات و بر آل طاهرین او شکافندگان بطون

(ظواهر)

ظواهر خطابات و واضح کنندگان مراد از مجملات
و مؤولات و لعنت بی پایان بر دشمنان حمد و حین
بمنزلات فرقانی و مذمت شدگان بتعبیرات ربانی
و تحریف از مواضع کنندگان کلمات سبحانی اما بعد
چنین گوید غریق در بحر خطا ابن اسد الله محمد رضا عفی
عنهما که خواهش فرمود از من در وقت که بی این
و شدت اعراض نفوس از قرآن بعضی از نوادر
ایام و فرائد دوران و باوفایان از اخوان اسکن الله
والده و والدی فی بحبوحة الجنان
اینکه رسم دارم کلماتی چند در قرآن مجید
که مشغول بودم بتصنیف کتابی در علم فقه و حاشیه
بر کتابی از اصول اجابت او را غنیمت شمرده
و تسوید آن دو کتاب را از دست افکند و من الله
استعین انه خیر ناصر و معین و ارجو من الله ان ینفع

(ینفع)

هٰذِهٖ اِخْوَانُنَا الْمُؤْمِنِيْنَ مشتمل ساختم او را بیک مقدمه
و چند مقصد و خاتمه اَمَّا مُقَدَّمه پس در او سه فصل است
فصل اوّل در اسم آن رقم معجز شیم و آن قرآن است
چنانکه فرموده وَمَا كَانَ هٰذَا الْقُرْاٰنُ اَنْ يُّفْتَرٰى
مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ و آن در اصل مصدر قَرَءَ میباشد چنانکه
که در قاموس گفته پس بمعنی تلاوت کردن است لیکن
در اینجا بمعنی مفعول است یعنی قرائت شده یا از قَرَأَتِ النَّاقَةُ
هست بمعنی حَمَلَتْ پس بمعنی حامل است یا از قَرَأْتُ الشَّيْءَ
بمعنی جَمَعْتُ بَعْضَهُ اِلٰى بَعْضٍ پس بمعنی جامع است پس
از برای او سه معنی است تلاوت کرده شده و
حمل دارنده و جامع و میتوان گفت که معنی دوّم
و سیّم یکی است امّا مناسبت معنی اوّل که واضح است
زیرا که قرائت کرده شده از جانب خدا بر پیغمبر و امّا
آن دو معنی دیگر بواسطهٔ اینکه جامع و حامل است
هر چیز را که فرمود لَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ اِلَّا

فِي كِتَابٍ مُبِيْنٍ و شیخ طبرسی فرموده از اسماء
آن کتاب است و بمعنی جمع گرفته او را و نیز فرموده
وَمِنْ اَسْمَآئِهِ الْفُرْقَانُ لِاَنَّهُ يُفَرِّقُ بَيْنَ الْحَقِّ
وَالْبَاطِلِ یعنی از اسماء او فرقان است بواسطهٔ
اینکه او جدا میکند میانهٔ حق و باطل و گفته شده
بواسطهٔ اینکه مؤدّی بسوی نجات و مخرج میشود مثل
قوله تعالی وَيَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا یعنی برای شما
قرار میدهد مخرج و نجاتی و نیز فرموده وَمِنْ اَسْمَآئِهِ
الذِّكْرُ قَالَ سُبْحَانَهُ نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ
وَاِنَّا لَهُ لَحَافِظُوْنَ و در معنی ذکر دو احتمال فرموده
یکی اینکه چون ذکر خداست از برای بندگانش
و انشا و سخن را دیگر اینکه بمعنی شرافت باشد
بواسطهٔ شرف دادن برای کسانیکه ایمان آورنده
باو بیند و تصدیق کننده او بیند مثل اینکه فرموده
وَاِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ یعنی شرف لک و لهم

پس بفرمایش این حبر جلیل از برای این منزل
سبحانی چهار اسم است قرآن و فرقان و کتاب
و ذکر لیکن مخفی نماناد که بمجرد اطلاق این الفاظ
نمیتوان گفت که اینها اسامی هستند بلکه در صورتی
صدق اسم میکند که اراده نشود مفهوم لفظی آنها
و قریب مینماید که اطلاق این سه لفظ از جهة صدق
مفهوم آنها باشد بر آن منزل مثل لفظ تنزیل که
اطلاق بر او میشود پس از قبیل اطلاق لفظ انسان است
بر فردی از او و نهایت اینکه گفته شود که فرد منصرف
الیه مفهوم این الفاظ این منزل باشد و این
چه دلیلی است بر اینکه وضع شده باشد این الفاظ
بوضع ثانوی از برای او و تأیید میکند انکار
اسم بودن فرقان را حدیث شریف اَلفُرقانُ
المُحکَمُ الواجِبُ العَمَلُ بِهِ وَالقُرآنُ جُملَةُ الکِتابِ
پس اسم محقق الاسمیة آن قرآن است بر وزن غفران

وبعضی از علما قائلند باینکه قرآن از برای او
دو وضع است یکی از برای مجموع بعنوان مجموعیت
و دیگر از برای امر کلی که صدق میکند بر تمام او
اینکه او قرآن است و بر سوره از او و بر آیه از او
مثل صدق آب بر قلیل و کثیر و این سخن هم مجرد
ادعا است بلکه متبادر نمیشود از لفظ قرآن جز مجموع
پس اطلاق قرآن بر غیر او مجاز است چنانکه
در جای خود مذکور است که تَبادُرُ الغَیرِ عَلامَةُ
المَجازِ

فصل دویم

در فضل قرآن
و تلاوت وی است کلینی بسند معتبر نقل فرموده
در حدیثی از رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِه که هرگاه
فتنه ها فرا گیرد شما را مانند پاره های شب تار پس
بر شما باد بقرآن بدرستیکه قرآن شفاعت کننده ایست
که شفاعتش را قبول میکنند و با هر که خصمی و مجادله
کند تصدیق او را مینمایند یعنی در محکمهٔ خدا اینکه

شکایت کننده ایست از مصاحبی که غیر تابع اوست
و خدا تصدیق او میکند و هر که او را پیشوای خود
قرار داد میکشاند او را به بهشت و هر کس او را
پشت سر انداخت میراند او را بسوی آتش
و او راهنمائی هست که دلالت میکند بر بهترین راهی
و او کتابی است که در اوست تفصیل و بیان و معرفت
پیدا کردن و اوست امر قطعی جدّی نه لعب و بازی
و از برای او ظاهری است و باطنی است پس ظاهر
او حکم است و باطن او علم است ظاهر او خوش آیند
و باطن او عمق دارنده از برای او نجوم است یعنی
راهنمای مردم است و بر آن نجوم نجومی است یعنی
ائمهٔ هدی که علم قرآن نزد ایشان است منه المؤلف
گویند بعضی بی تأمل نجوم بتاء خوانده اند بر گردیم بترجمه
و بشماره نمی آید عجائب او و کهنه نمیشود غرائب او
در اوست چراغهای هدایت و موضع روشنی حکمت

و راهنماست بر معرفت از برای کسی که بشناسد
صفت را یعنی صفت آمرزش را و باید بجولان در آورد
در قرآن کسیکه تواند دیدهٔ خود را و برساند
نظر خود را بصفت او تا نجات بیابد از مهلکه و خلاصی
یابد از ورطهٔ بی مفر بسبب اینکه تفکر حیات دل
شخص با بصیرت است چنانکه راه میرود دارای نور
در تاریکیها شخص مستنیر پس بر شما باد به نیکو خلاص
شدن و کم درنگ کردن یعنی در فتنه و به سند
معتبر نقل شده از رسول خدا صلّی الله علیه و آله
که فرمود قرآن هدایت کننده ایست در گمراهی
و بیان کننده ایست در کوری و نگهدارنده است
از لغزش و نوری است در تاریکیها و روشنائی است
در بدعتها و حفظ کننده ایست در هلاکت و راهنمائی است
در ضلالت و واضح کننده ایست در فتنه ها
و رساننده است از دنیا بسوی آخرت و در اوست

کال دین شما و تجاوز نمیکند کسی از قرآن مگر
بسوی آتش و نیز بسند معتبر آورده از حضرت
صادق علیه السلام که دیوان ها در روز قیامت
سه دیوان است دیوانی است که در او ذکر نعمتها است
و دیوانی است که در اوست ذکر حسنات و دیوانی
که در اوست ذکر گناهان پس مقابله میشود میانهٔ
دیوان نعمتها با دیوان حسنات پس فرا میگیرد
نعمتها تمام حسنات را و باقی میماند دیوان سیئات
پس خوانده میشود فرزند آدم که مؤمن است از برای
حساب پس مقدم شود قرآن در بهتر صورتی از پیش
روی او پس بگوید ای پروردگار منم قرآن و این است
بندهٔ مؤمن تو که می بود که بتعب می انداخت نفس خود را
بتلاوت من و طول میداد بترتیل من و اشک
می بارید دو چشم او وقتی که مرا در تهجدش میخواند
مؤلف گوید میشود مراد این باشد که وقتی که بپا ای

میکرد بخواندن من پس خوشنود کن او را چنانکه
که مرا خوشنود کرد پس میگوید خداوند عزیز جبار
بندهٔ من بگشا دست راست خود را پس پر کند او را
از رضوان الله العزیز الجبار و پر کند دست چپش را
از رحمة الله و گفته شود این است بهشت مباح از
برای تو پس قرائت کن و بالا رو پس بقرائت
هر آیهٔ صعود میکند یک درجه و نیز بسند معتبر آورده
از حضرت صادق علیه السلام که فرمود فرمود
رسول خدا صلی الله علیه و آله بدرستیکه اهل قرآن
در اعلی درجه بهشتند بعد از پیغمبران و رسولان
پس ضعیف نشمارید حقوق اهل قرآن را بسبب
اینکه از برای ایشان است نزد خداوند عزیز جبار
مرتبهٔ و مکانی یعنی بلند و نیز آورده بسند معتبر
از حضرت صادق علیه السلام که فرمود فرمود
رسول خدا تعلیم بگیرید قرآن را پس بدرستیکه او

میآید نزد حامل خود در روز قیامت در صورت جوان
خوش روئ خوش رنگی پس میگوید باو منم آن
قرآنی که به بیداری گذرانیدی در خواندن من
شب خود را و تشنه میداشتی خود را در وقت
روزه بواسطهٔ تلاوت من در زمان بعد از زوال
شمس را و خشک می انداختی در خواندن من آب دهن
خود را و جاری می ساختی اشک خود را در وقت تلاوت
من حال میگردم با تو هر جا که بروی و هر تاجری
از پی تجارت خود هست و من امروز برای تو بعوض
تمام تجارتها هستم و خواهد آمد از برای تو کرامت
خداوند عزّ و جلّ پس بشارت باد تو را پس
آورده میشود تاجی و گذارده میشود بر سر او
و داده میشود نامهٔ امان از آتش بدست راست
او و نامهٔ مخلّد بودن در بهشت بدست چپ او
و پوشانیده میشود دو حلّه بر او و گفته میشود باو

قرائت کن و بالا رو پس بقرائت هر آیه یک درجه
بالا میرود و به پدر و مادر او می پوشانند دو حلّه
اگر مؤمن باشند پس گفته میشود بآنها این از جهة آن است
که آموختند باو قرآن را و احادیث بسیار است
و این مذکور کفایت است **فصل** شیخ
طبرسی قدّس سرّه فرموده بشیاع رسیده این خبر
از پیغمبر صلّی الله علیه و آله که فرمود عطا کرده شدم
بجای توریة سبع طوال و بجای انجیل مثانی را بجای
زبور مئین و زیادتی داده شدم بمفصّل منتهی بدانکه
طوال جمع طولی است یعنی سورهٔ بلند و آن هفت سورهٔ
طولانی سورهٔ بقره هست و سورهٔ آل عمران و سورهٔ نساء
و سورهٔ مائده و سورهٔ انعام و سورهٔ اعراف و سورهٔ انفال
و سورهٔ توبه و این دو تای اخیر یک سوره محسوب شده و لذا
فاصله نشده میانه آنها به بسم الله و نامیده شده این است این

سوره‌ها طوال از جهت اینکه آنها اطول سوره‌های قرآن‌اند
و امّا مثانی پس او جمع مثنی است مثل معنی و معانی یعنی
دوباره آورده شده چون قرار داده شده سبع طوال
مبادی قرآن و پس از آن از سورهٔ یونس تا سورهٔ نحل
مثانی چون مرتبهٔ پس از آنها هستند یعنی اوّل آن سورها
آورده شدند بار دویم این سوره‌ها و امّا مئون پس جمع مائه
است یعنی صد چون مقدار صد آیه هستند یا کمی بیشتر
یا کمی کمتر آن سوره‌ها از این جهت مسمّی باین لفظ شده اند
و این نیز هفت است اوّل آنها سورهٔ بنی اسرائیل آخر آنها سورهٔ
المؤمنون و امّا مفصّل پس از بعد حوامیم از سوره‌های کوچک است
تا آخر قرآن و نامیده شده اند مفصّل از جهة کثرة فصول
میانهٔ سوره‌ها به بسم الله الرحمن الرحیم و قولهای دیگر هم
هست و ما متعرض نشدیم و بدانکه سوره عبارت است
از طایفهٔ محدودهٔ از قرآن که مأخوذ باشد از سور مدینه

چنانکه بلد محدود است بحصار خود همچنین این پاره
از قرآن محدود است از ابتداء تا انتهاء یا از سوره
بمعنی رتبه است بواسطهٔ اینکه سوره‌ها بمنزلهٔ منازل
و مراتب هستند یا از سؤر بهمزه بمعنی بقیّه است پس
قلب شده همزهٔ او بواو چون هر سوره قطعهٔ از قرآن است
و بدانکه آیه در لغت بمعنی علامت است چنانکه جوهری گفته
و در اصطلاح گفته شده اَلْآیَةُ مِنَ الْقُرْآنِ کُلُّ کَلَامٍ مُتَّصِلٍ
اِلَی انْقِطَاعِهِ و بعضی گفته اند که عبارت است از چیزی که
صحیح باشد سکوت براو و بعضی گفته اند که عبارت است از جماعتی
از حروف مأخوذ از خَرَجَ الْقَوْمُ بِآیَتِهِمْ یعنی بجماعتهم

مقصد اوّل در معجزه بودن قرآن است و انجام کلام
دراین مقام در ضمن چند فصل است **فصل** بدانکه معجزه در لغت
بمعنی بسیار عاجز کننده است زیرا که اسم فاعل است از
اعجاز و ها از برای مبالغه هست و در اصطلاح عبارت است از تصدیق فعلی

خدا بنور دعوی نبوت یا امامت و خواجه نصیر الدین طوسی چنین تعریف
کرده در تجرید ثُبُوتُ مَا لَیْسَ بِمُعْتَادٍ اَوْ نَفْیُ مَا هُوَ مُعْتَادٌ
مَعَ خَرْقِ الْعَادَةِ وَ مُطَابَقَةِ الدَّعْوٰی یعنی وجود چیزیکه عادت نبوده
که موجود شود یا نشدن چیزیکه عادت بوده که بشود با اینکه خارق
بودن و مطابق بودن مر دعوی پس خارج شد خارق عادتی
که مقرون بدعوی نباشد مثل کرامت و ارهاصات
یعنی تأسیسات نبوات بعبارة دیگر یعنی علامت
مبعوث گردیدن پیغمبر مثل ظاهر شدن نور در
جبین عبد الله و مشهور چنین تعریف معجزه
کرده اند اِنَّهُ اَمْرٌ خَارِقٌ لِلْعَادَةِ مَقْرُوْنٌ
بِالتَّحَدِّیْ مَعَ عَدَمِ الْمُعَارَضَةِ و علامه مجلسی قدس سره فرموده
معجزه امری است که ظاهر شود بخلاف عادت از مدعی نبوت
یا امامت نزد کوشش منکرین بروجهی که دلالت کند بر صدق
او و ممکن نباشد ایشان را معارضه کردن او و فرموده که از برای

معجزه هفت شرط است اول اینکه فعل خدا باشد
یا قائم مقام فعل باشد از ترک چنانچه که بگوید
معجزه من این است که دست میگذارم بر سرم و شما
قدرت بر آن ندارید ثانی اینکه خارق عادت باشد
سیم اینکه متعذر باشد معارضه او پس خارج
میشود سحر و شعبده یعنی بواسطه اینکه امکان معارضه
در آنها هست چهارم اینکه مقرون بتحدی باشد
یعنی طلب کردن از مردم باینکه اگر بتوانند مثلش
بیاورند و شرط نیست تصریح بتحدی بلکه کفایت
میکند قرائن احوال پنجم اینکه موافق باشد
مر دعوی را پس اگر بگوید معجزه من چنین است
و بجا آورد خارق دیگر را دلالت نمیکند بر صدق
او چنانکه نقل شده از فعل مسیلمه اینکه او آب دهن

افکند در چاه از جهت اینکه زیاد شود آب و پس
فرو رفت و خشکیده شد ششم اینکه آنچه ظاهر میسازد
مکذب او نباشد چنانکه گاو وحشی را بسخن در آورد
و بگوید او دروغ گوست هفتم اینکه معجزه متقدم
بر دعوی نباشد بلکه مقارن باشد او را یا متأخر
باشد بزمان اندکی بانتهاء رسید کلام مجلسی ره
لیکن مخفی نماناد مسامحهٔ اطلاق شرط بر مجموع این
هفت امر و جامع بودن تعریف اول تمام آنها را
و بعد از آنکه معلوم گردید که معجزه فعل خداست و تعلقی
از عبد نسبت باو نیست معلوم شد خروج سحر و شعبده
امّا سحر بواسطهٔ اینکه او عبارتست بحسب لغت
از چیزی که از برای او سبب و مأخذی باشد که بدست
نیاید مگر بدقت چنانکه گفته اند بعضی از اهل لغت
بِأَنَّهُ مَا لَطُفَ مَأْخَذُهُ وَدَقَّ و ابن فارس

گفته إِنَّهُ إِخْرَاجُ الْبَاطِلِ فِي صُورَةِ الْحَقِّ
و بعضی گفته اند بانه صَرْفُ الشَّيْءِ عَنْ وَجْهِهِ
و بعضی گفته اند بانه الْحِيلَةُ بِعَيْنِهِ و ممکن است
ارجاع هر سه بمعنی واحد و حاصل او نمایش چیزی است
بصورت دیگر زیرا که مراد از لفظ حق در تعریف
ابن فارس امر ثابت است و مراد از باطل امر
معدوم و ناچیز است و مراد از صَرْفُ الشَّيْءِ
عَنْ وَجْهِهِ یعنی گردانیدن چیز است از وجه
خود معنیش نه این است که وجه از بین رفته باشد
و وجه دیگر بجای او آمده باشد پس مطابق است
این دو معنی با معنی سیم که خدعه باشد و این سه
معنی منافات با تعریف اول ندارد زیرا که این
حیله بدون سبب نیست و قطب راوندی
رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ فرموده إِعْلَمْ أَنَّ الْحِيَلَ

هِيَ أَنْ يُرِيَ صَاحِبُ الْحِيلَةِ الْأَمْرَ فِي الظَّاهِرِ
عَلَى وَجْهٍ لَا يَكُونُ عَلَيْهِ وَيُخْفِي وَجْهَ
الْحِيلَةِ فِيهِ نَحْوُ عِجْلِ السَّامِرِيِّ الَّذِي
جَعَلَ فِيهِ خُرُوقًا تَدْخُلُ فِيهِ الرِّيحُ
لِيُسْمَعَ مِنْهَا صَوْتٌ وَمِنْهَا خُرَافَةُ الْمُشَعْبِذِ
مِثْلُ أَنْ يُرِيَ النَّاظِرَ ذَبْحَ الْحَيَوَانِ بِخِفَّةِ
حَرَكَاتِهَا وَلَا يَذْبَحُهُ فِي الْحَقِيقَةِ ثُمَّ يُرِي
مِنْ بَعْدُ أَنَّهُ أَحْيَاهُ بَعْدَ الذَّبْحِ وَهٰذَا
الْجِنْسُ مِنَ الْحِيَلِ وَهُوَ مِنَ السِّحْرِ وَلَيْسَتْ
مُعْجِزَاتُ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْصِيَاءِ مِنْ هٰذَا الْقَبِيلِ
بَلْ مَا يَأْتُونَ بِهِ مِنَ الْمُعْجِزَاتِ يَكُونُ عَلَى مَا يَأْتُونَ

إِنْتَهَىٰ یعنی بدان اینکه حیله‌ها چنین است که می‌نماید
صاحب حیله امر را در ظاهر بر وجهی که نمیباشد
بر آن وجه و مخفی میدارد وجه حیله را در او مثل
گوساله سامری که قرار داد در او خرقه‌هائی که داخل
شود در او باد تا شنیده شود از او صدا و از او ست
خرقهٔ شعبده باز مثل اینکه می نماید بکسیکه نظر میکند
ذبح کردن حیوان را بواسطهٔ سبک دستی و حال
آنکه ذبح نمیکند او را در حقیقت بعد از آن باو
می نماید که او را زنده نمود و این جنس از حیله‌هاست
و او از سحر است و نیست معجزات انبیاء و اوصیاء
از این قبیل بلکه آنچه اتیان میکنند از معجزات
بحسب واقع بر آن نحو هست که اتیان میکنند
بنهایت رسید کلام قطب راوندی و ظاهر گردید
از این سخنان که حقیقتی از برای سحر نیست چنانکه علامهٔ

مجلسی قدس سره نسبت داده باتفاق معتزله انکار
اثر داشتن سحر را اگر بر وجه تخییل یعنی بخیال افکندن
دانند فخر رازی نقل شده اَلسِّحْرُ فِی عُرْفِ الشَّرْعِ
مُخْتَصٌّ بِکُلِّ اَمْرٍ مَخْفِیٍّ سَبَبُهُ وَ یُتَخَیَّلُ عَلٰی
غَیْرِ حَقِیْقَتِهٖ وَ یَجْرِیْ مَجْرَی التَّمْوِیْهِ وَالْخِدَاعِ
قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰی یُخَیَّلُ اِلَیْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ اَنَّهَا تَسْعٰی
یعنی سحر در عرف شرع مختص است بهر امری که پوشیده
باشد سبب او و خیال رود در غیر حقیقت و جاری
میشود مجرای تلبیس و خدعه و فرموده خدا در قصه سحرهٔ
موسی علیه السلام که خیال کرده میشود بسوی او از عصا و ریسمان که راه میروند
بلکه صاحب مفتاح الکرامة قدس سره استظهار فرموده
از قطب راوندی اجماع مسلمین را برا و شهید قدس سره
در دروس فرموده قِیْلَ اَکْثَرُهَا تَخَایِیْلُ وَ بَعْضُهَا
حَقِیْقِیٌّ یعنی گفته شده که اکثر سحر بخیال انداختن است

یعنی بی حقیقت و بعضی از او حقیقت دارد و از محقق
ثانی است که از برای او تاثیر است در وهم و علامهٔ
مجلسی رحمه الله تخییل را گرفتن چشم گرفته مثل اینکه کسی که
در کشتی نشسته خیال میکند که کشتی ساکن است و شط
متحرک است و قطره که فرود می آید خط مستقیم پیدا شده
میشود و بسا میشود که چون چشم افکنده میشود متوجه
تام بچیزی بعد که برسید ارد و بچیزی دیگر نظر میکند
مختلط میشود آن دو مرئی در نظر و تمیز داده نمیشوند بعضی
از بعض و همچنین گاهی میشود که نفس توجه تام دارد
بچیزی و چیز دیگر از حسش میگذرد و ملتفت نمیشود پس میشود
که ساحر ذهن را مشغول بچیزی میکند یا چشم را میگیرد
و بسبک دستی کار خود را میکند پس محل تعجب میشود
و بسا هست که از انواع سحر شمرده میشود اظهار اثری که
از ترکیب آلات و ادوات حاصل میشود یا چیزی را که نادر است

مثل اینکه مغز سر خر بکسی بدهند و کم عقل شود و همچنین
شمرده شده از او تعلیق قلب مثل اینکه ادعا کند
ساحر که جن مطیع او بیند و بیچارهٔ ضعیف القلب
کم تمیز باور کند و رعبی در دلش پیدا شود و حاشا
که گمان کنی که ساحر بتواند قلب صورت کند مثل
اینکه انسان را بصورت سگ یا الاغ کند از جهة
تصفیهٔ نفس به بعضی از ریاضات زیرا که از اینگونه
تصرفات مختص بخدا است و تمسک بعبارت عبدی
اطعنی تا آخر عبارت منقوله بیجاست زیرا که او مجرد
افترا است چنانکه در کتاب دقائق العدلیه متعرض
شده ایم و در احتجاج است در آن خبری که زندیق
سؤال کرده از حضرت صادق علیه السلام که عرض کرد
خبر ده مرا از سحر که چیست اصل او و چگونه قادر است
ساحر بر آنچه وصف کرده میشود از عجائب او و آنچه
بجا می آورد فرمود آن حضرت اینکه سحر بر چند وجه است

پس بعضی از او بمنزلهٔ طب است چنانکه اطباء وضع
کرده اند از برای هر دردی دوائی پس همچنین علم سحر
که حیله کرده اند از برای هر صحتی آفتی و از برای
هر عافیتی عاهتی و از برای هر معنی حیلهٔ و نوع دیگر
از او سرعت و سبک دستی است و نوع دیگر از او
این است که میگیرند دوستان شیاطین از ایشان
عرض کرد پس از کجا میدانند شیاطین سحر را فرمود
از آنجائیکه اطباء شناختند طب را که بعضی از او را
بتجربه و بعضی را بالعلاج تا اینکه عرض کرد آیا پس
قدرت دارد ساحر اینکه قرار دهد انسانی را بالسحر شما
بصورت سگ و خر یا غیر اینها فرمود او عاجزتر است
از این و ضعیفتر است از اینکه تغییر دهد در خلقت
خدا بدرستیکه کسیکه باطل کند آنچه خدا ترکیب فرموده
و تصویر فرموده و تغییر بدهد پس او شریک است خدا را
در آفریدن تعالی الله عن ذلک علواً کبیرا

اگر قدرت داشت ساحر بر آنچه که تو وصف
کردی هر آینه دفع میکرد از نفس خود پیری و آفت
و امراض را و هر آینه نیست میکرد سفیدی را
از سرش یعنی نمیگذارد موی سرش سفید شود
و برطرف میکرد فقیری را از ساحت خودش
الحدیث اما شعبده پس وچنانی که حجة الله
الباری شیخ مرتضی الانصاری در مکاسب فرموده
عبارت است از حرکت سریعهٔ که باعث شود در حس
انتقال از چیزی بسوی شبه او یعنی تیز دستی که
در نمایش بخلاف او بنظر آید مثل دائره که در او
آتش است که بواسطهٔ سرعت حرکت طوق آتشی
بنظر آید اما کهانت بکسر کاف یا فتح آن پس
عبارت است از وصف کسی که رفیقی داشته باشد
از جنیان که خبردار سازد او را از امور واقع شونده
و در احتجاج است از هشام بن الحکم در آن چیزهائیکه سؤال

کرد زندیق از حضرت صادق علیه السلام عرض کرد
از کجا میرسد کهانت و از کجا خبر میدهد کاهن
مردم را با آنچه حادث میشود فرمود بدرستیکه
کهانت میبود در جاهلیة در هر زمان فترتی
از رسل یعنی زمانهای بین دو پیغمبر میبود کاهن
بمنزلهٔ حاکم که قبول کنند حکم او را در آنچه مشتبه
میبود برایشان از امور پس خبر میداد ایشان را
باشیائی که حادث میشد و این خبر دادن از وجوه
عدیده است از فراست چشم و ذکاء قلب و وسوسهٔ
نفس و فطانت روح یا انداختن در قلب او بواسطهٔ
اینکه چیزی که حادث میشود در زمین از حوادث
ظاهره پس او را عالم میشود شیطان و میرساند
او را بکاهن و خبر میدهد او را با آنچه حادث میشود
در منازل و اطراف و اما اخبار آسمان پس بدرستیکه

بودند شیاطین که می نشستند جائی که در هوا می شنیدند
وقتی که خبری بود و محجوب از آنها نمیشد و رجم کرده
نمیشدند به ستاره ها و این است و جز این نیست که
ممنوع شدند از گوش گرفتن از جهة اینکه واقع
نشود در زمین سببی که مشابهت داشته باشد به وحی
از خبر آسمان پس مشتبه شود بر اهل زمین آنچه می آورد
ایشان را از جانب خدا از جهة اثبات حجت و نفی
شبهه و میبود شیطان که بگوششش میخورد کلمهٔ واحدهٔ
از آسمان با آنچه حادث میشد از جانب خدا در خلقش
پس استماع میکرد و می آورد او را بزمین و به کاهن
میرسانید پس هرگاه زیاد میکرد از خود کلماتی برا و
از پیش خود پس مخلوط کرده میشد حق بباطل پس
آنچه درست میگفت کاهن از آنچه خبر میداد پس او
چیزی بود که شیطان شنیده بود و آنچه خطا میرفت
او چیزی بود که بر او افزوده بود پس از آن وقتیکه

ممنوع شدند شیاطین از استراق سمع منقطع شد
کهانت و امروزه این است و جز این نیست که میرسانند
شیاطین بسوی کاهن های خود خبرهائی که از برای
مردم است با آنچه صحبت میکنند و خبر میدهند
و شیاطین میرسانند بسوی شیاطین آنچه حادث
میشود در بعد از حوادث از سارقی که سرقت کند
و قاتلی که بقتل رساند و غائبی که غائب شود
و ایشان بمنزلهٔ مردم نیز راست گویانی دارند
و دروغ گویانی الحدیث بدانکه بحسب این حدیث
شریف کهانت عبارت است از فهم اموری که از برای
غالب مردم مستور است مثل اینکه فراستی از برای
اوست که وقتیکه نظر میکند به متخاصمین میفهمد
کدام از روی صداقت و کدام از روی تزویر است

یا اینکه خیالات بعیده دارد که از روی او طلبی
که در بدو نظر بدست نمی آید منفعت میشود یا فطانتی
از برای او ست و ممکن است که انداختن شیطان
در قلب او امری باشد مقابل این امور یا اینکه
این انداختن در قلب با هر یک از آن امور باشد
یا اینکه مختص بفطانت روح باشد و علی ای حال
از نهایه است تعریف او باین نحو که کاهن کسی است
که خبر میدهد از واقعات در مستقبل از زمان و میبوده
در عرب کاهنانی که بعض از آنها گمانش این بوده
که عارف بامور میشده بمقدمات و اسبابی که
دلالت کرده میشده بآنها بسوی آن امور از کلام کسی
که میپرسد او را یا فعل او یا حال او و این اخیر را عراف
گویند بنهایت رسید کلام نهایه حاصل کلام اینکه
معجزه عبارتست از خرق عادتی که او مقرون

بدعوی

بدعوی پیغمبر یا امام باشد و ارهاصات عبارتست
از خرق عادتی در مقام اظهار مبعوث گردیدن پیغمبر
کرامت عبارتست از ظهور خرق عادت در
غیر این دو مقام لیکن جریان او مثل معجزه
لازم است که بید عبد باشد و شعبده عبارتست
از تیز دستی و کهانت عبارتست از خبر دادن
غیب و سحر عبارتست از فعلی نسبت بسحر کرده شده
پس فارق بین این سه و آن سه اوّل اینکه
آن سه اوّل فعل خدای تعالی میباشد بخلاف این
سه اخیر و قطب راوندی رَحِمَهُ اللّٰه فرموده مدانکه
حیل و سحر تمام آنها وجوهی است که هرگاه تفتیش
کند قاصد آن مطلع خواهد شد بر آن وجوه
و ازین جهت صحیح است تلمذ و تعلم آن و
اختصاص ندارد با کسی دون دیگری

(مثال)

مثال آن اینکه حیله کنان میگیرند تخم را و در سرکه
و مثل آن می افکنند و میگذارند تا دو روز یا سه روز
تا اینکه پوست روی تخم نرم میشود بحیثیتی که ممکن است
که بکشیدن او کشیده و باریک شود پس وقتی
که چنین شد می اندازند او را در شیشهٔ سر تنگی پس
وقتی که آب سرد در او کردند چنانی که در شیشه
مدور شده پوست روی او سخت میشود بحیثیتی که
سخت است شکستن او پس گمان میکند غافل که
معجزه نظیر اوست و مثل اوست آنچه افکندند
سحرهٔ فرعون از بندهاشان پس گردیدند که خیال
میرفت بسوی او از سحرشان اینکه آنها راه میروند
حیله کردند در حرکت کردن عصا و بندها بآنچه قرار
دادند در آنها از زیبق پس چون طلوع کرد بر آنها

آفتاب حرکت کردند بواسطهٔ حرارت آفتاب و غیر اینها
از انواع حیله ها و از انواع تویه و مشتبه کاریها و خیال
کردند مردم اینکه آنها مارهائی هستند که حرکت
میکنند و سحر بکار بردند در چشمهای مردم بواسطهٔ
اینکه ایشان نمودند بمردم چیزی را که نمیشناختند
حقیقت او را و مخفی بود بر ایشان از جهت دور بودن
مردم از ایشان چون نگذاردند که مردم داخل
شوند در میانهٔ ایشان و در این مطلب دلالتی است
بر اینکه سحر حقیقتی از برای او نیست بواسطهٔ اینکه
اگر مار شده بودند آن بندها و عصاها نمیفرمود
خدای تعالی سَحَرُوا اَعْیُنَ النَّاسِ بلکه میفرمود
فَلَمَّا اَلْقَوْهَا صَارَتْ حَیَّاتٍ پس از آن
فرموده وَاَوْحَیْنَا اِلیٰ مُوسیٰ اَنْ اَلْقِ

عصاك فاذا هي تلقف ما يأفكون
اي القاها فصارت ثعبانا فاذا هي
تبتلع ما يأفكون فيه من الحبال
والعصي مؤلف گوید یعنی وحی کردیم بسوی
موسی اینکه بیفکند از عصای خود را پس انداخت
او را پس گردید اژدها وناگاه بلعید آنچه را
که در او سحر قرار داده بودند از بندها و عصاها
و فرموده این است وجز این نیست که ظاهر گردید
این امر از برای سحره فوراً بواسطهٔ اینکه ایشان
چون دیدند این ایات و معجزات را در عصا
دانستند اینکه او امر سماوی است که قادر نیست بر او جز
خدا و از آن آیات است منقلب شدن عصا باژدها

و از آن است خوردن اژدها بندها و عصاهای
آنها را در بطن خود یا بتفرق یا بخسف یا بفنا نزد
کسیکه تجویز کند او را مؤلف گوید یعنی احتمال است
در رفتن بندها و عصاها از نظر بکلی اجزاء صغار
متفرقهٔ غیر مرئیه شدند دیگر اینکه از دیده نهان
شدند دیگر اینکه معدوم شدند و از میان رفتند
لیکن مخفی نماناد که وقتیکه اژدها خورد آنها را از مانی
بود که عطا کرده بود خدای تعالی بهیولای عصا
صورت اژدهائی را و قلب صورت فرموده بود
و در آن وقت که با آن صورت بود آنها موجود در بطنش
بودند و بعد از اینکه منقلب گردید بصورت اولیهٔ
خود چنانی که عظیم بود وصغیر گردید هر چه در بطنش
بود از خارجه اژدهائی جزئیه عصا گردید واگر گوئی

غیر مقابل از جهة عصا معدوم گردید پس همچنین ما فی البطن پس اختصاص بما فی البطن ندارد این جهالات و فرموده از جملهٔ آیات برگشتن اژدها بعصا چنانی که بود بدون زیاده ونقصان و هر عاقلی میداند اینکه مثل این امور داخل نمیشود تحت مقدور بشر پس اعتراف کردند تمام سحره وبسیاری ازمردم بتوحید ونبوّت وگردید اسلامشان حجّت بر فرعون وقومش ونیز فرموده گمان گردند مخالفین باینکه معجزه مشتبه میشود بحیله وشعبده وچالاک دستی پس نمیباشد معجزه طریق ازبرای ثبوت نبوّت وقول ایشان باطل است بواسطهٔ اینکه این سخن وقتی است که راهی برای فرق میانهٔ معجزه وحیله نباشد ووجوه عدیده فارق است

ازآن وجوه اینکه معجزه داخل نمیشود جنس تحت مقدور عباد مثل قلب عصا باژدها و زنده کردن مُرده ها وغیر اینها وازآن وجوه اینکه معجزه شکنندهٔ عادت است بخلاف حیله بواسطهٔ اینکه او ناقض عادت نیست وازآن وجوه اینکه معجزه محتاج بتعلیم نیست بخلاف حیله که او محتاج بآلات است وازآن وجوه اینکه معجزه ظاهر میشود نزد کسیکه صاحب عقل باشد ورونق دارد نزد ایشان وحیله اظهار کرده میشود نزد عوام وکسانیکه اهلیّت فهم او را ندارند ورونق دارد نزد جهّال بانجام رسید کلام مرحوم راوندی **فصل** ازآنجائی که معجزه ازبرای اثبات نبوّت یا امامت است

لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ باید وضعی باشد که یقین شود باینکه او فعل خداست پس حکمت مقتضی آن است که هر وقتی بنحوی بروز کند این بود که در زمان حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام ساحران زیاد بودند خداوند عالمیان معجزهٔ او را عصا اژدها شدن قرار داد تا کسانی که اهل فن سحر بودند تمیز دهند که این از سنخ فعل ایشان نیست و از مقدور بشر خارج است و دخلی بسحر ندارد و همچنین در زمان حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام اطبّاء ماهرین زیاد بودند و طب سخت میکردند خداوند عالمیان معجزهٔ حضرت عیسی ع را مرده زنده کردن و پیس و کور مادرزاد را شفا

دادن قرار داد تا تمیز دهند که این فعل بشر نیست و همچنین در زمان خاتم انبیاء علیه و آله الصلوة والسلام فصحاء و بلغاء بسیار بودند معجزهٔ او را قرآن قرار داد تا مقطوع شود که این مرتبهٔ از فصاحت از قدرت بشر خارج است حاصل اینکه لازمهٔ قطع حاصل کردن باینکه او فعل الله هست هر وقت از مقولهٔ باید باشد که از برای او اهل ادراک باشد مثلاً اگر حضرت موسی بن عمران ع اتیان کرده بود بآنچه حضرت عیسی ع اتیان فرمود می توانستند عرض کنند مبعوث الیهم این معالجاتی هست که اگر ما هم طب بیاموزیم بتوانیم مثل این کنیم از کجا قطع کنیم که این فعل الله هست و همچنین اگر حضرت عیسی ع اورده بود بآنچه حضرت موسی ع آورد می توانستند بگویند ما

چه دانیم که این سحر است یا فعل الله اگر ما هم سحر
بیاموزیم بتوانیم چنین کرد و اگر آن دو پیغمبر علیهما السلام
اتیان کرده بودند بفصاحتی که خارق عادت بود
می توانستند بگویند شاید کلامی است که تو آموخته
از اهلش اگر ما هم تعلیم گیریم بتوانیم و همچنین
پیغمبر خاتم علیه وآله الصلوة والسلام نسبت
بمعجزات ایشان نه اینکه گمان کنی بگوئیم معجزه
پیغمبر ما صلعم منحصر بقرآن است کلّا لیکن میگوئیم
معجزات از قبیل تأسیسات و تأکیدات هستند
قرآن مؤسس و مشیّد علم بنبوت و سایر معجزات
از قبیل مؤکدات چنانی که در حضرت موسی علیه السلام
مؤسس عصا و ید بیضا بوده و سایر معجزات
مؤکدات بوده اند و مخفی نماناد که بعد از آنی

که تصدیق کردند کسانی که اهل تمیز آن معجزه بودند
از روی صدق موجب قطع سایرین خواهد شد
مثلاً اگر سحره ایمان آوردند بحضرت موسی ع
و حال آنکه متمنا داشتند خلعت گرفتن از
فرعون و مقرب درگاه او شدن و علاوه
مغلوبیت چیزی هست که هر نفسی او را مبغوض
میدارد پس بیایند و اظهار ایمان کنند بنحوی
که پروا نداشته باشند بکشته شدن و قطعه قطعه
گشتن و بر دار رفتن هر آینه باعث علم قطعی میشود
از برای سایرین پس همینکه اهل تمیز معجزه جماعتی
باشند که تمیز دهند که فعل بشریت کافی است
از برای اثبات حجت برای دیگران پس اینکه
گفتیم که باید بمناسبت اهل زمان باشد
معجزه توهم نرود که باید تمام مبعوث الیهم اهل خبره

باشند **فصل** بعد از آنکه فهمیدی که معجزه چیست
بدانکه قرآن تحدّی کرد و احدی نتوانست که معارضه
با او کند اما تحدّی کردن او و مثل قوله تع قُلْ
لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا
بِمِثْلِ هَٰذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ
بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا یعنی بگو هر آینه اگر جمع شوند
انسیان و جنّیان بر اینکه بیاورند مثل این قرآن
نتوانند بیاورند مثل او را اگرچه بعضی کمک شوند
بعضی را و مثل قوله تع أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ
فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرَيَاتٍ یعنی
یا میگویند افترا زده او را بگو پس بیاورید ده سوره
مثل او افترا زده شده و مثل قوله تع وَإِنْ
كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا
بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ یعنی و اگر می باشید در شک

از آنچه فرو فرستادیم بر بندهٔ خودمان پس بیاورید
یک سوره از مثل کسیکه عبد ما باشد و مثل قوله تع
أَمْ يَقُولُونَ تَقَوَّلَهُ بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ فَلْيَأْتُوا
بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ یعنی
یا میگویند از پیش خود آورده محمّد ص این قرآن را بلکه
ایمان نمی آورند یعنی نه چنین است که گمان میکنند
بلکه عناداً تصدیق نمیکنند پس بیاورند بحدیثی
مثل قرآن اگر راست میگویند و مثل قوله تع
أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ
وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ
كُنْتُمْ صَادِقِينَ یعنی یا میگویند افترا زده او را
بگو بیاورید سوره مثل او و بخوانید هر کس را که بتوانید

برای معارضه قرآن سوای خدا اگر راست میگوئید
پس بانحاء عدیده قرآن تحدّی فرموده یکی تحدّی بتمام
قرآن مثل آیهٔ اولی دیگر تحدّی بده سوره مثل
آیهٔ ثانیه دیگر بیک سوره مثل آیهٔ سیّم وپنجم دیگر
بحدیثی مثل او مثل آیهٔ چهارم واز اشخاص هم بنحو
اختلاف یکجا تحدّی فرموده که بیاورند از کسی که
مساوی باشد با پیغمبر صلعم در امّی بودن وتعلیم از کسی
نگرفته واز احدی چیزی نیاموخته که فرمود فأتوا
بسورة من مثله در فرض ارجاع ضمیر بسوی عبد
نه بسوی ما از ممّا نزّلنا ویکجا تحدّی فرموده با فراد
بشر و لو مثل پیغمبر نباشد بلکه تعلیم گرفته وآموخته هم
باشد مثل آیهٔ سیّم وچهارم ویکجا تحدّی فرموده
علاوه باینکه استعانت هم بجویند بهر کس که مقدور ایشان

باشد مثل آیهٔ پنجم ویکجا تحدّی باین نحو که از کسی
که مقدور شما هم باشد گذشته بلکه تمام جنّیان
والنسیان هم جمع شوند نتوانند که بیاورند
مثل آیهٔ اولی وهمچنین بحسب زمان بعضی از آنها
در زمان نزول آیه اظهار فرموده عجز آنها را در آوردن
مثل آیهٔ دوّیم وچهارم وپنجم بحسب ظاهر وبعضی در آن
زمان وما بعد بحسب اطلاق مثل آیهٔ اولی وبعضی
بحسب ظهور مثل آیهٔ سیّم که دارد وَلَنْ تَفْعَلُوا
یعنی وحال اینکه هرگز نخواهید آورد امّا نتوانستن
معارضه پس او از سه وجه است اوّل اینکه هر صاحب
حرفهٔ وصنعتی وقتی که دید کسی اظهار میکند
عاجز بودنش را از عملی که دارای قوّهٔ او
هست ننگ عجز را بر خود نمیگذارد ودر مقام

رفع او برمی آید بلکه بواسطهٔ نفسانیّت که در بنی نوع
بشر است همیشه میخواهد از برای خود تفوّق بر دیگران را
ولو اینکه اظهار هم نشود عاجز بودنش همینکه کسی
ترقّی دارد در میان مردم بواسطهٔ صنعتی
که خود دارای اوست نفسش نمیگذارد آسوده
بنشیند و پست تر از او خوانده شود تا اینکه
هر کس بزرگ گردید میان مردم لامحاله محسود خواهد
گردید چنانکه بسیاری با امیر المؤمنین علیه السلام
عداوت پیدا کردند بواسطهٔ مقام او نزد پیغمبر صلعم
و اظهار پیغمبر برتری او را پس اگر ببینند
بزرگی پیغمبر ص بواسطهٔ کلامی است که می توانند مثلش
بیاورند چگونه ممکن است عادتاً که حاسدین و دشمنان

آسوده بنشینند و در مقام تخریب امر او بر نیایند
تا اینکه او را از آن مقام تنزّل ندهند ششم
اینکه امر قرآن داشت بین اینکه تحت
اطاعت در آیند یا مقاتله کنند و تن بکشته شدن
و غارت اموال و اسیری زنان در دهند یا جزیه
دهند و حال آنکه زیر بار اطاعت بیرون آمدن
بر نفس بسیار گران و قتل و نهب اموال
و اسیری زنان بسیار دشوار بلکه از اینها گذشته
تن بجزیه دادن با ذلّت و خواری که فرموده
إِلَّا أَنْ يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ
صَاغِرُونَ کاری است بسیار مشکل خصوصاً نسبت
با عراب که نوعاً مردمانی هستند کافر ماجرا و کبر

ونخوت و اگر می توانستند بیاورند مثل سوره از قرآن
امری بود سهل و هیچ عاقلی ترک نمیکند امر سهل را
واختیار کند امر مشکل را پس نتوانستند که بیاورند
امّا قطع باینکه نیاوردند باین است که اگر آورده
بودند هرآینه نقل میشد که کسی آورد از جهة کثرت دواعی
بر نقل چون دشمنان دین همیشه بسیار بوده اند
وخواهان این مطلب بوده اند و میخواستند بطلان
این دین را و تاکنون شنیده نشده که احدی به پیغمبر
صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِه یا یکی از ائمّه هدی ع در این مقام
محاجّه کرده باشد و در مطالبی که مقام آنها دون این
مطلب است کتابها پُر است از نقل آنها چه شد که یک خبر
از این مقوله بما نرسید و نرسیدن چیزی که اگر بود میرسید

دلیل است بر نبودن او و این مقام همان مقام است
که عَدَمُ الدَّلیلِ دَلیلٌ عَلَی العَدَمِ
نظیر استدلال رئیس الموحّدین امیرالمؤمنین
عَلَیهِ السَّلامُ در اثبات توحید برای نور دیده
خود حضرت مجتبی علیه السّلام لَو کانَ لِرَبِّکَ
شَریکٌ لَأَتَتکَ رُسُلُهُ وَ لَرَأَیتَ آثارَ
مُلکِهِ وَسُلطانِهِ یعنی اگر می بود از برای
پروردگار تو شریکی هرآینه می آمد تو را رسولان
و فرستاده شدگان او و هرآینه میدیدی
آثار پادشاهی و سلطنت او را یعنی همینکه
نیامدند از جانب او پیغمبران و ندیدی آثار
پادشاهی او را پس بدان بالقطع والیقین
که شریکی نیست از برای خدا بواسطهٔ اینکه

هر چیز که نمودار گردیده از جانب خداوند عالمیان
صاحب مصلحت است وچنانی که مصلحت مقتضی
شده که پروردگار آنها را نمودار کند همچنین
اگر شریکی میبود خدا را او هم باید چنین کند
زیرا که رجحان داشتن فعل مختص بکسی دون کسی
نیست حاصل اینکه ایجاد امر صاحب مصلحت
لازم وجود خداوند حکیم است وعدم لازم
دلالت دارد بر عدم ملزوم از قبیل عدم حرارت
که دلالت دارد بر عدم نار بعبارة واضح شریک
خدا باید مثل خدا باشد در علم داشتن بمصلحت
ودر بروز آثار پادشاهی وپیغمبر فرستادن پس
او هم نباید تخلف کند ازین امور پس عدم این آثار
دلیل است بر عدم او ودر این مسئله نمودن نقلی در میان

دلیلی است روشن بر عدم معارضه منقول است
که در زمان حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
ابن ابی العوجاء با سه نفر دیگر از ملاحده که در نهایت
فصاحت بودند اتفاق کردند وبا یکدیگر عهد
کردند که در برابر قرآن کتابی بیاورند وهر یک
ربعی را تمام کنند واین عهد را با یکدیگر در مکه
پنهان کردند وبا یکدیگر وعده کردند که در سال دیگر
جمع شوند در مکه وترتیب دهند چون سال دیگر شد
در مقام ابراهیم جمع شدند پس یکی از ایشان گفت
که من چون دیدم قول خدا را که یا ارض ابلعی
مائك ویا سماء اقلعی وغیض الماء
وقضی الامر دانستم که معارضه قرآن نمیتوان
کرد ودست از معارضه برداشتم پس دیگری گفت که چون

این آیه را دیدم فَلَمَّا اسْتَيْأَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا
نَجِيًّا ناامید از معارضهٔ قرآن شدم پس در این
حال حضرت صادق علیه السلام از پیش ایشان
گذشت و به اعجاز این آیه تلاوت فرمود بر ایشان
که قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ
عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَٰذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ
بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا
وچون این معجزه را از آن حضرت دیدند متحیّر ماندند
وخائب وخاسر برگشتند وعلّامهٔ مجلسی نقل فرموده
از تفسیر نیشابوری اینکه ذکر کرده شده در معجزه
بودن قرآن دو طریق طریق اوّل اینکه قرآن یا مساوی است
با کلام سایر فصحا یا زیادتی دارد بر آنها بجدّی که نقض عادت

نمیشود یا اینکه زیادتی او بجدّی است که نقض عادت
میشود و دو تای اوّل باطل است زیرا که با وجود
بودن ایشان ائمهٔ فصاحت تحدّی کرده شدند
بسورهٔ از او که بیاورند یا منفرداً یا مجتمعاً پس از آن
نیاوردند با اینکه ایشان خود را بهلاکت میرسانیدند
در باطل کردن امر پیغمبر صلّی الله علیه وآله حتّی اینکه
بذل کردند نفسهای خود را و اموال خود را و مرتکب
شدند امرهای مخوف و محنتها را و حال آنکه بودند
در کار فرما جرائی و دماغ داشتن بجدّی که قبول حق را نمیکردند
چه رسد بباطل پس معین شد قسم ثالث که فصاحت
خارق عادت بوده طریق ثانی اینکه گفته میشود
اگر رسیده سورهٔ که تحدّی کرده شده باو بحد
اعجاز پس حاصل است مقصود و اگر چنین
نباشد پس امتناع ایشان از معارضه با شدّت

دواعی ایشان در توهین امر پیغمبر معجزه هست پس بر هر دو
تقدیر حاصل است معجزه بودنش انتهی وجه آنکه
کسیکه صاحب کمال عقل بوده باشد هرگز ادعا نمیکند
مطلبی را که نمیداند چه خواهد شد پس اگر پیغمبر
صلّی الله علیه وآله قطع نداشت به پیغمبری خود
وقرآن از جانب خداوند عالمیان نبود چگونه با آن
عقل ودانش که احدی منکر کمال عقل او نیست ادعا
میکرد که بعد ازین هم کسی نتواند سوره بیاورد چنانچه
که گذشت از سورهٔ البقره وَاِنْ کُنْتُمْ فِي رَيْبٍ
مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَى عَبْدِنَا فَاْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ
وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ اِنْ كُنْتُمْ
صَادِقِينَ وَاِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا الآية

ولفظ لَنْ ظاهر است در نفی تأبید **فصل** در آنکه در وجه
اعجاز اختلاف است وجمهور عامه وخاصه واز ایشان است
شیخ مفید قدس سره براین رفته اند که قرآن در اعلی درجه
از فصاحت ودر درجهٔ قصوی از بلاغت است باعارف
بودن فصحاء عرب بجهات فصاحت وبلاغت ومهارت
ایشان در علم بیان واحاطهٔ ایشان باسالیب کلام
آیا نمی بینی اینکه فصاحت عرب اکثر او در وصف مشاهدات
مثل شتر واسب وجاریه یا ملک یا ضربت یا طعن
یا وصف جنگ ونیست در قرآن مقدار معتدٌ به از آنها
ودیگر اینکه از محسنات مبالغه وکذب گفتن است
ولذا گفته شده اِنَّ اَحْسَنَ الشِّعْرِ اَكْذَبُهُ وازین
جهت چون حسّان بن ثابت ولبید بن ربیعه اسلام آوردند
وترک کردند کذب را نقل شده که شعر آنها مردود گردید وقرآن مجید

در اوصف سلوک صدق و دوری از کذب و دیگر اینکه
کلام فصیح و شعر فصیح اتّفاق می افتد در یک قصیدهٔ
یک بیت یا دو بیت و قرآن فصیح است بالتمام هر جزئی
از او و دیگر اینکه شاعر فصیح هرگاه مکرّر شود
کلام اولی باشد کلام ثانی در فصاحت مثل کلام
اوّلش امّا قرآن هر مکرّری از او در نهایت فصاحت
و غایت ملاحت است و دیگر اینکه بسیاری از قرآن
در ایجاب عبادات و تحریم منکرات و ترغیب بمکارم
اخلاق و زهد در دنیا و اقبال بآخرت است و شک
عقلی ملاحت نیست در این موادّ و دیگر اینکه گفته اند که حسن
شعر امرء القیس در مورد زنان و وصف اسبان است
و شعر نابغه در رعب و شعر اعشی در طرب و وصف خمر و شعر
زهیر در رغبت و امیدواری است حاصل اینکه تسلّط
هر فصیحی در فنّی بوده امّا قرآن در هر فنّی از فنون
که دم زده از فنون کلام دارای فصاحت است

ونقل کرده شده از شیخ مفید قدّس سرّه انّه کان
مُعجزاً مِن حیثُ اِنّه اختصَّ رتبتُه فی الفصاحة
خارقةً للعادةِ قال لِانَّ مراتبَ الفصاحةِ
تتفاضلُ بحسبِ العلومِ التی یفعلُها اللهُ
فی العبادِ فلا یمتنعُ اَن یجری تعالی العادةَ
بقدرِ العلومِ فیقعُ التمکّنُ من مراتبَ فی
الفصاحةِ محصورةٍ متناهیةٍ ویکونُ ممّا
زادَ علی ذلکَ زیادةً غیرَ معتادةٍ معجزاً
وخارقاً للعادةِ حاصل فرمایش این است
که معجزه بودن قرآن بفصاحت داشتن است و امّا
فصاحت معجزه شدن برای این است که چون
مراتب فصاحت بحسب مراتب علوم است محدود
که خداوند بعباد عطا کرده پس هر مرتبه از مراتب فصاحت

که بمقدار این علوم داده شده باشد بر سبیل عادت است
امّا مرتبهٔ که زاید ازین مرتبه باشد خارق عادت است
و بعضی بر آن رفته اند که معجزه بودن باین است که مشتمل است
بر نظم غریب و اسلوب عجیب و این قول را علّامهٔ مجلسی ره
نسبت داده ببعض معتزله زیرا که اگر کسی تتبّع نماید کلام
فصحاء و اشعار و خطب ایشان را باین نظم و اسلوب
نخواهد یافت چنانچه منقول است که چون قریش از قرآن
و غرائب اسلوب آن متعجّب شدند نزد ولید بن مغیره
آمدند که از حکماء عرب بود و او را از فصاحت و بلاغت
و رأی و تدبیر مسلّم داشتند و باو گفتند که کلام محمّد
صَلَّی اللّٰهُ عَلَیهِ وَآلِه را بشنو و چاره بکن برای ما که سخن
او را بچه چیز نسبت دهیم پس او نزدیک آنحضرت
آمد و گفت ای محمّد شعر خود را برای من بخوان حضرت
فرمود که شعر نیست و لیکن کلام خداوندی است که بپیغمبران را

فرستاده است پس حضرت سورهٔ حم سجده را براو خواند
و چون باین آیه رسید که فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ
صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَثَمُودَ بدنش
بلرزید و موی بدنش راست شد و برخاست و بخانه
برگشت پس قریش بسیار بترسیدند که مبادا او
مسلمان شده باشد و او عمّ ابوجهل بود پس ابوجهل بنزد
او آمد و گفت ای عمّ ما را سر شکسته و رسوا کردی و بدین محمّد
میل کردی گفت من بر دین شمایم ولیکن سخن صعبی
از او شنیدم که بدنها از آن میلرزد ابوجهل گفت آیا
شعر است گفت شعر نیست گفت خطبه است گفت نه
زیرا که خطبه کلام متّصل است و این کلام پراکنده است
و بعضی ببعضی نمیماند و آن را حسن و حلاوتی هست که وصف
نتوان کرد گفت پس کهانت است گفت نه گفت پس

چه بگوئیم گفت بگذار تا فکری کنم پس روز دیگر گفت که بگوئید
جادوست زیرا که دلهای مردم را می رباید و نیز روایت
شده که ولید آمد بنزد آنحضرت و گفت بخوان بر من پس
حضرت این آیه خواند إِنَّ اللهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ
تا آخر گفت بار دیگر بخوان چون خواند گفت بخدا سوگند
که حلاوت و حسن و طراوت دارد و شاخه هایش میوه
دهنده است و ساقش بار آورنده است و باقلانی
گفته که معجزه بودن قرآن بمجموع دو امر است بلاغت
و غرابت اسلوب و بعضی بر آنند که معجزه بودن قرآن
برای اختلاف نداشتن اوست چنانیکه حق تعالی فرموده
وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا
كَثِيرًا یعنی اگر میبود از نزد غیر خدا هر آینه می یافتند
در او اختلاف بسیار و نقل شده از فخر رازی
که ذکر کرده در تفسیر سلامت قرآن از اختلاف سه وجه

اوّل گفته ابو بکر اصم معنای او این است که منافقین
بودند که اجتماع میکردند در پنهانی بر انواع کثیره
از مکر و کید و خداوند تعالی مطّلع میکرد پیغمبر را بر این
احوال و خبر میداد پیغمبر را بر این تفصیل و بودند
منافقین که می یافتند در تمام آنها جز صدق و درستی را
پس گفته میشد بایشان اینکه این مطالب که محمّد از شما
خبر میدهد اگر باخبار خدای تعالی نبود او را نمیشد که
هر یک آنها متصف بصدق شود و هر آینه ظاهر میشد
در قول محمّد انواع اختلاف و تفاوت پس چون ظاهر
نشد دانستیم که این باعلام خدای تعالی است ثانی
آن وجه است که رفته اند بسوی او و اکثر متکلّمین که مراد
از او این است که قرآن کتابی است کبیر و او مشتمل است بر انواع
کثیره از علوم پس اگر میبود این کتاب از غیر خدا هر آینه واقع

بیشد در او انواع کلمات متناقضه بواسطهٔ اینکه کتاب
کبیر منفک از متناقضات نخواهد شد و چون یافت
نشد در او دانستیم که نسبت قرآن از غیر خدا سوم
از آن وجوه چیزی است که ذکر کرده او را ابو مسلم
اصفهانی و او این است که مراد از اختلافی که خدا
نفی کرده اختلاف در رتبهٔ فصاحت است زیرا که قرآن
از اوّل تا آخر بر نهج واحد است و معلوم است اینکه
انسان اگرچه در غایت بلاغت و نهایت فصاحت
باشد پس هر گاه کتاب مطوّلی نوشت که مشتمل
بر معانی بسیار باشد پس لابدّ ظاهر خواهد شد تفاوت
در کلام او بحیثیّتی که بوده باشد بعضی از او قویّ
و متین و بعضی از او نازل و سخیف و چونکه قرآن نباشد
چنین دانستیم که معجز است و از نزد خدای تعالی است

بانجام رسید از فخر رازی بعضی قائلند که معجزه بودن
قرآن بواسطهٔ مشتمل بودن آن است بر اخبار بغیب
چنانی که استظهار میشود که قول اول باین ضمیمه
بوده است و علّامهٔ مجلسی قدّس سرّه فرموده و آن
یعنی اشتمال قرآن بر اخبار مغیبه زیاده از آن است
که احصا توان نمود و آن بر دو قسم است قسم اوّل
آن است که در بسیاری از آیات کریمه حق تعالی خبر
داده است بآنچه کافران و منافقان در خانه‌های
خود میگفتند با یکدیگر براز و پنهان مذکور میساختند
یا در خاطرهای خود میگذرانیدند و بعد از خبر دادن
تکذیب آن حضرت نمیکردند و اظهار ندامت
و توبه میکردند و چون سخنی میگفتند می‌ترسیدند
و میگفتند همین ساعت جبرئیل برای آن حضرت

خبر خواهد آورد که ما چنین گفتیم و از این آیات در قرآن بسیار است مثل آنکه فرموده است که وَاِذَا خَلَا بَعْضُهُمْ اِلٰى بَعْضٍ قَالُوٓا اَتُحَدِّثُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللّٰهُ عَلَيْكُمْ در باب جمعی از منافقان یهود فرموده که می آمدند بخدمت آن حضرت و میگفتند ما ایمان آورده ایم و وصف تو را در توریة خوانده ایم چون در خلوت میرفتند بعضی با بعضی میگفتند که چرا آنچه خدا بر شما علم آن را گشاده است در توریة از وصف آن حضرت نزد مسلمانان اظهار میکنید پس حق تعالی امر پنهان ایشان را آشکار نمود و در جای دیگر فرموده است که عَلِمَ اللّٰهُ اَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُوْنَ اَنْفُسَكُمْ در اول حرام کرده بود بر مردم جماع کردن را در شبهای ماه رمضان و ایشان شبها

پنهان این کار را میکردند فرستاد که خدا دانا است بر آنکه شما خیانت میکنید نفسهای خود را و در جای دیگر فرموده است که وَقَالَتْ طَّآئِفَةٌ مِّنْ اَهْلِ الْكِتٰبِ اٰمِنُوْا بِالَّذِيْٓ اُنْزِلَ عَلَى الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَجْهَ النَّهَارِ وَاكْفُرُوْٓا اٰخِرَهٗ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُوْنَ مرویست که یازده نفر از یهودان خیبر با یکدیگر توطئه کردند که میرویم بنزد محمد و در اول روز باو ایمان می آوریم و در آخر روز کافر میشویم و میگوئیم که ما اوصاف او را موافق نیافتیم با آنچه در توریة خوانده بودیم شاید باعث میشود که مسلمانان از او برمیگردند پس حق تعالی از توطئه پنهان ایشان پیغمبر خود را مطلع گردانید و در جای دیگر خبر از حال ایشان داده که فرموده است

وَاِذَا خَلَوْا عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْاَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ
قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ و چون خلوت میکنند میگزند
بر شما انگشتان خود را از خشم و باز فرموده است که
وَيَقُولُونَ طَاعَةٌ فَاِذَا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِكَ
بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ وَاللّٰهُ
يَكْتُبُ مَا يُبَيِّتُونَ و میگویند منافقان در حضور
تو که از ماست فرمان برداری در هرچه فرمائی
پس چون بیرون میروند از نزدیک تو بشب بایکدیگر
میگویند گروهی از ایشان غیر آنچه تو با ایشان
میگوئی یا غیر آنچه در حضور تو میگویند و خدا می نویسد
آنچه ایشان میگویند و باز فرموده است در قصهٔ
طعمة بن ابیرق و مکر منافقان یهود که تدبیر کرده بودند

و دیگری را بر آن مطلع نکرده بودند يَسْتَخْفُونَ
مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللّٰهِ وَهُوَ
مَعَهُمْ اِذْ يُبَيِّتُونَ مَا لَا يَرْضٰى مِنَ الْقَوْلِ
شرم میدارند از مردمان و پنهان میدارند خیانت را
و شرم نمیدارند از خدا و حال آنکه خدا با ایشان است
و اسرار و ضمائر ایشان از او پنهان نیست در هنگامی
که بشب تدبیر میکنند آنچه را که خدا نمی پسندد
از گفتار و باز فرموده است که وَاِذَا جَآءُوكُمْ
قَالُوا اٰمَنَّا وَقَدْ دَخَلُوا بِالْكُفْرِ وَهُمْ قَدْ
خَرَجُوا بِهٖ وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ
و چون می آیند منافقان بنزد تو میگویند ایمان
آوردیم و حال آنکه با کفر داخل میشوند و با کفر بیرون

میبرند و خدا داناتر است بآنچه ایشان پنهان
میدارند و در جای دیگر فرموده است که یَحْلِفُونَ
بِاللّٰهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ
وَكَفَرُوا بَعْدَ اِسْلَامِهِمْ وَهَمُّوا بِمَا
لَمْ يَنَالُوا سوگند یاد میکنند بخدا که نگفتند و تحقیق
که گفتند کلمهٔ کفر را و کافر شدند بعد از اسلام ایشان
و قصد کردند امری را که بآن نمیرسند و این آیه در شان
ابوبکر و عمر و جمعی دیگر از منافقان نازل شد که در باب
خلافت امیرالمؤمنین ع سخن کفر گفتند و قصد کردند
که چون حضرت رسول ص بعقبه برسد او را هلاک کنند
و دبه‌ها انداختند که شتر آنحضرت رم کند و حق تعالی
پیش از کردن ایشان آنحضرت را مطلع گردانید و آمدند
و سوگند دروغ یاد کردند که ما نگفته‌ایم و خدا دروغ ایشان را

ظاهر گردانید و اقوال دیگر در تفسیر آیه هست و بر هر تقدیر
خدا خبر از ضمیر و پنهان ایشان داده است و این
معجزه است و در جای دیگر فرموده است که قُلْ
لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ نَبَّأَنَا اللّٰهُ مِنْ اَخْبَارِكُمْ
وَسَيَرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ بگو یا محمد ص عذر
مطلبید ما عذر شما را قبول نمیکنیم بتحقیق خبر داده است
ما را خدا از خبرهای شما و باز فرموده است وَلَيَحْلِفُنَّ
اِنْ اَرَدْنَا اِلَّا الْحُسْنٰى وَاللّٰهُ يَشْهَدُ اِنَّهُمْ
لَكَاذِبُونَ و سوگند یاد میکنند که ما اراده نکرده‌ایم
مگر نیکی و خدا شهادت میدهد که البته ایشان دروغگویانند
و در موضع دیگر فرموده است که وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِيْنَ
مِنْكُمْ وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَاْخِرِيْنَ بتحقیق که دانستیم
آنها را که پیش آمدند از شما و بتحقیق که دانستیم آنها را

گر پس رفتند منقول است که زن خویش وی بهانه
می آمد بعضی از نیکان صحابه پیش میرفتند که در نماز نظر
ایشان برا ونیفتد و جمعی از اشقیا پس می ایستادند
که او را ببینند حق تعالی از اسرار ایشان خبر داد
و فرموده است که یَقُوْلُوْنَ بِاَلْسِنَتِهِمْ مَا
لَیْسَ فِیْ قُلُوْبِهِمْ میگویند بزبانهای خود آنچه
نیست در دلهای ایشان و ازاین باب در قرآن
مجید بسیار است وقسم دوّم آن است که در
بسیاری از آیات کریمهٔ قرآنی خبر داده است
حقّ تعالی بامور آینده که غیر خدا بر آنها اطلاع
میسّر نیست بدون وحی والهام پیش از وقوع
آنها و بعد از آن مطابق آن واقع شده است
وآن نیز بسیار است و بر چند نوع است اوّل

مثل خبر دادن از ایمان نیاوردن ابولهب وغیراو
از کافران و برای اظهار کذب آن حضرت اظهار
ایمان نکردند چنانچه در سورهٔ تبّت از عدم ایمان
ابولهب خبر داده و در جای دیگر فرموده است که
سَوَآءٌ عَلَیْهِمْ ءَاَنْذَرْتَهُمْ اَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ
لَا یُؤْمِنُوْنَ یکسان است بر ایشان اگر بترسانی
ایشان را یا نترسانی ایمان نمی آورند و از این مقوله
در قرآن مجید بسیار است دوّم مانند خبر دادن
در آیات بسیار که مانند این قرآن وسورهٔ از این
قرآن نمی توانند آورد و موافق آن واقع شد چنانچه
فرموده است که فَاِنْ لَمْ تَفْعَلُوْا وَلَنْ تَفْعَلُوْا
پس اگر نیاورید و حال آنکه هرگز نخواهید آوردن
سیّم خبر دادن از مذلّت یهودان تا آخر الزمان

بعد ازیتها که رسانیدند بخاتم پیغمبران ولعنت کردن
آنحضرت بر ایشان و واقع شدن آن که تا حال در میان
ایشان پادشاهی بهم نرسیده است و در هر ملکی که هستند
از همه کس ذلیلترند چنانچه در آیات بسیار فرموده است
واز آن جمله در قرآن مجید این آیه است لَنْ يَضُرُّوكُمْ
إِلَّا أَذًى وَإِنْ يُقَاتِلُوكُمْ يُوَلُّوكُمُ الْأَدْبَارَ
ثُمَّ لَا يُنْصَرُونَ ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ أَيْنَمَا
ثُقِفُوا إِلَّا بِحَبْلٍ مِنَ اللَّهِ وَحَبْلٍ مِنَ النَّاسِ
وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ
هرگز یهودان ضرر نمیتوانند رسانند بشما مگر اندک آزاری
که بزبان شوم خود رسانند واگر باشما کارزار کنند پشتها
بر شما گردانند و بگریزند وپس از گریختن یاری کرده نشوند

زده شد بر ایشان مذلت وخواری هر جا که یافته شوند
مگر بعهدی از خدا وعهدی از مؤمنان وبازگشتند یهود
بغضبی از خدا وزده شد بر ایشان مسکنت ودرویشی
واحتیاج که اگر مالدار هم باشند اظهار پریشانی
میکنند از ترس جزیه واینها همه واقع شد با آنکه ایشان
بدترین دشمنان آنحضرت بودند ودشمنان خانگی بودند
ودر مدینه راه گرفته بودند ومظنهٔ غلبهٔ ایشان زیاده
از دیگران بود حق تعالی همه را ذلیل کرد ومستاصل
گردانید وگریختند وضرری بمسلمانان نتوانستند رسانید
وتا حال بذلت گرفتارند که بخواری ایشان مثل
میزنند ودر بسیاری از جاهای قرآن بمانند این از احوال
ایشان خبر داده است چنانچه فرموده است وَأَلْقَيْنَا
بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ

كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللّٰهُ یعنی هرگاه
میان یهود و نصاری دشمنی و کینه تا روز قیامت هرگاه
افروزند آتشی برای جنگ با محمّدؐ خاموش گرداند
آن را خدا و باز فرموده است که خبر داد پروردگار تو که
برانگیزد بر یهودان تا روز قیامت کسی را که بدترین
بلاها و عذابها و بدو رساند بر ایشان چهارم خبر دادن
از مغلوبیت سایر مشرکان و غلبهٔ دین آن حضرت
بر سایر ادیان با آنکه ابتدای حال آن حضرت حالی
نبود که کسی بعقل از آن استنباط غلبه تواند نمود بلکه غلبهٔ آن حضرت
با وفور اعادی قویّه و عدم ناصر از جملهٔ خوارق عادات
بود چنانچه فرموده است قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا
سَتُغْلَبُونَ وَتُحْشَرُونَ إِلَى جَهَنَّمَ وَبِئْسَ
الْمِهَادُ بگوای محمد مر آنکسان را که کافر شدند از یهودان
یا از کافران قریش زود باشد که مغلوب شوید در دنیا

بنصرت مؤمنان بر شما و محشور شوید در عقبی بسوی جهنم
و بد آرامگاهی است جهنم و در موضع دیگر فرموده است
قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمُ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللّٰهِ
خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ
إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ وَلَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا
قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ وَاللّٰهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ
چون یهودان میگفتند که بغیر ما کسی داخل بهشت نمیشود
و ما همه داخل بهشت میشویم حق تعالی فرمود که بگو ای محمّد
یهودان را که اگر راست میگوئید که خانهٔ آخرت نزد
خدا از برای شماست و بس و دیگران در آن بهره ندارند
پس آرزو کنید مرگ را اگر هستید راست گویان زیرا
که هر که یقین داند که از اهل بهشت است می باید که مشتاق

آخرت باشد پس فرمود آرزو نخواهند کرد هرگز مرگ را
بسبب آنچه پیش فرستاده است دستهای ایشان
از گناهان و خدا داناست باحوال ستمکاران و این
از خبرهای غیب است که خدا خبر داد که ایشان آرزو
نمی کنند و نکردند. حضرت رسول ص فرمود که اگر آرزو
میکردند هر یک در جای خود میمردند و یک یهودی
بر روی زمین نمیماند و دلیل بزرگ است بر یقین
آنحضرت بر حقیت خود و بطلان مخالفان او و در جای
دیگر فرموده است که قُلِ اللّٰهُمَّ مالِکَ الْمُلْکِ
تُؤْتِی الْمُلْکَ مَنْ تَشاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْکَ مِمَّنْ
تَشاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشاءُ
بِیَدِکَ الْخَیْرُ اِنَّکَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ
بگو یا محمد ص خداوندا ای مالک الملک پادشاهی

میدهی هر که را میخواهی و میگیری پادشاهی را از هر که
میخواهی و عزیز میگردانی هر که را میخواهی و ذلیل
میگردانی هر که را میخواهی بدست تو است نیکیها
بدرستیکه تو بر هر چیز توانائی موافق روایات معتبره
این آیه وقتی نازل شد که در فتح مکه یا در جنگ خندق
حضرت رسول ص خبر داد که خدا بمن و امت من داد
ملک پادشاه عجم و روم و یمن را و منافقان گفتند که
محمد ص اکتفا بمکه و مدینه نمیکند و طمع در ملک پادشاهان
میکند پس خدا این آیه را فرستاد و این نیز چیزی است
که بعمل آمد و تفصیل این قصه بعد از این مذکور خواهد
شد انشاء الله باز فرموده است که فَعَسَی اللّٰهُ اَنْ یَأْتِیَ
بِالْفَتْحِ شاید که خدا بیاورد فتح را و شاید در کلام حق تعالی

بمعنی تحقیق است و مروی است که مراد فتح مکه بود و بعضی گفته فتح بلاد مشرکان و همه واقع شد و باز فرمود فَسَوْفَ يَأْتِي اللهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ که در شأن امیر المؤمنین ع و اصحاب آن حضرت نازل شده و حضرت رسول ص بعد از نزول این آیه فرمود که یا علی زود باشد که جنگ کنی با آنها که با تو بیعت کنند و بیعت تو را بشکنند یعنی عایشه و طلحه و زبیر و آنها که ظلم و طغیان کنند یعنی معاویه و اتباع او و آنها که از دین بدر روند مانند تیر که از تیر کمان بیرون میرود یعنی خارجیان نهروان و مضمون این آیه این است که زود باشد

که خدا بیاورد گروهی را که خدا ایشان را دوست دارد و ایشان او را دوست دارند و تذلل و فروتنی نمایند نزد مؤمنان و عزیز و غالب باشند بر کافران و جهاد کنند در راه خدا و نترسند از ملامت ملامت کنندگان و باز فرموده است که وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ و یاد آورید آن وقتی را که خدا وعده داد شما را که یا قافلهٔ قریش بشما خواهد رسید یا اموال ایشان یا ظفر خواهید یافت بر لشکر ایشان و در جنگ بدر بر لشکر ایشان ظفر عجیبی یافتند و باز فرموده است که فَسَيُنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ پس بزودی در راه خرج خواهند کرد برای جنگ کردن با تو در بدر یا احد

پس خواهد بود برایشان حسرت و پریشانی پس
مغلوب و منکوب خواهند گردید و چنان شد و در موضع
دیگر فرموده است که یُرِیدُونَ اَنْ یُطْفِئُوا نُورَ اللهِ
بِاَفْوَاهِهِمْ وَیَاْبَی اللهُ اِلَّا اَنْ یُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ کَرِهَ
الْکَافِرُونَ هُوَ الَّذِی اَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدٰی
وَدِینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَلَوْ کَرِهَ
الْمُشْرِکُونَ میخواهند یهودان و ترسایان و سایر کافران
که فرو نشانند و خاموش گردانند نور خدا را که پیغمبری
حضرت رسول ص و آیات حقیت او از قرآن و غیر آن است
بدهنهای خود و ابا نماید خدا مگر آنکه تمام گرداند نور خود را
و دین روشن خود را اگرچه کاره باشند آن را کافران
اوست آن خداوندی که فرستاد رسول خود را
با هدایت و دین حق تا غالب گرداند دین خود را بر همه

دینها و اگرچه کاره باشند مشرکان و اثر این وعده
الهی ظاهر گردیده دین حق آن حضرت عالم را گرفت
و تمام این وعدها در زمان قائم ع بعمل خواهد آمد انشاءالله تعالی
و باز فرموده است وَاللهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ
و خدا ترا نگاه دارد از شر مردم و حقیت این آیه نیز
ظاهر شد و هرچند سعی در هلاک و اضرار آنحضرت
کردند نتوانستند و منقول است که پیش از نزول
این آیه جمعی از صحابه مانند سعد و حذیفه در شبها
پاسبانی آن حضرت میکردند و چون این آیه نازل
شد حضرت ایشان را مجاب گردانید و فرمود که
احتیاج به پاسبانی شما ندارم خدا ضامن محافظت
من شده است و این نیز دال بر وثوق آن حضرت است

برحقیت خود و باز فرموده است که قل لن تخرجوا
معی ابدا ولن تقاتلوا معی عدوا بگو
یا محمد با منافقان بعد از این بیرون نخواهید آمد
با من بسفری هرگز و جنگ نخواهید کرد همراه من
با دشمنی و این بعد از مراجعت جنگ تبوک بود
وچنان شد که خبرداد و باز فرمود که ان الذی
فرض علیک القرآن لرادک الی معاد
بدرستیکه آنکه واجب گردانید بر تو قرآن را البته
برگرداننده است ترا بجای بازگشت تو یعنی
مکه معظمه موافق مشهور و در آن زودی حق تعالی فتح
مکه را برای آن حضرت میسر گردانید و باز فرمود که الم
غلبت الروم فی ادنی الارض وهم من بعد غلبهم

سیغلبون فی بضع سنین لله الامر من قبل
ومن بعد ویومئذ یفرح المؤمنون بنصر الله
ینصر من یشاء وهو العزیز الرحیم وعد الله
لا یخلف الله وعده ولکن اکثر الناس
لا یعلمون مغلوب گردیدند رومیان که ترسایان
بودند از لشکر پادشاه عجم که گبران بودند در نزدیکترین
زمین های ایشان بزمین عرب و رومیان بعد از مغلوب
شدن از فارسیان بزودی غالب خواهند شد بر ایشان
در سالی چند اندک که عبارت باشد از میان سه تا نه
خدا راست امر و تقدیر پیش از غالب شدن ایشان و بعد از آن
و در روزیکه غالب شوند رومیان بر گبران شاد شوند
مؤمنان بیاری خدا و هر که را خواهد خدا یاری مینماید

باو دست غالب و قادر بر هرچه اراده نماید و مهربان نسبت
بمؤمنان این وعده کردن خداست و خدا خلاف نمیکند
وعدهٔ خود را والبتّه رومیان بر اهل فارس غالب
خواهند گردید ولیکن اکثر مردم نمیدانند صحّت وعدهٔ
الهی را و باور نمیکنند خبرهای پیغمبر او را و مشهور
در سبب نزول آیات کریمه آن است که چون حضرت
رسول صلعم در مکّه بود در میان مسلمانان و مشرکان مجادله
و منازعه میشد تا آنکه خبر رسید که خسرو که پادشاه
عجم بود لشکری فرستاد که با رومیان که نصاری بودند
جنگ کردند و بر ایشان غالب شدند و نصاری گریختند
و بسیاری از ملک ایشان را گرفتند کافران از رسیدن
این خبر شاد شدند و از روی شماتت با مسلمانان
گفتند که شما و نصاری از اهل کتابید و ما و گبران کتاب

نداریم چنانچه گبران و نصاری بر شما غالب شدند ما هم
بر شما غالب خواهیم شد پس حق تعالی این آیات را
فرستاد و خبر داد که بعد از چند سال رومیان
بر اهل فارس غالب خواهند شد و در آن وقت
مسلمانان نیز شاد خواهند شد بیاری که خدا ایشان را
بر مشرکان خواهد کرد پس در روز جنگ بدر که مسلمانان
فتح کردند و بر مشرکان مکّه غالب شدند خبر رسید
که رومیان بر فارسیان غالب شدند و ملکهای خود را
از آنها پس گرفتند و در حدیث حسن از امام محمّد باقر ع
در تأویل این آیات منقول است که فرمود که این آیه را
تأویلی هست که نمیدانند آن را مگر خدا و آنها
که راسخ و ثابت در علمند یعنی ائمّهٔ معصومین ع
بدرستیکه چون حضرت رسول ص بسوی مدینه هجرت

کرد و اسلام ظاهر شد نامهٔ بپادشاه روم نوشت
و رسولی بسوی او فرستاد و او را بسوی دین اسلام
دعوت کرد و همچنین نامه و رسولی بسوی پادشاه
عجم فرستاد و او را بسوی اسلام دعوت کرد پادشاه
روم تعظیم نامهٔ آن حضرت نمود و رسول آن حضرت را
گرامی داشت و پادشاه عجم نامهٔ آن حضرت را پاره کرد
و رسول آن حضرت را سبک شمرد و در آن وقت میان
پادشاه عجم و روم کارزار بود و خاطر مسلمانان مایل
بود بغالب شدن پادشاه روم زیرا که از او امیدوار تر
بودند و از پادشاه عجم هراسان بودند چون پادشاه عجم
بر پادشاه روم غالب شد مسلمانان غمگین شدند
پس خدا این آیات را فرستاد و وعده فرمود که لشکر
اسلام بر پادشاه عجم غالب خواهند شد و شاد خواهند شد

پس مسلمانان بعد از آنحضرت با پادشاه عجم جنگ کردند
و او را گریزانیدند و ملک او را متصرف شدند و بر تقدیر
این از معجزات قرآن و صاحب قرآن است که خبر از امری
داده است که غیر خدا را بر آن اطلاع نیست و موافق
آن واقع شد و در این وقت حضرت رسول ع فرمود
که پادشاهان فارس یک شاخ یا دو شاخ بیش نخواهند
زد یعنی غلبهٔ قلیلی ایشان را هم خواهد رسید و برطرف
خواهد شد و دیگر پادشاهی با ایشان نخواهد رسید و اما
روم پس صاحب قرنها خواهند بود و پادشاهی ایشان
تا زمان آخر خواهد بود و موافق فرمودهٔ آن حضرت
پادشاه عجم با فر و شوکت و قوت ایشان برطرف شدند
و پادشاهان فرنگ هستند و خواهند بود تا حضرت
صاحب الامر ع ایشان را برطرف کند و حق تعالی
در چند آیهٔ دیگر خبر داده است از فتح بلاد فارس

وروم و باز فرموده است که سَیُهْزَمُ الْجَمْعُ
وَیُوَلُّونَ الدُّبُرَ زود باشد بگریزند این جمع
و پشت بگردانند و بزودی در جنگ بدر گریختند
و باز فرمود که لَقَدْ صَدَقَ اللّٰهُ رَسُولَهُ الرُّؤْیَا
بِالْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ اِنْ شَاءَ اللّٰهُ
اٰمِنِیْنَ مُحَلِّقِیْنَ رُؤُسَکُمْ وَمُقَصِّرِیْنَ لَا تَخَافُوْنَ
بتحقیق که راست گفت خدا پیغمبرش را در خواب براستی
که البتّه داخل خواهید شد مسجد الحرام را اگر خدا خواهد
در حالتیکه ایمن باشید و سرها را تراشیده باشید
و موها و ناخنها را کوتاه کرده باشید و از کسی نترسید
و واقع شد این قصه و سورهٔ اِنَّا اَعْطَیْنٰکَ الْکَوْثَرَ
که کوچکترین سورهای قرآن است مشتمل است بر چندین
معجزهٔ ظاهره بغیر از فصاحت باهره چنانچه بطرق
بسیار منقول است که عاص بن وابل و اشباه او

از کافران و عمرو بن العاص در وقتیکه عبد الله فرزند
آنحضرت فوت شد گفتند محمّد ابتر است یعنی فرزند
ندارد حق تعالی فرستاد اِنَّا اَعْطَیْنٰکَ الْکَوْثَرَ
بدرستیکه ما عطا کردیم بتو کوثر را یعنی بسیاری
در هر چیز پس علم و کمال آن حضرت را از همه
فزونتر گردانید و اتباع و امّت آن حضرت را دو برابر
امّت جمیع پیغمبران گردانید و فرزندان آن حضرت را
با آنکه در هر عصر معاندان بسیاری از ایشان را شهید
میکردند بمرتبه بسیار گردانید که نزدیک است که
برابر جمیع مردمان شوند و شفاعت آن حضرت را زیاده
از سایر پیغمبران گردانید و نهر کوثر را بآن حضرت داد
که همهٔ خلق در قیامت بآن محتاج باشند و درجات
او و اوصیاء و امّت او را از همهٔ خلق بیشتر
گردانید مجملاً هر قربی و کمالی و درجهٔ که بشر قابل آن بود

بآن حضرت زیاده از جمیع خلق عطا کرد پس فرمود
که إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ بدرستیکه دشمن تو
بی فرزند و ابتر خواهد بود و چنان شدند آنها که آن
حضرت را ابتر میگفتند با کثرت ایشان اولاد ایشان
برافتاد و بنی امیه با آن کثرت و شوکتی که داشتند
و در مقام رفع بنی هاشم بودند و در هر زمان اکثر
ایشان را بقتل رسانیدند اکنون نام ایشان
مذکور نمیشود و نشانی از آنها نیست و ذریّهٔ
آن حضرت عالم را منوّر کرده اند و همین سورهٔ کریمه
برای اعجاز قرآن عظیم و رسول کریم کافی است برای
کسی که طالب یقین باشد و علم الهدی سیّد مرتضی
قدّس سرّه از اصحاب ما و جماعتی از عامّه که از ایشان است
نظّام بر آن رفته اند که معجزه بودن قرآن بصرفه است

باین معنی که عرب قادر بودند باتیان کلامی مثل قرآن
قبل از بعثت لیکن خداوند عالمیان باز داشت ایشان را
از معارضه و در کیفیّت آن اختلاف کرده اند نظّام
و اتباع او بر آنند چنانی که نقل شده که با وجود اینکه
داعی بر دعوی توانستن معارضه بسیار داشتند از جهت
نسبت دادن عجز بایشان و تنزّل ایشان از ریاسات
و تکلیف ایشان بانقیاد و اطاعت این دعوی از ایشان
صادر نشد و خدای تعالی آنها را منصرف گردانید
و سیّد مرتضی قدّس سرّه فرموده بنا بر آنچه از او حکایت
شده كَانَ عِنْدَهُمُ الْعِلْمُ بِنَظْمِ الْقُرْآنِ وَالْعِلْمِ
بِأَنَّهُ كَيْفَ يُؤَلَّفُ كَلَامٌ يُسَاوِيهِ أَوْ يُدَانِيهِ
وَالْمُعْتَادُ أَنَّهُ مَنْ كَانَ عِنْدَهُ هَذَانِ الْعِلْمَانِ
يَتَمَكَّنُ مِنَ الْإِتْيَانِ بِالْمِثْلِ إِلَّا أَنَّهُمْ كُلَّمَا

حاوَلُوا ذٰلِكَ اَزالَ اللهُ تَعالی عَنْ قُلُوبِهِمْ
تِلْكَ الْعُلُومَ یعنی بود نزد ایشان علم بنظم قرآن
وعلم بآنکه چگونه میشود تألیف کرد کلام را که مساوی
یا نزدیک باشد بنظم قرآن ومعتاد این است که کسی که
نزد او باشد این دو علم تمکّن دارد از اتیان بمثل مگر اینکه
ایشان هرگاه می آمدند حول این کار زایل میکرد خدای تعالی
از قلوب ایشان این علم را مخفی نماند که اگرچه خبر دادن
از مطالب سابقین ومطالب آینده با وجود امّی بودن
ودرس نخواندن واز کسی نیاموختن وباعدم تکلّف
ریاضات نفسانیّه دلیلی است واضح بآنکه خدای تعالی
او را مطّلع ساخته وکافی است ازبرای اثبات نبوّت
لیکن این مطلب غیر از معجزه بودن نفس کلام است
وهمچنین مجرّد عدم اختلاف اگرچه دلیل است لیکن تحدّی بسوره هم شده

در قرآن ومنحصر نیست تحدّی بتمام قرآن علاوه اینکه
آیهٔ شریفهٔ لَوْ كانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللهِ لَوَجَدُوا
فِيهِ اخْتِلافاً كَثِيراً درمقام تحدّی نیست زیرا
که درمقام اثبات بودن قرآن است از نزد خدا ونبودن
اوست از غیر خدا نه اینکه بفرماید اگر نتوانید غیر مختلف
آورید آری استنباط میشود که اگر بخواهند غیر مختلف
بیاورند نتوانند وظاهر شد جواب از فرمایش
عَلَم الهدی قدّس سرّه وقول جمعی از عامّه که گفته اند که
معجزه بودن بصرفه است زیرا که باز داشتن از امر معتاد
خرق عادت است نه کلام امّا آیهٔ شریفهٔ قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ
الْاِنْسُ وَالْجِنُّ تا آخر اگرچه ممکن است که راه او باز
گرفتن امر معتاد باشد لیکن این دعوائی است بدون
دلیل اگر نگوئیم که ظاهر آیات دیگر دلیل است
بر عدم او ودیگر اینکه این قول اگر صحیح بود تعجّب

از فصاحت و بلاغت قرآن چرا چنانی که بعضی نقل کرده اند
كَانَ فُصَحَاءُ الْعَرَبِ يَتَعَجَّبُونَ مِنْ حُسْنِ نَظْمِهِ
وَبَلَاغَتِهِ وَسَلَاسَتِهِ فِي جَزَالَتِهِ وَيَرْقُصُونَ
رُؤُسَهُمْ عِنْدَ سَمَاعِ قَوْلِهِ تَعَ وَقِيلَ يَا أَرْضُ
ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي الْآيَةَ دیگر اینکه
سزاوار بود که پیغمبر کلام نازلی بیاورد تا بهتر ظاهر شود باز داشتن
و لازم دارد نیز این قول را که پیش از بعثت کلامی
داشته باشند که بقرآن برسد و همچنین بعد در خطب و قصاید
ایشان در زمانی که قصد معارضه نداشته باشند و حال
آنکه چنین نیست پس بهتر این است که گفته شود که قطع
نظر از وجه تحدّی جهانی است در قرآن که دلالت دارد
بر بودن او از نزد خدای تعالی مثل خبر دادن او از مغیبات
چنانی که گذشت مفصّلاً و مثل عدم اختلاف چنانی
که بیان شد دیگر از جهت اشتمال او بر معارف ربّانی

و اخلاق حمیده عقلانی زیرا که در آن وقت در میان
عرب خصوصاً اهل مکّه علم برطرف بود و آن حضرت پیش از
بعثت با هیچیک از علمای اهل کتاب و غیر ایشان
معاشرت نمیفرمود و مسافرت ببلاد دیگر بسیار ننمود
که طلب علم کند و مع ذلک آنچه حکماء در چندین هزار سال
در معارف الهی فکر کردند باحسن وجوه در قرآن بیان فرمود
و امری که مخالف عقول سلیمه و افهام مستقیمه باشد در قرآن
نیست و این مطلب آیتی است بزرگ و با وجود معروف
بودن عرب بعدم علم و آداب کار بجائی مکشد که همه
محتاج شوند بایشان در اکتساب کمال و اخلاق و کلمات
قرآن و مکتسبهٔ از او یعنی کلام پیغمبر و ائمهٔ هدی مورد
استنباط علوم علمای عالم شود و قانونی بدست
بدهند از قرآن و مکتسبهٔ از او که در اصلاح امر عباد

در رفع نزاع و فساد که هرچند عقلا فکر کنند خدشه در او نتوانستند کرد و میتوان گفت اینکه هر حکمی که فرموده اند مقرون بصحت است دلیلی است دیگر زیرا که هر کس میخواهد تمام امور او صحیح باشد و مع ذلک چه قدر ظاهر میشود خطای او و تمام مقدمات فکریهٔ او نتیجه نمیدهد مطلوب او را دلیل دیگر اینکه قران مشتمل است بر قصص انبیاء سالفه و معاندان نتوانستند که تکذیب او کنند و آنچه مخالف مشهور بین ایشان بود حقیت او را با ایشان ظاهر فرمود و آنچه مخفی میداشتند و در کتب ایشان بود بر ایشان ثابت میکرد چنانچه در قصهٔ رجم و غیر آن ظاهر شد و در حلال بودن گوشت شتر یهود گفتند که بر پیغمبران حرام بوده است و حقتعالی تکذیب ایشان نمود و فرمود فَأْتُوا بِالتَّوْرَاةِ فَاتْلُوهَا

إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ یعنی بیاورید توریه را بتلاوت کنید آنرا اگر راست میگوئید و باز فرموده است که یا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ یعنی ای اهل کتاب بتحقیق که آمد شما را پیغمبر ما که بیان میکند از برای شما بسیاری از آنچه بودید شما که مخفی میداشتید از کتاب از صفت محمد صلی الله علیه و آله و از حکم سنگسار و غیر آن و میگذرد از اظهار کردن بسیاری بواسطهٔ قیام مصلحت و از آن جهات مشاهدهٔ خواص آیات و سور است و شاهد بر این دعوی تجربه هست و مرجع در بیان خواص کتبی است که متکفل این مطلب است و از آن جهات این است که بالوجدان

در تلاوت قرآن ثقالتی است که در غیر آن نیست و لذا
دیده میشود بعد از تلاوت اگر فوراً مشغول دعا شود
که از امر سنگینی بیرون آمده در امر سبکی داخل شده
چنانکه هر قطعهٔ از او در هر کلام فصیحی که واقع شود
می یابد هر شنونده فرق را که ربطی بین این دو کلام
نیست **فصل** بدانکه چنانکه خاتم انبیاء افضل است
از تمام پیغمبران همچنین قرآن مجید معجزه ایست
افضل از تمام معجزات ایشان بواسطهٔ اینکه
نبوده معجزهٔ از معجزات ایشان که باقی باشد ببقاء
دین ایشان بلکه منحصر بوده مشاهدهٔ اعجاز بحاضرین
مجلس اظهار و باید بدیگران بطریق نقل ثابت شود
چنانکه از برای معدودین چنین بوده مبادا گفته
شود که بعد از آنکه کور بینا شد مادامی که زنده هست

باقی است معجزه و همچنین پس بواسطهٔ اینکه جواب داده
میشود که حین گردیدن کور بینا معجزه هست و اما
بعد می بینند کسی را بینا مثل سایر بینایان
غایة امر کسانی که پیش او را دیده اند کور اثر
معجزه را در او به بینند و نسبت بدیگران باز
محتاج بنقل است و حال نسبت بآن معدودین هم
در آن زمان قلیل اثر معجزه دیدن کجا تا بقاء معجزه
که قرآن مجید الی یوم القیامه ندا میکند اگر کسی میتواند
بیاورد مثل من بیاورد و در سابق مذکور گردید
که معجزهٔ خاتم انبیاء صلوات الله علیه و آله منحصر بقرآن
مجید نیست چنانکه کتابها پر است از نقل آنها
و خالی از مناسبت هم نیست که شطری از متواترات

ویک خبر جامع اشباه معجزات انبیاء سلف را در این مختصر
ایراد نمائیم تا در اثبات دعوی عدم انحصار بحواله
صرف اکتفا نکرده باشیم والّا اگر بخواهیم قلیلی
از کثیر را در این مختصر ذکر کنیم از وضع رساله
خارج میشویم پس میگوئیم وَمِنَ اللهِ التَّوفِیقُ
علّامهٔ مجلسی قدّس سرّه در کتاب خود نقل کرده است
که از جملهٔ متواترات است سایه کردن ابر بر سر آنحضرت
پیش از بعثت و بعد از بعثت در نهج البلاغه و غیر آن
از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده اند که گفت با حضرت
رسول بودم روزی که اشراف قریش بخدمت آن حضرت
آمدند و گفتند یا محمّد تو دعوی بزرگی میکنی که پدران
و خویشان تو نکرده اند و ما از تو امری سؤال میکنیم
اگر اجابت ما می نمائی میدانیم که تو پیغمبری و رسولی و اگر

نمی میدانیم که تو ساحر و دروغ گوئی حضرت فرمود که سؤال
شما چیست گفتند بخوانی از برای ما این درخت را تا کنده
شود از ریشهٔ خود و بیاید و در پیش تو بایستد حضرت
فرمود که خدا بر همه چیز قادر است اگر بکند شما ایمان خواهید
آورد گفتند بلی فرمود که می نمایم بشما آنچه طلبیدید و میدانم
که ایمان نخواهید آورد و در میان شما جمعی میباشند
که کشته خواهند شد در جنگ بدر و در چاه بدر خواهند فتاد
و جمعی هستند که لشکرها بر خواهند انگیخت و بجنگ من
خواهند آورد پس فرمود ای درخت اگر ایمان بخدا و روز
قیامت داری و میدانی که من رسول خدایم پس کنده شو
از ریشه های خود و بنزد من بیا باذن خدا پس بحق
پروردگاری که او را بحق فرستاده که آن درخت با ریشه ها
کنده شد و بجانب آنحضرت روانه شد با صوتی شدید و صدائی مانند

صدای بالهای مرغان تا بر سر آن حضرت ایستاد و سایهٔ
مبارک آن حضرت انداخت و شاخ بلند خود را
بر سر آن حضرت گشود و شاخ دیگر بر سر من گشود و من در جانب
راست آن حضرت ایستاده بودم چون این معجزه نمایان
دیدند از روی علوّ و تکبّر گفتند امر کن آن را که برگردد
و بدو نیم شود و نصفش بیاید و نصفش در جای خود
بماند حضرت آن را امر کرد و برگشت و نصفش جدا شد
و با صدای عظیم و دوی شدید و نهایت سرعت دوید
تا نزدیک آن حضرت رسید گفتند بفرما که این
نصف برگردد و با آن نصف متّصل شود حضرت
فرمود و چنین شد پس من گفتم لا اله الا الله
اوّل کسی که بتو ایمان آورده منم و اوّل کسیکه
که اقرار میکند که آنچه درخت کرد بامر حق منم و از
برای تصدیق پیغمبری و تعظیم تو کرد پس همهٔ آن کافران

گفتند بلکه ما میگوئیم که تو ساحر و کذابی جادوهای
عجیب داری و ترا تصدیق نمیکند مگر مثل اینکه
در پهلوی تو ایستاده است و این معجزه از متواترات است
و از معجزات متواتره که خاصّه و عامّه نقل کرده اند
که حضرت رسول چون از کفّار قریش فرار نموده
و بجانب مدینه هجرت نمود در اثناء راه بخیمهٔ امّ معبد
رسید و ابو بکر و عمرو عامر بن فهیره و عبدالله بن
اریقط در خدمت آن حضرت بودند و امّ معبد در بیرون
خیمه نشسته بود چون بنزدیک او رسیدند از او خرما
و گوشت طلبیدند که از او بخرند گفت ندارم و توشهٔ
ایشان آخر شده بود پس امّ معبد گفت اگر چیزی
نزد من میبود در مهمان داری شما تقصیر نمیکردم

حضرت نظر کرد دید در کنار خیمهٔ او گوسفندی
بسته است فرمود ای امّ معبد این گوسفند چیست
گفت از بسیاری ضعف و لاغری نتوانست که با
گوسفندان بچریدن برود برای این در خیمه مانده است
حضرت فرمود آیا شیر دارد گفت از آن ناتوان تر است
که توقّع شیر از آن توان داشت و نه تنهاست که شیر
نمیدهد حضرت فرمود که رخصت میدهی که من آن را
بدوشم گفت بلی پدر و مادرم فدای تو باد اگر شیری
در پستانش بیابی بدوش حضرت گوسفند را طلبید
و دست مبارک بر پستانش کشید و نام خدا را بر زبان
برد و گفت خداوندا برکت ده در گوسفند او پس شیر
از پستانش ریخت حضرت ظرفی طلبید که چند کس را
سیراب میکرد و دوشید آنقدر که آن ظرف پر شد بامّ معبد

داد که خورد تا سیر شد پس باصحاب خود داد که خوردند
و سیر شدند و خود بعد از همه تناول کرد و فرمود که ساقی
قوم می باید که بعد از همهٔ ایشان بخورد و باز دیگر دوشید
تا آن ظرف مملوّ شد و باز آشامیدند و زیاد را که ماند
نزد او گذاشتند و روانه شدند چون ابو معبد که شوهر
آن زن بود از صحرا برگشت پرسید که این شیر را
از کجا آوردهٔ امّ معبد قصّه را نقل کرد ابو معبد گفت
می باید آن کسی باشد که در مکّه به پیغمبری
مبعوث شده است و خاصّه و عامّه بطریق متواتر
نقل کرده اند که حاطب بن ابی بلتعه خبر دادهٔ
حضرت رسول ص را برفتن مکّه برای فتح باهل مکّه
نوشت و بزنی داد و فرستاد و هیچکس را بر این
مطّلع نکرد پس جبرئیل خبر داد آن حضرت را و حضرت
رسول ص امیر المؤمنین ع و مقداد و زبیر را فرستاد

فرمود بروید بسوی باغی که آن را خاخ میگویند و در آنجا
زنی هست و نامهٔ از حاطب با او هست که بمشرکان
مکه نوشته است چون بآن موضع رسیدند آن زن را
دیدند و مقداد و زبیر هرچند تفحص کردند نامه را نیافتند
و آن زن منکر شد گفتند ما نامه با او نمی یابیم باید که
برگردیم امیرالمؤمنین ع فرمود که پیغمبر ص خبر داده است
که نامه با اوست شما میگوئید که ما نامه را نمی یابیم
پس شمشیر کشید و بآن زن حمله کرد و فرمود که نامه را
بدر آور چون نامه را بدر آورد حضرت فرمود بحاطب
که چرا چنین کردی و حطب برای خود بجهنم فرستادی
گفت یا رسول الله کافر نشدم ولیکن ایشان بر من
حق داشتند خواستم جزای حق ایشان را ادا کنم
حضرت از غایت حلم عذر نا موجه او را قبول نمود
و از طریق شیعه و سنی متواتر است که حضرت رسول ص

خبر داد که یکی از زنان من بر شتری سوار خواهد شد
که پشم روی آن شتر بسیار باشد و بجنگ وصی من
خواهد رفت و چون بمنزل حوأب برسد سگان آن
منزل بر سر راه او فریاد کنند و چون عایشه بجنگ
امیرالمؤمنین ع رفت بر چنان شتری سوار شد و چون
بحوأب رسید سگهای حوأب بر سر راهش فریاد زدند
و از طریق خاصه و عامه متواتر است از ام سلمه
و غیر او که عمار در مسجد حضرت رسول ص خشت می آورد
حضرت خاک از سینهٔ او پاک کرد و فرمود که ای
عمار تو را خواهند کشت کسانی که بر امام زمان خروج
کنند و ستمکار باشند و فرمود که آخر خوراک تو
در دنیا شربتی از شیر خواهد بود و از جانبین متواتر است
که حضرت رسول ص در مجالس بسیار از شهادت

امیرالمؤمنین ع خبر داد و فرمود که ریش تو از خون سر تو
خضاب خواهد شد و باین سبب آن حضرت خضاب
نمیکرد و انتظار آن وعده میکشید و نیز متواتر است
که حضرت رسول ص بامیرالمؤمنین گفت یا علی زود باشد
که قتال کنی با سه طایفه اوّل آنهائی که با تو بیعت کنند
و بیعت تو را بشکنند یعنی طلحه و زبیر دوّم آنها که
بر تو بجور و ظلم خروج کنند یعنی معاویه و اصحاب او
سیّم خارجیان که از دین بدر روند مانند تیر که از نشانه
بدر رود و مکرّر فرمود که یا علی تو بعد از من قتال خواهی کرد
بر تاویل قرآن چنانچه من قتال کردم بر تنزیل قرآن
و از طریق خاصّه و عامّه متواتر است که در جنگ
خیبر پیغمبر ص علم را به ابوبکر داد و بجنگ فرستاد و گریخت
و به عمر داد و فرستاد و گریخت پس فرمود که فردا

علم را بکسی خواهم داد که خدا و رسول را دوست
دارد و خدا و رسول او را دوست دارند و حمله
آورنده است و هرگز نگریخته است و بر دست او
خدا فتح خواهد کرد پس روز دیگر علم را به امیرالمؤمنین ع
داد و فتح کرد و متواتر است که روزی آن حضرت
که در شبش بمعراج رفته بود خبر داد به رفتن معراج
و فرمود که قافلهٔ قریش را در فلان موضع دیدم
و شتری از ایشان گریخته بود [illegible]
و فرمود که در فلان روز نزد طلوع آفتاب داخل
خواهند شد و همه موافق گردید و از معجزهٔ متواترهٔ
آن حضرت است که در جنگ احزاب با وفور کفّار
و قلّت مسلمانان حق تعالی بدعای آن حضرت باد
تندی فرستاد با سنگ ریزها که خیمه‌های ایشان را

کنند وایشان گریختند واز طریق خاصه وعامه متواتر است که حضرت رسول خبر داد که بنی امیه هزار ماه پادشاهی خواهند کرد واز کفر وضلالت وبدعتهای ایشان خبر داد وبسندهای بسیار از عامه وخاصه روایت کرده اند که چون حضرت رسول بمدینه هجرت نمود ومسجد را بنا کرد در جانب محراب مسجد درخت خرمای خشک کهنهٔ بود وهرگاه که حضرت خطبه میخواند برآن درخت تکیه میفرمود پس شخصی نامی آمد وگفت یا رسول الله رخصت میدهی که برای تو منبری بسازم که در وقت خطبه برآن قرار گیری چون مرخص شد برای آن حضرت منبری ساخت که سه پایه داشت وحضرت بر پایهٔ سیم می نشست اول مرتبه که آن حضرت

بر منبر برآمد آن درخت بناله درآمد مانند نالهٔ که ناقه در مفارقت فرزند کند پس حضرت از منبر بزیر آمد ودرخت را در بر گرفت تا ساکن شد پس حضرت فرمود که اگر من اورا در بر نمیگرفتم تا قیامت ناله میکرد وآن را حنانه میگفتند وبود تا آنکه بنی امیه مسجد را خراب کردند واز نو بنا کردند وآن درخت را بریدند ودر روایت دیگر منقول است که حضرت فرمودند آن درخت را بریدند وزیر منبر دفن کردند ودر روایت دیگر منقول است که حضرت با آن درخت خطاب نمود که ساکن شو اگر میخواهی ترا درختی میگردانم در بهشت که صالحان از میوهٔ تو بخورند واگر میخواهی ترا در دنیا بحالت اولی برگردانم که تر وتازه شوی وجوان گردی ومیوه دهی پس آن درخت اختیار آخرت کرد بر دنیا

وبروایت دیگر چون آن درخت ناله کرد وحضرت
بر منبر بود آن را بنزد خود طلبید پس آن درخت زمین را
شکافت وبجانب آن حضرت حرکت کرد وچون بنزدیک
منبر رسید حضرت آن را در بر گرفت وتسکین آن نمود
واز آن ناله می شنیدند مانند نالهٔ کودکی که او را از گریه
ساکن گردانند واین معجزه از متواترات است واکنون
جای آن درخت معروف است وآن را استوانهٔ حنّانه
میگویند علی بن ابراهیم وابن شهرآشوب وقطب
راوندی رحمهم الله وغیر ایشان از محدّثان خاصّه
وعامّه روایت کرده اند که جابر انصاری گفت که
در جنگ خندق روزی آن حضرت را دیدم که خوابیده
واز گرسنگی سنگی بر شکم بسته پس بخانه رفتم ودر خانه
خود گوسفندی داشتم ویک صاع جو پس زن خود را

گفتم که من آن حضرت را باین حال مشاهده کردم این
گوسفند وجو را بعمل آور تا آن حضرت را خبر کنم زن
گفت برو واز حضرت رخصت بگیر اگر بفرماید بعمل
آوریم پس رفتم وگفتم یا رسول الله التماس دارم
که امروز چاشت خود را نزد ما تناول نمائی فرمود که
چه چیز در خانه داری گفتم یک گوسفند ویکصاع جو
فرمود که با هر که میخواهم بیایم یا تنها نخواستم بگویم
تنها گفتم با هر که میخواهی وگمان کردم که علی را با خود
خواهد آورد پس برگشتم وزن خود را گفتم که تو جو را
بعمل آور ومن گوسفند را بعمل می آورم وگوشت را پاره
پاره کردم ودر دیگ افکندم وآب ونمک در آن
ریختم وپختم وبخدمت آن حضرت رفتم وگفتم

یا رسول الله طعام مهیا شده است حضرت بیرون
آمدند و متوجه خانهٔ جابر شدند و هر گروهی از اهل
مدینه که میرسید میفرمود که اجابت کنید دعوت
جابر را پس بروایتی هفتصد و بروایتی هشتصد
نفر و بروایتی هزار نفر جمع شدند جابر گفت من بسیار
مضطرب شدم و بخانه دویدم و گفتم گروهی بی پایان
با آن حضرت رو بخانهٔ ما آوردند زن گفت آیا آن حضرت را
گفتی که چه چیز نزد ما هست گفتم بلی گفت پس بر تو
چیزی نیست حضرت بهتر میداند آن زن از من داناتر
بود پس حضرت مردم را امر فرمود که در بیرون خانه
نشستند و خود و امیر المؤمنین ع داخل خانه
شدند و بروایت دیگر همه را داخل خانه کرد و خانه
گنجایش نداشت هر طایفهٔ که داخل میشدند حضرت

اشاره بدیوار میکرد و دیوار پس میرفت و خانه
گشاده میشد تا آنکه آن خانه گنجایش همه بهم رسانید
پس بسر تنور آمد و آب دهان مبارک خود را در تنور
انداخت و دیگ را گشود و نظر کرد بدیگ و بزن
گفت نان را از تنور بکن و یک یک بمن بده آن زن
نان از تنور میکند و بآن حضرت میداد و حضرت
با امیر المؤمنین ع در میانهٔ کاسه ترید میکردند و چون
کاسه پر شد فرمود که ای جابر یک ذراع گوسفند را
با مرق بیاور آوردم و بر روی ترید ریختند و ده نفر
از صحابه را طلبید که خوردند تا سیر شدند پس
بار دیگر کاسه را پر از ترید کرد و ذراع دیگر طلبید
و ده نفر خوردند پس بار دیگر کاسه را پر کرد و ذراع
دیگر طلبید و جابر آورد مرتبهٔ چهارم که حضرت ذراع

از جابر طلبید جابر گفت یا رسول الله گوسفندی
دو ذراع بیشتر ندارد و من تا حال سه تا آوردم حضرت
فرمود که اگر ساکت میشدی همه از ذراع این گوسفند
میخوردند پس ده نفر میطلبید تا همهٔ صحابه سیر شدند
پس حضرت فرمود که ای جابر بیا تا ما و تو هم بخوریم
پس من و محمدؐ و علیؑ خوردیم و بیرون آمدیم و تنور و دیگ
بحال خود بود و هیچ کم نشده بودند و چندین روز
بعد از آن نیز از آن طعام خوردیم شیخ طبرسی و ابن
شهرآشوب و راوندی و سایر محدّثان خاصّه و عامّه
بطرق متعدده روایت کرده اند که چون این آیه نازل
شد وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ و بقرائت
اهل بیتؑ وَرَهْطَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ
یعنی انذار کن و بترسان خویشان نزدیک خود را

وگروه مخلصان خود را از ایشان پس حضرت
امیر المؤمنینؑ را طلبید و فرمود که یکصاع گندم
برای ایشان نان کن و یک پای گوسفند را نیز
و یک کاسهٔ شیر حاضر کن و فرزندان عبد المطّلب را
بطلب که در شعب ابی طالب حاضر بشوند چون حضرت
ایشان را طلبید ایشان چهل نفر بودند و بروایتی
ده نفر بودند پس ابولهب گفت محمّدؐ گمان میکند
که ما را سیر می تواند کرد هر یک از ما یک گوسفند
میخوریم و سیر نمی شویم و یک کاسهٔ بزرگ شیر میخوریم و
سیراب نمیشویم پس چون روز دیگر صبح شد ایشان
در خانهٔ ابوطالب جمع شدند و عموهای آن حضرت
همه حاضر شدند عبّاس و حمزه و ابوطالب
و ابولهب چون داخل شدند تحیتی که در جاهلیت

شایع بود گفتند و حضرت به تحیت اسلام یعنی سلام
جواب ایشان گفت و این بر ایشان گران آمد
که در تحیت مخالفت طریقهٔ ایشان نمود پس
امیر المؤمنین ع از آن نان و گوشت تریدی ساخت
با کاسهٔ شیر نزد ایشان گذاشت و اول حضرت
رسول ص دست مبارک خود را بالای ترید گذاشت
و گفت بسم الله بخورید بنام خدا این سخن هم
ایشان را خوش نیامد و چون گرسنه بودند شروع
کردند بخوردن طعام و خوردند تا همه سیر شدند
و از طعام هیچ کم نشد و از شیر آشامیدند تا همه
سیر شدند و هیچ کم نشد و چون حضرت خواست
با ایشان سخن گوید ابولهب مبادرت کرد و گفت
عجب سحری بکار شما کرد مصاحب شما که شما را باین
طعام قلیل سیر کرد و هنوز باقی است چون

آن ملعون مبادرت به تکذیب آن حضرت نمود حضرت
در آن روز سخن نگفت تا ایشان متفرق شدند
الحدیث و بالجمله اشباع کردن جمع کثیر بطعام
قلیل از متواترات معنوی است و تسبیح گفتن
سنگ ریزه در دست آن حضرت عامه و خاصه بطرق
متواتره روایت کرده اند و در بعضی روایات از ابوذر
منقول است که مکرر عامری بخدمت آن حضرت آمد
و معجزه طلبید حضرت نه سنگ ریزه در کف گرفت
و همه باواز بلند تسبیح گفتند و چون بر زمین گذاشت
ساکت شدند و چون برداشت باز تسبیح گفتند
و بروایت دیگر گفتند سُبْحَانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ
وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَاللهُ اَکْبَرُ و ابن عباس
روایت کرده است که پادشاهان حضرموت بخدمت

آن حضرت آمدند و گفتند چگونه بدانیم که تو رسول خدائی حضرت کفی از سنگ ریزه برداشت فرمود که اینها گواهی میدهند بر پیغمبری من پس سنگریزه ها بسخن آمدند و تسبیح خدا گفتند و گواهی بر پیغمبری آن حضرت دادند و از انس منقول است که حضرت رسول کفی از سنگ ریزه در دست داشت و در دست آن حضرت تسبیح کردند پس آنها را در دست امیر المؤمنین ع ریخت و در دست آن حضرت نیز تسبیح گفتند بنحویکه ما شنیدیم پس در دست ما ریخت و تسبیح نکردند. و شارح مواقف و ابو نصر عبد الوهاب شارح مختصر ابن حاجب و بعضی دیگر برانند که معجزهٔ شق القمر از متواترات است یعنی اخبار باو و چنین خبری عبارت است از اینکه جمع کثیری که عادةً محال باشد اجتماع ایشان بر دروغ خبر داده باشند باو و این معجزات گذشته

ازین قبیل بود لیکن از کلمات بزرگان ظاهر میشود که قصهٔ شق القمر مُجمعٌ علیه است وَعَلی اَیِّ حالٍ علامهٔ مجلسی قدس سرّه در بعض کتب خود آورده در مقام ذکر معجزات متعلقهٔ باجرام سماویه باین عبارت اوّل شق شدن ماه است چنانچه حق تعالی در قرآن مجید ذکر کرده است که اِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ وَاِنْ يَرَوْا اٰيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ یعنی نزدیک شد قیامت و بدو نیم شد ماه و اگر به بینند آیتی و معجزهٔ رو میگردانند و میگویند سحری است پیوسته و محکم و اکثر مفسران خاصّه و عامّه ذکر کرده اند که این آیات وقتی نازل شد که قریش از آن حضرت معجزه طلب کردند و حضرت اشاره بماه نمود و بقدرت حق تعالی بدو نیم شد و در حدیث معتبر از حضرت امام جعفر صادق ع

منقول است که چهارده نفر از آن منافقان که در عقبه
خواستند که حضرت رسول ؐ را هلاک کنند در شب
چهاردهم ماه ذی الحجّه بنزد آن حضرت آمدند گفتند
هر پیغمبری را معجزهٔ نمایانی بود امشب از تو معجزهٔ بزرگی
میخواهیم حضرت فرمود که چه معجزهٔ میخواهید بگوئید
تا برای شما ظاهر گردانم گفتند اگر تو را نزد حق تعالی
قدری هست امر کن ماه را که بدو نیم شود پس جبرئیل
فرود آمد گفت یا محمّدؐ خداوند عالمیان تو را اسلام
میرساند و میفرماید که من همه چیز را امر کرده ام مطیع
تو باشند پس آن حضرت سر بسوی آسمان بلند کرد
و امر کرد ماه را که بدو نیم شو پس بدو نیم شد و آن حضرت
برای شکر خدا بسجده رفت و شیعیان ما بسجده
رفتند چون بسجده رفتند سر برداشت گفتند

یا محمّدؐ خداوند عالمیان تو را اسلام میرساند و میفرماید
که من همه چیز را امر کرده ام که مطیع تو باشند پس
آن حضرت سر بسوی آسمان بلند کرد و امر کرد
ماه را که بدو نیم شو پس بدو نیم شد و آن حضرت
برای شکر خدا بسجده رفت و شیعیان ما بسجده
رفتند چون بسجده رفتند سر برداشت گفتند یا محمّدؐ
امر کن که بحال خود برگردد حضرت امر کرد و بحال خود
برگشت و درست شد گفتند بفرما که یک جانبش
شق شود و جانب دیگر بحال خود باشد حضرت امر کرد
و چنان شد و سجده کرد و شیعیان سجده کردند و منافقان
گفتند که ای محمّدؐ مسافران که از شام و یمن می آیند
از ایشان می پرسیم اگر در این شب دیده اند
آنچه ما دیدیم باور میکنیم و اگر نه خواهیم

دانست که جادو کرده پس حق تعالی این آیات را فرستاد
و عامه حدیث شق شدن ماه را از بسیاری از صحابه
روایت کرده اند مانند ابن مسعود و انس و حذیفه و
عبدالله بن عمر و عبدالله بن عباس و جبیر بن مطعم
و همه روایت کرده اند که در مدینه واقع شد و جبیر روایت
کرده است چون مسافران آمدند و پرسیدند همه گفتند
که ما نیز ماه را در آن شب چنین دیدیم که بدو نیم شد
و باز بهم آمد و ابن مسعود گفت بخدا سوگند دیدم کوه حرا را
در میان دو پارهٔ ماه بود و ضحاک روایت کرده است
که ابوجهل گفت که این جادوست می باید فرستاد
و از اهل شهرهای دیگر سؤال کرد پس خبر آوردند که
اهل شهرهای دیگر نیز در آن شب ماه را چنین
دیدند پس کافران گفتند که این جادوئی بوده است
که در همهٔ شهرها مستمر گردیده است و در روایت

دیگر وارد شده است که شبی آن حضرت در حجر اسمعیل
نشسته بود و کفار قریش در مجلس خود نشسته بودند
بیکدیگر گفتند که امر محمد ما را عاجز کرده است و نمیدانیم
که در باب او چه بگوئیم پس بعضی گفتند که جادو در آسمان
کار نمیکند بیائید برویم و از او سؤال کنیم که معجزه
در آسمان بنماید پس برخاستند و بخدمت آن حضرت
آمدند و گفتند یا محمد اینها که ما از تو می بینیم اگر
جادو نیست علامتی در آسمان بنما زیرا که میدانیم جادو
در آسمان مستمر نمیگردد حضرت فرمود که این ماه را می بینید
که در شب چهارده است و تمام است میخواهید که معجزه را
در ماه بشما بنمایم گفتند بلی حضرت اشاره نمود بانگشت
معجزنما بسوی ماه پس ماه بدو نیم شد نیمی در بام کعبه افتاد
و نیمی بر کوه ابوقبیس افتاد پس گفتند که انرا بجای خود

برگرد ان حضرت اشاره نمود وچه دونیم مرد آن گردند
ودر هوا بیکدیگر پیوستند ودر جای خود قرار گرفتند
وچون این معجزه را دیدند بیکدیگر گفتند که برخیزید
که سحر محمد ص در آسمان وزمین پیوسته ومستمر است
ودر روایت دیگر مذکور است که مقدار مابین عصر
تا شام ماه دو حصه بود وکافران میدیدند ومیگفتند
سحری است مستمر وبسند معتبر از حضرت امام رضا ع
منقول است که ماه در مکّه باعجاز حضرت رسول ص دو نیم
شد پس حضرت فرمود که گواه باشید واما قول
بعضی از ملاحده که اگر این معجزه واقع شده بود متواتراً
نقل میشد وتمامی سکنهٔ روی زمین اشتراک میکردند
در رؤیت آن ومختص نمیشد بمعرفت ورؤیت آن باهل
مکّه پس جواب میگوئیم اما اوّلاً اینکه ننوشتن
این معجزهٔ باهره در کتب سابقین از غیر ملت

اسلام دلالت ندارد بر نیافتن زیرا که میشود که یافته
باشند وداعی بر نوشتن نداشته باشند ومنحصراً
این داعی در کسانیکه بخواهند بنویسند امور متعلقه
باجرام سماویه یا اعم آورا اما در تاریخ احوال سلاطین
وامثال او داعی بر ذکر اینگونه مطالب نیست واما
تاریخ از قبیل اوّل مسلّم نیست عدم متعرّض شدن
در او اگر باشد چنین تاریخی وحال آنکه ادّعا کردن
اینکه کسی غیر از اسلامیان متعرّض نیست غلط است
چنانچه فخر الاسلام نقل کرده از تاریخ فرشته اهل
ملیبار از اقالیم هند که انشقاق قمر را دیدند ووالی
وحاکم آن دیار که از مجوس هند بود بعد از اینکه
از برای او محقق شد خودش با اهل مملکتش داخل
دین اسلام گردیدند وحافظ مزّی از ابن تیمیه
نقل کرده که بعضی از مسافرین گفتند که ما بنائی

دیدیم در دربند که بر آن بنا نوشته بودند که این بنای لیلهٔ انشقاق قمر است وثانیاً اگر اغماض کنیم و بگوئیم نوشتن داعی نمیخواهد لیکن میگوئیم این در صورتی است که داعی بر اخفاء نباشد و کسانیکه مخالف این دین بودند داعی بر اخفاء داشتند و ممکن است که بعد از اطلاع مخالفین بمعجزه بودن انشقاق برای آن حضرت اگر ثبت هم کرده بودند او را محو کرده باشند وثالثاً اگر از این هم اِبا کنند و بگویند نیست جهة ثبت نکردن جز نیافتن میگوئیم نیافتن دلالت بر عدم وجود نمیکند بلکه میشود چیزی موجود باشد و یافت نشود زیرا که عدم وجدان دلالت بر عدم وجود دارد در صورتی که وجدان لازم وجود او باشد بواسطهٔ فحص باید بوده واسطه و ممکن است که در بسیاری از بلاد قمر مستور باشد در زمان

کشف او از برای بسیاری از بلاد دیگر از جهة اختلاف افق و ساتر بودن ابر که اگر هیچ استتار نشد فحص هم بکنند ثمر نداشت و نسبت بجائی که چنین نبوده غالباً توقف دارد یافتن حادثه بتفحص و تجسس و چون تفحص نبوده وجدان هم نبوده آری ممکن است نادراً کسی در زیر آسمان باشد و خواب هم نباشد بدون خیال نظر باسمان افکند و اتفاقاً آن وقت زمان وقوع حادثه بوده باشد پس حادثه را بیابد پس معلوم شد که لازمهٔ وقوع انشقاق قمر مطلع شدن عموم مردم یا غالب مردم نیست بلکه غالباً منحصر میشود اطلاع باشخاصی که مترقب وقوع هستند این است که بسیار واقع شده که حادثه واقع شده نسبت باجرام سماویه و مطلع نشدند بر او مگر کسانیکه از قبل مسبوق بوقوع او شده بودند و علامهٔ مجلسی قدس سره

در بعض کتب خود آورده که در حدیث معتبر از حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام منقول است که یهودی از یهودان شام که توریة و انجیل و زبور و سایر کتب پیغمبران را خوانده بود و معجزات ایشان را دانسته بود بسوی مدینه آمد در وقتیکه اصحاب آن حضرت در مسجد نشسته بودند و حضرت امیر المؤمنین ع و ابن عبّاس و ابو معبد جهنی در میان ایشان بودند پس گفت ای اُمّت محمد ص برای هیچ پیغمبری درجه و فضیلتی نبوده است مگر اینکه شما برای پیغمبر خود دعوی میکنید آیا جواب میگوئید مرا از آنچه سؤال کنم پس صحابه ساکت شدند حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که آری ای یهودی خدا بهر پیغمبری درجه یا فضیلتی که داده است همه را برای پیغمبر ما جمع کرده است و پیغمبر ما را اضعاف مضاعف بر آنها زیادتی داده است یهودی گفت من

سؤال میکنم مهیای جواب باش حضرت فرمود که بگو یهودی گفت که خدا ملائکه را امر کرد که حضرت آدم ع را سجده کنند آیا نسبت به محمد ص چنین کاری کرده است حضرت فرمود که سجدهٔ ملائکه برای آدم پرستیدن او نبود بلکه اعتراف بفضیلت او بود و حق تعالی محمد ص را بهتر از این داد و خدا و ملائکه بر او صلوات فرستادند در ملکوت اعلی و زیاده بر آن بر مؤمنان واجب گردانید که صلوات بر او بفرستند تا روز قیامت یهودی گفت که خدا توبهٔ آدم را قبول کرد فرمود که خدا برای محمد ص بزرگتر از این فرستاد بی آنکه گناهی از او صادر شود گفت لِيَغْفِرَ لَكَ اللّٰهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ تا بیامرزد برای تو خدا آنچه گذشته است از گناه تو و آنچه می آید چون محمد ص بقیامت

درآید هیچ وزر و گناه و خطائی نباشد او را و از برای
نسبت ذنب بمعصوم منافی است که خواهد آمد انشاء الله تعالی
یهودی گفت که ادریس را خدا بمکان بلند بالا برد
و از میوه‌های بهشت بعد از مردن او را روزی کرد
حضرت فرمود که خدا محمد صلعم را از این بهتر عطا کرده است
زیرا که با و خطاب کرد که وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ یعنی
بلند کردیم از برای تو ذکر تو را و همین بس است برای محمد صلعم
و اگر ادریس را از تحفه‌های بهشت بعد از وفات او
روزی کرد محمد صلعم را که یتیم از پدر و مادر مانده بود در دنیا
طعام داد و روزی جبرئیل جامی از بهشت از برای آن
حضرت آورد که در آنها تحفه‌ها بود و چون بدست آن
حضرت داد جام و تحفه در دست آن حضرت سُبْحَانَ اللهِ
وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَاللهُ اَكْبَرُ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ
گفتند و بدست من و فاطمه و حسن و حسین داد

بدست هر یک ما آن جام و تحفه بسخن آمد و تهلیل و تسبیح
و تحمید و تکبیر گفتند پس یکی از صحابه خواست که بگیرد
جبرئیل جام را گرفت و بدست حضرت داد گفت
بخور تو و اهل بیت تو و این تحفه ایست که خدا برای تو
و ایشان فرستاده است و طعام بهشت در دنیا
سزاوار نیست مگر برای پیغمبر یا وصی پیغمبر پس آن حضرت
تناول کرد و ما اهل بیت تناول کردیم و من الحال
لذت آن طعام را در کام خود می یابم یهودی گفت
که نوح صبر کرد بر مشقتها که از امت کشید و هر چند
او را تکذیب کردند تبلیغ رسالت کرد حضرت فرمود
که آری چنین بود و محمد صلعم نیز صبر کرد در مکه از آزار
قریش و هر چند او را تکذیب کردند تبلیغ رسالت
بیشتر مینمود تا آنکه او را بسنگ بمره خسته کردند

و ابولهب بچه آن ناقه را با کشفهای آن بر سر آن حضرت
انداخت پس حق تعالی وحی نمود بسوی حابیل که
ملکی است موکل بر کوهها که کوهها را بشکاف و هر حکم
که محمد ص در باب قوم خود میفرماید اطاعت کن پس
آن ملک بخدمت آن حضرت آمد و گفت خدا مرا
فرستاده است که هر حکم بفرمائی اطاعت کنم اگر
میفرمائی کوهها را میکنم و بر سر ایشان می افکنم تا هلاک
شوند حضرت فرمود که من از برای رحمت مبعوث شده ام
پروردگارا هدایت کن قوم مرا که ایشان نادانند
ای یهودی چون نوح قوم خود را دید غرق شده اند
رقت کرد بر فرزند خود و اظهار شفقت بر او نمود و گفت
پروردگارا فرزند من از اهل من است پس حق تعالی
برای تسلی او فرمود که او از اهل تو نیست بدرستیکه
او صاحب عمل ناشایسته است و محمد ص چون دانست

که قوم او دشمن حق اند شمشیر انتقام بر ایشان کشید
و رقت خویشاوندی در نیافت او را و نظر شفقت
بسوی ایشان نکرد پس ایشان را دشمن خدا
دانست یهودی گفت که نوح نفرین کرد بر قوم خود
و برای نفرین او آب بی اندازه از آسمان فرو ریخت
و قوم او غرق شدند حضرت فرمود که چنین بود
ولیکن دعای نوح دعای غضب بود و محمد ص برای
رحمت بر قوم خود دعا کرد و آب بی اندازه از آسمان
برحمت امت نازل شد و آن قصه چنان بود که چون
آن حضرت بسوی مدینه هجرت نمود و اهل مدینه در روز
جمعه بخدمت آن حضرت آمدند و گفتند یا رسول الله ص
باران آسمان از ما حبس شده است و درختها زرد
شده اند و برگها ریخته اند پس دست مبارک را
بسوی آسمان بلند کرد چنانکه سفیدی زیر بغل او

نمودار شد در آن وقت هیچ ابر در آسمان نبود و هنوز
از جای خود حرکت نکرده بود که باران روان شد و بحدی
آمد که مردم بدشواری خود را بخانه ها رسانیدند و هفت
روز متصل بارید پس جمعهٔ دوم آمدند و گفتند
یا رسول الله خانه های ما خراب شد و راه قافله ها مسدود
شد حضرت تبسم نمود و فرمود که فرزندان آدم چنین
زود از نعمت ملال می یابند پس گفت خداوندا بحوالی
ما ببار نه بر ما ببار ان خداوندا بباران در محل
روئیدن گیاهها و چراگاه حیوانها پس در همان ساعت
باران از مدینه قطع شد و بر اطراف مدینه می بارید
و در مدینه یک قطره نمی بارید برای کرامت آن حضرت
نزد خدا یهودی گفت که خدا برای هود علیه السلام بباد انتقام
از دشمنان او کشید حضرت فرمود و لیکن
برای محمد صلی الله علیه و آله از این بهتر عطا کرده در روز خندق
بادی فرستاد که سنگ ریزه ها با آن بود و لشکرها

از ملائکه فرستاد که آنها را میدیدند پس معجزهٔ محمد صلی الله علیه و آله
دو زیادتی داشت بر معجزهٔ هود علیه السلام اوّل آنکه هشت هزار
ملک با آن حضرت همراه بودند دوّم آنکه باد هود علیه السلام
غضب بر قوم عاد بود و باد آن حضرت باد رحمت
بود که مسلمانان نجات یافتند و بکافران آسیبی
نرسید چنانچه حق تعالی میفرماید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ
جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا
برای حضرت صالح شتر از سنگ بیرون آورد
برای عبرت قوم او حضرت فرمود که چنین بود و محمد را
از این بهتر داد ناقهٔ صالح با صالح سخن نگفت و شهادت
به پیغمبری او نداد و ما در بعضی از غزوات در خدمت
آن حضرت نشسته بودیم ناگاه شتری بنزدیک
آن حضرت آمد و فریاد کرد و خدا آن را بسخن آورد
و گفت یا رسول الله فلان مرد مرا بکار فرمود تا پیر

شدم و اکنون میخواهد مرا نحر کند و من پناه بتو آوردم
پس حضرت کسی نزد صاحب آن فرستاد و آن شتر را
از او طلبید و صاحبش آن را با نحضرت بخشید
و حضرت آن را رها کرد و روز دیگر در خدمت آن حضرت
نشسته بودیم ناگاه اعرابی آمد و ناقه رامی کشید
و دیگری بر آن ناقه دعوی میکرد و گواهان آورده بود
که بدروغ گواهی میدادند پس بامر الهی آن ناقه بسخن آمد
و گفت یا رسول الله فلان مرد را در من حقی نیست و من
از اعرابیم و فلان یهودی مرا از این اعرابی دزدیده
بود پس یهودی گفت که ابراهیم را حق تعالی در سن
طفولیت بعبرت گرفتن از عجایب آسمان و زمین
آگاه گردانید و در معرفت الهی کامل گردید و دلائل
حق شناسی را بیان کرد حضرت فرمود که چنین بود
امّا ابراهیم بعد از پانزده سال چنین آگاه شد و حضرت

رسول ص هفت سال از عمر شریفش گذشته بود که گروهی
از تجار نصاری بسوی مکه آمدند و در میان صفا و مروه
فرود آمدند پس بعضی از ایشان نظر کردند بسوی
آن حضرت و او را شناختند بصفتها و نعتها که از او
در کتابها خوانده بودند و گفتند ای طفل چه نام داری
گفت محمد گفتند پدر تو کیست گفت عبد الله
پس اشاره بسوی زمین کردند و پرسیدند که چه
نام دارد گفت زمین پس اشاره بآسمان کردند و
گفتند این چیست گفت آسمان گفتند پروردگار
اینها کیست گفت خداوند عالمیان پس بانگ
برایشان زد که میخواهید مرا در دین خود بشک
اندازید من هرگز در دین حق شک نکرده ام ای یهودی
آنحضرت در وقتی عبرت گرفت و آگاه شد
که در میان جماعتی بود که همه بت پرست بودند

و قمار بازی میکردند و بخدا شرک می آوردند و او
تنها لا اله الا الله میگفت یهودی گفت که ابراهیم
از نمرود به حجاب محجوب شد حضرت فرمود که چنین بود
لیکن محمد ص از کسی که ارادهٔ کشتن او داشت به پنج
حجاب پنهان شد دو حجاب زیاده از حجابهای ابراهیم
داشت چنانچه حق تعالی در وصف امر آن حضرت
میفرماید وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَ
مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا گردانیدیم از پیش روی ایشان
سدی این حجاب اول است و از پس ایشان سدی
این حجاب دوم است فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ
پس پوشیدیم چشمهای ایشان را پس ایشان نمی بینند
و این حجاب سیم است و در جای دیگر فرموده است
وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ
الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا

وهرگاه بخوانی قرآن را میگردانیم میان تو و میان
آنها که ایمان نیاورده اند بروز باز پسین پردهٔ پوشیده
یا پوشنده این حجاب چهارم است و باز فرموده است
که إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ
إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ بدرستیکه ما
کردیم در گردن ایشان غلها که پیوسته شده آن غلها
به نخدانهای ایشان پس ایشان سر در هوا ماندگانند
و چشم بر هم نهادگانند این حجاب پنجم است یهودی
گفت ابراهیم حجت تمام کرد بر کافری که با او مجادله
کرد حضرت فرمود که حضرت رسول ص روزی نشسته
بود و شخصی نزد او آمد که انکار میکرد زنده شدن
مردگان را در قیامت و او را أُبَیّ بن خلف میگفتند و استخوان
پوسیدهٔ در دست داشت پس استخوان را ریزه
کرد و گفت کی زنده میکند استخوان های مرده را

پس حق تعالی محمدؐ را بوحی خود گویا گردانید که در جواب
او گفت که زنده میکند آن را آنکسی که آفریده است
ایشان را در اوّل مرتبه و بهر مخلوقی عالم و داناست
پس مغلوب و منکوب برگشت یهودی گفت که ابراهیمؑ
بتهای قوم خود را شکست از روی غضب از برای خدا
حضرت فرمود که حضرت رسولؐ سیصد و شصت بت را
سرنگون کرد و شکست و از جزیرهٔ عرب بت پرستی را
برطرف کرد و بت پرستان را ذلیل گردانید یهودی
گفت ابراهیم فرزند خود را خوابانید که قربان کند
حضرت فرمود که برای ابراهیم بعد از خوابانیدن فرزند
خود خدا فرستاد و ذبح نکرد فرزند خود را و محمدؐ برای
رضا بقضای خدا و تسلیم و انقیاد نزد امر او اظهار جزع
نکرد و آهی نکشید و آبی از دیده جاری نگردانید و فرمود
اگر نه این بود که صفیّه محزون میشد و بعد از من سنّتی

میشد هر آینه او را چنین میگذاشتم که درندگان و مرغان
او را بخورند و از شکم آنها محشور شود یهودی گفت که
ابراهیم را قوم او بآتش انداختند و خدا آتش را
بر او سرد کرد حضرت فرمود که چون حضرت رسولؐ به خیبر
فرود آمد زن خیبریهٔ آن حضرت را زهر داد و خدا آتش
زهر کشنده را در جوف آن حضرت سرد و سلامت
گردانید تا بنهایت خود رسید و آخر بآن زهر از دنیا
رفت تا ثواب شهادت بیابد یهودی گفت که خدا بهرهٔ
یعقوب را در خیر عظیم گردانید که اسباط را از نسل او
بدر آورد و مریم از فرزندان او بود حضرت فرمود که بهرهٔ
محمدؐ در خیر زیاده از او بود که فاطمه بهترین زنان عالمیان دختر
او بود و حسن و حسین و امامان از نسل حسین از فرزندان او یند
یهودی گفت که یعقوبؑ صبر نمود بر مفارقت فرزند
خود تا آنکه نزدیک بهلاکت رسید حضرت فرمود

که اندوه یعقوب ع آخر بمواصلت منتهی شد و حضرت رسول
باختیار خود راضی شد بمردن فرزندش ابراهیم و صبر کرد
بر آن و فرمود که نفس اندوهناک است و دل جزع میکند
وای ابراهیم ما بر تو محزونیم و نمیگوئیم چیزی که موجب
ناخوشنودی پروردگار باشد و در جمیع امور راضی بقضای
الهی بود و در همهٔ افعال منقاد امر خدا بود یهودی گفت
که یوسف تلخی مفارقت پدر را چشید و برای ترک
معصیت اختیار مشقت زندان نمود و او را در چاه
انداختند حضرت فرمود که حضرت رسول ص هجرت کرد بسوی
مدینه از حرم خدا که محل اُنس و مأمن و منشأ او بود و تلخی
غربت را چشید و مفارقت اهل و فرزندان را اختیار نمود
و چون حق تعالی میدانست شدت اندوه او را بر مفارقت
مکه و کعبه باو خوابی نمود مانند خواب یوسف ع و بر عالمیان
راستی آن خواب را ظاهر گردانید چنانچه خدا فرموده است

که لَقَدْ صَدَقَ اللهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ
تا آخر آیه و اگر یوسف در زندان محبوس شد رسول خدا
سه سال خود را در شعب ابی طالب محبوس گردانید
و خویشان و دوستان از او دوری کردند و کار را
در همه باب بر او تنگ کردند تا آنکه حق تعالی مکرهای
ایشان را بضعیف ترین خلق خود باطل گردانید
و ارضه را فرستاد که نامهٔ ایشان را که برای
قطع خویشی آن حضرت نوشته بودند و در کعبه
ضبط کرده بودند خورد و باین سبب پیمان ایشان
باطل شد و حقیت آن حضرت ظاهر شد و
بعد از آن از دره بیرون آمد یهودی گفت که
حق تعالی توریة را از برای موسی فرستاد و مشتمل است

براحکام الهی حضرت فرمود که خداوند عالمیان به پیغمبر
آخر الزمان سورهٔ بقره و مائده را بعوض انجیل داد
وطس‌ها و طه و نصف سوره‌های مفصّل را که از سورهٔ
محمّد ص است تا آخر قرآن وحم‌ها را بعوض توریة داد
داد و نصف مفصّل را با مُسبّحات بعوض زبور
داد و سورهٔ بنی اسرائیل و برائة را بعوض صحف
ابراهیم ع وصحف موسی ع داد و زیاده بر کتابهای
پیغمبران بآنحضرت داد که هفت سورهٔ طولانی و سورهٔ
حمد که سبع مثانی است و سایر کتاب و حکمتهای
بی حساب را یهودی گفت که حق تعالی با موسی مناجات
گفت در طور سینا حضرت فرمود که خدا با پیغمبر ما
مناجات کرد نزد سدرة المنتهی بنگر تفاوت راه
از کجاست تا بکجا پس مقام آنحضرت در آسمانها
مشهور و نزد عرش الهی مذکور است یهودی گفت

که حق تعالی محبّتی از خود بر موسی افکنده بود که هرکه
اورا میدید در محبّت او بی اختیار میگردید حضرت
فرمود که برای آنحضرت درجه و محبّتی عظیم مقرّر
گردانیده و از آن است که شهادت بوحدانیّت
خود را مقرون بشهادت برسالت او گردانیده است
که در هیچ محلّ صدا به أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ
بلند نمی کنند مگر آنکه صدا به أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا
رَسُولُ اللّٰهِ ص بلند میکنند یهودی گفت که برای
منزلت موسی ع خدا با درا وحی کرد حضرت فرمود که مادر
محمّد ص نیز ندای ملائکه رسید و شهادت دادند که رسول
خداست و در جمیع کتابهای خدا نام او مکتوب است
و در خواب دید که باو گفتند این فرزند که در شکم
تو است سیّد اوّلین و آخرین است و اورا محمّد

نامم کن پس خدا از نامهای بزرگوار خود نامی از برای
او اشتقاق کرد پس خدا محمود است و او محمد است
یهودی گفت که خدا موسی را بر فرعون مبعوث گردانید
و آیات بزرگ باو داد حضرت فرمود که خدا محمد را بر فرعونهای
بسیار فرستاد مانند عتبه و ابوجهل و شیبه و ابو البختری
و نضر بن الحارث و امیة بن خلف و منبه و نبیه و بسوی آن
پنج نفر دیگر که استهزاء بآنحضرت میکردند یعنی ولید بن مغیرهٔ
مخزومی و عاص بن وائل سهمی و اسود بن عبد یغوث زهری
و اسود بن مطلب و حارث بن طلاطله پس خدا آیات
و معجزات نمود بایشان در آفاق جهان و در نفسهای
ایشان تا اینکه ظاهر شد برایشان که حق است یهودی
گفت که خدا برای موسی از فرعون انتقام کشید حضرت
فرمود برای محمد نیز از فرعونها انتقام کشید و امّا
آن پنج نفر که استهزاء و سخریه بآن حضرت میکردند

پس خدا فرستاد اِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ
بدرستیکه از تو کفایت کردیم شر استهزا کنندگان را
پس هر پنج نفر را در یک روز هلاک کرد هر یک را
بنوع خاصی امّا ولید را باینکه گذشت بموضعی که
مردی از خزاعه تیری تراشیده بود و ریزهٔ از تراشهای
او بر پای او نشست و از آن موضع خون جاری شد
و هرچند سعی کردند خون او بند نشد و فریاد میکرد
که خدای محمد مرا کشت تا بجهنم واصل شد و عاص بن
وائل از پی کاری بیرون رفت در اثنای راه سنگی
از زیر پای او بیرون رفت و از کوه افتاد و پاره پاره
شد و فریاد میکرد که خدای محمد مرا کشت تا بجهنم آتش افروز گشت
و اسود ابن عبد یغوث باستقبال پسر خود بیرون
آمد و در سایهٔ درختی قرار گرفت جبرئیل آمد سر او را
گرفت و بر درخت میزد و او بغلام خود میگفت نگذار

این را که با من چنین کند و غلامش میگفت که تو خود
سر بر درخت میزنی من کسی را نمی بینم پس فریاد میکرد
که پروردگار محمد مرا کشت تا بجهنم واصل شد اسود ابن
مطلب را حضرت رسول ص نفرین کرد که خدا او را نابینا
کند و بمرگ فرزندش مبتلا گرداند پس در این روز
از پی کاری رفت جبرئیل برگ سبزی بصورت او
زد و نابینا شد و ماند تا مرگ فرزندش را دید و بر فلقت
او بدرکت اسفل رسید و اسود ابن حارث ماهی شوری
خورد و تشنه شد و آنقدر آب خورد که شکمش شق
شد و میگفت پروردگار محمد مرا کشت تا بجهنم رسید
و جمیع پنجنفر در یک ساعت معذب شدند و سببش
آن بود که روزی بنزد حضرت رسول ص آمدند و گفتند
یا محمد ما تورا مهلت میدهیم تا ظهر اگر از گفتهٔ خود برنگردی ما
تورا خواهیم کشت پس آنحضرت غمگین بخانهٔ خود مراجعت
کرد و در را بر روی خود بست پس جبرئیل در همان ساعت

نازل شد و این آیه آورد که فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ
وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ یعنی اظهار کن امر خود را
برای اهل مکه و ایشان را بسوی ایمان بخوان و اعراض
کن از مشرکان حضرت فرمود که یا جبرئیل چکنم با مستهزئان
که مرا وعید کشتن کردند جبرئیل این آیه را خواند إِنَّا
كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ حضرت فرمودند ای جبرئیل
ایشان یکساعت قبل نزد من بودند جبرئیل گفت
همه را دفع کردم پس بیرون آمد و امر خود را ظاهر گردانید
و باقی از فراعنهٔ خدا در روز بدر بشمشیر ملائکه و مؤمنان
هلاک کرد و باقی مشرکان گریختند یهودی گفت که خدا
موسی ع را عصا داد که هرگاه می انداخت اژدها میشد حضرت
فرمود که خدا به محمد ص معجزهٔ از این نیکوتر داد زیرا که مردی
از ابوجهل قیمت شتری طلب داشت که از او خریده بود
و بشراب خوردن مشغول شده بود و آن مرد باو راه

می یافت پس یکی از آنها که استهزاء بحضرت رسول ص
میکردند از آن مرد پرسید که کی را میطلبی گفت عمرو بن
هشام را که از او قیمت شتر خود را میخواهم گفت میخواهی
من تورا دلالت کنم بر کسی که حقهای مردم را میگیرد
گفت آری او را بسوی حضرت رسول ص دلالت کرد
و پیوسته ابوجهل میگفت که آرزو دارم که محمد ص را بمن
کاری بیفتد و من او را سخریه کنم و حاجتش را برنیاورم
پس آن مرد بنزد حضرت آمد و گفت شنیده ام که میان تو
و عمرو بن هشام آشنائی هست میخواهم برای من شفاعت
کنی نزد او که حق مرا بدهد حضرت برخاست و بدر خانهٔ او آمد
و فرمود که برخیز ای ابوجهل و حق این مرد را بده در آن روز
حضرت او را بکنیت ابوجهل یاد کردند و او را پیشتر ابوجهل
نمی گفتند پس او بسرعت برخاست و حق آن مرد را داد
و بمجلس خود برگشت یکی از اصحاب او گفت که از ترس محمد ص
زر دادی ابوجهل گفت که مرا معذور دارید که چون آن حضرت

پیدا شد از جانب راستش مردان دیدم که حربه ها
در دست داشتند و آن حربه ها میدرخشید و از جانب
چپش دو اژدها دیدم که دندانها بر هم میزدند و آتش
از چشمهای ایشان شعله میکشید اگر امتناع میکردم
ایمن نبودم که آن مردان بحربه ها شکم مرا بدرند و اژدها
مرا از هم در شکنند پس یک اژدها برابر اژدهای حضرت
موسی است و خدا یک اژدهای دیگر را با هشت ملک که حربه ها
در دست داشتند زیاده از آن با آنحضرت عطا فرمود
و بدرستیکه آن حضرت کفار قریش را بسیار آزار میکرد
در دعوت کردن ایشان بسوی دین حق پس روزی
در میان ایشان ایستاد و عقلهای ایشان را بسفاهت
نسبت داد و دین ایشان را عیب کرد و بتهای ایشان را
دشنام داد و پدران ایشان را نسبت بگمراهی داد
و ایشان بسیار غمگین شدند ابوجهل گفت والله که مرگ
از برای ما بهتر است از این زندگانی آیا در میان شما
ای گروه قریش کسی نیست که کشته شدن را بر خود قرار

دید و محمدؐ را بکشند گفتند ابو جهل گفت که من او را می کشم اگر فرزندان عبد المطّلب خواهند مرا بکشند و اگر خواهند ببخشند قریش گفتند اگر چنین کنی احسانی بجمیع اهل مکّه کرده خواهی بود که همیشه تو را بآن یاد کنند ابو جهل گفت که او سجدهٔ بسیار میکند در دور کعبه هرگاه او نزد کعبه بیاید و سجده کند من سنگی بر سر آن می‌زنم پس چون آنحضرت نزد کعبه آمد و هفت شوط طواف کرد و بعد از طواف نماز کرد و بسجده افتاد و سجده را طول داد ابو جهل سنگ گرانی برداشت و از جانب سر آن حضرت آمد و چون نزدیک آن حضرت رسید دید که شتر مستی دهن گشوده از جانب آن حضرت متوجه او شد چون ابو جهل این را دید بلرزید و سنگ بر پایش افتاد و مجروح گردید و خون آلوده و متغیّر برگشت و عرق از او میریخت اصحاب او گفتند که ما هرگز چنین حالتی از تو مشاهده نکرده بودیم گفت مرا معذور دارید که چنین حالی مشاهده کردم که هرگز ندیده بودم یهودی

گفت که خدا بموسی دست نورانی داده بود حضرت فرمود که خدا بحضرت مصطفیؐ از این بهتر داده بود و هر مجلسی که آن حضرت می نشست از جانب راست و چپ آن حضرت نوری ساطع میشد که جمیع مردم مشاهده میکردند یهودی گفت که در دریا راهی گشوده شد برای موسیؑ حضرت فرمود برای محمدؐ بهتر از این شد در وقتیکه در خدمت او در جنگ حُنَین میرفتیم به رودخانهٔ رسیدیم که عمق آن چهارده قامت بود و صحابه گفتند یا رسول الله چگونه خواهد شد حال ما دریا در پیش است و دشمن از عقب چنانچه اصحاب موسیؑ گفتند اِنّا لَمُدْرَکُونَ پس آنحضرت از ناقه فرود آمد و گفت خداوندا برای هر پیغمبر مرسلی معجزهٔ قرار دادی پس آیت قدرت خود را بمن بنما و سوار شد و بر روی آب روان شد و صحابه نیز از عقب او بر روی آب روان شدند و از آب گذشتند و سم اسبان ایشان تر نشده بود پس برگشتیم و خدا فتح روزی کرد یهودی گفت که خدا

بموسی سنگی داد که دوازده چشمه از او جاری میشد حضرت
فرمودند که چون حضرت بحدیبیه فرود آمد و اهل مکه او را
محاصره کردند اصحاب از تشنگی شکایت کردند و چهارپایان
ایشان از تشنگی نزدیک بود بهلاکت شوند پس فرمود
که ظرفی آوردند و دست مبارک خود را در میان آن
گذاشت و آب از میان انگشتانش جاری شد و آنقدر
آمد که همه سیراب شدیم و چهارپایان سیراب شدند و مشکهای
خود را پر کردیم و آب در حدیبیه نایاب شد و در آن
موضع چاهی بود که خشک شده بود پس تیری از جعبهٔ خود
بیرون آورد و بدست براء بن عازب داد و گفت این
تیر را در میان چاه خشک نصب کن چون چنان کرد دوازده
چشمه از زیر آن روان شد و در روز میضاة عبرتی و علامتی
مانند سنگ موسی برای منکران پیغمبری او ظاهر شد که آب
نداشتند و تشنه بودند و بوضو محتاج بودند پس ظرف
وضو را طلبید و دست معجز آثار خود را در میان آن ظرف
استوار کرد پس آب جاری شد و بلند شد تا آنکه

هشت هزار نفر وضو ساختند و سیراب شدند و چهارپایان را
آب دادند و آنچه توانستند برداشتند یهودی گفت
که حق تعالی بموسی منّ و سلوی داد حضرت فرمود که خدا
برای آنحضرت و امت آن حضرت غنیمت کافران را
حلال گردانید و برای احدی پیش از او حلال نکرده بود
و این بهتر بود از ترنجبین و مرغ بریان و زیاده از آن
بآن حضرت و امت آن حضرت کرامت کرد که بمجرد عزم عمل
صالح ثواب برای ایشان مقرر شود و در امتهای دیگر مقرر
نکرده بود پس اگر یکی از امتان قصد حسنه بکند و بعمل
نیاورد یک ثواب برای او نوشته میشود یهودی گفت
که خدا ابر را سایه بان موسی و لشکرش گردانید حضرت
فرمود که خدا این را برای موسی در تیه کرد که ایشان را
در تیه حیران کرده بود و بحضرت رسول از این بهتر داد که
ابر برای او سایه می افکند از روزی که متولد شد تا آن روز که

بعالم قدس رحلت نمود در حضر و سفر یهودی گفت که خدا
آهن را برای داود نرم کرد که از آن زرهها بدست خود
ساخت حضرت فرمود که حق تعالی سنگ سخت را در روز
خندق نرم کرد و صخرهٔ بیت المقدس در زیر پای او نرم
شد مانند خمیر و مکرر امثال این معجزات را در غزوات
از آن حضرت مشاهده کردیم یهودی گفت که داود بسبب
خطای خود آنقدر گریست که کوهها با او براه افتادند
و بناله آمدند حضرت رسالت پناه از شدت خوف الله
چون بنماز می ایستاد از سینهٔ معرفت دفینهٔ او صدائی
شنیده میشد مانند صدای جوشیدن دیگی که بر روی آتش
نهاده باشند از بسیاری گریهٔ آنحضرت با آنکه حق تعالی
او را از عقاب خود ایمن گردانیده بود میخواست خشوع
نماید برای پروردگار خود و دیگران پیروی آن حضرت نمایند
در تضرع و خشوع در عبادت و ده سال بر سر انگشتان ایستاد
و نماز کرد تا آنکه قدمهای محترمش ورم کرد و رنگ گلگونش

زرد شد و تمام شب بنماز می ایستاد تا آنکه حق تعالی او را
عتاب نمود که ما نفرستادیم قرآن را بر تو که خود را بتعب
اندازی و آنقدر میگریست که مدهوش میشد پس میگفتند
که یا رسول الله آیا خدا گناه گذشته و آیندهٔ تو را
نه بخشیده است میگفت بلی آیا بندهٔ شکر کنندهٔ خدا
نباشم و اگر کوهها با داود بحرکت آمدند و تسبیح گفتند
روزی با آنحضرت بودم در کوه حرا ناگاه کوه بحرکت درآمد
حضرت فرمود که قرار گیر که نیست بر پشت تو مگر پیغمبری و صدیق
شهیدی پس کوه اطاعت و اجابت امر او نمود و ساکن شد
و روزی با آن حضرت بر کوهی گذشتیم که مانند قطرات
اشک آبی از آن میریخت حضرت خطاب نمود بآن کوه
که چرا گریه میکنی کوه بامر الهی بسخن آمد و گفت یا
رسول الله روزی حضرت مسیح بر من گذشت و مردم را
میترسانید به آتشی که آتش افروز آن مردمان و سنگ

خواهد بود پس من تا حال میگریم از بیم آنکه مبادا من از آن
سنگ باشم حضرت فرمود که مترس که آن سنگ کبریت است
پس کوه قرار گرفت و ساکن شد و گریه اش برطرف شد
یهودی گفت که خدا سلیمان را پادشاهی داد که برای
احدی بعد از او سزاوار نیست حضرت فرمود که بهتر از این
بحضرت رسول صلعم عطا کرد روزی ملکی را بسوی آن حضرت
فرستاد که هرگز پیش از آن بزمین نیامده بود گفت ای محمد صلعم
اگر خواهی زنده باشی همیشه در زمین با نعمت و پادشاهی
جمیع زمین و این کلید های خزینهای زمین است برای تو آورده ام
و کوهها همه طلا و نقره شوند و با تو حرکت کنند بهر جا که روی
و آنچه در آخرت برای تو مقرر کرده ام از درجات عالیه
هیچ کم نشود پس جبرئیل که خلیل آنحضرت بود از میان
ملائکه اشاره کرد بآن حضرت که اختیار تواضع و
شکستگی بکن حضرت فرمود بلکه میخواهم پیغمبر باشم
و بنده ذلیل باشم و یکروز بیابم و بخورم و دو روز

دیگر نیابم و نخورم و زود ملحق شوم ببرادران خود از پیغمبران
که پیش از من بوده اند پس حق تعالی بر درجات او
زیاد کرد حوض کوثر و شفاعت را و این بزرگتر است
از پادشاهی دنیا از اول تا آخر دنیا هفتاد مرتبه
و وعده داد او را مقام محمود که در قیامت او را بر عرش
خود بنشاند و فرمان را در آن روز مخصوص او گرداند یهودی
گفت که خدا باد را برای سلیمان مسخر گردانید که تخت
او را بامداد یکماه و پسین یکماه راه میبرد حضرت
فرمود که حق تعالی سید انبیا را در کمتر از ثلث از شب
از مکه بمسجد اقصی که یکماهه راه است و از آنجا بملکوت
سماوات که پنجاه هزار سال راه است برد و در قرب
او را بمقام قاب قوسین و نزدیکتر رسانید و در ساق
عرش انوار جمال ذو الجلال را بدیده دل مشاهده نمود
و حق تعالی بآن حضرت ملاطفتها فرمود و تکلیفهای

دشوار امتحانهای دیگر را بر امت آن حضرت آسان گردانید
چنانچه سابقاً مذکور شد یهودی گفت که خدا شیاطین را
مسخّر سلیمان گردانید حضرت فرمود که شیاطین با وجود
کفر مسخّر سلیمان گردیدند و حق تعالی شیاطین جنیان را
مسخّر آنحضرت گردانید که با او ایمان آوردند پس نه نفر
از اکابر و اشراف جنّیان نصیبین و یمن از فرزندان
عمرو بن عامر که نامهای ایشان شصاه و مصاه والهملکان
و مرزبان و مازمان و نضاه و صاحب و حاضب و عمرو
بود بخدمت آن حضرت آمدند در وقتیکه آن حضرت در
بطن النّخل بود و ایمان آوردند چنانچه حق تعالی قصّهٔ
ایشان را در قرآن آورده است که وَاِذْ صَرَفْنَا
اِلَيْكَ نَفَرًا مِنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْاٰنَ
و مراد این نفرند و بعد از آن هفتاد و یکهزار نفر آمدند
از جنّ و با آن حضرت بیعت کردند که روزه بدارند و نماز
بکنند و زکوة بدهند و حج بکنند و جهاد بکنند

و خیرخواه مسلمانان باشند و توبه کردند و معذرت
طلبیدند از کفر و بت پرستی خود و باختیار خود
ایمان آوردند و ترک تمرّد نمودند و آن حضرت مبعوث
بود بر جمیع جنّیان و آدمیان یهودی گفت حق تعالی
یحیی را حکمت و علم داد در سنّ طفولیت و گریه میکرد بی آنکه
گناهی کرده باشد حضرت فرمود که یحیی ع در عصری بود که
بت پرستی و جاهلیت نبود و سیّد انبیاء را خدا حکمت و علم
و فهم داد در طفولیت در میان گروهی که همه بت پرستان
و لشکر شیطان بودند و هرگز به بت پرستی رغبت نکرد
و در عیدگاه ایشان حاضر نشد و هرگز کسی دروغ از او
نشنید و پیوسته او را امین و راستگو و بردبار میگفتند
و روزهٔ یک هفته و زیاد و کم را بیکدیگر وصل میکرد
که در میان آن طعام و آب تناول نمی فرمود و میگفت من مانند
یکی از شما نیستم شب نزد پروردگار خود بسر می آورم و مرا طعام

وآب میدید و آنقدر میگریست از خوف خدا که جای نمازش
تر میشد از ترس خدا بی گناهی و جرمی یهودی گفت میگویند
که عیسیٰ در گهواره سخن گفت حضرت فرمود که حضرت رسول
چون از شکم مادر بزمین آمد دست چپ را بر زمین گذاشت
و دست راست بسوی آسمان بلند کرد و لب بکلمهٔ شهادت
حرکت داد و از دهان نیّر البیّناتش نوری ساطع گردید
که اهل مکه قصرهای شام و اطراف آن را دیدند و قصرهای
سرخ یمن و قصرهای سفید اصطخر فارس و نواحی آن را
دیدند و تمام دنیا در شب ولادت او منور گردید و جن
و انس و شیاطین بترسیدند و گفتند امر غریبی در دنیا
حادث شده است که این آثار غریبه بظهور آمده است
ملائکه را میدیدند در آن شب نورانی که فرود می آمدند
از آسمان و بالا میرفتند و صدای تسبیح و تقدیس ایشان
می شنیدند و ستارهها مضطرب شده فرو میریختند و تیرهای شهاب

از همه طرف میدیدند و شیطان از مشاهدهٔ این امر
غریب مضطرب گردید و خواست که برای استعلام این
بآسمان بالا رود زیرا که او را تا آسمان هفتم راه بود
و شیاطین گوش میدادند در آسمان و سخنان از ملائکه
می شنیدند و چون خواستند که در آن شب بالا روند
راه خود را مسدود یافتند و ملائکه تیرهای شهاب را برای
دفع ایشان در کمان گذاشتند و اینها همه از دلالات
پیغمبری آنحضرت بود یهودی گفت میگویند عیسی کور و پیس را
شفا می بخشیده است باذن خدا حضرت فرمود که رسول خدا
بسیاری از اصحاب بلاها و بلیات را بصحت رسانید
از آنجمله روزی احوال یکی از صحابه سؤال کرد گفتند یا رسول الله
او از شدت بلا بمنزلهٔ جوجه شده است که پرهای آن ریخته
باشد پس حضرت بعیادت او رفت و پرسید که آیا
در ایام صحت دعائی میکردی گفت بلی میگفتم پروردگارا هر عقوبت

که مرا در آخرت خواهی کرد آنرا بزودی در دنیا برمن بفرست
حضرت فرمود که چرا نگفتی رَبَّنَا اٰتِنَا فِی الدُّنْیَا
حَسَنَةً وَّفِی الْاٰخِرَةِ حَسَنَةً وَّقِنَا عَذَابَ النَّارِ
یعنی پروردگار ما عطا کن ما را در دنیا نعمت و رحمت
نیکوئی و در آخرت نعمت و رحمت نیکوئی و نگاه دار
ما را از عذاب جهنم چون این دعا را خواند صحت یافت
و گویا از بندی رها شد و برخاست و با ما بیرون آمد و باز
شخصی از قبیلهٔ جهینه که بخوره مبتلا شده بود و اعضا اش
میریخت بخدمت آن حضرت آمد و از مرض خود شکایت کرد
حضرت قدحی از آب گرفت و آب دهان معجز نشان خود را
بر آن انداخت و فرمود که این آب را بر بدن خود بمال چون
چنین کرد شفا یافت و چنان شد که گویا هرگز بلائی
نداشته است وایضاً اعرابی بخدمت آن حضرت آمد
که ببرص مبتلا شده بود و آب دهان مبارک خود را بر برص او

افگند و هنوز از پیش آنحضرت برنخاسته بود که شفا
یافت و اگر میگوئی که عیسیٰ دیوانگان و جن یافتگان
نجات داد پس بدانکه محمدؐ روزی با اصحاب خود نشسته
بود زنی آمد و گفت یا رسول الله فرزند من مشرف
بردن شده است هرچند طعام نزد او می آوریم خمیازه
میکشد و نمیتواند خورد پس حضرت برخاست و متوجه خانهٔ
او شد و ما در خدمت او رفتیم و چون بآن بیمار رسیدیم
حضرت فرمود که جَانِبْ یَا عَدُوَّ اللّٰهِ مِنْ وَلِیِّ اللّٰهِ
فَاَنَا رَسُوْلُ اللّٰهِ یعنی دوری کن ای دشمن خدا از دوست
خدا و منم رسول خدا پس شیطان از او دور شد و برخاست
والحال در میان لشکر ماست و اگر میگوئی که عیسیٰ کوران را
بینا گرداند پس بدانکه محمدؐ زیاده از این کرد بدرستیکه
قتاده پسر ربعی مرد خوش روئی بود و در جنگ اُحُد نیزهٔ
بر دیدهٔ او خورد و حدقه اش بیرون آمد پس آن را بدست گرفت

و بخدمت آن حضرت آمد و گفت یا رسول الله بعد از این
زن من مرا دشمن خواهد داشت پس حضرت حدقه
او را از دست او گرفت و بجای خود گذاشت و نمی توانست
از دیدهٔ دیگر فرق کرد مگر آنکه نیکوتر و روشن تر از آن بود
و در جنگ ابن ابی الحقیق عبد الله بن عتیک را جراحتی
رسید و دستش جدا شد و در شب دستش را بنزد
آن حضرت آورد و حضرت آن را بجای خود گذاشت
و دست بر آن مالید و چنان شد که از دست دیگر
فرق نتوانست کرد و در جنگ کعب الاشرف محمد بن
مسلمه را چنین بلائی بدست و دیدهٔ او چهرهٔ او رسید
و حضرت دست بر هر دو مالید و باصلاح آمد و همچنین
عبد الله پسر انیس را چنین بلائی بدیدهٔ او رسید و دست
مبارک بر دیدهٔ او کشید و چنان شد که از دیدهٔ دیگر تمیز
نمی توانست کرد اینها همه دلالتهای نبوت او بود

یهودی گفت میگویند عیسی مرده را باذن خدا زنده میکرد
حضرت فرمود که محمد (ص) سنگ ریزه در دست معجزه نمایش
تسبیح گفت که با جمادیت آنها نغمه و صدای آنها را
می شنیدیم بی آنکه روحی داشته باشند و مردگان
بعد از مردن با آن حضرت سخن گفتند و استغاثه
با آن حضرت کردند از آنچه دیدند از عذاب خدا و روز
با اصحاب خود بر میتی که شهید شده بود نماز کرد و چون
فارغ شد فرمود که از بنی نجار کسی هست در اینجا این میت
ایشان را بر در بهشت نگاه داشته اند برای سه درهمی
که از فلان یهودی در ذمت او بوده است و نداده است
بدهند او را خلاص کنند و اگر میگوئی که عیسی ع
با مردگان سخن گفت محمد ص از این عجیبتر کاری کرد
چون در قلعهٔ طایف فرود آمد و اهل آن را محاصره
نمود گوسفندی بریان کرده برای آن حضرت فرستادند

که در زهر بحیچه بودند پس ذراع آن گوسفند بسخن درآمد
وگفت یا رسول الله از من مخور که مرا بزهر آلوده اند
اگر حیوان زنده سخن گوید از بزرگترین معجزات است
پس هرگاه حیوان کشته بزبان کرده سخن بگوید عظیمتر
خواهد بود وچنان بود که درخت را میطلبید واجابت
او میکرد ومی آمدند بهائم وحیوانات ودرندگان در مواطن
بسیار با آن حضرت سخن گفتند وشهادت به پیغمبری او
دادند ومردم را از مخالفت او حذر میفرمودند وا اینها زیاده
از معجزهٔ عیسی است یهودی گفت میگویند که عیسی ع
خبر میداد قوم خود را بآنچه در خانه ها خورده بودند وذخیره
کرده بودند فرمود که عیسی خبر میداد بآنچه در پس دیوار
پنهان بود حضرت رسول ص خبر داد قوم خود را از جنگ موته
وکیفیت حرب ایشان را نقل میفرمود هر که شهید میشد
میفرمود که الحال فلان شهید شد ومیان ایشان

وآنحضرت یکماه راه بود مگر مردی می آمد که از چیزی سؤال
کند حضرت میفرمود که تو میگوئی حاجت خود را یا من بگویم
میگفت بلکه تو بگو یا رسول الله آن حضرت میفرمود برای فلان
حاجت وفلان مطلب آمدهٔ وآنچه در خاطر او بود بیان
میفرمود وخبر میداد اهل مکه را برازهای پنهان ایشان از آنجمله
وقتیکه عمیر بن وهب از مکه بمدینه آمد وبآنحضرت گفت
که برای خلاص کردن فرزند خود آمده ام حضرت باو فرمود
که دروغ گفتی بلکه با صفوان بن امیه برخوردی ویاد کردید
کشتگان بدر را وگفتید که والله که مرگ از برای ما بهتر است
از زندگانی بعد از آنچه محمد ص با ما کرد وآیا زندگانی میتوان
کرد بعد از کشتگان که در چاه بدر دیدیم تو گفتی که اگر نه این
بود که من صاحب عیال وقرض دارم هرآینه تو را از محمد ص
راحت میدادم صفوان گفت که ضامن میشوم که قرض تو را
بدهم ودختران تو را با دختران خود جا دهم که هرچه برسد دختران

من می‌آید بر سر دختران تو آید از نیک و بد تو گفتی بپوشان و کسی
اظهار مکن و تهیهٔ سفر من بکن تا من بروم داور انگشتم و از برای
این کار آمده گفت راست گفتی یا رسول الله اکنون من
شهادت میدهم بوحدانیت خدا و بآنکه تو پیغمبر و فرستادهٔ
اوئی و امثال اینها بسیار واقع شد که احصا نمیتوان کرد
یهودی گفت میگویند که عیسی ع از گل هیئت مرغ میساخت
و در آن میدمید پس مرغی میشد و پرواز میکرد حضرت
فرمود که محمد نیز شبیه این را کرد در روز حنین سنگی را بکف
گرفت و ما از آن سنگ صدای تسبیح و تقدیس میشنیدیم
پس با سنگ خطاب کرد که شکافته شود پس سنگ به پاره
شد و از هر پارهٔ صدای تسبیح می‌شنیدیم بغیر آنچه از دیگری
می‌شنیدیم و در وقت دیگر درختی را طلبید و اجابت او نمود
و زمین را شکافت و بنزدیک او آمد و از هر شاخ آن درخت
صدای تسبیح و تهلیل و تقدیس بلند بود پس امر کرد درخت را
که بدو نیم شود پس دو نیم شد پس گفت بیکدیگر بچسبید چسبیدند

پس فرمود که شهادت ده برای من به پیغمبری چون شهادت
داد فرمود برگرد بجای خود تسبیح و تهلیل و تقدیس گویان
و چنین کرد و این واقعه در مکه واقع شد در پهلوی قصاب خانهٔ
مکه یهودی گفت میگویند که عیسی ع جهان گردی میکرده و در زمین
سیاحت مینموده است حضرت فرمود که حضرت رسول ص
بیست سال جهاد کرد و با لشکر خود سفرها نمود برای جهاد
با کافران عرب و عدد بی شمار از ایشان را بشمشیر آبدار
غرق دریای تبار و روانهٔ درک اسفل نار گردانید که هر یک
بشجاعت و شمشیر مشهور دیار بودند و پیوسته مشغول
هر کارزار بودند و سفر نکرد مگر بقصد جهاد دشمنان دین یهودی
گفت میگویند عیسی ع زاهد بوده است حضرت فرمود که محمد ص
زاهدترین پیغمبران بود و او سیزده زن داشت بغیر کنیزان
که با آنها مقاربت مینمود و هرگز خوانی از پیش او برنداشتند
که طعام در آن مانده باشد و نان گندم نخورد و از نان جو هم شب
پیاپی سیر نشد و چون از دنیا رحلت نمود زره آن حضرت

نزد یهودی مرهون بود بچهار ده درهم و زر سرخ و سفید از او ماند
با آن شهرها که فتح کرد و غنیمتها که از کافران گرفت
و بسیار بود که در روزی سیصد هزار درهم و چهار صد هزار
درهم بمردم قسمت میکرد و چون شب میشد و سائلی می آمد
بنزد او و سؤال میکرد و میگفت سوگند میخورم بآن خدائیکه
محمّد را براستی فرستاده است که در خانهٔ آل محمّد امشب
نه یکصاع جو هست نه یکصاع گندم نه یک درهم و نه یکدینار
یهودی گفت من شهادت میدهم باینکه بجز خداوند یگانه
خدائی نیست و شهادت میدهم که محمّد رسول خدا است
و شهادت میدهم که خدا هیچ پیغمبر و هیچ رسولی را درجه
و فضیلتی نبخشیده است مگر آنکه همه را برای محمّد رسول خود
جمع کرده است و اضعاف آنچه بهمهٔ ایشان داده بود باو
داده است پس ابن عباس به علی بن ابی طالب گفت
گواهی میدهم که تو از راسخان در علم حضرت فرمود که

چونان بتوانم گفت این فضیلتها را در حق کسی که حق تعالی
با آن عظمت و جلال اخلاق او را عظیم و بزرگ شمرده
و فرموده است وَ اِنَّكَ لَعَلٰى خُلُقٍ عَظِيمٍ مؤلف
گوید کافی است از برای دلالت بر اشرفیت خاتمیت
او از جهت دلالت داشتن خاتمیت بر اکملیت بطریق انّی
چنانکه ثابت میشود خاتمیت باینکه هر چه تصوّر شود
در احکام ما فوق آن متصوّر نیست تا اینکه احتیاج افتد
بفرستادن کسی که تکمیل کند غیر کامل را و بانجام رساند
غیر تمام را و لذا فرمود بُعِثْتُ لِاُتَمِّمَ مَكَارِمَ
الْاَخْلَاقِ یعنی من فرستاده شدم از جهة بانجام رسانیدن
اخلاق کریمه را و امید است که بیاید در باب ناسخ و منسوخ
بیانی مناسب با این اجمال

فصل ثانی

در اطلاق کلام الله بر قرآن مجید و پارهٔ از متعلقات
اوست و اشباع کلام بحسب مرام در ضمن فصولی است

فصل بدانکه کلام الله عبارت است از حروف
منتظمه که ایجاد فرموده اورا حق سبحانه و اثبات این مدعی
موقوف بر رسم مقدماتی است اولی اینکه متبادر از کلام
پیوند کرده شده از حروف است که اکتفاء باو روا
باشد چنانکه مختار علماء عربیت است و نتوان گفت
که لفظ مفرد هم چه جایز الاکتفاء باشد یا نباشد او کلام است
چنانکه صاحب قاموس گفته اَلکَلامُ القَولُ اَو
ماکانَ مُکتَفِیاً بِنَفسِه زیرا که بنای او ذکر مستعملات است
نه اقتصار بحقایق پس میشود که قسم اول در کلام او از معانی
مجازیه باشد و محمول است بر اقسام مؤلفه مفیده لفظ اقسام
که در عبارت خواجه نصیر الدین طوسی است در تجرید که فرموده
وَیَنتَظِمُ مِنها الکَلامُ بِاَقسامِه یعنی پیوند کرده
میشود از حروف تمام اقسام کلام نه بر آنچه قوشجی حمل کرده
که عبارت باشد از مهمل و موضوع و تام و غیر تام باقسامه

آری ممکن است که این تبادر تبادر انصرافی باشد
و مفهوم منحصر بآنچه ما گفتیم نباشد علی أیِّ حال معنای
او از مفاهیم لغویه است و حاکم در او عرف لغت است
و عقل را راهی نیست در او و لِذا منقضی نمیشود تعجب
از بعضی از مقلدهٔ فلاسفه که کفایت نکرده ایشان را
تأویل کردن ضروریات ادیان و پرداخته بلغت که او
توقیفی است و معنائی پیش خود از برای این لفظ بافته
و گفته کلام مرجعش وجودی است که دلالت بر وجود
دیگر کند و این اقسام دارد بعضی اعراب و دلالتش
بمواضعت و قرار داد است و بعضی بالطبع و بالذات
اوّل مثل لفظ و کتابت و دوّم مثل صور ذهنیه انتهی
و اگر بگوئی باین تقریر که معلوم گردید بچه لحاظ فرموده
امیر المؤمنین صلوات الله علیه که أنَا کَلامُ الله
النّاطِقُ یعنی من کلام ناطق خدایم میگوئیم بلحاظ این است
که بفعل و قول او ظاهر میشود مطلوب خدا و هرچه میگوید

از هوای نفس نیست چنانی که کلام با و ظاهر میشود
مراد متکلّم و علّامهٔ مجلسی قُدّس سرّه از جهت این
دانسته که قلب مطهّر او محلّ معنی و نقش قرآن بوده
چنانی که اطلاق کلمه بر حضرت عیسی عَلیٰ نَبِیّنا وَآلِهِ وَعَلَیهِ السّلام
برای این است که چون اطلاق کرده میشود بر ایجاد حق تعالی
کلمهٔ کُن چنانی که فرموده اِنَّمَا اَمرُهُ اِذَا اَرَادَ شَیئًا
اَن یَقُولَ لَهُ کُن فَیَکُونُ بملاحظهٔ عظمت او و تذلّل
ماسوی نزد او مثل اینکه بفرمان او بند در موجود شدن
چنانی که شاعر گفته فَقَالَتْ لَهُ العَینَانِ سَمعًا وَطَاعَةً
وَحَدَّرَتَا کَالدُّرِّ لَمَّا یُثَقَّبِ پس کلمه اشاره باین است
که عیسی خلق خداست بایجاد یعنی بدون واسطه چنانی که مفسرین
گفته اند در سرّ این اطلاق که بکلمهٔ کُن آفریده شده بدون
پدر و توهّم نکنی که سبک مجاز از مجاز است زیرا که استعمال
کرده شده کلمه در خلق و پس نه اینکه اطلاق شده لفظ سبب
که کلمهٔ کُن باشد در مسبّب که موجود باشد بعد از مجاز بودن

کلمه در ایجاد پس از این مقدمه معلوم گردید که کلام الله
عبارت از چیست و معلوم گردید بطلان آنچه از اشاعره
نقل شده باینکه کلام لفظی است و او مؤلّف از حروف است
و نفسی است و او قائم بنفس است مُقَدَّمَهٔ ثانیه
اینکه اگرچه کلام مصدر باب تفعیل آمده مثل سلام لیکن
چنانی که شناختی متبادر از او معنی حاصل از فعل است
نه خود فعل که معنی مصدری باشد و اختلاف مصادیق
بحسب اختلاف فعل ثُمّه بوحدت مفهوم نمیزند بعبارهٔ واضح
کلام که حروف مؤلّفه باشد فرقی در او پیدا نمیشود باینکه
ایجاد فرماید او را بواسطهٔ آلت و بتقاطع نفس و حرکت
لسان پس اختلاف در انحاء ایجاد است نه در موجود
مُقَدَّمَهٔ ثالثه اینکه متکلّم ایجاد کنندهٔ کلام است
و قیام کلام با و قیام صدوری است مثل ضارب که صدور
ضرب از اوست نه قیام حلولی بلکه قیام کلام باین معنی بهوا است
چنانی که بعضی گفته اند اَلکَلَامُ کَیفِیَّاتٌ وَکَیفِیَّاتٌ

عارضٌ للصَّوتِ القائمِ بالهواءِ پس ضعیف است
شبههٔ کسی که بگوید کلام عرض است و محتاج بموضوع است
و خدای تعالی منزّه ازاین است و در مشتق لازم است
قیام مشتقٌ منه بکسی که معنون باوست مقدّمهٔ رابعه
اینکه تأثیر خداوند عالمیان در وجود عالم دلالت دارد
بر قدرت خدایتعالی و نسبت او بتمام اشیاء علی السّواست
از جهت تجرّد او و همچنین ممکنات علی السّواء هستند در طرف
قابل پس قدرت خدای تعالی عامّ است نسبت بجمیع مقدورات
بلکه کافی است ازبرای اثبات عموم قدرت فرمایش خدایتعالی
إنَّ اللهَ علیٰ کُلِّ شَیءٍ قَدیرٌ مقدّمهٔ خامسه
اینکه هرگاه اصطلاحی ازبرای متکلّم نباشد حمل کرده میشود
عبارت او بر معنی عرفی زمان تخاطب و بعد از این گذشتن
این مقدّمات پس ثابت گردید بمعونهٔ سمعیات که کلام الله
عبارتست از مؤلّف از حروف بواسطهٔ امکان و صحّت
اتّصاف خدایتعالی بمتکلّم بودن باین معنی و نبودن اصطلاح

جدیدی پس معلوم گردید که متکلّم از صفات ذاتیه نیست
بلکه از صفات فعل است مثل خالق و رازق آری بعضی از بزرگان
تجویز کرده اند که از صفات ذاتیه بوده باشد باینکه
عبارت باشد از قدرت داشتن بر ایجاد کلام لیکن اثبات
معنی لفظ بمجرّد تجویز عقل نشاید چنانی که قول باینکه وجودات
کلام اند و هریک کلمه هستند زیرا که اعراض اند از ضمیر یعنی غیب
مکنون علاوه بر مخالفت داشتن اعتقاد باین وجه شبه
طریقهٔ ملّیّین را مصحّح گرفتن شباهت ازبرای اطلاق
حقیقی نامربوط است و نیز معلوم گردید حقیقی بودن اطلاق
کلام الله بر قرآن یعنی براین لفظی که معجزه بودنش در افهمیدی
در مقصد اوّل و توهّم نرود که توقّف دارد علم بمتکلّم
بودن خدایتعالی بر علم ببودن قرآن کلام الله و علم ببودن
قرآن کلام الله حاصل نمیشود مگر بعد از اثبات متکلّم بودن
خدای تعالی پس لازم آید دور زیرا که میگوئیم علاوه بر
اینکه متکلّم بودن خدا ثابت است از طریق دیگر چنانی

۱۷ اجماع چون

که علامهٔ مجلسی در بحار فرموده لَا خِلَافَ بَیْنَ اَهْلِ
الْمِلَلِ فِی کَوْنِهِ تَعَالَی مُتَکَلِّمًا انتهی یعنی خلافی
نیست میانهٔ اهل ملل در اینکه خدای تعالی متکلم است
پس توقف ندارد علم ببودن قرآن کلام الله و بلو
او از جهة صدق قول پیغمبر و عدم توقف صدق دعوی
پیغمبر باثبات بودن قرآن کلام الله بواسطهٔ عدم انحصار
معجزهٔ او در قرآن چنانکه گذشت پس بقول او
ثابت میشود متکلم بودن خدای تعالی بدون توقف
بر اثبات اینکه قرآن کلام الله هست اینکه در صورت
فرض انحصار معجزهٔ پیغمبر بقرآن توقف ندارد علم بمتکلم
بودن خدایتعالی بر صحت اطلاق کلام الله بر قرآن
زیرا که از جانب خدا بودن کافی است برای تصدیق
ولو معنون باین عنوان نباشد چنانکه ثابت شدن
متکلم بودن خدای تعالی از روی ثابت شدن کلام الله
بودن قرآن از باب ملازمت است نه توقف فصل

بدانکه اجماع انبیاء صلوات الله علیهم است بر حدوث
ماسوی الله یعنی پیدا شده‌اند بعد از آنکه نبودند و قول
برخلاف این معنی انکار ضرورت ادیان است چنانکه
که علامهٔ مجلسی قدس سره فرموده وَکَانَ فِی قَدِیمِ
الزَّمَانِ لَا یُنْسَبُ الْقَوْلُ بِالْقِدَمِ اِلَّا اِلَی
الدَّهْرِیَّةِ وَالْمَلَاحِدَةِ وَالْفَلَاسِفَةِ الْمُنْکِرِیْنَ
لِجَمِیعِ الْاَدْیَانِ انتهی یعنی سابق چنین بود که نسبت
داده نمیشد قول بقدم عالم مگر بسوی دهریه و ملاحده
و اهل فلسفه که منکرند تمام ادیان را و مخفی نماناد
که اجماع بر آن معنی است که ذکر شد نه بر لفظ حدوث
تا اینکه بعضی باسم مسلمانان و بتقلید اهل فلسفه
مفتخران و از عقاید اهل ایمان منصرفان و بتاویل
ضروریات معتادان تأویل کنند و بگویند ماهیات
امکانیه محتاجند در وجود بعلت پس مسبوقند
از علت بالمعلولیه مثل حرکت مفتاح از حرکت دست

وآن را حدوث ذاتی گویند یا اینکه چون از روی بعضی از
استحسانات سلسلهٔ طولیه قائلند بگویید چون وجود
مرتبهٔ سابق است بر مرتبهٔ دیگر و عدم هم تابع است
در بسیاری از احکام وجود را پس تالی که در مرتبهٔ متلو
نیست عدمش سابق است بر وجودش و آن را حدوث
دهری گویند و دهر در اصطلاح حکماء وعاء ثابتات
و مجردات است چنانی که بعضی گفته اند در شرح حدوث
باین معنی کلیهٔ عالم طبیعی مثلاً مسبوق است بعدم واقعی
در عالم مثال کلی بحسب سلسلهٔ طولیه نه عرضیه
و کلیهٔ عالم مثال مسبوق است بعدم واقعی در عالم
معانی مضافه بسوی صور و اینها از حیثیات
تعلق و اضافه مسبوقند بعدم واقعی در عالم معانی
مرسله و بدانکه چنانی که وجود عالم کاشف از
مصلحت داشتن اوست همچنین حدوث او باخبار
انبیاء ع کاشف از بودن مصلحتی است در تأخیر مثل

اظهار مختار بودن خود یا تا که ظهور افتقار ممکنات چنانی
که حق تعالی در آیهٔ شریفه هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ
حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَذْكُورًا گفته که
استفهام از برای تقریر است با لطف وجوهی تقدیرش
این است که ای منکر صانع و قدرت او آیا نیامده بر تو
دهوری که نبودی ذکر کرده شده یعنی موجود نبودی
پس از آن ذکر کرده شدی و هر کس میداند از خودش
که نبوده موجود پس موجود شده پس هرگاه تفکر کند در این
مطلب میداند اینکه از برای او صانعی است که صنعت
فرموده او را و از کتم عدم بوجود آورنده ایست که او را
از عدم بوجود آورده انتهی مثل بتدریج آفریدن آسمان
و زمین با قدرت داشتن بر آفریدن آنها کمتر از چشم
بهم زدن چنانیکه علامهٔ مجلسی قدس سره فرموده جهت
آفرینش آسمان و زمین در مدت شش روز یا از
جهت عبرت ملائکه بوده زیرا که عبرت در تدریج بیشتر است

چنانی که وارد شده در خبر یا از جهت این است که دانسته
شود که آسمانها و زمینها حادث است از قادر مختار که
عالم بمصالح و وجوه احکام است زیرا که اگر حاصل
شده بود از مطبوع یا از موجب هر آینه حاصل میشد
در حالت واحده یا از جهت اینکه بدانند مردم تأنّی
در امور را و عجله نکردن در او را چنانچه روایت
از امیر المؤمنین صلوات الله علیه شده که اگر میخواست
اینکه بیافریند آنها را در کمتر از چشم بهم زدن می آفرید
ولیکن قرار داد اناءه و مداراة را امثال از برای
امناء خود و اثبات حجّت برای خلقش انتهی پس در صورت
بودن اراده عبارت از علم بمصلحت گفته میشود که اراده
فرمود خدای تعالی در ازل وجود عالم را در زمان تقدیری
و از جهت ضیق بیان فرض کردن وجود زمان است در تعبیر
نه منشأ اعتبار را وجود واجب گرفتن تا گفته شود
ثابت مجرّد در رسم امتداد تجدّدی نشود خلاصه اینکه

ارادهٔ ازلی ازلیّت مراد را لازم ندارد چنانیکه ما اراده
میکنیم در امروز فعل فردا را نه از جهت مناسبت فردا
در کار بلکه از جهت صلاح در تأخیر و لازم نیست موجود
بودن حال فعلی که مقتضی تاخیر باشد و علم ما بمصلحت بحسب
کاشفیّت فعل حکیم علی الاطلاق است بطریق اِنّ نه اینکه
احراز شده باشد مصلحت در ایجاد پس حکم بقدم موجود
بطریق لِم پس بنا بر آنچه فهمیدی از اتّفاق ملّیّین
بر حدوث عالم مصلحت در مطلق وجود و تأخّر او ست
نه در وجود مطلقا تا بعضی از توهّمات واهیه رود
دائمیّت فیض از جهت مصلحت تأخیر در حدوث است
علاوه بر اینکه محدود بودن دوره لازم ندارد قدم
اکثریّت افاضه را نیز و اینها در صورتی بود که بگوئیم
اراده عبارت است از علم بمصلحت و اگر بگوئیم تبعًا
لِکَثیرٍ مِنْ اَجِلَّةِ الْعُلَمٰاءِ وَقَبُولًا لِظٰاهِرِ الْکِتٰابِ
وَنُصُوصِ السُّنَّةِ اراده عبارت از آن نیست

و از صفات فعل است و مکتنهه نبودن حقیقت فعل خدا مضرّ نیست
در تصدیق بوجود او پس جائی نیست از برای توهّم اصلا
از جهة ضرورت تأخّر فعل از فاعل پس بعد از آنکه دانستی
در فصل سابق معنی کلام الله را باین مقدمه معلوم گردید
حادث بودن او و ثقة الاسلام کلینی قدّس سرّه
بسند معتبر نقل کرده از ابی بصیر قال قلت فلم یزل الله
متکلّما قال فقال انّ الکلام صفة محدثة
لیست بازلیة کان الله عزّ وجلّ ولا متکلّم
یعنی گفت عرض کردم خدمت حضرت صادق علیه السّلام
پیوسته خدا متکلّم بود یعنی صفت ازلی است گفت پس
فرمود بدرستیکه کلام صفتی است احداث کرده شده
یعنی از عدم بوجود آورده شده نیست ازلی و بوده خداوند
عزّ وجلّ و متکلّم نبوده و استدلال کرده شده بر حدوث
قرآن همچنانکه خداوند عالمیان اخبار فرموده در قرآن
بلفظ ماضی مثل قال موسی و عصی فرعون الرسول

و امثال اینها و صدق در اخبار بالفاظ ماضیه توقّف
دارد بر وقوع نسبت در خارج پیش از اخبار و گفتن باینکه
ماضی و حال و استقبال نزد خدای تعالی یکی است غیر از
دلالت لفظ است بر وقوع در گذشته آری زمان جزء
مفهوم فعل نیست چنانکه در تعلیقه بر کفایة الاصول
توضیح نموده ایم حاصل اینکه محیط نبودن زمان فعل خدا را
غیر از دلالت صادر از اوست بر چیزی که منطبق است بر زمان
گذشته و باینکه لازم آید در صورت ازلی بودن امر بدون
مأمور و نهی بدون منهی و نداء بدون منادی و خطاب
بدون مخاطب و این مردود است زیرا که در این امور وجود
اعتباری کافی است پس معلوم گردید صحت اشتراک
معدومین در خطاب علاوه بر اشتراک در حکم و فرقی میانه
معدومین و غائبین نیست چنانکه مجرّد اعتبار در ثانی
کافی است همچنین در اوّل و باینکه ازلی باید ابدی باشد
پس باید دار جزاء هم دار تکلیف باشد و این باطل است

بالضروره واین تغییر مردود است زیرا که تقیید مدلول بزمان خاص منافات با بقاء وجود دالّ ندارد مثل اینکه بکتب مولائی امر کند عبد را باتیان فعلی در زمان خاصّ آیا لازم است که وجود کتبی از میان برود بعد از امتثال عبد و گذشتن آن زمان و علاوه اشاعره میتوانند بگویند که کلام معانی قائمهٔ بنفس است چنانکه خواهد آمد و معانی قائمه بنفس اگرچه ازلی هستند لیکن ساقط میشوند با امتثال یا بگذشتن وقتی که مدخلیّت دارد در مطلوبیّت چنانکه در ما هر گاه تأکّد شوق باشد نسبت بوجود چیزی در خارج در وقت معیّنی پس بوجود پیدا کردن یا بگذشتن آنوقت آن شوق معدوم خواهد شد چنانکه میتوان جواب گفت از اینکه اگر ازلی باشد کلام لازم باشد استمرار آن پس اختصاص وجود کلام با حضرت موسی ع در طور سینا در زمان کذا چرا با اینکه اختصاص وجود دالّ در زمان خاصّ و مکان خاصّ منافات با وجود دائمی مدلول نباشد بنا بمذهب

اشاعره لیکن در این جواب از قبل اشاعره سخنی است که خواهی شناخت انشاء الله تعالی و بالجمله ظاهر گردید حادث بودن قرآن مجید امّا آنچه شیخ صدوق قدّس سرّه بسند حسن آورده از حسین بن خالد که گفت عرض کردم خدمت حضرت رضا علیّ بن موسی علیهما السلام یَابْنَ رَسُولِ اللّٰهِ اَخْبِرْنِی عَنِ الْقُرْاٰنِ اَخَالِقٌ اَمْ مَخْلُوقٌ فَقَالَ لَیْسَ بِخَالِقٍ وَلَا مَخْلُوقٍ وَلٰکِنَّهُ کَلَامُ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ یعنی ای پسر رسول خدا خبر ده مرا از قرآن آیا خالق است یا مخلوق پس فرمود نه خالق است و نه مخلوق ولیکن او کلام خداوند عزّ و جلّ است ناظر باین نیست که چون وجود منبسط ظهور وجود است پس خود او نیست و چون معنی حرفی است و غیر مستقلّ و از صقع اوست پس غیر او هم نیست و مراد از کلام اوست چنانکه کلمهٔ کُن همان است و لذا میگوئیم اَلْکَلَامُ لَا حَادِثٌ وَلَا قَدِیمٌ زیرا که علاوه براینکه این خرافت زندقه هست و فی حدّ ذاته باطل است

بواسطۂ اینکه ظاهر که در من اعیان است ازبرای او
تعیناتی وحدودی است که محتاج بجاد و معین و عدم
نظر بتعینات غیر از عدم آنهاست و گفتن باینکه تعینات
از خود اوست غلط است بلکه باوست ولذا گفته اند
معتقدین باین مذهب بَلْ هُوَ عَیْنُ الْاَشْیَاءِ پس از آن
اثبات صانع نافی این زندقه هست اینکه باید کلام
هر متکلمی را حمل بمذاق وکنند وچه بسیار گمراه کردند
این زنادقه مردم را بواسطۂ حمل کردن کلمات وارده
در شرایع را بزخرفات خود و فریب خوردن پا در دین استوار
نکردها از تفوه کردن ایشان بکلماتی که اهل ادیان باآن
تفوه میکنند وحال آنکه مخالف تمام ملیین هست معتقد
ایشان اَعَاذَ اللّٰهُ جَمِیْعَ الْقَاصِرِیْنَ مِنْ شُرُوْرِهِمْ
وَطَهَّرَ الْاَرْضَ مِنْ دَنَسِ وُجُوْدِهِمْ كَمَا قَالَ
الْغَزَالِیُّ فِیْ حَقِّهِمْ قَدْ رَفَضُوْا وَظَائِفَ الْاِسْلَامِ
وَالْعِبَادَاتِ وَاسْتَحْقَرُوْا شَعَائِرَ الدِّیْنِ

وَوَظَائِفَ الصَّلَوَاتِ وَالتَّوَقِّیْ عَنِ الْمَحْظُوْرَاتِ
وَاسْتَهَانُوْا بِتَعَبُّدَاتِ الشَّرْعِ وَحُدُوْدِهٖ
وَلَمْ یَقِفُوْا عِنْدَ تَوْقِیْفَاتِهٖ وَقُیُوْدِهٖ
بَلْ خَلَعُوْا بِالْكُلِّیَّةِ رِبْقَةَ الدِّیْنِ بِفُنُوْنٍ
مِنَ الظُّنُوْنِ یَتَّبِعُوْنَ فِیْهَا رَهْطًا یَصُدُّوْنَ
عَنْ سَبِیْلِ اللّٰهِ وَیَبْغُوْنَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْاٰخِرَةِ
هُمْ كَافِرُوْنَ وَلَا مُسْتَنَدَ لِكُفْرِهِمْ غَیْرُ سَمَاعٍ
الْغَیِّ كَتَقْلِیْدِ النَّصَارٰی وَالْیَهُوْدِ اِلٰی اَنْ قَالَ
وَاِنَّمَا مَصْدَرُ كُفْرِهِمْ سَمَاعُهُمْ اَسَامِیَ
هَائِلَةً كَسُقْرَاطَ وَبُقْرَاطَ وَاَفْلَاطُوْنَ وَ
اَرَسْطَاطَالِیْسَ وَاَمْثَالِهِمْ اِلٰی اَنْ قَالَ ظَنًّا
بِاَنَّ اِظْهَارَ التَّكَایُسِ فِی النُّزُوْعِ عَنْ تَقْلِیْدِ
الْحَقِّ بِالشُّرُوْعِ فِیْ تَقْلِیْدِ الْبَاطِلِ جَمَالٌ وَغَفْلَةً
مِنْهُمْ عَنِ الْاِنْتِقَالِ اِلٰی تَقْلِیْدٍ عَنْ تَقْلِیْدٍ
خُرْقٌ وَخَبَالٌ اِنْتَهٰی مَا اَرَدْنَا مِنْ كَلَامِهٖ وَاَكْثَرُ

نخواهیم بود کی اقامه کنیم در بیان این خرافات و رد ایشان ضایع کرده ایم عمر خود را و خارج گردیده ایم از وضع مقصود و این مختصر خود را و باین قدر که اشاره خواستم اشاره کنم که سکوت دانشمندان با بطلان حفظ کثرت سواد داشته نه از جهت امضاء است خلاصه مراد اینکه امام صلوات الله علیه نفی حدوث نفرموده از قرآن بلکه چون لفظ مخلوق استعمال در مکذوب شده از این جهت اطلاق این لفظ مشترک را در کلام خدای تعالی که أَصْدَقُ مِنْ جَمِيعِ الْكَلِم است روا نداشته اما اطلاق بر سایر آفریده شدگان چون یک معنی رابیش محل قابل نیست بحسب ذات پس اطلاق ضرر ندارد بخلاف کلام که قطع بعدم صحت کذب از جهة این است که او کلام خداست وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا و لعل از جهة تأدب است چنانکه همین ظاهر است از خبری که شیخ صدوق در توحید آورده بسند خود

از موسی بن جعفر صلوات الله علیهما بعد از اینکه راوی ذکر کرد اختلاف در قرآن را که قومی گفته اند مخلوق است و قومی گفته اند غیر مخلوق است فرمود أَمَا إِنِّي لَا أَقُولُ فِي ذَلِكَ مَا يَقُولُونَ وَلَكِنِّي أَقُولُ إِنَّهُ كَلَامُ اللَّهِ یعنی اما من نمیگویم در این مقام آنچه میگویند ولکن من میگویم اینکه او کلام الله است پس حضرت نفی مقاله نفرمود بلکه فرمود من نمیگویم پس کراهت در تعبیر است و نیز شاهد است که نفی در کلام حضرت رضا صلوات الله علیه بحسب معنی نیست بلکه بحسب تعبیر است جزء اخیر خبری است که این محدث جلیل آورده از حضرت رضا نیز در آن کتاب که فرمود وَلَيْسَ الْخَالِقُ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَمَا سِوَاهُ مَخْلُوقٌ وَالْقُرْآنُ كَلَامُ اللَّهِ لَا تَجْعَلْ لَهُ اسْمًا مِنْ عِنْدِكَ فَتَكُونَ مِنَ الضَّالِّينَ یعنی و نیست خالق جز خداوند عزوجل و ما سوای او مخلوق است و قرآن کلام الله است

وقرار داده از برای او اسمی که بگردی از گمراهان
و متفطن گردیده باین نکتهٔ مذکوره پیش از احقر
رئیس المحدثین شیخ صدوق که فرموده وانما
امتنعنا من اطلاق المخلوق علیه لان المخلوق
فی اللغة قد یکون مکذوبا و یقال کلام
مخلوق ای مکذوب قال الله تبارک وتعالی
انما تعبدون من دون الله اوثانا وتخلقون
افکا ای کذبا وقال عز وجل حکایة عن
منکری التوحید ما سمعنا بهذا فی الملة الآخرة
ان هذا الا اختلاق ای افتعال وکذب فمن
زعم ان القرآن مخلوق بمعنی انه مکذوب فقد
کفر ومن قال انه غیر مخلوق بمعنی انه غیر مکذوب
فقد صدق وقال الحق والصواب ومن زعم
انه غیر مخلوق بمعنی انه غیر محدث وغیر منزل
وغیر محفوظ فقد اخطا حاصل فرمایش این است

که جهة منع از اطلاق این است که گاهی مخلوق بمعنی
مکذوب می آید مثل این دو آیهٔ شریفه که خلق عبارت
از کذب است و هر کس گمان کند که قرآن مخلوق است
یعنی دروغ آورده شده پس کافر شده و هر کس
بگوید غیر مخلوق است یعنی دروغ آورده شده نیست
راست گفته و حق وصواب گفته و هر کس گمان کند
که قرآن غیر مخلوق است یعنی از عدم بوجود آورده
شده نیست و نازل کرده شده نیست وغیر محفوظ است
پس بتحقیق که خطا کرده **فصل** ۳ بدانکه مرکب محتاج است
باجزاء و هر محتاجی ممکن است و لذا محال است که
واجب الوجود منقسم شود در وجود مثل اینکه متعدد
باشد که قیام واجب بآنها باشد بلکه محال است
انقسام او در ذهن عقل باینکه واحد باشد در وجود
لیکن مرکب باشد در ذهن چون جسم که مرکب است از
هیولی وصورت و واحد بالجنس که مرکب است از جنس

وفصل واحد بالنوع که مرکب است از جهت غیر
ممتنعة الصدق علی کثیرین ومتشخص بتشخص وهمچنین واحد
جنسی چون حیوان وواحد نوعی چون انسان چون
درخارج اول محتاج بفصل وثانی محتاج بتشخص است
پس ترکیب لازم آید وواحد عددی که مرکب است
از مابه الاشتراک ومابه الامتیاز زیرا که او عبارت است
از چیزی که از برای او ثانی است پس معلوم شد که از برای
خدای تعالی شبهی ومثلی نیست وچنانکه فهمیدی محال است
که واجب مرکب باشد از وجوه پس [illegible] همچنین
بودن [illegible] واجب هم محال است بواسطهٔ حاجت
هر یک به مابه الاشتراک ومابه الامتیاز وهم چنین [illegible]
او هم زاید بر ماهیت او نخواهد بود از جهت لزوم ترکیب
عقلی وبرهان دیگر هم اقامه شده که حاصلش این است
که این ماهیت مفروضه من حیث هی امتناع ندارد
فرض صدق او بر کثیرین پس کلی است و[illegible] شدن

افراد دیگر در خارج کاشف از این است که این ماهیت
نسبت بآنها واجب نبوده بواسطهٔ فرض عدم ونسبت
باین فرد هم چنین باید گفت از جهت عدم امکان اختلاف
در وجوب وغیره بافرض وحدت ماهیت ووجود آن ماهیت
ودراین فرد کاشف است از عدم امتناع وجود آن در سایر
افراد بواسطهٔ وحدت آنچنانکه شناختی پس باید گفت
از روی وجود او در این فرد وعدم او در سایر افراد اینکه
آن ماهیت ممکنه است پس لازم آید در این فرض که ماهیت
واجب ممکن باشد واین باطل است بالبدیهه پس حق واجب
الوجود وجود محض است ونیز معلوم گردید که وجوب
زاید بر وجود نخواهد بود از جهت لزوم ترکیب وتفصیل
این عدم ومقالات یکی اینکه وجوب نیست جز عدم
الحاجة الی العلة وعدم قابل جزئیت نیست ودیگر اینکه
وجود مشکک است یعنی مختلف است شدةً وضعفاً
وشدید واجب است وضعیف ممکن است واین خود

از است یا نه موجود نبوده است و نه امر زاید بر او نیست
و محال است انقسام واجب در او هم مثل واحد متصل که
اجزاء وهمیه دارد چون خط یک ذرعی که مرکب است در وهم
از نقطها و میتوان هر حدی از او را لحاظ کرد مستقلاً پس
حاجت دارد آن بسیط بآن اجزاء وهمی و چنانی که
شناختی حاجت در واجب نگنجد پس خدا تعالی چنین
نخواهد بود و محدث جزائری ره در نور الانوار روایت
کرده از حضرت صادق علیه السلام که فرمود اینکه در جنگ
جمل یک اعرابی مشرف شد در خدمت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه و عرض کرد یا امیر المؤمنین ع آیا میگوئی اینکه
خداوند واحد است پس حمله کردند مردم بر او و گفتند
ای اعرابی آیا می بینی در امیر المؤمنین پریشانی دل را
یعنی چه جای سؤال است حضرت فرمود واگذارید او را
بواسطهٔ اینکه آنچه که او اراده دارد همان چیزی است که
ما اراده داریم از این قوم یعنی غرض ما موحد شدن است

پس فرمود ای اعرابی بدرستیکه قول در اینکه خداوند
واحد است بر چهار قسم است دو تای از او جایز نیست
بر خدای عزّ و جلّ و دو تای او ثابت است درباره او اما
آن دو وجه که روا نبود بر او پس قول قائل است واحد
که قصد کند بآن باب اعداد را پس این چیزی است
که جایز نیست بواسطهٔ اینکه چیزی که ثانی نیست از برای
او داخل نشود در باب اعداد آیا نمی بینی اینکه کافر شده است
کسی که گفته خدا ثالث ثلثه هست یعنی سیم آن سه تا
و قول قائل است اینکه او واحد است مثل گفتن واحد
من الناس که اراده کند بآن نوع از جنس یعنی فردی
از نوع و این چیزی است که روا نبود بر او بواسطهٔ این قول
تشبیه قرار دادن است و منزّه است پروردگار ما از آن
و دو وجهی که ثابت است درباره او پس گفتن قائل است
که او واحد است یعنی نیست از برای او شبیهی در اشیاء
و چنین است پروردگار ما و گفتن قائل است اینکه

پروردگار ما عزّ و جلّ احدیّ المعنی است یعنی اینکه خداوند
منقسم نمیشود در وجود و نه در عقل و نه در وهم و چنین است
پروردگار ما عزّ و جلّ انتهی و در خبری است در بکار از حضرت
صادق علیه السلام لَا یَقَعُ عَلَیْهِ الْعَدُّ یعنی واقع نمیشود
بر خدای تعالی شماره چون شناختی که شماره بر چیزی
واقع میشود که ثانی داشته باشد پس اگر بگوئی چه اراده
شده در دعای حضرت سجاد علیه السلام لَکَ یَا اِلٰهِی
وَحْدَانِیَّةُ الْعَدَدِ یعنی از برای تست ای خدای من
یگانگی عدد میگوئیم یگانگی عبارت از نفی ثانی است
و امام تخصیص داده این معنی را بخدای تعالی و آنچه نفی
کرده شده از او در تحت شماره آمدن است چون
نصاری که شمردند و ثلثه گفتند حاصل اینکه عدد دو
دو لحاظ است یکی ذاتی او که وحدانیت و یگانگی باشد
دیگر مادّهٔ عدد یا مادّهٔ سایر اعداد واقع شدن علی الاختلاف
که لازمهٔ او مشغول داشتن یا امکان او است و نفی از عدد

ثانی است و عبارت حضرت سجاد ناظر باول است خلاصه
اینکه از برای واجب الوجود اجزاء وجودیه و عقلیه و وهمیه
نیست پس میگوئیم که صفات ثبوتیه او زاید بر ذات او
نخواهد بود از جهت مغایرت صفت با ذات در عقل
چنانکه فرمود امیر المؤمنین صلوات الله علیه وَکَمَالُ
الْاِخْلَاصِ لَهُ نَفْیُ الصِّفَاتِ عَنْهُ لِشَهَادَةِ
کُلِّ صِفَةٍ اَنَّهَا غَیْرُ الْمَوْصُوفِ وَشَهَادَةِ کُلِّ
مَوْصُوفٍ اَنَّهُ غَیْرُ الصِّفَةِ فَمَنْ وَصَفَ اللّٰهَ
سُبْحَانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ وَمَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ ثَنَّاهُ وَمَنْ
ثَنَّاهُ فَقَدْ جَزَّاهُ وَمَنْ جَزَّاهُ فَقَدْ جَهِلَهُ یعنی
کمال تنزیه حق تعالی و خالص نمودن مر او را از شوائب
امکانیه در عقیده نفی کردن صفات است از او از جهة
شهادت هر صفتی اینکه او غیر از موصوف است و شهادت
هر موصوفی اینکه او غیر از صفت است یعنی بلسان ذات
پس هر که وصف کند خدای سبحانه را پس بتحقیق که

مقرون ساخته اورا بغیر او و هر که مقرون ساخته اورا پس
بتحقیق که دوتا گرفته اورا از جهت اینکه لازمهٔ اقتران
دوئیّت است و هر که دوتا گرفته اورا پس بتحقیق که
تجزیه کرده اورا بواسطهٔ اینکه واجب را مرکّب گرفته
از دو جزء که یکی ذات باشد و دیگری صفت و هر که تجزیه
کرده اورا پس بتحقیق که نشناخته اورا بواسطهٔ اینکه
مرکّب ممکن است چنانی که شناختی و بعضی کلمهٔ الاخلاص
له را حمل کرده اند بر توحید در عبادت آنگاه مراد این میشود
که کمال اخلاص در عمل این است که معبود خود را ندانند
ذات و صفات تا عبادت کرده باشد ذات و امر موهوم
پس شریک قرار داده باشد از برای خدای سبحانه امر موهوم را
زیرا که نیست حق سبحانه جز ذات از جهت لزوم ترکّب که
از لوازم امکان است و نیز استدلال کرده شده بر عدم زیادتی
بما تقدّم بواسطهٔ برهان توحید اگر صفات ثبوتیّه زایده باشد
پس ممکن الوجود باشند و ناچار باشد ایشان را

از فاعلی و مؤثری پس در این هنگام میگوئیم آن فاعل
یا بعلم و قدرت تأثیر فرموده در ایجاد ایشان پس نقل
کلام بآنها میکنیم و تسلسل لازم آید یا بدون علم و
قدرت تأثیر فرموده پس ایجاب لازم آید و فاعل مختار
نخواهد بود و باینکه اگر راه عدم علم و قدرت گشوده شود
پس توان گفت که تأثیر او در جمیع ممکنات بی علم و قدرت
ممکن خواهد بود تَعَالَی اللّهُ عَنْ ذَلِکَ عُلُوّاً کَبِیراً
و باینکه اگر صفات زاید بر ذات نباشد لازم آید
که او سبحانه ناقص باشد و یا بغیر مستکمل شود و خدای تعالی
از نقص مبرّا است شعر گر صفاتش نه عین ذات بود
ذات محتاج آن صفات بود نبود پس بذات خود کامل
باشد ابدم بغیر مستکمل پس معلوم گردید بطلان قول
اشاعره بقیام معانی یعنی مبادی مثل علم و قدرت
و اراده و حیوة و کلام و سمع و بصر بذات باری تعالی
و بطلان قول ابی هاشم باینکه از برای خدای تعالی

احوالی است مثل عالمیت و قادریت و غیرها علاوه
بر اینکه اینها امور اعتباریه صرفه هستند و بدون ملاحظه
معانی ممکن نیست و ببطلان قول جمعی از معتزله چنانکه
که قوشچی نقل کرده که از برای خدای تعالی صفاتی است
زائده در اعیان علاوه بر بطلان او فی نفسه و از انجا که
اشاعره قائلند بقیام معانی بذات و گفته اند که
کلام عبارت میشود از معنای قائم بنفس قائل شده اند
باینکه کلام الله معنای قائم باوست و گفته اند
که این معنی قائم غیر از علم است بواسطه اینکه بسا میشود
که متکلم خبر میدهد از آنچه که علم ندارد و غیر از اراده هست
زیرا که میشود که گاهی متکلم امر میکند بچیزی که اراده ندارد
وقوع او را و صاحب فصول ره نقل فرموده از ایشان
اینکه خدای تعالی امر فرموده کفار را بایمان و اراده نفرموده
او را از جهت امتناع ایمان در مورد او و جواب فرموده
که ممتنع باختیار مکلف از چیزهائی است که صحیح است

اراده شده از مکلف یعنی توهم فرموده که لازم میشود که خدا چیزی
اراده کند که بوجود نیاید چه مراد از پس ... ایمان کافر را
نفرموده بواسطه اینکه جواب میگوئیم اراده بر دو قسم است
اراده تکوینیه و اراده تکلیفیه و آنکه تخلف ندارد مراد از
اراده اول است نه ثانی و آنچه تعلق گیرنده است باموری
اختیاریه عباد ثانی است نه اول حاصل اینکه اراده
در اول عبارت است از ایجاد خدا پس تخلف ممکن نیست
و در ثانی عبارت است از امر کردن یا ملاک امر بودن و این
لازم ندارد وقوع مراد را و متعلق آن اموری است که مصلحت
در واگذاری اوست بعباد پس در فرض اینکه اراده تکوینیه
عبارت باشد از علم بمصلحت نفس واگذاری آن امور
در عرض امور تکوینی هست و مصلحتی که در وجود امور تکوینی
هست نه در ذات آن امور هست و نه بعنوان صدور
آنها است از مکلف آری در واجبات و مستحبات صلاح
شخص یا نوعی عباد در اتیان خودشان است آنها را و در اتیان

بمجوّزات و مکروهات مفسده ایست راجع بخود ایشان
پس غلط است گفتن باینکه اِرَادَتَانِ اِذَا تَوافقنا
يَخْتَارُ العَبْدُ الطّاعَةَ وَالايمانَ وَاِذَا تَخالَفَا
يَخْتَارُ العَبْدُ الكُفْرَ وَالعِصْيانَ حاصل اینکه
ارادهٔ تکوینیّه در امورات تکلیفیّه نگنجد چنانی که تکلیف
در آنچه بایجاد خدای تعالی موجود میشود قبیح است بلکه باید
امور تکلیفیّه وجودشان و عدمشان تحت قدرت مکلّف
باشد و اگر بگوئی اختیاریّت فعل بواسطهٔ مسبوق بودن
اوست باراده لیکن در اراده که اختیاریّت نیست
بواسطهٔ اینکه اختیاریّت باراده هست پس اگر اراده هم
مسبوق باراده باشد لازم آید تسلسل و اگر مسبوق باراده
نیست پس اختیاریّت در او نیست میگوئیم که اختیاریّت
هر فعل باراده هست لیکن اختیاریّت آن بخود اوست
مثل اینکه هر موجودی بوجود موجود است لیکن موجودیّت
وجود بخود اوست و اگر بگوئی اختیاری نبودن اراده

بملاحظهٔ اینکه هرگاه داعی موجود شد قهراً اراده
پیدا میشود چنانی که هرگاه اراده حاصل شد قهراً
فاعل مرتکب میشود میگوئیم چنانیکه وجود داعی در
انسان ممکن الوجود است همچنین وجود رادع از فعل
در او ممکن الوجود است و اگر تحصیل کرده بود ترس
از خدا یا حیائی از او داعی معصیت پیدا نمیشد چنانی
که اگر قوّتی نباشد یکی از آن دو امر در او و معارضه
پیدا شود تا دفع بکند معارضه را باینکه من توبه میکنم
عزم از برای او پیدا نمیشود بعبارت دیگر اراده
عبارت است از شوق مؤکّد و او توقّف دارد بتوجّه نفس
بسوی فعل و ملایم یافتن او را با نفس و دفع چیزی که باعث
توقّف از طلب است در صورت وجود آن آری گاهی
میشود که انسان از جهت اعتیاد بمعصیت کردن مشکل است
براو در وقت فراهم آمدن معصیت یا قوّت اسباب آن
اینکه ضبط کند خود را پس باید در اوّل پیش از فراهم

آمدن فکر کند در چیزهائی که ضعیف کننده داعی نفسانی آن معصیت
چیزهائی که در ثانی باید پیش از قوی شدن خود را نجات
دهد مثل اینکه میداند اگر با زن اجنبیه قدری نشست
نمیتواند خود را ضبط کند از معصیت پس باید از اوّل
نه نشیند چنانی که گاهی میشود که انسان اگر فرو رود
قدری در خیال معصیت داعی برای او پیدا میشود
پس باید خود را از خیال منصرف کند پس معلوم شد
اینکه اراده اختیاری است بواسطهٔ اختیاری بودن
مقدمهٔ حصول او و اگر صدق بود دعوی بی‌اختیاری
پس وجهی نبود برای مذمت عقلا و بعضی است براهین اثبات
اختیار تکلیف کردن حضرت باری تعالی و قیام
ضرورت بر وجود عقاب از جهت لزوم قبح در صورت
عدم اختیار و معلوم گردید اینکه محال است از انبیاء
و ائمه هادی علیهم صلوات الله اراده معصیت بواسطهٔ
وجود رادع از معرفت پروردگار مثل اینکه هرگاه

مریضی که حیاء قلیلی از طبیب دارد و با وجود میل دادن نفس
نفس او بچیزی که نهی کرده او را طبیب وقتی که حضور
داشته باشد اراده تناول او را نمیکند بلکه در وقتیکه
فراهم آورده اسباب تناول را اگر طبیب وارد شود خود را
منصرف میسازد و اگر تواند اسباب را مستور میکند چه رسد
بکسانی که قبح ذاتی محرمات را میدانند و عظیم است
خالق در نفسهای ایشان و او را حاضر میدانند
ولو اینکه عذابی و عقابی هم نبود و حال آنکه کافی است
برای پیدا نشدن اراده هر یک از این امور که یکی علم
بقبح است ثانی علم بمبغوضیت او نزد باری تعالی
با کمال معرفت و محبت داشتن باو و عظیم بودن او
در نفسهای ایشان سیم قطع باجر جزیل در صورت
ضبط چهارم قطع باستحقاق عذاب چه رسد باجتماع
آن امور و مخفی نماناد که مراد اشاعره از معنی مدلول
لفظی است چنانی که بعضی تصریح کرده اند بواسطهٔ

تفکیک کردن ایشان میانهٔ علم وخبر وامر واراده واین
سخن تصور نمیشود زیراکه مدلول لفظی قائم بنفس نیست
واین است راه نظر خواجه نصیر الدین طوسی در تجرید که
فرموده وَالنَّفسانِيُّ غَيرُ مَعقُولٍ والا اطلاق
کلام بر علم در اخبار وبر اراده وکراهت در مورد امر ونهی
وهمچنین بر سایر صفات مشهوره ولو اینکه خلاف
وضع اوست لیکن تعقل میشود آری میتوان گفت که
مراد ایشان این است که کلام صفتی است قائمهٔ بنفس
متکلم وراء صفات مشهوره پس جواب گفته میشود از
ایشان که نمی یابیم در نفس خود غیر از آن صفات معروفه
چیز دیگر وعبارت تجرید هم ناظر باین است که تعقل نمیشود چیزی
غیر از آنها وبنابر احتمال اوّل نزاع میانهٔ معتزله واشاعره در
اینکه طلب عین اراده هست یا غیر اولفظی است بخلاف
احتمال ثانی وعلی ایّ حال با قطع نظر از بطلان قول
بقیام معانی هم کلام اشاعره غیر متصوّر است وعلاوه

برآنچه شناختی میگوئیم اگر نزاع اشاعره در موضوع
لغوی است پس معنی لغوی را پیش خود بافتن غلط است
واگر از مباحث کلامیّه هست از روی اینکه تصور نکرده
صفت فعل را ومیگوید که هرچه صفت خداست باید قدیم
باشد ومتکلم هم صفت اوست وچون نمیتوان قائل شد بقدم
مؤلّف از حروف پس ناچار قائل شده باینکه کلام عبارت است
از معنی پس چه تأویل میکند در خالق ورازق وعلی ایّ حال
راه ندارد تأویل در قرآن زیراکه ممکن است بگوید که قرآن مخترع
از پروردگار است لیکن موصوف به کلام الله نیست حقیقةً
واطلاق کلام الله براو مجاز است حاصل اینکه مسمّی بقرآن
مؤلّف از حروف لیکن کلام الله عبارت است از معنی ورئیس
المحدّثین شیخ صدوق قدّس سرّه در توحید فرموده وَقَد
أَجمَعَ أَهلُ الإِسلامِ عَلى أَنَّ القُرآنَ كَلامُ اللهِ
عَزَّ وَجَلَّ عَلَى الحَقيقَةِ دُونَ المَجازِ یعنی اجماع
اهل اسلام براین است که قرآن کلام خدای عزّ وجلّ است

حقیقةً نه مجازاً میگوییم اگر غرض این محدث جلیل این است
کما هو الظاهر که از نزد خدا بودن این مؤلف
از حروف که اعلی معجزات حضرت خاتم الانبیاء علیه
و علی آله الصلوات لله اجماعی است پس بداهت این امر
بالاتر از این است که تعبیر باجماع شود و اگر غرضش
این است که معنون بودن او بکلام الله اجماعی است
اگرچه نسبت قول باشتراک به اشاعره مصدق او و
لیکن نسبت مخدوش است چنانی که صاحب مواقف
نسبت داده باصحاب فهمیدن از قول شیخ اشعری
مجازی بودن اطلاق کلام الله را بر عبارات و مقدس
اردبیلی قدس سره حکایت فرموده در حاشیهٔ شرح تجرید
قول بمجازیت را نیز آری ممکن است که محکی مقدس اردبیلی
حادث بعد از شیخ صدوق باشد و اگر غرضش این است
که نزد امت مسلم است که قرآن کلام الله هست لیکن
نزد کسی که کلام الله عبارت از معنی باشد پس قرآن هم

معنی است و نزد کسی که کلام عبارت از مؤلف باشد
قرآن هم مؤلف باشد پس موافق است با احتجاجی که ذکر
کرده شده در رد اشاعره لیکن سخن در اعادهٔ المستی
فصل بدانکه محل بودن از شواهد امکان است از جهة
لزوم تحیز اما بنا بر قول بعدم قیام عرض بعرض که واضح است
و اما بنا بر قول قیام عرض بعرض هم ملازمت هست بنا
بر تحقیق غایة الامر عرض در تحیز تبعی است و از جهت قابل
بودن او حال و شبهه نیست که جهت قابلیت غیر از جهت
فاعلیت است پس لازم آید ترکب و تفریع کرده شده برای
امتناع آنچه اشاعره قائل شده اند از زیادتی صفات
و همچنین قول به بودن حضرت باری تعالی محل از برای حوادث
علامهٔ حلی قدس سره فرموده لازم آید از حدوث حوادث
در ذات تغیر واجب تعالی و دیگر اینکه مقتضی از برای حادث
اگر ذات باشد لازم آید ازلی بودن حادث و اگر
غیر ذات باشد لازم آید افتقار واجب بسوی غیر و دیگر

اینکه این حادث یا صفت کمال است محال است خالی
بودن ذات از او و اگر وصف کمال نیست محال است اتصاف
ذات باو انتهی و چنانکه محل از برای حوادث نیست
خدای تعالی ملزوم از برای حادث واحد یا حوادث متعدده
متعاقبه نخواهد بود از جهت استلزام آن حدوث ذات را
بواسطهٔ منفک نبودن عقلا ازین در وجود و فرض حدوث
لازم آید اما در حادث واحد که واضح است و اما در حوادث
متعدده بواسطهٔ انتهاء آنها و الا لازم آید تسلسل
و باستحالهٔ محل معلوم گردید استحالهٔ تغیر مطلقا و چنانکه
خداوند عالمیان مکانی نیست که قریب المکان و بعید المکان
و متوسط المکان نسبت باو نگنجد بلکه تمام امکنه نزد او علی السواء است
همچنین چون زمانی نیست و تمام ازمنه نزد او علی السواء است
پس علم او ماضی و مستقبل و حال ندارد و تمام معلومات از ازل
تا ابد نزد او منکشف است هر یک با مشخص زمانی او مثل ریسمانی
که تمام او در نظر ناظر است هر جزئی را بجای خود می بیند

نه اینکه بگوییم علم خدا حضوری است تا بگویی اشیائی که غیر موجود
بودند چگونه تصور شود حضور آنها بلکه چون علم زاید بر ذات
نیست و ذات تغیر نکند هست سخن در او روا نبود و غرض
از مثال بیان عدم تغیر علم است با تغیر هر یک از اجزاء
بحسب محل وقوع و بعد از اینکه دانستی که حدوث چیزی
در باری تعالی روا نبود بدان که مراد از رضای خدای تعالی
ثواب عطا کردن چنانکه مراد از غضب عذاب کردن است
چنانکه اخبار ناطق است باین معنی حاصل اینکه چیزی
که مغیر حال ماست معنی او در باری تعالی ترتیب اثر
کردن است چون رحم و اما مثل آسفونا مراد آسفوا
رسلنا هست پس هر جا بحسب مناسبت مقام است
و بالجمله معلوم گردید بطلان قول کرامیه بحلول حوادث
در باری تعالی از جهت آن امر باطل و اینکه کلام الله را
عبارت گرفته اند از مؤلف حادث که قائم شده اند بقیام
او بر واجب تعالی و نیز معلوم گردید بطلان قول حنابله

که گفته اند کلام الله حروف واصواتی است که قائمند
بذات خدا و قدیمند چنانی که در فصل ثانی شناختی
بطلان قول بقدم را تنبیه بدانکه اختلاف کرده اند
در حرف که چه چیز است بعضی گفته اند عبارت است از کیفیتی
که عارض میشود صوت را که بآن امتیاز داده میشود از صوت
دیگر و بعضی گفته اند که عبارت است از آن صوت
معروض و بعضی گفته اند که عبارت است از عارض و معروض
هر دو لیکن مخفی نماناد که مسمی بحرف غیر از این سه است
چنانی که گاهی اخطار کرده میشود حرف در ذهن یا آورده
میشود در کتب و صوت در این دو مقام نیست آری
وجود لفظی او بکیفیة عارضه بر صوت است پس مختار قول
اول است که منسوب به شیخ الرئیس است لیکن در وجود لفظی
نه در ماهیت و همچنین میگوئیم که کلام چیزی است که وجود او
بصوت است نه اینکه صوت به نحوهٔ مخصوص کلام است
چنانی که گفته میشود وَکَمالُ الاِخلاصِ نَفیُ الصِّفاتِ

عَنهُ کلام امیر المؤمنین علیه السلام است یعنی موجود
بصوت است بلکه میتوان گفت که اختصاص ندارد
وجود دادن او بصوت بلکه مثل حرف گاهی وجود
ذهنی دارد و گاهی وجود او به کتب است چنانی که میگوئیم
فرمایش باری تعالی حَتّی یَسمَعَ کَلامَ اللهِ یعنی
تا بشنود کلام خدا را شنیدن حاصل میشود بصوت
قاری امّا کلام الله صوت قاری نیست و قرآن هم
وضع او چنین است یعنی صوت مدخلیت در مسمی ندارد
چنانی که فرموده بَل هُوَ قُرآنٌ مَجیدٌ فی لَوحٍ
مَحفوظٍ انتقاشش در لوح محفوظ غیر از صوت است
پس معلوم شد که هر کس تلاوت کند او را قرآن را
تلاوت کرده نه اینکه آن تلاوت مثل قرآن باشد
چنانچه که قوشجی در شرح تجرید حکایت کرده که بعضی قائلند
اینهم است از برای قرائت اول که اختراع فرمود خدای تعالی
و ما سوای او از قراءات مثل قرآن است نه خود او انتهی

ولذا نفرمود فَإِذَا سَمِعْتُمْ مِثْلَ الْقُرْآنِ فَاسْمَعُوا
و قرآن متعلّق بقرائت گردیده در کتاب و سنّت پس
قرآن مقروّ است نه قرائت مخصوصه و امّا کتاب چون
از کتب بمعنی جمع آمده چنانکه صاحب مدارک نقل
فرموده در آیهٔ شریفه أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ
الْإِيمَانَ از جمعی از مفسّرین معنای جمع را و اشاره
باین معنی است فرمایش خدا تعالی وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ
زیرا که پیغمبر صلعم تعلیم نفرمود خطّ او را و شاهد از برای این
معنی بسیار است پس اطلاق کتاب بملاحظهٔ مجموع
منزل فرقانی است آری بیضاوی احتمال داده در کریمهٔ
كِتَابٌ أُنْزِلَ إِلَيْكَ اینکه مراد سوره باشد چنانکه
ممکن است که يُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ بتأویل من الکتاب باشد
یا مراد و يُعَلِّمُكُمْ مفاد الْكِتَابِ باشد و بسیار هم اطلاق میشود
علاوه بر لحاظ مجموعیت بملاحظهٔ کتب در مجموع نوشته شده
چون از کتب بمعنی خطّ آمده و میتوان گفت که این معنی

اوّلیه است ولذا مصدر بمعنی اوّل را مصدر ثانی گفته اند
پس هر یک از مصاحف کتاب الله است حقیقة در صورت
ارادهٔ معنی اوّل با عدم لحاظ وجود کتبی در او بخلاف
ارادهٔ معنی ثانی — و خوش داشتم انجام مبحث را
بکلام علّامهٔ مجلسی عطّر الله مرقده قال فی البحار اعلم
أنّه لا خلاف بين أهل الملل في كونه تعالى
متكلّماً لكن اختلفوا في تحقيق كلامه و حدوثه
و قدمه فالإماميّة قالوا بحدوث كلامه تعالى
و أنّه مؤلّف من أصوات و حروف و هو قائم
بغيره و معنى كونه تعالى متكلّماً عندهم أنّه
موجد تلك الحروف و الأصوات في الجسم
كاللوح المحفوظ أو جبرئيل أو النبيّ صلعم أو
غيرهم كشجرة موسى ع و به قالت المعتزلة
أيضاً و الحنابلة ذهبوا إلى أنّ كلامه تعالى
حروف و أصوات و هي قديمة بل قال

بَعْضُهُمْ بِقِدَمِ الْجِلْدِ وَالْغِلَافِ اَيْضًا وَالْكَرّامِيَّةُ
ذَهَبُوا اِلَى اَنَّ كَلَامَهُ تَعَالَى صِفَةٌ لَهُ مُؤَلَّفَةٌ
مِنَ الْحُرُوفِ وَالْاَصْوَاتِ الْحَادِثَةِ الْقَائِمَةِ
بِذَاتِهِ تَعَالَى وَالْاَشَاعِرَةُ اَثْبَتُوا الْكَلَامَ النَّفْسِيَّ
وَقَالُوا كَلَامُهُ مَعْنًى وَاحِدٌ بَسِيطٌ قَائِمٌ بِذَاتِهِ
قَدِيمٌ وَقَدْ قَامَتِ الْبَرَاهِينُ عَلَى اِبْطَالِ مَا
سِوَى الْمَذْهَبِ الْاَوَّلِ اِنْتَهَى **مقصد سیم**
در تحریف است وکلام دراو در ضمن فصولی است

فصل بدانکه تحریف در لغت بمعنی تغییر است
وحصول او در مقام ما بزیاد کردن یا بکم کردن یا بتبدیل
ویا بخلاف ترتیب کردن است و محدّث نوری نوّر الله
مرقده منحصر فرموده در دو قسم اوّل و فرموده تبدیل
راجع است بآن دو زیرا که کسی که بدل کند حرفی را بحرف
دیگر پس کم کرده حرفی را و زیاد کرده حرف دیگر را
انتهی پس بنا بفرمایش این محدّث جلیل کسی که

خلاف ترتیب کند کم کرده از موضعی و زیاد کرده در غیر آن
ولذا این قسم را ذکر نفرموده لیکن مخفی نماند که عنوان
مرکب از زیاده و نقصان غیر از هر یک از آنها است
و کیف کان مورد او یا سوره هست یا آیه یا کلمه یا حرف
یا اعراب و محدّث نوری ره صوری از برای تصویر تحریف
ذکر فرموده پس فرموده اولی زیادتی سوره و شبهه نیست
در امتناع او قَالَ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَاِنْ كُنْتُمْ
فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَى عَبْدِنَا فَاْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ
مِثْلِهِ مؤلّف گوید اگر متمسّک شده بود این محدّث
خبیر بکریمهٔ در سورهٔ یونس اولی بود زیرا که چنانی که
مذکور گردید در مقصد اوّل احتمال داده شده رجوع ضمیر
بسوی عبد ثانیه تبدیل سوره هست و این هم مثل صورت
اولی هست یعنی در امتناع سیّم نقصان سوره هست
و او جایز است مثل سورهٔ حفد و سورهٔ خلع و سورهٔ ولایت
چهارم زیادتی آیه پنجم تبدیل آیه و هر دو منتفی است

باجماع ونیست در اخبار تغییر چیزی که دلالت کند
بر وقوع آنها بلکه در آن اخبار چیزی است که نفی میکند
آنها را ششم نقصان آیه هست و این مثل باقی اقسام
غیر ممتنع است مثال او وَالْعَصْرِ اِنَّ الْاِنْسَانَ
لَفِی خُسْرٍ وَاِنَّهُ فِیهِ اِلٰی اٰخِرِ الدَّهْرِ مؤلف گوید
سزاوار بود بفرماید مثل نقصان آیهٔ وَاِنَّهُ فِیهِ اِلٰی
اٰخِرِ الدَّهْرِ بعد آیهٔ وَالْعَصْرِ اِنَّ الْاِنْسَانَ لَفِی خُسْرٍ
زیرا که اجتماع این دو آیه صورت عدم نقصان است پس
مثال از برای نقصان نخواهد بود و مراد ایشان واضح است
لیکن تعدی از قلم مبارک است هفتم زیادتی کلمهٔ مثل
زیاده عن در قوله تعـ یَسْئَلُونَكَ عَنِ الْاَنْفَالِ هشتم
نقصان کلمه و او بسیار است مثل لفظ فی علی در موضعهای
چند و لفظ وَلَا مُحَدَّثٍ بعد قول خدای تعالی وَمَا مِنْ نَبِیٍّ
وَلَا رَسُولٍ و لفظ صَلٰوةِ الْعَصْرِ بعد قول خدا وَالصَّلٰوةِ
الْوُسْطٰی نهم تبدیل کلمه مثل تبدیل آل محمد بعد قول

خدای تعالی اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰی اٰدَمَ وَنُوحًا وَاٰلَ
اِبْرٰهِیمَ به آلَ عِمْرَانَ یعنی آل محمد را برداشته و آل عمران
بجای او گذارده وَتَجْعَلُونَ شُکْرَکُمْ به رِزْقَکُمْ یعنی
لفظ شکرکم را برداشته و رزقکم بجای او گذارده دهم
زیادتی حرف مثل زیادتی الف وَالِدَیَّ در قول خدای تعـ
در حکایت حضرت ابراهیم رَبِّ اغْفِرْ لِی وَلِوَالِدَیَّ
یعنی در اصل وَلِوَلَدَیَّ بوده یعنی اسمعیل و اسحق یازدهم
نقصان حرف مثل نقصان همزه از قول خدای تعالی کُنْتُمْ
خَیْرَ اُمَّةٍ یعنی در اصل ائمه بوده و یاء در قول خدای تعالی
یَا لَیْتَنِی کُنْتُ تُرَابًا یعنی مثل نقصان یاء از قول خدای تعالی
وَیَقُولُ الْکَافِرُ یَا لَیْتَنِی کُنْتُ تُرَابًا که در اصل ترابیا
بوده یعنی منسوب به امیر المؤمنین ع زیرا که مکنی بوده آن حضرت
به ابی تراب دوازدهم تبدیل حرف مثل تبدیل واو بیا در قول
خدای تعالی اَلتَّائِبِینَ الْعَابِدِینَ تا آخر آیه مؤلف گوید
این تعبیر از سهو قلم مبارک این محدث جلیل است

زیرا که در مصحفی که در میان مردم است این کلمات بواو است
و بحسب بعض از اخبار در اصل بیا بوده پس تبدیل یاء
به واو نه بعکس سیزدهم تبدیل حرکات است بعضی به
دیگر مثل یَعصِرُونَ و یُعصَرُونَ ضمه بفتحه و فتحه بکسره
یعنی در اصل مبنی از برای مفعول بوده و یاء مضموم و صاد
مفتوح بوده پس تغییر داده اند و را مبنی از برای فاعل قرار داده اند
بفتح یاء و کسر صاد و عَلِیٌّ به عَلَیَّ در قول خدای تعالی هٰذا
صِرَاطٌ عَلَیَّ مُستَقِیمٌ یعنی در اصل لفظ عَلِیٌّ بکسر لام
بوده یعنی امیر المؤمنین علیه السلام پس فتحه داده اند لام را که
خوانده میشود و کلمه علی حرف جر با یاء متکلم چهاردهم
تبدیل سکون است بحرکت مثل تبدیل اَحْسَبَ بسکون سین
و فتح باء بکسر سین و فتح اخیر در قول خدای تعالی اَیَحسِبُ
الَّذِینَ کَفَرُوا الآیة یعنی در اصل بنحو اسمیت بوده و بعد
تغییر داده اند او را و قرار داده اند او را فعل پس سین را
کسره داده اند و باء را فتحه بروزن عَلِمَ و فرموده و باقی

صورتهای تبدیل می آید در محلش یعنی از صور تبدیل
که در حرکت و سکون است پانزدهم ترتیب میانهٔ
سوره هاست و مثالهای او بسیار است بسبب اینکه
در مصحف امیر المؤمنین علیه السلام تقدیم سوره های مکیه
بر سوره های مدنیه چنانی که تصریح فرموده باو شیخ مفید
قدس سره شانزدهم ترتیب میانهٔ آیه هاست و مثالهای
او نیز بسیار است بسبب اینکه در مصحف امیر المؤمنین ع
مقدم داشته آیات منسوخه بر آیات ناسخه چنانی که
تصریح فرموده باو شیخ متقدم یعنی شیخ مفید قدس سره
و مصحف آنحضرت علیه السلام آن اصلی است که باو
شناخته میشود مغایرت و مطابقه بودن هفدهم
ترتیب بین کلمات است و مثالهای او نیز بسیار است
مثل قول خدای تعالی اَفَمَن کَانَ عَلیٰ بَیِّنَةٍ مِن رَبِّهِ
وَیَتلُوهُ شَاهِدٌ مِنهُ اِمَاماً وَ رَحمَةً یعنی لفظ
اِمَاماً وَ رَحمَةً که جای او در اصل قبل از لفظ و

مِنْ قَبْلِهٖ بوده واو را بعد از لفظ موسی آورده اند
و قول خدای تعالی وَجَآءَتْ سَكْرَةُ الْحَقِّ بِالْمَوْتِ
و حال آنکه موجود یعنی در دست ما سَكْرَةُ الْمَوْتِ
بِالْحَقِّ هست هیجدهم حدّ سوره هست و مرجع او
بسوی نقصان آیه یا کلمه هست یا بسوی اختلاف ترتیب
آن دو تا مثل آخر سورهٔ برائة بنا بر آنچه مقدّم داشته
شد از قول پسر خطّاب وقتیکه آورد نزد او خزیمه
قول خدای تعالی را لَقَدْ جَآءَكُمْ رَسُوْلُ اللّٰهِ الآية
یعنی بهم خوردن حدّ سوره گاهی باین میشود که آیهٔ از او
برمیدارند و گاهی باین میشود که کلمهٔ از او برمیدارند
و گاهی باین میشود که کلمهٔ مؤخّر را مقدّم و مقدّم را مؤخّر
میدارند یا اینکه آیهٔ مقدّم را مؤخّر و مؤخّر را مقدّم
میدارند مثل اینکه روایت شده که حارث بن خزیمه
نزد عمر بن الخطّاب لعه آورد آن دو آیه که در آخر سورهٔ برائة است
یعنی لَقَدْ جَآءَكُمْ رَسُوْلٌ مِّنْ اَنْفُسِكُمْ عَزِيْزٌ عَلَيْهِ

مَا عَنِتُّمْ حَرِيْصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِيْنَ رَءُوْفٌ رَّحِيْمٌ
فَاِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللّٰهُ لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ
عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيْمِ پس
گفت حارث بن خزیمه شهادت میدهم اینکه من شنیدم
این دو آیه را از پیغمبر صلعم و حفظ کردم او را عمر لعه گفت
من هم گواهی میدهم که هر آینه بتحقیق شنیدم این دو آیه را
و اگر این سه آیه بود هر آینه قرار میدادم او را سورهٔ علیحده
پس نظر کنید با آخر سورهٔ از قرآن مؤلّف گوید شاید
مرادش این بوده که به بینید بکدام آخر سوره مناسبت
دارد پس ملحق کنید او را در آخر آن سوره و ممکن است
که زیادتی لفظ الله بعد از لفظ رسول در کلام محدّث نوری
از الحاق کاتب باشد و سزاوار بود که این روایت را شاهد
بگیرد از برای بهم خوردن حدّ سوره بزیادتی آیه آری بدست
می آید که از سورهٔ دیگر نقص شده یا از همین سوره و ممکن است
جمیعاً که این دو آیه از آخر همین سوره بوده لو نهادهم

حد آیات است مثل حد قول خدای تعالی صِرَاطَ
الَّذِینَ پس بدرستیکه او وَ لَا الضَّالِّینَ است نزد ما
و نزد هر کس که حساب کند بِسْمِ اللهِ را جزء از سوره
مؤلف گوید بیان این فرمایش این است که چون اتفاقات
میانهٔ امت که سورهٔ فَاتِحَةِ الْکِتَابِ هفت آیه هست
و در آیهٔ شریفه وَ لَقَدْ آتَیْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِی
وَ الْقُرْآنَ الْعَظِیمَ اراده کرده شده از سبع فاتحة
الکتاب چنانی که نسبت داده شده این تفسیر به امیرالمؤمنین
و اولاد معصومین او صلوات الله علیهم اجمعین و حکایت
کرده اند اتفاق شیعه را بر اینکه بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ
جزء از سوره هست پس باین لحاظ نزد شیعه و هر کس
از عامه که بِسْمِ اللهِ را آیهٔ از سوره بداند باید صِرَاطَ
الَّذِینَ تا وَ لَا الضَّالِّینَ را یک آیه حساب کند بواسطهٔ
اینکه اگر چنین بداند فاتحة الکتاب را زیاده از هفت
آیه دانسته و حال آنکه باتفاق امت فاتحة الکتاب

هفت آیه هست پس کسی که آخر آیه صِرَاطَ الَّذِینَ را لفظ
عَلَیْهِمْ قرار داده تحریف کرده حد آیه را و این محدث جلیل
فرموده وَ عَلَیْهِمْ هست آخر آیه نزد جمعی از گمراهان چنانکه
شناختی و شاید از این قبیل است وقف ائمه علیهم السلام
چنانی که ذکر کرده او را صدوق در کتاب توحید بر قول
خدای تعالی مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ و ابتدا
کردن ایشان بقول خدای تعالی بِیَدَیَّ أَسْتَكْبَرْتَ
مؤلف گوید رئیس المحدثین شیخ صدوق قدس سره فرموده
در کتاب توحید شنیدم از بعضی از مشایخ شیعه به نیشابور
که ذکر میکرد در این آیه اینکه ائمه علیهم السلام وقف میکردند
بر قول خدای تعالی مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ
و ابتدا میکردند بقول خدای عز و جل بِیَدَیَّ أَسْتَكْبَرْتَ
أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِینَ و این مثل قول قائل است که گوید
بشمشیر من آیا مقاتله میکنی با من و به نیزهٔ من طعن میزنی مرا
گویا بشیطان پیغمبر باید خدا فرموده عز و جل یعنی این عبارت آیه ...

این است که بفرماید به نعمت من قوی شدی بر اظهار کبر و نافرمانی
بانجام رسید ترجمهٔ حکایت از توحید **فصل** بدانکه
خلافی نیست میانهٔ شیعه اینکه از برای امیرالمؤمنین صَلَوَاتُ اللهِ
عَلَيْهِ وَعَلَى ابْنِ عَمِّهِ وَزَوْجَتِهِ وَأَبْنَائِهِ الطَّاهِرِينَ
قرآن مخصوص بوده که جمع فرمود اورا بعد از رسول خدا صَلَّى اللهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ و نمایاند اورا بر مردم و منحرفین و گویندگان
باینکه ما حاجتی باو نداریم چنانی که شیخ طبرسی قدس سره
نقل فرموده از سلمان رضی الله عنه خبر طویلی که در اوست که چون
امیرالمؤمنین علیه السلام دید غدر ایشان و قلت وفاء آنها را
ملازمت خانه را اختیار کرد و مشغول تألیف قرآن
و جمع او گردید پس بیرون نیامد تا جمع کرد تمام قرآن را
پس نوشت قرآن را مشتمل بر تنزیل و ناسخ و منسوخ پس
فرستاد بسوی او ابوبکر لع که بیرون آی و بیعت کن حضرت
جواب فرستاد که من قسم خورده ام که ردا بدوش نیفکنم
مگر از برای نماز تا اینکه جمع کنم قرآن را پس جمع فرمود

اورا و در جامه بست پس رفت بسوی مردم و ایشان
مجتمع بودند با ابی بکر لع در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله پس
ندا کرد بصوت بلند أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي لَمْ أَزَلْ مُنْذُ
قُبِضَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَشْغُولاً
بِغُسْلِهِ ثُمَّ بِالْقُرْآنِ حَتَّى جَمَعْتُهُ كُلَّهُ فِي هَذَا
الثَّوْبِ فَلَمْ يُنَزِّلِ اللهُ تَعَالَى عَلَى نَبِيِّهِ آيَةً
مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا وَقَدْ جَمَعْتُهَا وَلَيْسَتْ مِنْهُ
آيَةٌ إِلَّا وَقَدْ أَقْرَأَنِيهَا رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَلَّمَنِي تَأْوِيلَهَا یعنی ای گروه مردم
من پیوسته بعد از وفات رسول خدا مشغول بودم
بغسل او و بعد از او بقرآن تا اینکه جمع کردم اورا بالتمام
در این جامه و خدا فرو نفرستاد بر پیغمبرش آیهٔ از قرآن
مگر اینکه جمع کردم من اورا و نیست از قرآن آیهٔ مگر اینکه
خواند پیغمبر صلی الله علیه و آله اورا بر من و آموخت بمن
تأویل اورا و بعد از این فرمایش برگشت بخانهٔ خود و فرمود

آورده از ابی ذر غفاری رضی الله عنه اینکه چون وفات
کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله جمع کرد علی علیه السلام قرآن را
و آورد او را بسوی مهاجرین و انصار و نمایاند او را برایشان
از جهة اینکه وصیت کرده بود او را باین مطلب رسول خدا
صلی الله علیه و آله پس چون گشود او را ابوبکر بیرون آمد
در اول صفحهٔ که گشود رسوائیهای آن گروه پس برخاست
عمر و گفت یا علی برگردان او را و حاجتی نیست از برای ما
در او پس گرفت او را علی ع و برگشت پس از آن حاضر
کرد عمر زید بن ثابت را و میبود او قاری قرآن پس گفت
با و عمر اینکه علی آورد بسوی ما قرآنی که در او بود رسوائیهای
مهاجرین و انصار و صلاح دیدیم اینکه تالیف کنی تو
قرآن را و بیندازی از او آنچه که میباشد رسوائی و پرده دری
مهاجرین و انصار پس اجابت کرد او را زید در این باب
پس از آن گفت اگر من فارغ شدم از قرآن بر آن روشی
که خواستید و ظاهر ساخت علی ع قرآنی که تالیف کرده

آیا باطل نشده کار شما و بیهوده نبوده تالیف من عمر
گفت حیله چیست و روایت میرسد باینجا همینکه خلافت
بعمر رسید مسئلت کرد از علی ع اینکه قرآن را بانها بدهد
و غرضشان این بود که تحریف کنند او را پیش خود
پس گفت یا ابا الحسن چه میشد اگر می آوردی قرآنی را
که آوردی او را بسوی ابی بکر تا متفق بر او باشیم فقال
عَلِیٌّ عَلَیْهِ السَّلَامُ هَیْهَاتَ لَیْسَ اِلیٰ ذٰلِكَ
مِنْ سَبِیْلٍ اِنَّمَا جِئْتُ بِهٖ اِلیٰ اَبِیْ بَکْرٍ لِتَقُوْمَ
الْحُجَّةُ عَلَیْکُمْ وَلَا تَقُوْلُوْا یَوْمَ الْقِیٰمَةِ اِنَّا
کُنَّا عَنْ هٰذَا غَافِلِیْنَ اَوْ تَقُوْلُوْا مَا جِئْتَنَا بِهٖ
فَاِنَّ الْقُرْاٰنَ الَّذِیْ عِنْدِیْ لَا یَمَسُّهٗ اِلَّا
الْمُطَهَّرُوْنَ وَالْاَوْصِیَاءُ مِنْ وُلْدِیْ پس
فرمود علی بن ابی طالب ع دور است این مطلب
و راهی بسوی او نیست و آوردم او را بسوی ابی بکر
از جهة برپا داشتن حجت تا نگوئید روز قیامت ما

ازاین غافل بودیم ونکوشید بیاوردی آن قرآن را نزد ما
بسبب اینکه قرآنی که نزد من است مس نمیکنند او را مگر
پاکیزگان و اوصیای از فرزندان من پس عمر گفت آیا
وقت معلومی از برای اظهار او هست فرمود آری هرگاه
قیام کند قائم از فرزندان من الخبر خلاصه اینکه آن قرآن
مستور است و امامی بامامی سپرده او را و الحال نزد
حجة بن الحسن علیهما السلام است و از ارشاد شیخ مفید
قدس سره خبری حکایت شده که حاصل ترجمهٔ او این است
که جابر روایت کرده از حضرت باقر علیه السلام که فرمود
وقتیکه حضرت قائم ظهور میفرماید خیمه هائی میزنند
از برای کسانی که تعلیم میکنند قرآن را بهمان نحوه که
نازل شده پس سخت میشود بر کسانیکه قبل از آن روز
حافظ قرآنند بواسطهٔ اینکه تألیف آن قرآن مخالف
این تألیف است الخبر و شبهه نیست در مخالفت داشتن
آن قرآن با آنچه امروز در دست مردم است از جهت

ترتیب میانهٔ سور و آیات چنانی که در فصل سابق از کلام
شیخ مفید دانستی و بعضی فرموده اند که محل انکار
نیست اشتمال او بر وجوه تنزیل و تأویل و تفسیر و
احادیث قدسیه لیکن کلام در این است که اینکه در دست
هست آیا چیزی بر او افزوده شده یا کم شده نسبت
با آنچه فرو فرستاده شده علی سبیل الاعجاز یا نه بعد از اتفاق
باینکه آیهٔ زیاد نشده چنانی که در عبارت محدث
نوری بود و بعد از اتفاق باینکه تحریفی که باعث شود
ثلمهٔ در جهت فصاحت یا اسلوب واقع نشده زیرا که
معجزهٔ باقیهٔ حضرت خاتم النبیین است و از برای
هر طبقهٔ جیلاً بعد جیل باید مصدق نبوت باشد چنانی
که تحریفی که مغیر معنی باشد در اخبار از مغیبات گذشته
و آینده واقع نشده چنانیکه معجزه بودن را بعضی باین
دانسته و فاضل آشتیانی فرموده مشهور میانهٔ
مجتهدین و اصولیین بلکه اکثر محدثین واقع نشدن

تغییر است مطلقاً بلکه ادّعا کرده براو غیر واحدی اجماع را خصوصاً نسبت بزیاده وحکایت شده از مولانا فرید بهبهانی وجماعتی از متاخرین نفی زیاده واینکه نقیصه اگر واقع شده باشد در غیر آیات احکام است بلکه بعضی از آنها استظهار کرده اند وقوع نقیصه را در غیر آیات احکام واین فاضل نقل فرموده از حجّة الله البارعی شیخ مرتضی الانصاری قدّس سرّه اندک میلی بگفتن او یعنی این مطلب در نظر مبارک ایشان خالی از قوّت نبوده وفرموده که از برای قرآن منزل بنابر آنچه تصریح باو شده در غیر واحدی از اخبار چهار ربع بوده ربعی در ائمّه علیهم السلام یعنی در مدح ایشان وربعی در اعداء یعنی در مثالب ایشان وربعی در قصص وامثال وربعی در قضایا واحکام وداعی از برای تغییر در دو ربع اوّل بوده انتهی وشیخ صدوق فرموده در اعتقادات اِعْتِقَادُنَا اَنَّ الْقُرْاٰنَ الَّذِیْ اَنْزَلَهُ اللّٰهُ تَعَالٰی

عَلٰی نَبِیِّهٖ مُحَمَّدٍ صَ هُوَ مَا بَیْنَ الدَّفَّتَیْنِ وَ هُوَ مَا فِیْ اَیْدِی النَّاسِ لَیْسَ بِاَکْثَرَ مِنْ ذٰلِکَ اِلٰی اَنْ قَالَ وَمَنْ نَسَبَ اِلَیْنَا اَنَّا نَقُوْلُ اِنَّہٗ اَکْثَرُ مِنْ ذٰلِکَ فَهُوَ کَاذِبٌ یعنی اعتقاد ما این است که قرآنی که خدای تعالی فرو فرستاد اورا بر پیغمبرش محمّد صلّی الله علیه وآله همان چیزی است که ما بین الدفّتین وبین دو طرف است وهمان چیزی است که در دست مردم است وبیشتر از این نبوده وهر کس نسبت دهد بما که میگوئیم بیشتر از این بوده پس او کاذب است و حکایت شده از تبیان شیخ طوسی قدّس سرّه عبارتی که حاصلش این است که سزاوار نیست سخن گفتن در زیاده ونقصان قرآن بواسطهٔ اینکه بطلان زیاده اجماعی است واما نقصان پس ظاهر از مذهب مسلمین خلاف اوست واو الیق است بصحیح از مذهب ما چنانکه نصرت کرده اورا السیّد مرتضی قدّس سرّه وهمان ظاهر

از روایات است غیر اینکه روایت کرده شده روایات
بسیار از جهت عامه و خاصه در نقصان بسیاری از آیات
قرآن و نقل شدن از موضعی بموضع دیگر لیکن طریق آن
اخبار آحاد است که موجب علم نمیشود پس اولی اعراض
از آنها و مشغول نساختن خود است بآنها بواسطهٔ امکان
تأویل آنها و اگر هم صحیح باشد آن اخبار باعث طعن آنچه
موجود است در دست ما نمیشود بواسطهٔ اینکه صحت او معلوم است
واحدی از امت اعتراض بر او ندارد و دفع نمیکند او را و در روایات
ما کمک یکدیگرند از اخبار در ترغیب کردن در قرائت او
و تمسک جستن باو و رد کردن اخبار فروع بسوی او و عرض
کردن اخبار فروع بر قرآن پس هرچه موافقت کند باو
عمل کرده میشود و آنچه مخالفت کند او را اجتناب کرده
شود و التفات بسوی او نشود و بتحقیق که وارد شده
از پیغمبر روایتی که دفع نمیکند او را احدی اینکه او فرمود
من بعقب خود میگذارم میانهٔ شما دو چیز سنگین

یا دو چیز پر بها که اگر چنگ بآنها بزنید گمراه نخواهید
شد هرگز و آن دو چیز کتاب خدا و عترت من میباشد
که اهل بیت من اند و بدرستیکه آن دو چیز از هم جدا
نمیشوند تا اینکه وارد شوند بر من بر سر حوض و این دلیل است
بر اینکه او موجود است در هر عصری بواسطهٔ اینکه
جایز نیست اینکه امر کند امت را بتمسک بچیزی
که قدرت نیست بر تمسک جستن باو چنانکه ائمه ع
و کسانی که واجب است اتباع ایشان موجودند
در هر وقت و هر گاه بوده باشد قرآنی که موجود است
میانهٔ ما اجماع کرده شده بر صحت او پس سزاوار است
اشتغال بتفسیر او و بیان معانی او و واگذاردن
ما سوای او را بانجام رسید از شیخ الطائفة الحقة
و رئیس الفرقة الاثنی عشریة قدس سره در رفع فی المجلد
لیکن میگوئیم اگرچه هر یک اخبار تحریف قطعی
الصدور نیستند و معنی حجیت خبر صحیح یا موثق در احکام

فرعیّه عبارتست از ترتیب اثر کردن و فائدهٔ نیست از برای او در حصول علم امّا بملاحظهٔ مجموع اخبار وارده در تحریف علم حاصل میشود بوقوع تحریف فی الجمله واخبار در این باب متواتر معنوی است واخبار وارده در قرائت دلالت ندارد جز بر رجحان او و نبودن منقوص باعث زوال رجحان قرائت موجود نمیشود و امر بعرضه داشتن اخبار متعارضه بر آیات احکام نفی نمیکند حصول تغییر در ما سوای او را و گفتن امّت باینکه ما حاجت نداریم و نخواستن ایشان غیر از عدم امکان تمسک است مثل اینکه وُجُودُ الْإِمَامِ لُطْفٌ وَتَصَرُّفُهُ لُطْفٌ آخَرُ وَعَدَمُهُ مِنَّا و مستور بودن قرآن مثل مستور بودن امام علیه السّلام و بعضی متمسک شده اند در اثبات تحریف بوجوهی اوّل اینکه یهود و نصاری تحریف کردند کتاب خود را و این امّت هم باید تغییر داده باشند قرآن را بواسطهٔ اینکه هر چیز که

واقع شده در بنی اسرائیل لابدّ در این امّت هم واقع خواهد شد و ما جواب میگوئیم بس است از برای انطباق وقوع خلاف ترتیب میانهٔ سور و بعضی از آیات و باین مقدار دیگران هم منکر نتوانند شد چنانی که از جملهٔ منکرین شیخ مفید قدّس سرّه هست و اینگونه تحریف را قائل است چنانکه گذشت بواسطهٔ اینکه سور مکّیه قبل از سور مدنیه بوده مثل اینکه آیات منسوخه قبل از آیات ناسخه بوده در قرآن امیر المؤمنین و حاجت نداریم بزیاده از این مقدار در انطباق تا بگوئیم چنانی که انداختند از توریة و انجیل عباراتی که دلالت داشت بر نبوّت خاتم الانبیاء و مع ذلک در آن دو کتاب موجود است عباراتی که از برای انها دلالت است بر نبوّت آن حضرت وَيَأْبَى اللّٰهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ همچنان قرآن مجید که با وجودی که

مخالفین افکنند نداز او آیاتی که دلالت داشتند
بر مدح و ولایت امیرالمؤمنین ع باز پر است قرآن از
اینگونه آیات مثل آیهٔ شریفه در سورهٔ بقره اِنّی جاعِلُکَ
لِلنّاسِ اِماماً قالَ وَمِنْ ذُرِّیَّتی قالَ لایَنالُ
عَهْدِی الظّالِمینَ که خداوند عالمیان بحضرت ابراهیم
فرمود بدرستیکه من قرار دهنده ام ترا از برای مردم
پیشوا عرض کرد و بعضی از ذرّیهٔ مرا یعنی امامت را در ذریهٔ
من قرار ده همیشه اِلی یَومِ القِیٰمة خداوند عالمیان فرمود
امامت که عهد من است نمیرسد بستمکاران پس امامت
منحصر است در ذریهٔ حضرت ابراهیم ع از جهت استدعاء
او پس کسی که ادّعاء کند و از نسل حضرت ابراهیم نباشد
ادّعای او باطل است و نیز منحصر است در کسانیکه ظالم
و مشرک نباشند زیرا که فرمود اِنَّ الشِّرْکَ لَظُلْمٌ
عَظیمٌ بلکه باید معصوم باشند زیرا که معصیت هم ظلم است
ولِهٰذا استدلال شده باین آیه بعصمت انبیاء علیهم السّلام

پس باین آیه باطل گردید خلافت ابی بکر و دو برادر
دیگرش و ثابت گردید وصایت امیرالمؤمنین علیه السّلام
زیرا که از ذرّیه بود و شرک بخدا هم نیاورد طرفة عینی
و هرگاه وصایت آن سه نفر باطل شد وصایت آن بزرگوار
بلا فصل ثابت گردید از روی عدم قول بفصل و مثل آیهٔ
شریفهٔ دیگر از همین سوره وَمِنَ النّاسِ مَنْ یَشْری
نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاةِ اللّٰهِ که روایات فریقین
متّفق است در اصول صحیحه براینکه این آیه نازل شده
در حق امیرالمؤمنین علیه السّلام وقتیکه خوابید در فراش
رسول خدا و مثل آیهٔ شریفه از همین سوره اَلَّذینَ
یُنْفِقُونَ اَمْوالَهُمْ بِاللَّیْلِ وَالنَّهارِ سِرّاً وَ
عَلانِیَةً فَلَهُمْ اَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ یعنی آنجنان
کسانیکه انفاق میکنند اموال خودرا در شب و روز
پنهان و آشکار پس از برای ایشان است مزدشان
نزد پروردگار ایشان و نازل شد این آیه در شان

امیر المؤمنین علیه السّلام بروایت فریقین که بود
از برای آن حضرت چهار درهم پس انفاق فرمود باین
نحو که خداوند عالمیان خبر داده و مثل آیهٔ مباهله
در سورهٔ آل عمران قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا الآیه
که دلالت دارد بر افضلیت آن بزرگوار از تمام امت
و همچنین شرافت و برتری زوجه و دو فرزند او علیهم السّلام
و مثل آیهٔ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ تا آخر از سورهٔ مائده
که نص است در ولایت آن بزرگوار و نازل شد این آیه
... وقتیکه انگشتر بسائل بخشید چنانی که اعاظم
فریقین نقل کردند و مثل آیهٔ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ
بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ از همان سوره
در قصهٔ مشهورهٔ غدیر خم و این قصه از طرق عامه هم
متواتر است و مثل آیهٔ شریفه اَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ
دِينَكُمْ تا آخر که حکایت از صحاح فریقین شده روایت
باینکه در مورد امیر المؤمنین ع این آیه نازل شد بعد از

نصب کردن پیغمبر ص او را در غدیر خم و مثل آیهٔ
كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ که در بارهٔ آن حضرت و اولاد
معصومین آن بزرگوار است بروایت ثقات از فریقین
و مثل آیهٔ أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ
شَاهِدٌ مِنْهُ که مراد از شاهد علی بن ابی طالب ع است
چنانی که مراد از مَن كَانَ پیغمبر ص است و حکایت شده
روایت فریقین بر این معنی و مثل آیهٔ إِنَّمَا أَنْتَ
مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ که حکایت شده روایت
فریقین بر نزول او در بارهٔ امیر المؤمنین ع بلکه و در بارهٔ
تمام اوصیاء از فرزندان آن بزرگوار و مثل آیهٔ
شریفه قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ
فِي الْقُرْبَىٰ که روایت کرده اند شیعه و سنی که مراد از
ذوی القربی که خدای تعالی مودت ایشان را اجر رسالت
قرار داده علی بن ابی طالب علیه السّلام و حضرت فاطمه
و دو پسر ایشان علیهم السّلام است و از این قبیل آیات

بسیار است بهمین چند آیه اکتفا میکنیم تا مجرد حواله کرده
باشیم و اگر بخواهیم استیفا کنیم از وضع رساله
خارج میشویم وجه ثانی اینکه کیفیت جمع قرآن
مستلزم است عادةً وقوع تحریف را از جهة متفرق
بودن او میانهٔ مردم و متصدی بودن جمع کسی که
غیر معصوم است و مخفی نماند که لازم عادی وجه مزبور
تنظیم ترتیب شدن است نه تحریف مطلقا وجه سیم
اخباری که دلالت دارد بر سقوط از قبیل اَلشَّیخ
وَالشَّیخَةُ اِذَا زَنَیَا فَارْجُمُوهُمَا اَلبَتَّةَ وَلَو
کَانَ لِابْنِ آدَمَ وَادِیَانِ مِنْ ذَهَبٍ وَفِضَّةٍ
لَابْتَغَی الثَّالِثَ وَلَا یَمْلَأُ جَوْفَ ابْنِ آدَمَ
اِلَّا التُّرَابُ و امثال اینها و شبهه نیست که اینها
منزل بر وجه اعجاز نیستند مثل سورهٔ ولایت که صاحب
دبستان نقل کرده و محل کلام در منزل علی وجه الاعجاز است
وجه چهارم اینکه از برای امیر المؤمنین ع قرآن مخصوص

بوده و آورد و اعراض کردند از او و پس باید او غیر از آن
موجود باشد وجه پنجم اینکه از برای عبد الله بن مسعود
قرآن مخصوصی بوده که مغایرت داشته با این موجود
وجه ششم اینکه از برای اُبَیّ بن کعب قرآن مخصوصی
بوده و ما جواب میگوئیم اینکه بس است در مغایرت
مصاحف اختلاف در ترتیب و تالیف و کلام در او
گذشت وجه ششم اینکه در تمام کتب سماویه اسماء و بعض
شمائل و صفات اوصیاء خاتم النبیین ص و دختر طاهرهٔ او
بوده و ذکر نشدن در قرآن از جهت تحریف است
جواب میگوئیم که فرق میانهٔ قرآن و سایر کتب سماویه
واضح است زیرا که اما و لا نص خاتم الانبیاء در اوصیاء
و تعیین اسماء ایشان و شمائل و صفات آنها بعد از
ثبوت نبوت او کافی است و حاجت بذکر کردن در قرآن
نیست چنانکه اگر غرض از ذکر در کتب سماویه معروف
شدن ایشان نزد اهل آن زمان بوده این غرض

حاصل است بدون ذکر شدن در قرآن دائماً ممکن است
که غرض از ذکر اسماء و شمائل و صفات اوصیاء این باشد
که اگر اهل آن کتب بخواهند از روی انطباق معرفت پیدا
کنند باینکه پیغمبر موعود آمده در هر زمان برای ایشان
ممکن باشد پس اگر خود پیغمبر در حیات باشد انطباق نسبت
باو و الّا با وصیاء او هر کدام که در حیات باشند در
این مطلب از برای مصدقین بقرآن حاجتی نیست و ثالثاً
اینکه آورنده قرآن وجود اقدس خاتم الانبیاء عم هست
و حفظ نمودن امت از اوهام واهیه مقتضی این بوده که
مدایح اهل بیت او بعنوان کلّی مذکور شود در قرآن و خود
مردم بیابند انطباق را در اوصیاء کدام آنحضرت مثل
آیه اِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا
الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلٰوةَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکٰوةَ
وَ هُمْ رَاکِعُونَ و سایر آیات وارده در مدح چنانی
که ملاحظه میشود حفظ امت را از ارتداد خود خاتم

النبیین صلوات الله علیه و علی آله وقتیکه جبرئیل آورد
یَا اَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا اُنْزِلَ اِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ
که معتذر میشد بحال مردم تا اینکه عصمت نازل
شد پس آنگاه تبلیغ کرد وصایت امیرالمؤمنین ع را
در مجمع مردم وجه هفتم اخباری که دلالت دارد
بوقوع تحریف بعنوان کلّی نه بعنوان تعیین موارد
شخصیه و ما جواب میگوئیم امّا اخباری که مضمونش
این است که هفده هزار آیه بوده قرآن یا دوازده هزار
یا کمتر با وجود اختلاف خودشان پس قرآن در آن
اخبار محمول است بر اعم از منزل علی وجه الاعجاز چنانچه
که رئیس المحدثین شیخ صدوق رحمة الله علیه در اعتقادات
فرموده قَدْ نَزَلَ مِنَ الْوَحْیِ الَّذِی لَیْسَ بِقُرْآنٍ
مَا لَوْ جُمِعَ اِلَی الْقُرْآنِ لَکَانَ مَبْلَغُهُ مِقْدَارَ
سَبْعَ عَشَرَ اَلْفَ آیَةٍ یعنی بتحقیق نازل شده
از وحی الهی آنچه که قرآن نبوده چیزی که اگر منضم میشد

بقرآن میگردید تمام مجموع تهجیها بمقدار هفده هزار آیه پس حمل فرمود اخبار را بآنچه که ذکر شد و از شیخ مفید قدس سره حکایت شده که فرموده در مقالات و قد قال جماعة من اهل الامامة انه لم ینقص من کلمة و لا من آیة و لا من سورة و لکن حذف ما کان مثبتا فی مصحف امیر المؤمنین علیه السلام من تاویله و تفسیر معانیه علی حقیقة تنزیله و ذلک کان ثابتا منزلا و ان لم یکن من جملة کلام الله تعالی الذی هو القرآن المعجز انتهی محل الحاجة یعنی جماعتی از امامیه قائلند که از قرآن کم نشده کلمه و نه آیه و نه سوره لیکن افتاده از این قرآن آنچه که موجود بوده در مصحف امیر المؤمنین علیه السلام از تاویل قرآن و تفسیر معانی حقیقیهٔ او که در آن معانی نازل شده و جهت ثبت کردن امیر المؤمنین علیه السلام غیر منزل علی وجه الاعجاز این بود که آنها هم ثابت و منزل بوده

اگرچه از جملهٔ کلام الله آنچنانی نبوده که او قرآن معجز است و اگر بگوئی اطلاق قرآن بر غیر منزل علی وجه الاعجاز خلاف ظاهر است و بدون شاهد نتوان حمل کرد بر او میگوئیم کافی است از برای شاهد بودن اخباری که استعمال شده در آنها لفظ قرآن بر غیر منزل علی وجه الاعجاز چنانی که بعضی از قبیل آنها گذشت آری میرسد مستدل را که جواب بگوید که اطلاق در آن اخبار قرینه بر ارادهٔ خلاف ظاهر در این اخبار نتوان بود مگر اینکه آن استعمال شایع شده باشد و تمسک بآن اطلاقات از جهة اثبات شیاع باشد و اما اخباری که لفظ تحریف وارد گشته که اراده شده باشد از او تغییر بحسب معنی یا بحسب ترتیب و اما از قبیل این حدیث که ان القرآن نزل علی اربعة ارباع ربع حلال و ربع حرام و ربع سنن و احکام و ربع خبر ما کان

مِنْ قَبْلِكُمْ وَنَبَأُ مَا يَكُونُ بَعْدَكُمْ وَفَصْلُ مَا
بَيْنَكُمْ وحديث نَزَلَ الْقُرْآنُ أَرْبَعَةَ أَرْبَاعٍ
رُبْعٌ فِينَا وَرُبْعٌ فِي عَدُوِّنَا وَرُبْعٌ سُنَنٌ وَ
أَمْثَالٌ وَرُبْعٌ فَرَائِضُ وَأَحْكَامٌ که هیچ
دلالت بر وجود تحریف ندارد زیرا که منافات ندارد
نزول آیات مدح بعنوان کلی و نزول آیات ذم بعنوان
کلی و اول در مورد ائمه عم و ثانی در مورد اعداء ایشان
باشد بجهة انطباق چنانکه فعلاً چنین است قرآن
موجود در دست ما اما اخباری که دلالت دارد بر مغایرت
داشتن قرائت ائمه عم و آنچه حضرت حجت عج ظاهر میسازد با آنچه
فعلاً موجود است پس کافی است در حصول آن عنوان
مخالفت در ترتیب و بودن تأویل و تفسیر منضم بمنزل علی جهة
الاعجاز و بهمین جواب گفته میشود از اخباری که دلالت
دارد بر انداختن اسماء ایشان یا اسماء اعداء ایشان را
و کلام در او گذشت وجه هشتم اخباری که در موارد خاصه

از قرآن رسیده پس میگوئیم چنانکه گذشت که هر یک
هر یک آنها قطعی الصدور نیستند و لو اینکه صحیح باشد
چه رسد باینکه تخطئه شده سندهای آنها و امثال اینها
و مثل اینهاست بعضی از اخبار در وجه هفتم در صورت
ملایم نبودن جواب گذشته با و لیکن از مجموع علم حاصل
میشود بوقوع تحریف فی الجمله اما بتوانیم بگوئیم که او
چیست پس ممکن نیست اما اختلاف قراءات
پس خواهد آمد کلام در او انشاء الله تعالی و همچنین کلام
در نسخ تلاوت و کیف کان شیخ ابی علی طبرسی رحمة الله علیه
در مجمع البیان فرموده فَأَمَّا الزِّيَادَةُ فَمُجْمَعٌ عَلَى
بُطْلَانِهِ وَأَمَّا النُّقْصَانُ مِنْهُ فَقَدْ رَوَى
جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا وَقَوْمٌ مِنْ حَشْوِيَّةِ الْعَامَّةِ
أَنَّ فِي الْقُرْآنِ تَغْيِيرًا وَنُقْصَانًا وَالصَّحِيحُ مِنْ
مَذْهَبِنَا خِلَافُهُ وَهُوَ الَّذِي نَصَرَهُ الْمُرْتَضَى
انتهی محل الحاجة یعنی اما زیاده در قرآن پس اجماع کرده

شده بر بطلان او و امّا نقصان پس بتحقیق که
روایت کرده اند اصحاب ما و طایفهٔ از حشویهٔ عامه اینکه
در قرآن تغییر و نقصان است و صحیح از مذهب ما خلاف
اوست و او آنچنان چیزی است که نصرت کرده او را
سیّد مرتضی و حکایت شده از سیّد مرتضی رضی الله عنه
اَنَّ الْقُرْاٰنَ كَانَ عَلٰى عَهْدِ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ
عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ مَجْمُوْعًا مُؤَلَّفًا عَلٰى مَا هُوَ عَلَيْهِ الْاٰنَ
یعنی بدرستیکه قرآن میبود در عهد پیغمبر خدا صلّی الله علیه و آله
جمع کرده شده و تألیف کرده شده بهمین وضع که الحال
میباشد و استدلال فرموده بر این مطلب باینکه
در آن وقت قرآن را از حفظ داشتند و درس داده
میشد جمیع او در آن زمان حتّی اینکه گماشته بود بر جماعتی
از صحابه در امر حفظ کردن قرآن و اینکه عرضه داشته میشد
قرآن بر پیغمبر صلّی الله علیه و آله و تلاوت کرده میشد بر آن
بزرگوار و جماعتی از صحابه مثل عبد الله بن مسعود

و ابی بن کعب و غیر آنها چند مرتبه ختم کردند قرآن را در حضور
پیغمبر ص انتهی و بعد از ذکر کلمات و ادلّهٔ طرفین میگوئیم
امّا تحریف بحسب معنی یعنی معمول داشتن خلاف مرادات
از آیات پس اشکالی در وقوع او نیست و امّا تحریف
بحسب لفظ چنانی که دانستی یا در ترتیب است یا بحسب
زیاده و یا بحسب نقصان امّا بحسب ترتیب پس بنحوی
که ثلمه به بلاغت زند قطعاً واقع نشده امّا در غیر این صورت
نسبت به بعضی از آیات واقع شده مثل خلاف ترتیب در
سور و امّا بحسب زیاده پس جمعی نقل کردند اجماع را
بر بطلان او و امّا نقصان پس نسبت بآیات احکام
که داعی نبوده بر انداختن و چنانکه گذشت از وحید
بهبهانی عطّر الله مرقده و جماعتی از متأخّرین نفی اشکال
در آیاتی که در مدح آل پیغمبر ص بوده و یا در مطاعن اعداء
ایشان بوده داعی داشتند در انداختن و پوشیده
نیست که داعی در انداختن مثالب زیاده از داعی

در انداختن مدایح بوده بلکه میتوان استظهار کرد
از بعض اخبار انحصار در او را مثل خبر ابی ذر رضی الله
عنه که سابق ذکر شد و حکایت شده از علی بن فاضل
قدس سره آنکسی که مشرف گردیده خدمت سید شمس الدین
از احفاد حضرت حجت عَجَّلَ اللهُ تَعَالَی فَرَجَهُ که
میگوید عرض کردم ای سید من می بینم بعضی از آیات
مرتبط نیست باقبل و مابعد گویا فهم من قاصر است
که نمیرسد بکنه او فرمود آری امر چنانی است که دیدی
وجهت او این است که بعد از آنی که رحلت کرد سید البشر
محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله از دار فناء و کرد این
دو صنم قریش آنچه کردند از غصب خلافت ظاهریه
جمع کرد امیر المؤمنین علیه السلام قرآن را و کذارد او را
در لنگی و آورد او را بسوی ایشان و آنها در مسجد
بودند پس فرمود بایشان این کتاب خدای سبحانه
هست که امر کرد مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله

بنمایم او را بر شما از جهت اینکه حجت بر شما قائم باشد
روزی که عرض اعمال در حضور خدا میشود پس گفت
فرعون این امت و نمرود این امت بامیر المؤمنین
علیه السلام ما حاجت بقرآن تو نداریم پس فرمود
حضرت که خبر داد مرا حبیب من محمد صلی الله علیه و آله
بگفتن تو این سخن را و من اراده نکردم از آوردن
قرآن جز القاء حجت بر شما پس برگشت امیر المؤمنین
علیه السلام بمنزل خود و میگفت لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ
وَحْدَکَ لَا شَرِیکَ لَکَ لَا رَادَّ لِمَا سَبَقَ فِی
عِلْمِکَ وَلَا مَانِعَ لِمَا اقْتَضَتْ حِکْمَتُکَ فَکُنْ
اَنْتَ الشَّاهِدَ لِی عَلَیْهِمْ یَوْمَ الْعَرْضِ عَلَیْکَ
یعنی خدایا نیست خدائی جز تو که یگانه و شریکی از برای
تو نیست خدایا برگرداننده نیست مر آنچه گذشته
در علم تو و مانعی نیست مر آنچه اقتضا کرده حکمت تو
تو باش شاهد از برای من بر آنها روز عرض اعمال بر تو

پس ندا کرد پسر ابی قحافه لعم مسلمانان را و گفت مر ایشانرا
که هر که نزد او قرآن است از آیه یا سوره پس بیاورد او را
پس آورد ابو عبیده جراح و عثمان و سعد بن ابی وقاص
و معویة بن ابی سفیان و عبد الرحمن بن عوف و طلحة بن عبد الله
و ابو سعید خدری و حسان بن ثابت و جماعت عدیده از
مسلمانان و جمع کردند این قرآن را و انداختند آنچه را
که در او بود مطاعن آنچنانی که صادر شده بود از ایشان
بعد از وفات سید المرسلین صلی الله علیه و آله پس
از این جهت است که می بینی آیات را غیر مرتبط با قبل
و ما بعد و قرآنی که جمع فرمود او را امیر المؤمنین علیه السلام
بخط خود محفوظ است نزد صاحب الامر عجل الله فرجه
در آن قرآن است همه چیز حتی دیه خراشیدن و اما این
قرآن یعنی اینکه فعلاً در دست مردم است الی پس شکی نیست
در صحت او و در اینکه او از کلام خدای سبحانه هست
و چنین سر زده از صاحب الامر حکایتی که برای تو کردم

بانجام رسیده منقول از علی بن ابراهیم انتهی محل حاجت بدانکه فرق است
میان اینکه کلام تأدیه نشود بمقتضای حال یا اینکه
کلامهای عدیده باشد که هر کلامی وافی بوده باشد
در مراد و بمقتضای حال ادا شده باشد لیکن ربطی میانه
این کلامهای عدیده نباشد و بواسطهٔ انداختن بعضی
از آیات امر ثانی لازم آمده باشد منافات با محفوظ
بودن بعنوان اول ندارد بلکه مکرر در این مبحث شنیدی
که فرض تحریف بلاغت عالیه محفوظ است آری گاهی
میشود که حال معلوم نیست از برای ناظر در کلام تا بفهمد
که ادا کرده متکلم مقتضای ورا و لذا فرمایش عالم
بمقتضای حال متبع است و لو اینکه از روی ظاهر
عبارت دیگری مطلبی درک کند و نسبت بآنچه فهمیده
عبارت را وافی بداند مثلاً گاهی سؤال کرده میشود
از ماهیت انفال که او چیست بلاغت باین است که تأدیه
او بلفظ عن بشود و گفته شود یَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ

وگاهی طلب کرده میشود عطای او یعنی سائل میگوید
بمن بده بدهید انفال را بلاغت باین است در این هنگام
بدون لفظ عن وگفته شود یَسْئَلُونَکَ الْاَنْفَالَ چنانکه
کسیکه مطلع نیست از مراد بحسب چیزی که گمان کرده عبارت
در یک مطلب میداند وحال آنکه او متعرض دو مطلب است
چنانیکه در خبر است لَیْسَ شَیْءٌ اَبْعَدُ مِنْ عُقُولِ الرِّجَالِ
مِنْ تَفْسِیرِ الْقُرْاٰنِ اِنَّ الْاٰیَۃَ تَکُونُ اَوَّلُهَا فِی شَیْءٍ
وَاٰخِرُهَا فِی شَیْءٍ یعنی چیزی دورتر از عقل نیست از تفسیر
قرآن بسا میشود که آیه اول او در مطلبی هست وآخر او در مطلب
دیگر وکلام در این مقام خواهد آمد انشاء الله تعالی همچنین
گاهی میشود که از جهت ندانستن مطلب ربط کلام را
نمی فهمد مثل آیه شریفه وَاِنْ خِفْتُمْ اَلَّا تُقْسِطُوا
فِی الْیَتَامٰی فَانْکِحُوا مَا طَابَ لَکُمْ مِنَ النِّسَآءِ مَثْنٰی
وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ یعنی اگر می ترسید از اینکه عدالت
نمکنید درباره دختران یتیم پس نکاح کنید آنچه حلال شده

از برای شما از زنها دو تا دو تا وسه تا سه تا وچهار چهار تا
پس گفته میشود چه ربطی است میانهٔ ترس از عدالت نکردن
ونکاح زنها ودر اینجا شیخ طبرسی قدس سره در مجمع البیان
شش وجه در مقام ربط نقل فرموده اول اینکه کسی که سلطنت
دارد در امور دختر یتیمی وراغب میشود بمال وجمال او وبخواهد
نکاح کند او را بکمتر از مهر المثل نهی کرده شده از نکاح کردن
او ودر وقتیکه بی عدالتی کند در مهر المثل وامر کرده شده
که زنان دیگر بگیرد تا چهار بحسب میل خود پس حاصل معنی
این میشود اگر میدانید که عدالت میکنید در نکاح کردن
یتیمه که زیر دست خودتان هست بحسب مهر مانعی از نکاح
نیست واگر ترستان این است که عدالت نشود در مهر او چون
معارضی ندارید که مداقه کند در امر او پس زنان دیگر
اختیار کنید تا چهار ثانی اینکه آیه در مورد کسی هست
که نکاح میکرد چهار زن پنج زن شش زن ومیگفت من هم
مثل فلان که چنین میکند ووقتیکه مالش از میان میرفت

از مال یتیمی که در دامن پرورشش بود انفاق میکرد بزوجات خود پس خداوند عالمیان نهی فرموده اورا که زیاده از چهار زن بنکاح در نیاورد که تعدّی بمال یتیم کند واگر باز خوف تصرّف در مال یتیم است اکتفا بیکی کند وجه سیّم اینکه آیه در مورد کسانی هست که سختی داشتند در مراعات مال یتیم و بی مبالات بودند در مورد زنان یکنفر مرد زنهای عدیده بنکاح در می آورد و بعدالت میانهٔ ایشان سلوک نمیکرد پس خدای تعالی فرمود چنانیکه می ترسید که عدالت نکنید در یتیمان بترسید که عدالت نکرده باشید در مورد زنان پس نکاح کنید از یک تا چهار و اگر باز ترس عدالت نکردن است بیکی اکتفا کنید وجه چهارم اینکه احتراز میکردند که بیفتند در حرج ولایت ایتام و اکل مال ایشان پس خداوند عالمیان فرمود اگر احتراز کنید از حرج زنا و نکاح کنید حلال از زنان را از یک تا چهار وجه پنجم معنی آیه این است که اگر می ترسید

که عدالت نکنید در مورد یتیمهٔ که تربیت کرده شده در دامن پرورش شما پس نکاح کنید دختران یتیم از اقربای خود را مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ و بعضی گفته اند در صورت ارادهٔ تزویج ایشان است شاید اشاره باین باشد که ببینید چگونه ملاحظه جوئی در مورد ایشان میکنید پس بهمان نحو سلوک کنید به یتیمهٔ که زیر دست شماست وجه ششم معنی این است که چنانکه احتراز میکنید از خوردن مال یتامی با مال خود احتراز کنید از جمع میانهٔ زنان و عدالت نکردن نسبت بایشان و تزویج نکنید مگر کسانی که امین هستید با آنها از جور شاید اشاره باشد باینکه نگیرید زنی که بزیادتی ملاحظه دربارهٔ او جور بدیگران کرده باشید انتهی حاصل کلام در مجمع البیان آری بملاحظهٔ خبر احتجاج از امیر المؤمنین علیه السلام که میانهٔ فِي الْيَتَامَىٰ و فَانْكِحُوا زیاده از ثلث قرآن منافقان افکنده اند و بالجمله بعضی گفته اند اگر صحیح باشد

اخبار تحریف پس شاید تغییر واقع شده باشد در چیزی که
مخل بمقصود نیست چندان اخلالی مثل حذف اسم علی
وحذف وآل محمد وانداختن اسماء منافقین علیهم لعائن الله
پس انتفاع بعموم لفظ باقی است ومثل حذف بعضی از آیات
وکتمان او بسبب اینکه انتفاع بباقی باقی است علاوه
اینکه اوصیاء علیهم السلام تدارک میفرمودند آنچه را
که فوت شده بود از ما از آن قبیل ودلالت دارد براین مطلب
قول امام علیه السلام در حدیث طلحه إِنْ أَخَذْتُمْ بِمَا فِيهِ
نَجَوْتُمْ مِنَ النَّارِ وَدَخَلْتُمُ الْجَنَّةَ فَإِنَّ فِيهِ حُجَّتَنَا
وَبَيَانَ حَقِّنَا وَفَرْضَ طَاعَتِنَا یعنی اگر اخذ کنید
بآنچه در قرآن است یعنی همین موجود نجات می یابید از آتش
وداخل بهشت میشوید بسبب اینکه در او هست حجت ما وبیان
حق ما وبعید نیست اینکه گفته شود که بعضی از انداخته شده ها
از قبیل تفسیر وبیان بوده واز اجزاء قرآن نبوده پس
میباشد تبدیل از حیثیت معنی یعنی تحریف وتبدیل که گو

در اخبار ناظر باین است که تحریف کرده اند قرآن را در تفسیر
وتاویل او یعنی حمل کردند آیه را در غیر مراد پس معنی فرمایش
ائمه علیهم السلام در بعضی از اخبار که چنین نازل شده بود
این است که مراد چنین است نه اینکه این آیه با زیادتی
این لفظ بوده که حذف شده باشد این لفظ مثلاً فرمایش
حضرت صادق ع در خبری اینکه جبرئیل آورد آیه را چنین
فَأَبَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ بِوِلَايَةِ عَلِيٍّ إِلَّا كُفُورًا وفرمایش
حضرت باقر ع در خبر دیگر که جبرئیل چنین آورد وَنُنَزِّلُ
مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ رَبِّكَ لِلْمُؤْمِنِينَ
وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ إِلَّا خَسَارًا
ناظر باین است که مراد از اباء اباء بولایت علی بن ابی طالب ع است
ومراد از رحمت رحمت خداست ومراد از ظالمین ظالمین
در حق آل محمد است نه اینکه این الفاظ جزء آیه بوده واز
چیزهائیکه دلالت دارد براین مطلب خبری است که روایت
کرده او را در کافی باسناد خود از حضرت باقر علیه السلام

که حضرت نوشتند در رسالهٔ خود بسوی سعد الخیر وکان
مِن نَبذِهِم الکتابَ اَن اَقاموا حُروفَهُ وحَرَّفوا
حُدودَهُ فَهُم یَروونَهُ ولا یَرعَونَهُ والجُهّالُ
یُعجِبُهُم حِفظُهُم للروایةِ والعُلَماءُ یَحزُنُهُم تَرکُهُم
للرِّعایةِ الحدیث یعنی واز انداختن ایشان کتاب خدا را این است
که برپا داشتند حروف او را وتحریف کردند حدود او را پس
ایشان روایت میکنند قرآن را و رعایت نمیکنند او را
ونادانان را خوش آید از حفظ ایشان روایت را ودانشمندان را
محزون کرده اند ترک نمودن ایشان رعایت را وآنچه روایت
کرده اند عامه اِنَّ عَلِیًّا کَتَبَ فی مُصحَفِهِ النّاسِخَ والمنسوخ
یعنی بدرستیکه علی علیه السلام نوشته این ناسخ است واین
منسوخ است ومعلوم است اینکه حکم بنسخ نمی باشد مگر از قبیل
تفسیر وبیان وجزء از قرآن نیست پس محتمل است که بعضی از
محذوفات هم از این قبیل باشد مؤلف گوید که حکایت
شده از علم الهدی سید مرتضی قدس سره اینکه علم

بصحت نقل قرآن مثل علم به بلدان وحوادث کبار ووقایع
عظیمه وکتب مشهوره واشعار مسطورهٔ عرب است بسبب
اینکه اهتمام شدید بوده ودواعی وفور داشته بر نقل
قرآن ومحافظت آن بمرتبهٔ که اهتمام در آنچه ذکر کردیم
بآن مرتبه نرسیده بواسطهٔ اینکه قرآن معجزهٔ پیغمبر است
ومأخذ علوم شرعیه واحکام دینیه هست وعلماء مسلمین
بنهایت رسانیدند حفظ وحمایت او را حتی اینکه
شناسانیدند بمردم هرچه را که اختلاف کرده شده بود
در قرآن از اعراب وقرائت وحروف وآیات وپس چگونه
ممکن است اینکه تغییر داده شده باشد یا کم کرده شده
باشد با عنایت صادقه وضبط شدید وفرموده اینکه
علم بتفصیل قرآن وابعاض او در صحت نقل مثل علم
بجملهٔ اوست وجاری مجرای کتب مصنفهٔ معلومه هست مثل
کتاب سیبویه ومزنی که اهتمام دارندگان بکار آنها
میدانند از تفصیل آنها آنچه که میدانند از جملهٔ آنها

حتّی اینکه اگر کسی بابی از نحو داخل کند در کتاب سیبویه
که از او نباشد هر آینه می‌شناسند که این باب از کتاب
سیبویه نیست و تمیز میدهند او را و همچنین قول در کتاب
مزنی و معلوم است که اهتمام بنقل قرآن و بضبط قرآن
بالاتر از اهتمام بضبط کتاب سیبویه و نوشته‌جات شعراء
بوده انتهی و تمامیّت این کلام موقوف است بمقدّمهٔ که سابق
از او گذشت که در زمان خاتم الانبیاء این قرآن مؤلّف
و مجموع و مشتهر بوده علی ما هو الآن علیه **فصل** بدانکه بعد از
اختلاف در وقوع تحریف اتّفاق دارند در معامله کردن
بقرآن موجود معاملهٔ غیر محرّف امّا نزد کسی که قائل است
بعدم تحریف که واضح است و امّا نزد کسی که قائل است
بتحریف پس در قرائت یا بواسطهٔ آنچه گذشت از بقاء
رجحان قرائت باقی یا بواسطهٔ امضاء ائمّهٔ هدی علیهم السلام
از جانب پروردگار چنانی که بسند معتبر روایت شده
از حضرت صادق علیه السلام که فرمود اِقرَؤُا کَمَا عُلِّمتُم

یعنی قرائت کنید چنانکه آموخته شده اید و نیز از موسی
بن جعفر علیهما السلام بسند معتبر روایت شده در خبری اما
اِقرَؤُا کَمَا تَعَلَّمتُم یعنی قرائت کنید چنانکه تعلیم
گرفته‌اید و نیز روایت شده از حضرت صادق علیه السلام
اِقرَء کَمَا یَقرَئُهَا النَّاسُ یعنی قرائت کن مثل قرائت
مردم یعنی عامّه امّا در عمل بمضمون قرآن یا بواسطهٔ
این است که نرسیده است باو دست تحریف چنانی
که شنیدی از وحید قدّس سرّه و جماعتی از متأخّرین
یا بواسطهٔ امضاء است چنانکه بسند صحیح روایت شده
از حضرت صادق علیه السلام اِذَا وَرَدَ عَلَیکُم
حَدِیثَانِ مُختَلِفَانِ فَاعرِضُوهُمَا عَلَی کِتَابِ اللهِ
فَمَا وَافَقَ کِتَابَ اللهِ فَخُذُوهُ وَمَا خَالَفَ کِتَابَ اللهِ
فَذَرُوهُ الحَدِیث یعنی هرگاه وارد شود بر شما دو حدیث
مختلف پس عرض کنید آنها را بر کتاب خدا پس چیزی که
موافق است کتاب خدا را پس بگیرید و آنچه مخالف است

کتاب خدا را پس ترک کنید و شیخ صدوق روایت
کرده از حضرت رضا علیه السلام در خبر طویلی فما ورد
عَلَیکُم مِن حَدیثَینِ مُختَلِفَینِ فاعرِضُوهُما
عَلی کِتابِ اللهِ فَما کانَ فی کِتابِ اللهِ مَوجُوداً حَلالاً
اَو حَراماً فَاتَّبِعُوا ما وافَقَ الکِتابَ الحَدیثُ یعنی
پس چیزی که وارد شود بر شما از دو حدیث مختلف پس
عرض کنید آنها را بر کتاب خدا پس چیزی که بوده باشد
مضمون او در کتاب خدا موجود حلال باشد یا حرام پس
متابعت کنید آنچه را که موافق کتاب است پس اگر
دلالت نکند اینگونه اخبار بر عدم تحریف باید گفت امضاء
در صورت تحریف و شبهه نیست که همین قرآن که میانه
مردم است مورد احکامی است که ائمهٔ هدی علیهم السلام
از جانب خدا بمردم رسانیدند و ترغیب و تحریض فرمودند بتمسک
بآن و حکم قرار میدادند او را و در نهج البلاغه هست وَعَلَیکُم
بِکِتابِ اللهِ تَعالی فَاِنَّهُ الحَبلُ المَتینُ وَالنُّورُ المُبینُ

وَالشِّفاءُ النّافِعُ وَالرِّیُّ النّاقِعُ وَالعِصمَةُ لِلمُتَمَسِّکِ
وَالنَّجاةُ لِلمُتَعَلِّقِ لا یَعوَجُّ فَیُقامُ وَلا یَزیغُ فَیُستَعتَبُ
وَلا تُخلِقُهُ کَثرَةُ الرَّدِّ وَوُلُوجُ السَّمعِ مَن قالَ
بِهِ صَدَقَ وَمَن عَمِلَ بِهِ سَبَقَ یعنی بر شماست بکتاب
خدا تعالی یعنی متمسک شوید بقرآن بواسطهٔ اینکه او ریسمانی است
محکم و استوار و نوری است آشکار و شفا دهنده ایست سود
رساننده و سیراب کننده ایست تشنگی نشانده و نگاه دارنده
هست از برای چنگ زننده بآن و رستگاری است از برای
درآویزنده بر آن کج نمیشود تا راست کرده شود و میل بباطل
نمیکند تا طلب کرده شود برگشت از آن و کهنه نمیکند او را
بسیاری بر زبان گردانیدن و داخل در گوش شدن
و هر کس قول او از روی قرآن شد راست گفت و هر کس
عمل بقرآن کرد سبقت گرفت و در خطبهٔ دیگر هست وَتَعَلَّمُوا
القُرآنَ فَاِنَّهُ رَبیعُ القُلُوبِ وَاستَشفُوا بِنُورِهِ فَاِنَّهُ
شِفاءُ الصُّدُورِ وَاَحسِنُوا تِلاوَتَهُ فَاِنَّهُ اَنفَعُ

الْقَصَصِ یعنی بیاموزید قرآن را بسبب اینکه او بهار مرغزار
دلهای مؤمنان است و شفا طلبید بنور قرآن بسبب
اینکه او شفای سینه های بیماران است از امراض جهل
و نیکو کنید تلاوت قرآن را بسبب اینکه او نافع‌ترین قصه ها است
برای عبرت و در او ست نیز در مورد ایراد خوارج در تحکیم عمرو عاص
و ابوموسی اشعری اِنّا لَمْ نُحَكِّمِ الرِّجالَ وَاِنَّما حَكَّمْنَا الْقُرْآنَ
وَهٰذَا الْقُرْآنُ اِنَّما هُوَ خَطٌّ مَسْطُورٌ بَيْنَ الدَّفَّتَيْنِ
لا يَنْطِقُ بِلِسانٍ وَلا بُدَّ لَهُ مِنْ تَرْجُمانٍ وَاِنَّما يَنْطِقُ
عَنْهُ الرِّجالُ وَلَمّا اَنْ دَعانَا الْقَوْمُ اِلىٰ اَنْ نُحَكِّمَ
بَيْنَنَا الْقُرْآنَ لَمْ نَكُنِ الْفَرِيقَ الْمُتَوَلِّي عَنْ كِتابِ اللّٰهِ
وَقالَ سُبْحانَهُ فَاِنْ تَنازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ اِلَى اللّٰهِ
وَالرَّسُولِ فَرَدُّهُ اِلَى اللّٰهِ اَنْ نَحْكُمَ بِكِتابِهِ وَرَدُّهُ اِلَى الرَّسُولِ
اَنْ نَأْخُذَ بِسُنَّتِهِ یعنی ما حکم نگردانیم مردمان را و این است
و جز این نیست که ما حکم قرار دادیم قرآن را و این قرآن
جز این نیست که خطی است نوشته شده میانه دو طرف جلد

و او گویا نیست بزبان و ناچار است او را از ترجمان و ظاهر
سازنده مراد او را ببیان و این است و جز این نیست که
نطق میکنند این مردمان که در مقام تحکیم قرار داده شدند
از روی قرآن و چونکه خواندند ما را گروه معاویه بسوی اینکه
حکم قرار دهیم قرآن را نبودیم ما فرقهٔ برگشته از کتاب خدا
و حال آنکه خدای سبحانه فرموده پس اگر منازعه کنید
در چیزی پس رد کنید نزاع را بسوی خدا و پیغمبر پس رد
بسوی خدا این است که حکم کنیم بکتاب او و رد بسوی
پیغمبر این است که اخذ کنیم سنت او را و ثقة الاسلام
کلینی قدس سره بسند معتبر آورده از سعد خفاف
از حضرت باقر علیه السلام آنّه قالَ یا سعد تعلّموا
الْقُرْآنَ فَاِنَّ الْقُرْآنَ يَأْتِي يَوْمَ الْقِيامَةِ فِي اَحْسَنِ
صُورَةٍ الحدیث یعنی بدرستیکه آن حضرت فرمود
ای سعد بیاموزید قرآن را بسبب اینکه قرآن می آید روز
قیامت در نیکوترین صورتی و نیز بسند معتبر آورده از حضرت

صادق علیه السلام قال وَيَنبَغِي لِلمُؤمِنِ أن لا يَمُوتَ
حَتّى يَتَعَلَّمَ القُرآنَ أو أن يَكُونَ فِي تَعلِيمِهِ يعني
فرمود سزاوار است از برای مؤمن اینکه نمیرد مگر اینکه
بیاموزد قرآن را یا اینکه بوده باشد در کار تعلیم او
و نیز بسند موثق آورده از حضرت صادق علیه السلام
قال إنَّ هذا القُرآنَ فِيهِ مَنارُ الهُدى وَمَصابِيحُ
الدُّجى فَليَجلُ جالٍ بَصَرَهُ وَيَفتَح لِلضِّياءِ
نَظَرَهُ فَإنَّ التَّفَكُّرَ حَياةُ قَلبِ البَصِيرِ كَما يَمشِي
المُستَنِيرُ فِي الظُّلُماتِ بِالنُّورِ یعنی فرمود بدرستیکه
این قرآن در اوست مواضع مرتفع که نور بخشنده
هدایت است یعنی علامات نور هدایت بخشندگی
و در اوست چراغهای روشن در تاریکی دنیا پس
باید جلا دهنده جلا دهد دیده خود را و باز کند
از برای روشنی او چشم خود را بسبب اینکه تفکر کردن حیات
دل بیناست و مثل چنین کسی مثل شخص مستنیر است

که حرکت میکند در تاریکی با نور و شیخ حر عاملی رحمه الله
آورده در وسائل الشیعه بسند موثق از حضرت صادق
علیه السلام يَنبَغِي لِمَن قَرَأَ القُرآنَ إذا مَرَّ بِآيَةٍ
مِنَ القُرآنِ فِيها مَسأَلَةٌ أو تَخوِيفٌ أن يَسأَلَ
عِندَ ذلِكَ خَيرَ ما يَرجُو وَيَسأَلُهُ العافِيَةَ
مِنَ النّارِ وَمِنَ العَذابِ یعنی سزاوار است از برای
کسی که قرائت میکند قرآن را اینکه هرگاه بگذرد بآیه
که در او جای سؤال است یا اینکه [illegible]
مسئلت کند از [illegible] قرائت [illegible]
و طلب کند از خدا عافیت [illegible]
از [illegible] گردد که در اوست عن [illegible]
إذا مَرَرتَ بِآيَةٍ فِيها ذِكرُ الجَنَّةِ [illegible]
الجَنَّةَ وَإذا مَرَرتَ بِآيَةٍ فِيها ذِكرُ النّارِ
فَتَعَوَّذ بِاللهِ مِنَ النّارِ یعنی فرمود [illegible]
علیه السلام هرگاه میگذری بآیه که در او ذکر بهشت [illegible]

پس مسئلت کن از خدا بهشت را و هرگاه میگذری بآیهٔ
که در او ذکر آتش است پس پناه ببر بخدا از آتش و نیز
آورده بسند حسن از حضرت صادق علیه السلام انّ
الّذی یعالج القرآن و یحفظه بمشقّة منه و قلّة
حفظ له اجران یعنی بدرستیکه کسی که ممارست میکند
قرآن را و حفظ میکند او را بسختی و مشقت بکمی حافظه
از برای او دو اجر است و نیز آورده بسند موثق از حضرت
صادق علیه السلام قال من قرء القرآن و هو شابّ
مؤمن اختلط القرآن بلحمه و دمه و جعله الله
مع السفرة الکرام البررة و کان القرآن
حجیجاً عنه یوم القیمة یقول یا ربّ انّ کلّ
عامل قد اصاب اجر عمله غیر عاملی فبلّغ
به اکرم عطایاک قال فیکسوه الله العزیز
الجبّار حلّتین من حلل الجنّة و یوضع علی
راسه تاج الکرامة ثمّ یقال له هل ارضیناک

فیه فیقول القرآن یا ربّ قد کنت ارغب
له فیما هو افضل من هذا قال فیعطی کتاب
الامن بیمینه و الخلد فی الجنان بیساره ثمّ
یدخل الجنّة فیقال له اقرء آیة فاصعد
درجة ثمّ یقال له هل بلغنا به و ارضیناک
فیقول نعم قال و من قرأه کثیراً و تعاهده بمشقّة
من شدّة حفظه اعطاه الله عزّ و جلّ اجر هذا
مرّتین یعنی فرمود هر کس قرائت کند قرآن را در جوانی
آمیخته میشود بگوشت و خون او و قرار میدهد او را خدا با ملائکه
که پیغام آورنده از جانب خدا بسوی انبیا و مکرّم و نیکانند
و میباشد قرآن پناه او در روز قیامت و قرآن میگوید
ای پروردگار هر عمل کننده رسید بمزد خود جز عمل کنندهٔ
من پس برسان باو گرامی تر عطایت را فرمود امام
علیه السلام پس میپوشاند خدای عزیز جبّار باو دو حلّه
از حلّه های بهشت و گذارده میشود بر سرش تاج کرامت

پس گفته میشود بقرآن آیا راضی کردیم ترا در بارهٔ او پس قرآن عرض میکند ای پروردگار میل داشتم ازبرای او افضل از این پس عطا کرده میشود برات امنی بدست راستش و مخلّد بودن بدست چپش پس داخل بهشت میشود وگفته میشود با و بخوان آیه و بالا رو درجهٔ پس گفته میشود بقرآن که آیا رسانیدیم او را بمقامی که میخواستی و راضی ساختیم ترا پس عرض میکند آری امام علیه السلام فرمود و هر کس قرائت کند قرآن را بسیار و مواظبت کند او را بمشقّت بسبب سخت بودن حفظ برا و عطا میکند او را خداوند عزّ و جلّ دو مزد و از شیخ صدوق قدّس سرّه نقل کرده که او بسند خود روایت کرده از اصبغ بن نباتة قَالَ قَالَ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَ اِنَّ اللّٰهَ لَيَهُمُّ بِعَذَابِ اَهْلِ الْاَرْضِ جَمِيعًا حَتّٰى لَا يُحَاشِي مِنْهُمْ اَحَدًا اِذَا عَمِلُوا بِالْمَعَاصِي وَاجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ فَاِذَا نَظَرَ اِلَى الشَّيْبِ نَاقِلِي اَقْدَامِهِمْ

اِلَى الصَّلَوٰاتِ وَالْوِلْدَانِ يَتَعَلَّمُونَ الْقُرْاٰنَ رَحِمَهُمْ فَاَخَّرَ ذٰلِكَ عَنْهُمْ مراد این است که وقتیکه اهل زمین معصیت میکنند عذاب را حقیق است خدای تعالی اینکه عذاب فرماید تمام اهل زمین را که واگذار نفرماید احدی را لیکن بملاحظهٔ اینکه پیران پا میکشند بسوی نماز و اطفال تعلیم میگیرند قرآن را خداوند عالمیان رحم میکند بآنها و تاخیر می اندازد عذاب را از اهل معصیت و بسند حسن روایت کرده از حضرت صادق ع از پدرش ع از آباء کرامش علیهم السلام مَنْ قَرَءَ الْقُرْاٰنَ يَأْكُلُ بِهِ النَّاسَ جَاءَ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَوَجْهُهُ عَظْمٌ لَا لَحْمَ فِيهِ يعنی هر کس قرائت کند قرآن را که بواسطهٔ او معاش از مردم کند می آید روز قیامت و روی او استخوانی است که گوشت ندارد و حکایت از مجمع البیان شده از امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود مَنْ دَخَلَ فِي الْاِسْلَامِ طَائِعًا وَقَرَءَ الْقُرْاٰنَ ظَاهِرًا فَلَهُ فِي كُلِّ سَنَةٍ مِائَتَا دِينَارٍ فِي بَيْتِ مَالِ

المسلمین وان منع فی الدنیا اخذها یوم القیمة
وافیة احوج ما یکون الیها یعنی هرکس داخل شود
در اسلام از روی طوع و رغبت و قرائت کند قرآن آشکارا
پس از برای او ست در هر سال دویست مثقال طلا از بیت
المال مسلمانان واگر ممنوع شود در دنیا میگیرد او را بالتمام
در روز قیامت در وقتیکه حاجت او زیاده از دنیا باشد
و در کافی است بسند حسن از حضرت صادق علیه السلام
من نسی سورة من القرآن مثلت له فی صورة
حسنة ودرجة رفیعة فی الجنة فاذا رآها قال
ما انت ما احسنک لیتک لی فتقول اما تعرفنی
انا سورة کذا وکذا ولو لم تنسنی لرفعتک الی هذا
یعنی هرکس که فراموش کند سورهٔ از قرآن صورت داده میشود
از برای او در صورت نیکوئی و درجهٔ رفیعه پس وقتی که می بیند
او را میگوید چیستی تو چه نیکوئی تو کاش تو برای من بودی
پس میگوید آیا نمی شناسی مرا من فلان سوره هستم و اگر

فراموش نکرده بودی باین رفعت میرسانیدم ترا و در
وسائل آورده از حضرت صادق علیه السلام لا تنزلوا
النساء فی الغرف ولا تعلموهن الکتابة وعلموهن
المغزل وسورة النور ولا تعلموهن سورة
یوسف الحدیث یعنی منزل ندهید زنان را در غرفه‌ها
ونیاموزید ایشان را نوشتن وبیاموزید بایشان رشتن
و سورهٔ نور را ونیاموزید بایشان سورهٔ یوسف را ونیز
بسند معتبر روایت کرده از زهری که گفت عرض کردم
خدمت علی بن الحسین ع افضل اعمال چیست فرمود الحال
المرتحل یعنی عملی که ورود و خروج دارد عرض کردم چیست
حال مرتحل فرمود فتح القرآن وختمه کلما جاء
باوله ارتحل باخره یعنی گشودن قرآن وختم کردن
او که هرگاه می آورد اول او را در خواندن بیرون میرود
از آخرش که ابتدا کرده باول قرآن و بنهایت رسانیده
باخر قرآن و حکایت شده از عدة الداعی قال علی ع

لِقارِئِ القُرآنِ بِکُلِّ حَرفٍ یَقرَؤُهُ فِی الصَّلوٰةِ
قائِماً مِائَةُ حَسَنَةٍ وَقاعِداً خَمسُونَ وَمُتَطَهِّراً
فِی غَیرِ صَلوٰةٍ خَمسٌ وَعِشرُونَ وَغَیرَ مُتَطَهِّرٍ عَشرُ
حَسَناتٍ اَمّا اِنِّی لا اَقُولُ الٓمٓر بَل بِالاَلِفِ عَشرٌ
وَبِاللّامِ عَشرٌ وَبِالمِیمِ عَشرٌ وَبِالرّاءِ عَشرٌ یعنی فرمود
امیرالمؤمنین علیه السلام از برای قاری قرآن است بعدد هر حرفی
که قرائت کند او را در نماز ایستاده صد حسنه و نشسته
پنجاه حسنه و با طهارت در غیر نماز بیست و پنج حسنه و بدون
طهارت ده حسنه آگاه باش که نمیگویم الٓمٓر مجموع او
ده حسنه دارد بلکه بازاءِ الف ده حسنه و بازاء لام ده حسنه
و بازاءِ میم ده حسنه و بازاء راء ده حسنه و حکایت شده
از تفسیر عیّاشی که نقل کرده از حلبی از حضرت صادق علیه السلام
قالَ سَأَلتُهُ عَنِ التَّعَوُّذِ مِنَ الشَّیطانِ عِندَ کُلِّ
سُورَةٍ یَفتَتِحُها قالَ نَعَم فَتَعَوَّذ بِاللّٰهِ مِنَ
الشَّیطانِ الرَّجیمِ یعنی سؤال کردم او را از استعاذه

از شیطان که بهر سوره که افتتاح کند قاری استعاذه از
شیطان نماید فرمود آری استعاذه کن بخدا از شیطان
رجیم و بسند حسن روایت شده از حضرت صادق علیه السلام
قالَ القُرآنُ عَهدُ اللّٰهِ اِلیٰ خَلقِهِ فَقَد یَنبَغِی لِلمَرءِ
المُسلِمِ اَن یَنظُرَ فِی عَهدِهِ وَاَن یَقرَءَ مِنهُ فِی کُلِّ
یَومٍ خَمسِینَ آیَةً یعنی فرمود قرآن فرمان خدا است بسوی
خلقش پس بتحقیق سزاوار است از برای مرد مسلمان که
نظر کند در فرمان خدا و قرائت کند در هر روز پنجاه آیه
و بسند معتبر روایت شده از حضرت صادق علیه السلام
قالَ مَن قَرَأَ القُرآنَ فِی المُصحَفِ مُتِّعَ بِبَصَرِهِ وَخُفِّفَ
عَلیٰ والِدَیهِ وَاِن کانا کافِرَینِ یعنی فرمود کسی که قرائت
کند قرآن را در مصحف یعنی از روی مجموعهٔ کتابت او نفع
بخشیده میشود بچشم او و تخفیف عذاب میشود بر پدر و مادر
او اگر چه کافر هم باشند و بسند حسن روایت شده
از حضرت صادق علیه السلام قالَ ما یَمنَعُ التّاجِرَ

منكم المشغول فى سوقه اذا رجع الى منزله ان
لا ينام حتى يقرء سورة من القرآن فيكتب له
مكان كل آية يقرؤها عشر حسنات ويمحى عنه
عشر سيئات وروايت شده از زراره از حضرت باقر
عليه السلام اذا قرء القرآن فى الفريضة خلف الامام
فاستمعوا له وانصتوا لعلكم ترحمون مراد اينكه
وقتيكه امام قرائت قرآن ميكند در نماز وبعقب او واقع
شده ايد استماع كنيد وساكت شويد كه خداوند عالميان رحم
خواهد كرد شما را در جزاى سكوت واستماع وبسند معتبر
روايت شده از على بن حمزه كه گفت وارد شدم بر حضرت
صادق عليه السلام ابى بصير عرض كرد فدايت شوم قرائت
كنم قرآن را در يك شب فرمود نه عرض كرد در دو شب فرمود
نه عرض كرد در سه شب پس اشاره بدست كرد كه آرى پس
فرمود يا ابا محمد ان لرمضان حقا وحرمة لا يشبهه
شىء من الشهور وكان اصحاب محمد يقرء

احدهم القرآن فى شهر او اقل ان القرآن
لا يقرء هذرمة ولكن يرتل ترتيلا واذا مررت
باية فيها ذكر الجنة فقف عندها وسل الله
الجنة واذا مررت باية فيها ذكر النار فقف
عندها ثم تعوذ بالله من النار يعنى اى ابى محمد
بدرستيكه از براى ماه رمضان حقى وحرمتى هست كه شبيه باو نيست
ماهى واصحاب پيغمبر صلى الله عليه وآله بود يكى از آنها كه قرائت
ميكرد در يكماه قرآن را يا كمتر از يكماه يعنى در غير ماه رمضان
بدرستيكه قرآن تلاوت كرده نبايد بشود بسرعت وليكن
بترتيل قرائت بايد بشود يعنى سزاوار چنين است وهرگاه بگذرى
به آيه كه در او ذكر بهشت است پس توقف كن وسؤال كن
بهشت را وهرگاه بگذرى بآيه كه در او ذكر آتش است پس
توقف كن وپناه ببر بخدا از آتش وبسند حسن روايت شده
از ابى بصير كه ميگويد عرض كردم خدمت حضرت باقر عليه السلام
هرگاه قرائت ميكنم قرآن را وصدايم را باو بلند ميكنم شيطان

بنزد من می آید ومیگوید ریا میکنی باین بلند خواندن اهلت و مردم
یعنی برای نمایاندن بآنها چنین میکنی فرمود یا آبا محمد اقرأ
قِرائَةً مَا بَیْنَ الْقِرائَتَیْنِ تُسْمِعُ اَهْلَکَ وَرَجِّعْ
بِالْقُرْآنِ صَوْتَکَ فَاِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ یُحِبُّ الصَّوْتَ
الْحَسَنَ یُرَجَّعُ فِیهِ تَرْجِیعاً یعنی ای ابی محمد بخوان خواندنی
که مابین دو خواندن باشد یعنی میانه روی کن در بلند خواندن
و آهسته خواندن که بشنوانی اهلت را و بگردان در حلق نقرآن
صدایت را بسبب اینکه خداوند عزّ وجلّ دوست میدارد صوت
نیکو را که گردانیده میشود در او گردانیدنی بدانکه علامهٔ الصافی
قدس سره فرموده مقصود از امر بترجیع این است که قرائت کرده
نشود قرآن مثل قرائت عبارتهای کتابها در وقت مقابله
کردن لیکن مجرد ترجیع غنا نیست و از این جهت قرار داده
یعنی خاتم انبیاء صلوات الله علیه غناء را نوعی از ترجیع در فرمایش
خود که فرموده یُرَجِّعُونَ الْقُرْآنَ تَرْجِیعَ الْغِنَاءِ انتهی مؤلف
گوید این عبارت جزء خبری است که صاحب وسائل بسند معتبر

نقل فرموده از حضرت صادق علیه السلام که فرمود قال
رَسُولُ اللهِ اِقْرَؤُا الْقُرْآنَ بِاَلْحَانِ الْعَرَبِ وَ
اَصْوَاتِهَا وَاِیَّاکُمْ وَلُحُونَ اَهْلِ الْفُسُوقِ وَاَهْلِ
الْکَبَائِرِ فَاِنَّهُ سَیَجِیءُ مِنْ بَعْدِی اَقْوَامٌ یُرَجِّعُونَ
الْقُرْآنَ تَرْجِیعَ الْغِنَاءِ وَالنَّوْحِ وَالرَّهْبَانِیَّةِ
لَا یَجُوزُ تَرَاقِیَهُمْ قُلُوبُهُمْ مَقْلُوبَةٌ وَقُلُوبُ
مَنْ یُعْجِبُهُ شَأْنُهُمْ یعنی فرموده رسول خدا قرائت
کنید قرآن را بلحن های عرب یعنی بخوش خوانی عرب
یا بلهجهٔ عرب و اصوات آنها و بپرهیزید از لحن های اهل
فسق و اهل کبائر پس بدرستیکه عنقریب بیاید از بعد من
گروهی چند که ترجیع کنند قرآن را نوع ترجیع غناء و نوحه
کردن و رهبانیت یعنی مثل ترجیع در غناء و ترجیع در وقت
نوحه گری و ترجیع رهبانان در وقت دعا کردن یا انجیل
خواندن یا غیر از آنها تجاوز از حلقهای ایشان نمیکند
یعنی اثر در دل ایشان نمیکند قلبهای ایشان و دلهای

کرده شده هست و قلبهای کسانی که خوش آید آنها را
از کار ایشان و حکایت کرده این حدیث را نیز از شیخ
طبرسی قدس سره در مجمع البیان که او نقل کرده از حذیفه
و او از پیغمبر ص و همچنین از شیخ بهائی در کشکول بنحوه ارسال
و خالی از مناسبت نیست مختصر ذکری از غناء در این مقام
بسی میگوئیم و من الله التوفیق اینکه غناء از موضوعات
عرفیه هست و در شرع بیانی از برای او نیست چنانی که صاحب
مفتاح الکرامه فرموده که غناء لفظی است که وارد شده
در شرع تحریم معنای او پس حواله کرده میشود بسوی عرف
و صاحب جواهر فرموده که او کیفیت خاصه از اصوات است
که موکول به عرف است پس اختلاف کلمات در او در بیان
تحدید امر عرفی است و کیف کان اختلاف شده است در
بیان او بمیس در شرایع در باب شهادات و تحریر و ارشاد و
تعلیق و در مس در شهادات و جامع المقاصد تعریف
کرده شده به مد صوت که مشتمل باشد بر ترجیع مطرب

و در مفاتیح نسبت داده شده این معنی بمشهور و ترجیع عبارتست
از تردید صوت در حلق و طرب عبارت است از خفتی که عارض
میشود انسان را از جهة شدت سرور یا حزن و قابلیت حصول
این حال در خواننده یا مستمع کافی است و در قاموس است
غِناء ککساء مِنَ الصَّوتِ ما طُرِّبَ به یعنی غناء بروزن کسا صوتی است
که اینجا ذکر شده شود طرب با او و در نهایت قواعد و بعضی از کتب
لغت عبارت گرفته شده است از ترجیع صوت و مد او و حکایت
شده از شافعی که عبارت گرفته او را از تحسین صوت و ترقیق او
و حکایت از نهایه شده اَنَّ کُلَّ مَن رَفَعَ صَوتاً وَ والاهُ
فَصَوتُهُ عِندَ العَرَبِ غِناءٌ یعنی هر کس که بلند کند صدا را
و در پی در آورد او را پس صدای او نزد عرب غنا هست صاحب
مفتاح الکرامه قدس سره فرموده موالاة عبارت است از ترجیع
زیرا که چنانی که شناختی ترجیع عبارت است از تردید صوت
در حلق و موالاة در پی در آوردن است پس کسی که تردید میکند
میگرداند صوت را و می غلطاند او را پی در پی در او را گرفته

وحکایت از سرائر و ایضاح شده اینکه غناء صوت مطرب است
وحکایت از دیگری شده اینکه او مد صوت است وحکایت
از مصباح المنیر شده اینکه او صوت است وعلی ای حال
نسبت داده شده و بظاهر جماعتی از فقهاء ولغویین بودن
غناء از مقوله اصوات و بظاهر بسیاری از دیگران بودن او
از کیفیات اصوات این مجمل نسبت بموضوع او واما بحسب
حکم پس ادعا کرده صاحب مفتاح الکرامه عدم خلاف را
در تحریم او وتحریم اجرت او و تعلیم و تعلم و استماع او
وحکایت کرده عدم خلاف را از مجمع البرهان و در جواهر
نقل فرموده قول متواتر اخبار وتکثر آیه به حرمت غناء
وباینکه تعبیر کرده شده است از او بقول زور ولهو الحدیث
در قرآن وبه منطق روایات باینکه او باعث بر فجور وفسوق است
وبعد از شناختن این کلمات میگوئیم که غناء مفهومی است
که از برای او مصداقی است قطعی که او قول مشهور باشد
که الصوت المشتمل علی الترجیع المطرب یعنی کشیدن صدا

که غلطانیدن طرب آورنده داشته باشد و در غیر او شبهه
در صدق هست و مجرای برائت است پس در ظاهر حکم او
اباحه هست و در روایت اعمش است در تعداد کبائر
وَالْمَلاهِی الَّتی تَصُدُّ عَنْ ذِکْرِ اللهِ کَالْغِناءِ وَضَرْبِ
الْاَوْتارِ یعنی از جمله کبائر است لهویاتی که باز میدارند
از ذکر خدا مثل غناء و زدن تارها و در حدیث دیگر است
از حضرت رضا علیه السلام بعد از سؤال از سماع وَهُوَ
فی حَیِّزِ الْباطِلِ وَاللَّهْوِ الْحَدیث یعنی گوش دادن
بغناء تحت عنوان باطل ولهو است و در خبر دیگر است
بعد از سؤال از جاریه مغنیه قَدْ یَکُونُ لِلرَّجُلِ الْجارِیَةُ
تُلْهِیهِ وَما ثَمَنُها اِلَّا کَثَمَنِ الْکَلْبِ یعنی گاهی هست
که از برای او لهو میکند و نیست ثمن او مگر مثل ثمن سگ
یعنی در حرمت و متمسک شده حضرت صادق علیه السلام
در خبری از برای بطلان ترخیص حَیُّونا حَیُّونا نُحَیِّیکُم
بقول خدای تعالی لَوْ اَرَدْنا اَنْ نَتَّخِذَ لَهْواً الآیه

پس میتوان استظهار کرد تبعاً لشیخنا العلامة
الانصاری قدس سره از اینها و از قبیل اینها اینکه حرمت
غناء بواسطهٔ لهو بودن اوست پس میگوئیم صوت لهوی
چه مساوی باشد با غناء یا اخص یا اعم از او حرام است
و در مکاسب فرموده پس محصل از ادلهٔ متقدمه حرام بودن
صوتی است که ترجیع کرده شود در او بر سبیل لهو پس بدرستیکه
لهو گاهی به آلت است بدون صوت مثل زدن تار و مثل
او و بصوت در آلت مثل مزمار و نی و مثل این دو تا و گاهی
صوت بدون آلت است پس هر صوتی که بکیفیت لهوی
محسوب است از الحان اهل فسوق و معاصی او حرام است
اگرچه فرض شود که او غناء نباشد و هر چه محسوب از لهو نشود
پس او حرام نیست ولی اینکه فرض شود صدق غناء بر او زیرا
که او غیر محقق است از جهة نبودن دلیل بر حرمت غناء
مگر از حیثیت باطل و لهو و لغو بودن او و بعد پس
متحقق میشود لهو بر دو امر یکی قصد لهو کردن اگرچه

لهو نباشد دیگر بودن او لهو فی نفسه نزد مستمعین اگرچه
قصد نکرده باشد تلهّی را و مرجع در لهو عرف است و حاکم
بتحقق او وجدان است که بیابد صوت را مناسب با بعضی
از آلات لهو و رقص و مناسب مر حضور چیزی که مستلذ
شود باو قوای شهویه از بودن مغنی جاریه یا پسر بی مو
و مثل اینها و مراتب وجدان مذکور مختلف است در وضوح
و خفاء بسبب اینکه بسا میشود که احساس کرده میشود ترجیع
از مبادی غناء و حال آنکه نمیرسد بآن حد و ظاهر شد از آنچه
ذکر کردیم اینکه فرق نیست میانهٔ استعمال این کیفیت
در کلام حق یا باطل پس قرائت قرآن و دعا و مراثی بصوتی
که ترجیع کرده میشود در او بر سبیل لهو اشکالی نیست در حرمت
او و مضاعف بودن عقاب او از جهة بودن او معصیت
در مقام طاعت و استخفاف بقرائت قرآن شده و دعا که
خوانده شده و رثا کرده شده و از اوضح تسویلات
شیطان این است که مردی که متستر است گاهی میخواند

او را نفسش از جهت تفرّج و تنزّه و تلذّذ بسوی چیزی که باعث
نشاط و رفع کسالتش شود از زمزمهٔ ملهیه پس زمزمه
میکند در شعری که بسته شده در پند و مراثی و مثل اینها
یا حاضر میشود نزد کسی که چنین میکند و بسا هست که
مهیا میسازد مجلس را از برای احضار اصحاب الحان
و می نامد او را مجلس رثا و عزاداری کردن پس
حاصل میشود از برای او انبساط و نشاطی که در مجلس
زدن تار حاصل نمیشود و بسا میشود که در آن اثناء
گریه میکند از جهت همومی که مرکز در قلبش هست و از خاطر
او غائب است از فاقد بودن آنچه قوای شهویه طالب او
هست و خیال میکند که گریه کرده در مرثیه و فائز شده
بمرتبهٔ عالیه و حال آنکه مشرف شده بر نزول بسوی
درکات هاویه پس نیست پناه گاهی مگر بسوی خدا
از شرّ شیطان و نفس غاویه انتهی کلامه زید فی رفعة
مقامه ختم کردیم بذکر احادیث وارده در مورد قرآن

صاحب وسائل بسند حسن روایت کرده از حضرت
صادق علیه السلام که فرمود اِنَّ الْقُرْاٰنَ نَزَلَ بِالْحُزْنِ
فَاقْرَؤُهُ بِالْحُزْنِ یعنی بدرستیکه قرآن نازل شده
بحزن پس قرائت کنید او را بحزن و نیز بسند
حسن روایت کرده از عبد الله بن سلیمان که
گفت سؤال کردم از حضرت صادق علیه السلام
از فرمایش خدای عزّ و جلّ وَرَتِّلِ الْقُرْاٰنَ تَرْتِیلًا
فرمود قال امیر المؤمنین ع بَیِّنْهُ تِبْیَانًا وَلَا تَهُذَّهُ
هَذَّ الشِّعْرِ وَلَا تَنْثُرْهُ نَثْرَ الرَّمْلِ وَلٰکِنْ اَقْرِعُوا
بِهِ قُلُوْبَکُمُ الْقَاسِیَةَ وَلَا یَکُنْ هَمُّ اَحَدِکُمْ
اٰخِرَ السُّوْرَةِ یعنی فرمود امیر المؤمنین ع معنیش این است
که ظاهر سازی و اظهار ساختنی و بسرعت کلمات را
بعقب یکدیگر در نیاوری مثل سرعت در شعر که از جهت
شکسته شدن او بسرعت ادا میشود و متفرق بسازی
کلمات را مثل جدا کردن رمل و لیکن بکوبید قرآن

دلهای سخت خود را و نباشد اهتمام یکی از شما رسیدن
سوره باخر و در این حدیث شریف بیانی است وافی
در ترتیل و صاحب جواهر نقل کرده از منتهی و محکی از معتبر
که نقل کرده از شیخ الطائفه که معنی ترتیل ظاهر ساختن
حروف است بدون مبالغه و نیز نقل کرده از محکی از
ارشاد الجعفریه که او عبارت است از تبیین حروف
و اظهار او و از محکی از نهایة الاحکام و تذکره بزیادتی
وَبِأَنْ لَا يَمُدَّهُ بِحَيْثُ يُشْبِهُ الْغِنَاءَ یعنی و باینکه
مد ندهد حرف را بحیثیتی که شباهت پیدا کند بغناء
و فرموده خالی از نظر نیست آنچه که در نفلیه هست
تَبَعًا لِعُلَمَاءِ التَّجْوِيدِ مِنْ تَبْيِينِ الْحُرُوفِ بِصِفَاتِهَا
الْمُعْتَبَرَةِ مِنَ الْهَمْسِ وَالْجَهْرِ وَالْاِسْتِعْلَاءِ
وَالْاِطْبَاقِ وَالْغُنَّةِ وَغَيْرِهَا وَالْوَقْفِ التَّامِّ
وَالْحَسَنِ وَعِنْدَ فَرَاغِ النَّفَسِ مُطْلَقًا از جهت
نبودن دلیل بر استحباب وقوف مصطلح نزد قراء

تا چه رسد باینکه داخل باشد در مفهوم ترتیل انتهی وکیف
کان ادعا کرده اجماع را بر استحباب ترتیل صاحب
مدارک و حدائق و در مرسل کالصحیح از حضرت صادق
علیه السلام است يَنْبَغِي لِلْعَبْدِ إِذَا صَلَّى أَنْ
يُرَتِّلَ فِي قِرَاءَتِهِ الْحَدِيثَ و لفظ ینبغی ظاهر در استحباب
است و همه احادیث وارده از ائمه هدی علیهم السلام در مورد
این قرآن که در میان مردم است بسیار چه از آن مقوله
که فضائل از کثیر را شنیدی چه از غیر آن مقوله از خواص سور
و غیرها و شبهه نیست که مردم را مأمور نساخته اند بچیزی
که مشکوک است از او نمیشنوند تا گفته شود اینها همه در مورد قرآنی است
که غیر این است و در حضرت حجت عجّل الله تعالی فرجه پس
این قرآن حجت است از برای خلق تحریف شده باشد
یا نه و نزاع در تحریف منافات باتفاق ندارد لذا هم تمسک
ندارند و همیشه این قرآن مجید از اول تا اثبات شبهات
بود میان علماء اسلام و بصدای بلند میگفتند و میگویند

این است معجزهٔ باقیهٔ پیغمبر ما صلوات الله علیه وآله هر کس میتواند مثلش بیاورد والحمد لله اولاً وآخراً

مقصد چهارم

در ناسخ و منسوخ است و کلام در این مبحث در ضمن فصولی است **فصل** بدانکه نسخ در لغت عبارت است از ازاله و اعدام گفته میشود نسخت الریح آثار القوم یعنی باد آثار قوم را از میان برد و گفته میشود نسخت الشمس الظل یعنی آفتاب سایه را از میان برد و گفته شده که استعمال میشود در نقل و تحویل مثل نسخت الکتاب الی آخره یعنی نقل کردم آنچه در کتاب بود تا بآخر و مخفی نیست که این اطلاق بر سبیل مسامحه هست زیرا که نقل نیست حقیقةً و از این معنی است تناسخ المواریث که انتقال از وارث است بسوی دیگری و همچنین تناسخ الارواح یعنی انتقال ارواح از بدنی ببدن دیگر نزد قائلین باو و بعضی تصور کرده اند تعلق یک نفس را بزیاده از یک بدن هر چند وجه اول آن است که تعلق مذکور بر سبیل انتقال باشد

از بدنی ببدن دیگر در دار دنیا و این را تناسخ نامند و این قول منقول است از بسیاری از فلاسفه و برای اهل تناسخ مذاهب عدیده میباشد یکی آن است که گفته اند که نفوس کامله بعد از خروج کمالات آن از عالم قوه بعالم فعل باقی میماند مجرد از ابدان آن وقت متصل میباشد بعالم قدس و اما نفوس ناقصه که باقی میماند چیزی از کمالات آن در قوه پس مترد میماند در ابدان انسانیه و منتقل میشود از بدنی ببدن دیگر حتی میرسد بغایت کمالات از علوم و اخلاق و این انتقال را نسخ گویند و یکی آن است که نفس بسا میشود که نازل میشود از بدن انسانی ببدن حیوانی که در اوصاف مناسب آن باشد مثل بدن خنزیر ببدن شخص حریص و بدن موش ببدن دزد و بدن خرگوش ببدن شخص جبان و اسد ببدن شجاع و کلب ببدن شریر و این انتقال را مسخ گویند و یکی آن است که نفس منتقل میشود بر اجسام نباتیه

واین را فسخ نامند ویکی آن است که نفس منتقل میشود
براجسام جمادیه [illegible] بسائط [illegible] را
رسخ نامند ویکی آن است که نفس منتقل میشود بر [illegible]
اجسام سماویه ونسبت داده اند [illegible] تناسخ انکار معاد
جسمانی را یعنی حشر اجساد را واینکه بهشت و جهنم [illegible]
وعقاب نیست ومنکرند لذات وآلام حسیه را ومعاد
عبارت میدانند از مفارقت نفوس از ابدان وجنت
عبارت است از ابتهاج نفوس بکمالات خود و [illegible]
از تعلق نفوس بابدان حیوانات مناسبه باو [illegible]
کرده اند ومعذب میباشند [illegible]
وهوان مثلا تعلق میگیرد نفس [illegible]
بسگ وهکذا بحسب انواع واشخاص تنزل میباشد [illegible]
از بدنی ببدن دیگر که بدتر از اولی بود [illegible]
در تنزل است تا برسد ببدن [illegible] چون [illegible]
مراتب بحد کمال رسید واوساخ صفات رذیله از او پاک شود

منتقل میگردد بعالم عقول بعد از زوال این هیأت از او
وصدر الحکماء رد کرده این مذهب را بنا بر آنچه از او
حکایت شده باینکه نفس از برای او تعلق ذاتی است ببدن
وترکیب میانه این دو طبیعی اتحادی است واز برای
هر یک از نفس وبدن حرکت جوهریه هست ونفس در
اول حدوث امری است بالقوه وهمچنان بدن واز برای
نفس شئونات ذاتیه هست که هردم در اشتغال هست
از آن شئونات باراده آنچه از برای بدن است از تحلیل
تا پیری واین نفس وبدن با یکدیگر خارج میشوند از قوه
بسوی فعل ودرجات قوه وفعل در هر نفسی باندازه درجات
قوه وفعل در همان بدن است ونیست نفسی مگر اینکه
خارج میشود از قوه بسوی فعل در مدت حیات جسمانیه یا در
سعادت یا در شقاوت پس هرگاه بمرتبه فعلیت رسید
در نوعی از انواع محال است که برگردد بمرتبه دیگر در حد
قوه محضه جنانی که محال است که حیوان بعد از رسیدن

بتمام خلقت برگردد بنطفه بواسطهٔ اینکه این حرکت
جوهریّهٔ ذاتیّه ممکن نیست خلاف او بقسر یا طبع یا اراده
یا اتّفاق پس اگر تعلّق بگیرد نفسی که نسخ شده از بدن
ببدن دیگر وقتیکه او جنین باشد یا غیر ذلک لازم
آید که یکی بالفعل باشد و دیگر بالقوّه و نیز لازم میآید که
ما بالفعل ما بالقوّه باشد زیرا که شناختی که تعلّق نفس
ببدن تعلّق طبیعی اتّحادی است و حکم احد المتّحدین حکم
دیگر است و این امری است محال انتهی و در احتجاج
آورده از جملهٔ سؤال زندیق از حضرت صادق علیه السّلام
اینکه عرض کرد خبر ده مرا از کسانی که قائلند بتناسخ
ارواح از روی چه چیز گفته اند و بچه حجّتی قیام کردند
بر مذاهب خود فرمود بدرستیکه اصحاب تناسخ بتحقیق که
بعقب سر انداختند راههای روشن دین را و زینت دادند
برای خود ضلالات را و بچرا بردند نفسهای خود در شهوات
و گمان کردند اینکه آسمان خالی است که نیست

در او چیزی از آنچه که وصف کرده میشود و اینکه مدبّر
این عالم در صورت مخلوقین است بحجّت کسی که روایت کند
اینکه خدای عزّ و جلّ آفرید آدم را بر صورت خود و اینکه
نیست نه بهشتی و نه آتشی و نه بعثی و نه نشوری و قیامت
نزد این جماعت خروج روح است از قالبش و دخول اوست
در قالب دیگر اگر نیکوکار بوده در قالب اوّل عود داده میشود
در قالب بهتر از او در حسن در اعلی درجهٔ دنیا و اگر بدکردار
بوده یا غیر عارف بوده میگردد در بعضی از دوابّ تعب
کشنده در دنیا یا جانوران قبیحة الخلقه و لازم بر خود
نمیدانند روزه و نه نمازی و نه چیزی از عبادات زیاده
از معرفت کسی که واجب میدانند بر خود معرفت او و هر چیزی
از شهوات دنیا را مباح میدانند بر خود از فروج زنان
و غیر آنها از خواهران و دختران و خاله ها و زنان شوهردار
و همچنین مردار و خمر و خون پس قبیح شمرده اند مقالهٔ
ایشان را تمام فرقه ها و لعنت کرده ایشان را تمام

امتها پس چون سؤال کرده میشوند از حجت در شکت
نمی‌گنجند و خشمناک میشوند پس تکذیب کرده مقالهٔ
آنها را تورٰیة و لعنت کرده ایشان را فرقان و مکان
کرده اند مع ذلک اینکه ارواح ایشان منتقل میشود از قالبی
بسوی قالبی و اینکه ارواح ازلیه همان است که بود
در آدم پس از آن ثُمّ جرّا جاری شونده هست الی یومنا
هذا در یکی بعد از دیگری پس هرگاه بوده باشد خالق در
صورت مخلوق پس بچه چیز استدلال کرده میشود
بر اینکه یکی خالق دیگری است و گفته اند اینکه
ملائکه از فرزندان آدم است هر کس که گردید در اعلی درجهٔ
دینشان که بیرون رفته از منزلهٔ امتحان و تصفیه پس
او ملک است پس بطوری خیال میکنی ایشان را نصاری
در اشیائی و بطوری خیال میکنی آنها را دهریه میگویند
اینکه اشیا بغیر حقیقت است یعنی بغیر صانع و مدبر است
پس واجب است بر ایشان اینکه نخورند چیزی را

از گوشتها بواسطهٔ اینکه دواب نزد آنها تمام از
فرزندان آدم است که منتقل شده اند در صور خود شان
پس جایز نیست خوردن گوشتهای خویشان الحدیث
و علامهٔ مجلسی قدس سره نقل کرده از شیخ صدوق ره
در عیون بسندش از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام
اینکه فرمود کسی که قائل شود بتناسخ پس او کافر است
و نیز آورده بسندش از حسن بن جهم که گفت اینکه
مأمون لعنه الله سؤال کرد از حضرت رضا علیه السلام یا
ابا الحسن چه میگوئی درباره قائلین بتناسخ فرمود
حضرت رضا علیه السلام هر کس قائل شود بتناسخ
پس او کافر است بخداوند عظمت دارنده و دروغ
میداند بهشت و آتش را برگردیم بمقام خود در ذکر
معنی نسخ پس میگوئیم آنچه ذکر شد از معنی ازاله
و نقل بحسب معنی لغوی بود و آیا حقیقت است در هر دو
یا در یکی حقیقت و در دیگری مجاز در او اقوالی است

وامّا در عرف شرع یا متشرعه پس ذکر کرده اند از برای
او حدودی عدیده از آنها هست آنچه نقل شده
از فخر رازی که گفته هُوَ اللفظُ الدالُّ علی ظهورِ
انتفاءِ شرطِ دوامِ الحکمِ الاوّل واز آنهاست
نیز آنچه نقل شده از غزالی که گفته هُوَ الخطابُ
الدالُّ علی ارتفاعِ الحکمِ الثابتِ بالخطابِ
المتقدمِ علی وجهٍ لولاه لکانَ ثابتاً مع
تراخیه واز آنهاست آنچه معتزله گفته اند واو این است
هو اللفظُ الدالُّ علی اَنّ مثلَ الحکمِ الثابتِ
بالنصِّ المتقدمِ زائلٌ عنه علی وجهٍ لولاه
لکانَ ثابتاً و فقهاء گفته اند هُوَ النصُّ الدالُّ
علی انتهاءِ امدِ الحکمِ الشرعیِّ مع تراخیه عن
موردِه و علامه حلّی قدس سره در تهذیب فرموده النسخُ
لغةً الابطالُ وعرفاً رفعُ حکمٍ شرعیٍّ بدلیلٍ
شرعیٍّ متأخرٍ عنه علی وجهٍ لولاه لکانَ ثابتاً

انتهی و شبهه نیست که تعبیر کردن برفع خالی از مسامحه نیست
زیرا که از اوّل حکم تا وقت نسخ بوده و در نمایش در افهام
مکلفان معرفة ابدی بودن او پس رفع بلحاظ نمایش است
نه بحسب واقع و معلوم شد از این بحث آنچه در تعریف عرض
هست پس بهترین تعاریف چیزی است که نسبت داده
شده بفقهاء لیکن بیان کردن نبودن حکم الی الابد منحصر بخبر
نیست بلکه ممکن است که بفعل باشد و کیف کان پس نسخ
عبارت است از ظاهر کردن انتهاء مدّت حکم شرعی که اگر
ظاهر نکرده بودند گمان میرفت ابدی بودن او فصل ۳
حقّ جواز نسخ است عقلاً و حکایت شده از بعض یهود
محال بودن او بواسطه محال بودن اینکه چیزی که بوده
باشد حسن بوده باشد قبیح زیرا که امر اقتضا میکند بودن
او را حسن در رفع او اقتضا میکند بودن او را قبیح و محقق
قمی قدس سره جواب فرموده باینکه حسن و قبح در تمام اشیاء
ذاتی نیست بلکه گاهی میشود که حسن و قبح بوجوه و اعتبارات

باشد مؤلف گوید بیان این مطلب بمقدمه ایست واو
این است که چنانی که در تکوینیات مصالح است که خلقت
هر چیز از روی مصلحت است چنانی که می بینیم که وضع هر چیز
بجای خود است واین اوضح دلیلی است بر اینکه عالم را
مدبری است حکیم وبگوئیم دهریان را این دهر که میگوئید اگر
غیر ذی شعور است این افعال وکردار کار او نیست زیرا
که ممکن نیست که سر زند از غیر ذی شعور هر چه که سر زند از روی
حکم ومصالح وحال آنکه هر چیز که می بینیم در این نشاه باحسن وجه
بوجود آمده واگر ذی شعور است پس کافر باسم آفریدگار
عالمیان شده اید همچنین در تشریعیات احکام از روی مصالح
ومفاسد است پس در واجب مصلحت ملزمه بر فعل ودر حرام
مفسدهٔ ملزمه بر ترک ودر مستحب مصلحت غیر ملزمه در فعل
ودر مکروه مفسدهٔ غیر ملزمه در ترک ودر مباح مساوی الطرفین
بوده وافعال هم نسبت بمصلحت ومفسده بر سه قسم است یا
علت تامه در حسن وقبحند چون احسان که علت تامه

در حسن است وظلم که علت تامه در قبح است یا مقتضی
حسن یا قبح چون صدق که مقتضی حسن است زیرا که میشود
که در صدق فتنه وفساد ظاهر گردد پس صدق را مانع
شود از اقتضاء حسن وچون کذب که مقتضی است از
برای قبح زیرا که میشود که دفع فساد یا رفع فساد باو شود
وباعث بر اصلاح شود پس ممنوع شود از اقتضاء قبح چنانی
که در خبر است وَاَحَبَّ الْکِذْبَ فِی الْاِصْلاحِ یعنی
دوست میدارد خدا کذب را در اصلاح ودر خبر دیگر است
اَلْکَلامُ ثَلٰثَةٌ صِدْقٌ وَکِذْبٌ وَاِصْلاحٌ
بَیْنَ النّاسِ یعنی کلام سه تا است صدق وکذب
واصلاح میانهٔ مردم ودر خبر موثق است از حضرت صادق
علیه السلام که هر کذبی مسئول عنه است روزی یعنی
مؤاخذه دارد در قیامت مگر در سه مورد مردی که کید کند
در جنگ پس آن کذب مؤاخذهٔ او برداشته شده
ومردی که باصلاح راه رود میانهٔ دو نفر که ملاقات کند

این را بغیر آنچه که ملاقات میکند او را یعنی بهر یک بنحوی سخن
گوید که بدیگری نگوید اراده داشته باشد باین کار
اصلاح ما بین آن دو نفر را و مردی که وعده دهد بازنش
چیزی را و حال آنکه او اراده ندارد که بانجام برساند
از برای ایشان خلاصه پس کذب هرجا که پیدا شود
لازم نیاید حصول قبح زیرا که مقتضی است از برای قبح
نه علت تامه چون ظلم و قسم سیم این است که فعل علت
تامهٔ در حسن است یا قبح و نه مقتضی در یکی از آنها بلکه بوجوه
واعتبار است چون قیام که هرگاه تعظیم مؤمن باو شود
حسن دارد و هرگاه استهزاء مؤمن باو شود قبح دارد و مثل
ضرب که گاهی از برای تأدیب است پس حسن دارد بواسطه
اینکه او احسان است و گاهی از برای تشفی قلب است پس
او قبیح است پس فعلی که از قبیل اول است که علت تامه
در حسن یا قبح باشد ممکن است که حکم او مختلف شود بحسب
واقعش و آنچه از قبیل ثانی است پس مختلف میشود

زیرا که گاهی است که مانعی از اقتضاء در میان نیست پس حسن
یا قبح موجود شود و گاهی میشود که مانعی در کار است و او هم
مختلف است زیرا که مانع در اثر حسن یا قبح یا بحد مقتضی است
پس حکمی در میان نیاید از جهت تساقط یا اینکه مانع
در اثر اقوی از مقتضی است پس مقدار زیادتی معارضه
ندارد پس حکم باندازهٔ زیادتی خواهد آمد و همچنین در طرف
مقتضی و آنچه از قبیل سیم است پس حکم در او بسته
بوجوه و اعتبار است اگر جهت حسن طاری شود او را
لازم شود فعل یا مندوب شود بحسب اختلاف در مرتبهٔ حسن
و اگر جهت قبح طاری شود او را حرام یا مکروه شود بحسب
اختلاف در مرتبهٔ قبح و گاهی میشود که مصلحت در خود امر
یا نهی است مثل امتحان چون امر حضرت ابراهیم بذبح
حضرت اسمعیل ع و در بارهٔ بعضی میشود حسن داشته
باشد و در بارهٔ بعضی نداشته باشد و چون این بعض
بهم و گمان کرده بود بودن افعال را باتمام از قبیل

اول پس قائل شده باستحالهٔ نسخ و محقق قمی قدس سره
جواب فرموده که میشود که فعل از قبیل ثالث باشد که
حُسن و قُبح بوجوه و اعتبار باشد پس فرمود مثل شرب
اَدویه و اغذیه که میشود در وقتی مصلحت داشته باشد
و در وقت دیگر مفسده و بسا میشود که فعل مصلحت داشته
باشد تا زمانی و مفسده داشته باشد از بعد او و فرموده
و بهمین وجه مندفع میشود انچه را که بعض از ایشان متمسک شده
از باب الزام بفرمایش خدای تعالی فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللّٰهِ
تَبْدِیلاً یعنی پس نمی یابی از برای سنت خدا یعنی طریقه
که خداوند عالمیان بدست داده تبدیلی زیرا که سنت مجموع
دوام است مؤلف گوید یعنی روی هم رفته سنت خدا است
که بوجهی فعل را باید مرتکب شود عبد و بوجه دیگر باید مرتکب
نشود یا بوجهی مستحب است فعل و بوجهی مکروه مثل اینکه
اگر کسی بگوید اگر زید در منزلت آید گرامی دار او را و اگر
نیاید لازم نیست گرامی داشتن پس آمدن در وقتی است

و نیامدن در وقت دیگر امّا حکم در صورت آمدن و در صورت
نیامدن دوام دارد خلاصه هرگاه مقتضی موجود شود در امر
کردن یا نهی کردن طائفهٔ در زمان خاصّی لازم نیست دوام
امر یا نهی زیرا که ممکن است که جهت حُسن خود امر یا نهی از برای دیگران
نباشد یا اینکه حُسن یا قُبح در فعل باشد بواسطهٔ عنوان طاری
چنانکه شناختی و در وقتی آن عنوان موجود باشد و در وقتی
آن عنوان موجود نباشد پس حسن دارد امر یا نهی در وقت
وجود عنوان و دارای حسن نخواهد بود امر یا نهی در زمان فقدان
آن عنوان و امّا در جائی که فعل مقتضی بوده باشد ممکن است
که در زمانی بدون مانع باشد و در زمان دیگر مانع داشته
باشد پس مختلف شود حکم بحسب مانع وجُوداً و عدماً و امّا جائی
که فعل علت تامّه باشد بحسب ذات لیکن دربارهٔ بعضی
بفعلیّت نرسد حکم از جهت مزاحمت مثل اینکه اکل میتة
از برای او مفسده هست ذاتاً و منفک از او نمیشود لیکن
مکلّفی هرگاه ممکن نداشته باشد حفظ نفس خود را مگر به اکل میتة

نه اینکه مفسده در بارهٔ او ندارد بلکه از جهة اینکه مفسدهٔ
تلف نفس اشدّ است لازم شود او را دفع نمودن افسد
بفاسد ویا از جهة بودن استعداد در فاعل مثل اینکه نوع مردم
در اوّل بعثت استعداد ندارند از برای توجّه نمودن احکام
بایشان منحصر میشود در مورد ایشان سالی چند شهادت
بوحدانیّت و رسالت نه اینکه افعال و تروک بی مصلحت و مفسده
هستند در آن وقت بلکه استعداد نیست در آنها و ممکن است
که در هر زمانی مرض نفسانی عباد بنحوهٔ بوده باشد و بمناسبت
مرض در آن زمان حکمی از جانب خداوند عالمیان مقرّر شود
که دفع آن مرض بآن عمل شود حاصل اینکه منافات ندارد
که هر عملی در خاصیتی علّت تامّه باشد لیکن از برای هر
مرض خاصّی بوده باشد که علاجش بعمل خاصّ شود مثل
مریض که نزد طبیب رود که هر دوائی که میدهد صاحب
اثر است لیکن امراض مختلف است یا مراتب مرض واحد
مختلف است پس جواب آن یهود منحصر نیست باینکه

بگوئیم حسن و قبح در بعضی از افعال بوجوه و اعتبارات
و نیست این امر بدا یعنی تجدّد رای از برای خدائی که عالم
بعواقب امور است زیرا که این امر از او محال است حکایت
شده از تفسیر حضرت امام حسن عسکری علیه و علی آبائه السّلام
وعلی ابنه عجّل الله فرجه در تفسیر فرمایش خدای تعالی مَا نَنسَخْ
مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلِهَا
أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ أَلَمْ تَعْلَمْ
أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا
لَكُم مِّن دُونِ اللَّهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ که فرمود
فرمایش فرمود محمّد بن علیّ بن موسی الرضا علیهما السّلام
مَا نَنسَخْ مِنْ آيَةٍ یعنی نسخ میکنیم از آیهٔ باینکه
برداریم حکم او را أَوْ نُنسِهَا یعنی فراموش دهیم باینکه
برداریم رسم او را و حال آنکه تلاوت شده باشد
و برداریم از دلها حفظ او را و از قلب تو یا محمّد چنان
که فرمود سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنسَىٰ یعنی اعلام میکنیم

تورا یا اینکه اخذ میکنیم قرائت تورا پس فراموش مکن
مگر آنچه خدا خواهد فراموش دهد تورا پس بردارد از قلب تو
ذکر او را نَأْتِ بِخَيْرٍ یعنی بعد از نسخ و اِنساء باین معنی که ذکر
شد می آوریم به بهتری از برای شما پس این آیهٔ ثانیه عظیم تر است
از برای ثواب شما و بزرگتر است از برای صلاح شما
از آیهٔ اولی که نسخ کرده شده اَوْ مِثْلِهَا یعنی یا اینکه
می آوریم مثل او را یعنی مثل آیهٔ اولی در صلاح از برای
شما بواسطهٔ اینکه ما نسخ نمیکنیم و تبدیل نمیکنیم مگر اینکه
غرض ما در این کار مصلحتهای شماست پس از آن فرمود
یا محمد اَلَمْ تَعْلَمْ اَنَّ اللّٰهَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ یعنی
آیا نمیدانی اینکه خدا بر هر چیز توانائی دارنده است
بواسطهٔ اینکه او قادری است که قدرت دارد بر نسخ و غیر او
اَلَمْ تَعْلَمْ اَنَّ اللّٰهَ لَهُ مُلْكُ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ
یعنی آیا نمیدانی اینکه خدا از برای اوست پادشاهی
آسمانها و زمین و آن خدا عالم است بتدبیر آسمانها و زمین

و مصالح آنها و تدبیر امور شما میفرماید بعلم خود وَمَا لَكُمْ
مِنْ دُونِ اللّٰهِ مِنْ وَلِيٍّ یعنی و نیست از برای شما
از ما سوای خدا از تسلط دارنده باصلاح شما زیرا که غیبا شد
عالم بمصالح آن خداوند عز و جل نه غیر او وَلَا نَصِيرٍ
و نیست از برای شما یاری کننده که یاری کند شما را از چیزی
که ناخوش دارید اگر اراده کند خدا فرو فرستادن او را
بشما یا از عذاب و هرگاه اراده کند وارد ساختن او را
بر شما و فرمود محمد بن علی الباقر علیهما السلام و آنچه تقدیر
فرموده خدا برا و نسخ و تنزیل را از جهة مصالح شما و منافع شما
برای این است که ایمان بیاورید و وافر گرداند بر شما ثواب را
بسبب تصدیق کردن باو پس او بجامی آورد آنچه را که
بخواهد از آنچه در اوست صلاح شما و خیر داشتن از برای شما
پس از آن فرمود اَلَمْ تَعْلَمْ يَا مُحَمَّدُ اَنَّ اللّٰهَ لَهُ مُلْكُ
السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ پس خدا پادشاهی آسمانها
و زمین میکند بقدرت خود یا اینکه مالکیت آنها را

بهم رسانیده بوجود دادن آنها بقدرت خود و میگرداند آنها
تحت مشیت خود نیست پیش انداز نده مرا آنچه موخر داشته
و نه تاخیر انداز نده مرا آنچه پیش افکنده پس از آن فرموده
خدای تعالی وَمَا لَكُمْ یعنی نیست از برای شما ای گروه یهود
و تکذیب کنندگان بمحمد و انکار کنندهٔ نسخ شرایع مِنْ
دُونِ اللّٰهِ سوای خدای تعالی مِنْ وَلِيٍّ یعنی از ولایت دارنده
که متکفل شود مصالح شما را اگر دلالت نکند شما را پروردگار
شما بر چیزهای مصلحت دارنده وَلَا نَصِيرٍ یعنی و نیست یاری
کننده که یاری کند شما را بدل از خدا که دفع کند از شما عذاب
او را و شان نزولش این است که پیغمبر خدا چون بود بمکه امر فرمود
او را خدای تعالی اینکه توجه کند به بیت المقدس در نمازش
و قرار دهد کعبه را میانهٔ خود و میانهٔ بیت المقدس هرگاه
ممکن باشد و هرگاه ممکن نباشد رو آورد به بیت المقدس
هرگونه باشد پس پیغمبر خدا چنین بجا می آورد در مدت اقامهٔ
او در مکه که سیزده سال باشد پس چونکه آمد بمدینه و بود

متعبد به رو آوردن به بیت المقدس استقبال نمود به بیت المقدس
یعنی قبلهٔ خود قرار داد در نماز او را و انحراف فرمود از کعبه
هفده ماه یا شانزده ماه مترجم گوید تردید از راوی است
یا تنزیل کلام است بر آنچه معروف بوده میان مردم که میان فرمایند
اختلاف میانهٔ مخالفین را بر گردیم بترجمه و بنا کردند گروهی
از منحرفان از حق از طائفهٔ یهود بگفتن اینکه بخدا قسم که ندانست
محمد که چگونه نماز کند تا اینکه بنای او بر این شد که توجه بقبلهٔ
ما کند و اخذ کند در نمازش طریقهٔ ما و مذهب ما را پس گران
آمد این سخن بر رسول خدا وقتیکه باو رسید و ناخوش آمد
او را اینکه قبلهٔ او قبلهٔ ایشان باشد و دوست داشت
قبله بودن کعبه را [illegible] رسید جبرئیل پس فرمود باو
پیغمبر خدا ای جبرئیل هر آینه دوست میدارم اگر بگرداند
مرا خدای تعالی از بیت المقدس بسوی کعبه پس بتحقیق
که اذیت کشیده شدم بآنچه بمن میرسد از جانب یهود
در مورد قبلهٔ ایشان پس عرض کرد جبرئیل پس مسئلت

کن پروردگارت را که رو دهد ترا بسوی کعبه بسبب اینکه خدا
رد نمیکند خواست ترا و مأیوس نمیفرماید ترا از امیدت
بعینه که تمام شد دعای پیغمبر ص صعود کرد جبرئیل پس
در آن ساعت برگشت پس عرض کرد بخوان یا محمد قد نری
تقلب وجهک فی السماء فلنولینک قبلة ترضیها
فول وجهک شطر المسجد الحرام وحیث ما کنتم
فولوا وجوهکم شطره الآیات یعنی بتحقیق می بینیم گردانیدن
رویت را در آسمان از جهت انتظار وحی پس میگردانیم
ترا بسوی قبله که خوش داشته باشی او را پس بگردان
روی خود را بجانب مسجد الحرام و هر جا که بوده باشید یعنی از
زمین از صحرا یا دریا پس بگردانید روی خود را بجانب او
و آنچنان کسانیکه داده شدند یعنی علماء یهود یا علماء یهود
و نصاری میدانند اینکه گردانیدن قبله را بسوی کعبه حق است
و مأمور به از پروردگار شان هست مؤلف گوید که صاحب
مجمع البیان فرموده جهت دانستن ایشان این بود که انبیاء

بشارت داده بودند که پیغمبری هست که صفات او چنین
و چنان خواهد بود و از صفات او این است که نماز میگذارد
بسوی دو قبله انتهی بیان کلامه بر گردیم بترجمه حدیث شریف
پس گفتند یهود در آن وقت ما ولیهم عن قبلتهم التی
کانوا علیها یعنی چه گردانید مسلمین را از قبله که بر او بودند
پس جواب داد ایشان را خدا به احسن جوابی پس فرمود قل
لله المشرق والمغرب یعنی بگو ای رسول مکرم از برای خداست مشرق
و مغرب و خدا مالک مشرق و مغرب است و تکلیف کردن خدا
مر پیغمبر را به گردانیدن بجانبی مثل گردانیدن خداست مر شما را
بسوی جانب دیگر یهدی من یشاء الی صراط مستقیم
یعنی دلالت میکند هر که را بخواهد براه راست که در او است
مصلحت ایشان و میرساند آنها را بطاعتشان بسوی جنات نعیم
پس فرمود ابو محمد ع یعنی حضرت امام حسن عسکری علیه السلام آمد
گروهی از یهود بسوی رسول خدا پس گفتند یا محمد این قبله
که بیت المقدس باشد نماز گذاردی بسوی او چهارده سال

پس ترک کردی ورا درین وقت پس آیا او حق بود که برا و
بودی پس ترک کردی ورا و بسوی باطل رفتی بواسطهٔ اینکه
مخالفت داردحق باطل را یا باطل بود آنچه براو بودی پس بتحقیق
که بودی بر آن باطل در طول این مدت پس امین نیستیم که بوده باشی
در این وقت بر باطل پس فرمود رسول خدا بلکه او حق بود و این هم
حق است پیغمبر بیند قُلْ لِلّٰهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ
يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ هرگاه بداند صلاح شما را ای گروه
بندگان در رو آوردن بمشرق امر میکند شما را باو و هرگاه بداند
صلاح شما را در استقبال بمغرب امر میکند شما را باو و اگر
بداند صلاح شما را در غیر آنها امر میکند شما را بآن پس انکار
نکنید تدبیر خدا را در بندگانش و قصد او را بسوی مصلحتهای
خودتان پس فرمود رسول خدا هر آینه بتحقیق ترک کردید شما
کار کردن را در روز شنبه پس کار کردید بعد او در سایر ایام پس
ترک عمل در شنبه کردید پس عمل کردید بعد از آن پس آیا ترک حق
بسوی باطل کردید یا ترک باطل را بسوی حق کردید یا ترک باطل را

بسوی باطل کردید یا ترک حق را بسوی حق کردید بگوئید
چه کردید شما که همان است قول محمد و جواب و مر شما را
مؤلف گوید حاصل نقض خاتم انبیاء صلوات الله
علیه و آله این بود اگر عمل حق بود چرا ترک کردید او را
در روز شنبه و اگر ترک حق بود پس چرا عمل کردید در سایر
ایام بر گردیم بترجمه عرض کردند بلکه ترک عمل در روز شنبه
حق بود و عمل بعد او هم حق بود پس فرمود رسول خدا پس
همچنین قبله بودن بیت المقدس در وقت خودش حق
بود و بعد از او قبله بودن کعبه در وقت خودش حق است
پس عرض کردند آیا بدا حاصل شد از برای پروردگار
تو بگمان خودت از نماز کردن بسوی بیت المقدس که نقل داد
تو را بسوی کعبه پس فرمود رسول خدا صلّی الله علیه و آله
بدا پیدا نشده از برای او از این کار بواسطهٔ اینکه او عالم
بعواقب است و قادر بر مصالح است بدست نمی او ورده بر نفس
خود غلطی را و احداث نمیفرماید رائی را که مخالفت داشته

باشد مقدّم را بزرگ است خدا از این و واقع نمیشود
براو نیز مانعی که باز دارد او را از مرادش و نیست که بداء
حاصل شود مگر از برای کسی که این است صفت او و آن خداوند
عزّ و جلّ متعالی است از این صفات عُلُوًّا کَبِیرًا پس از آن
فرمود مر ایشان را رسول خدا ص اَیُّهَا الْیَهُودُ خبر دهید مرا
از خدا آیا نیست که مریض میفرماید پس از آن صحت میدهد و صحت
میدهد پس از آن مریض میگرداند آیا بداء از برای او پیدا
شده در این کار آیا نیست احیا میکند و میمیراند آیا بداء از برای
او پیدا شده در هر یک از اینها پس عرض کردند نه فرمود پس
همچنین متعبّد ساخت پیغمبرش محمّد را بنماز کردن بسوی کعبه
بعد از آنی که متعبّد فرموده بود او را بنماز کردن بجانب بیت المقدس
بداء پیدا نشده بود از برای او در کار اول پس از آن فرمود
آیا نیست خدا که می‌آورد زمستان را در عقب تابستان و تابستان
در عقب زمستان آیا بداء حاصل شده از برای او در هر یک
از اینها پس عرض کردند نه فرمود رسول خدا پس همچنین

خدا از برای او بداء حاصل نشد در قبله فرمود امام
حسن عسکری علیه السلام که پس از آن فرمود رسول خدا آیا
نیست که امر فرموده شما را در تابستان اینکه احتراز
کنید از برودت بجامه های غلظت دارنده و الزام
فرموده شما را در تابستان اینکه احتراز کنید از گرما
پس بداء پیدا شده از برای او در تابستان که امر فرموده
شما را بخلاف آنچه که امر فرموده شما را با و در زمستان عرض
کردند نه فرمود رسول خدا ص پس همچنین خدا متعبّد میسازد
تو را در وقتی از جهت صلاحی که میداند او را که قیام داری
بچیزی پس از آن متعبّد میسازد تو را در وقت دیگر از جهت
صلاح دیگر که عالم است بودن او را قائم بچیز دیگر و هر گاه
اطاعت کنید خدا را در این دو حالت مستحق میشوید ثواب
او را و نازل فرموده خدا وَلِلّٰهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ
فَاَیْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللّٰهِ یعنی هر گاه توجه کنید
بامر خدا پس آنجاست وجه آنجائی که قصد میکنید

ازاو خدا را و آرزو میکنید ثوابش را پس از آن فرمود
رسول خدا ص ای بندگان خدا شما مثل بیمارانید و پروردگار
عالمیان مثل طبیب است پس صلاح بیماران در آن
چیزی است که میداند او را طبیب و تدبیر میکند در علاج
او بآن چیز نه در آنچه میل داشته باو مریض و اقتراح کند
او را آگاه باشید پس تسلیم کنید از برای خدا امرش را
تا اینکه شوید از رستگاران پس گفته شد یا ابن رسول الله
پس چرا مامور گردید بقبلهٔ اولی پس فرمود از جهة آنچه
فرموده خداوند عزوجل وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي
كُنْتَ عَلَيْهَا وَهِيَ بَيْتُ الْمَقْدِسِ إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ
الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ یعنی و ما قرار ندادیم
قبله را آنچه که بودی بر او و هو بیت المقدس باشد مگر اینکه
بدانیم کسی را که متابعت میکند پیغمبر را از کسی که برمیگردد بر دو پاشنهٔ
خود یعنی مرتد میشود امام علیه السلام فرمود إِلَّا لِنَعْلَمَ ذَٰلِكَ
مِنْهُ وُجُودًا بَعْدَ أَنْ عَلِمْنَاهُ سَيُوجَدُ مؤلف گوید

چون خداوند عالمیان عالم بوده در ازل که کیست اهل
متابعت و کیست اهل ارتداد پس بقبله قرار دادن بیت
المقدس ارتداد و متابعت بوجود آمد نه اینکه علم نداشت خدا
و علم از برای او حاصل شد و حاصل فرمایش امام علیه السلام
این است که متعلق علم قبل از قبله قرار دادن موجود نبود و بعد از
قبله قرار دادن موجود شد و ترجمه عبارت تفسیر این است
مگر از جهة اینکه بدانیم متابعت داشتن را از ارتداد
در حالتیکه خود امتیاز بوجود آمده بعد از آنی که میدانستیم
او را او بوجود می آمد بعد یعنی در عرصهٔ بوجود آمدن بود
و گمان نرود العیاذ بالله که علم بوجود غیر از علم به سیوجد است
تا لازم آید تغییر در علم و حکایت شده از علم الهدی سید مرتضی
قدس سره چیزی که حاصلش این است که لفظ نعلم از برای
متکلم مع الغیر است یعنی من و غیر از من بدانیم و چون حصول
علم برای غیر خدا بعد از امتحان است پس وجود علمی که غیر از
خدا هم دارا باشند بعد از امتحان خواهد بود و قبل از او

خداوند قدیم متفرّد در علم بوده و معنی لفظی که از برای متکلّم
مع الغیر است بعد بوجود خواهد آمد پس آیه استعمال شده
در معنی ظاهر و صحیح است ظاهراً و برگردیم بترجمه و این یعنی
امتحان راهش این بود که اهل مکّه میل داشتند که قبله کعبه باشد
پس خواست خدا اینکه ظاهر سازد متابعت کنندهٔ محمّد صلعم را
از مخالفت کنندهٔ او در اتّباع قبلهٔ که خوش نداشته او را
و محمّد صلعم امر میکرده باو و چونکه بودند اهل مدینه که میل داشتند
در بیت المقدس امر فرمود ایشان را بمخالفت او و توجه کردن
بسوی کعبه از جهت اینکه ظاهر شود کسیکه موافقت محمّد صلعم را در آنچه
که ناخوش دارد او را پس او مصدّق و موافقت دارنده
به پیغمبر است پس از آن فرمود یعنی خدای تعالی وَاِنْ كَانَتْ
لَكَبِيْرَةً اِلَّا عَلَى الَّذِيْنَ هَدَى اللّٰهُ یعنی و اگر چه میباشد
قبله قرار دادن بیت المقدس گران بر نفوس مگر بر کسانیکه
هدایت فرموده ایشان را خدا فرمود امام علیه السّلام و این است
وجز این نیست که بود توجه بسوی بیت المقدس در آن وقت

گران مگر بر کسانیکه هدایت فرموده آنها را خدا پس شناخته
شد اینکه خدای تعالی متعبّد میسازد بخلاف آنچه میخواهد شخص
از جهة آزموده شدن او در اطاعت نمودن در خلاف هوای
او مؤلّف گوید که لفظ بداء استعمال کرده شده در مورد
باری تعالی مثل مَا عَظُمَ اللّٰهُ بِمِثْلِ الْبَدَاءِ و مثل مَا
بَعَثَ اللّٰهُ نَبِيًّا حَتّٰى يُقِرَّ لَهُ بِالْبَدَاءِ و مثل مَا بَدَا
لِلّٰهِ فِيْ شَيْءٍ كَمَا بَدَا لَهُ فِيْ اِسْمٰعِيْلَ پس انکار خاتم انبیاء
او را در جواب یهود بمعنائی است که در غیر خداست از تجدّد
رای مثل اینکه گمان میکند بدی کاری را بعد ملتفت حسن او
میشود و عزم میکند بجا آوردنش را و همچنین بعکس پس
میگویند بَدَا لَهُ اَنْ يَفْعَلَ یا اینکه میگویند بَدَا لَهُ اَنْ لَا يَفْعَلَ
امّا بمعنی ظاهر ساختن چیزی که عباد مترقّب بودند خلاف او را
یا مترقّب او نبودند پس مانعی نیست در استعمال او در مورد
خدای تعالی و حکایت شده از شیخ الطّائفه قدّس سرّه که فرموده
در کتاب عدّه و امّا بداء پس معنی حقیقی او بحسب لغت ظهور است

وازاین است که گفته میشود بَدَا لَنَا سُوْرُ الْمَدِیْنَةِ یعنی
ظاهر شد از برای ما حصار شهر وَبَدَا لَنَا وَجْهُ الرَّأْیِ
یعنی ظاهر شد از برای ما مدرک رای فرموده خدای تعالی وَبَدَا
لَهُمْ سَیِّئَاتُ مَا کَسَبُوا یعنی وظاهر شد از برای ایشان
بدیهای آنچه که کسب کردند واراده کرده میشود در این موارد
تا ما ازاین لفظ معنای ظهر یعنی ظاهر شد وگاهی استعمال میشود
در علم پیدا شدن بچیزی که علم باو حاصل نبوده وچنین است
در ظنّ یعنی استعمال کرده میشود در گمان پیدا شدن در چیزی
که گمان بآن حاصل نبوده وهرگاه نسبت داده شود این لفظ بخدای تعالی
پس بیک معنی جائز است اطلاق او برخدا وبیک معنی روا
نبود پس آنچه جایز است از اطلاق برحسب معنی پس او این است
که افاده کند معنی نسخ را بعینه یعنی اراده شود از لفظ بداء همان
معنائی که از لفظ نسخ وقتیکه نسبت داده میشود فعل او بخدا
اراده کرده میشود واطلاق براین معنی از روی مجاز است
وبراین وجه حمل کرده میشود جمیع آنچه که وارد شده از صادقین علیهما السلام

ازاخباری که متضمن است مرنسبت دادن بداء بسوی
خدای تعالی وحمل میشود برآنچه جایز نیست برخدا از حاصل
شدن علم بعد ازاینکه حاصل نبوده میباشد وجه این اطلاق
یعنی اطلاق معنی نسخ تشبیه باو بواسطه اینکه آنچه که دلالت
میکند بر نسخ آن این است که ظاهر ساخته میشود باو از برای مکلفین آنچه
که ظاهر از برای آنها نبوده وحاصل میشود از برای ایشان
علم باو بعد ازاینکه حاصل نبوده واطلاق کرده میشود بر این
معنی لفظ بداء یعنی ظاهر شدن چیزی است که ظاهر نبود پس
شباهت دارند در معنی واین معنی در مورد مکلفین است پس
بداء منسوب بخدا فعلی است که ظاهر میشود باو از برای مکلفین
آنچه که ظاهر نبوده وفرموده وذکر سَیِّدُنَا الْمُرْتَضٰی قَدَّسَ
سِرَّهُ وَجْهًا آخَرَ فِیْ ذٰلِكَ وَهُوَ اَنَّهُ قَالَ یُمْکِنُ حَمْلُ ذٰلِكَ
عَلٰی حَقِیْقَتِهِ بِاَنْ یُقَالَ بَدَا لِلّٰهِ بِمَعْنٰی اَنَّهُ ظَهَرَ لَهُ مِنَ
الْاَمْرِ مَا لَمْ یَکُنْ ظَاهِرًا لَهُ وَبَدَا لَهُ مِنَ النَّهْیِ مَا لَمْ یَکُنْ
ظَاهِرًا لَهُ لِاَنَّ قَبْلَ وُجُوْدِ الْاَمْرِ وَالنَّهْیِ لَا یَکُوْنَانِ

ظاهرين مذكورين وانما يعلم انه آمر او ناهٍ
في المستقبل فاما كونه آمراً وناهياً فلا يصح ان
يعلمه الا اذا وجد الامر والنهي ويجري ذلك
مجرى احد الوجهين المذكورين في قوله تع ولنبلونكم
حتى نعلم المجاهدين منكم بان نحمله على ان المراد
به حتى نعلم جهادكم موجوداً لان قبل وجود الجهاد
لا يعلم الجهاد موجوداً وانما يعلم ذلك بعد
حصوله فكذا القول في البداء ثم قال وهذا وجه
حسن جداً يعني وذكر كرده سيد ما سيد مرتضى قدس سره
وجه ديگري در اطلاق بدا بنسبت بخداي تعالى و او اين است كه
فرموده ممكن است حمل بدا بر حقيقت خودش يعني ظاهر شدن
چيزي كه ظاهر نبوده بايد گفته شود بدا لله بمعنى اين است كه
ظاهر شد از براي خدا از امر چيزي كه نبود ظاهر و ظاهر شد
از براي او از نهي چيزي كه نبود ظاهر بواسطه اينكه پيش از وجود
امر و نهي نبود نه امر و نهي ظاهر درك كرده شده و ميدانست اينكه

او امر ميكند و نهي ميكند در آينده پس اما بودنش آمر و ناهي پس
صحيح نيست اينكه بداند مگر هرگاه دريافت شود امر و نهي و جاري است اين مجراي
يكي از دو وجه كه ذكر كرده شده در فرمايش خداي تع ولنبلونكم
حتى نعلم المجاهدين منكم باين كه حمل ميكنيم او را بر اينكه
مراد اين است تا بدانيم جهاد شما را موجود بواسطه اينكه پيش از وجود
جهاد دانسته نميشود جهاد موجود و اين است و جز اين نيست كه دانسته
ميشود جهاد موجود بعد از حصولش پس چنين است قول در بدا
پس از آن فرموده و اين وجهي است نيكو بسيار حد مؤلف گويد
كه زمان ظرف است از براي معلوم نه از براي علم پس هر چيز در ظرف
خود براي خدا ظاهر است مثلاً زيد در زمان كذا وجود ندارد و در فلان
زمان وجود دارد پس در ازل ميداند عدم زيد را در زمان كذا
و وجود او را در فلان زمان چنانكه هرگاه كسي مشرف باشد
بمكاني كه در قطعه از او چيزي است و در قطعه ديگر نيست پس
از براي او آن چيز ظاهر است در همان قطعه كه ظرف آن چيز است
پس وقتيكه زيد معدوم است نتوان گفت كه خدا وجود او را

نمیداند آری او را مظروف آن زمان نمیداند وچنانکه زمان
ظرف معلوم است نه ظرف علم میگوئیم که ظرف موجود است نه ظرف
ایجاد پس حاصل از فعل امر و نهی ولو اینکه در ظرف خاصی است
از زمان نه معنی مصدری که فعل خدای تعالی باشد زیرا که فعل خدا
زمانی نیست لیکن علم بآن امر حاصل در فلان زمان موجود است
در ازل نه اینکه علم در فلان زمان حاصل میشود پس نتوان گفت
چون وجود ندارد قبل از او خدا وجود او را نمیداند بلکه میداند
وجود او را در ظرف کذائی که هنوز آن ظرف هم بوجود نیامده
چنانکه فرموده امیر المؤمنین علیه السلام عالمٌ اذ لا معلومٌ
اما فرمایش سید که جاری است مجرای یکی از دو وجه گویا اشاره
باینکه حتی نعلم در آیه شریفه دو وجه دارد یکی اینکه بگوئیم نعلم
متکلم مع الغیر است وچون علم غیر بعد از ظهور جهاد است پس
تحقق او در بعد است بملاحظه غیر و قبل از او خدا متفرد بعلم است
و دیگری همان وجهی که در بدا اختیار کرده و میگوئیم که لفظ
ولنبلونکم که در این آیه هست و امثال او اگرچه بمعنی

امتحان است در غیر خدای تعالی لیکن نسبت بخدای تعالی عبارت است
از معامله کردن خدای تعالی معاملهٔ کسی که بخواهد اختبار کند
یعنی کسیکه علم ندارد با طاعت کردن و نکردن کسی امر
و نهی میکند تا حال او ظاهر شود برایش و خدای تعالی هم امر
و نهی میفرماید مثل لفظ رحم که در غیر خدا عبارت است
از دلسوزی وچون کسی که دلش سوخت احسان میکند پس
احسان خدا بمخلوق خود معامله کردن با وست همان معاملهٔ
که دل سوخته بحال او میکرد چنانکه سابق ذکر شد و علامهٔ
مجلسی قدس سره فرموده این است و جز این نیست که مبالغه
فرمودند اهل بیت عصمت علیهم السلام در امر بداء از جهت رد
بر یهود که میگویند اینکه خدا فارغ از امر گردیده و رد بر نظام
و بعضی از معتزله که میگویند اینکه خدای تعالی آفرید موجودات را
دفعةً واحدةً بر همان نحوه که فعلاً بر آن هستند از معادن بودن
و گیاه بودن و حیوان بودن و مقدم نشده آفرینش حضرت
آدم ع بر آفرینش فرزندان او بلکه تقدم بحسب ظهور است

نه بحسب حدوث و وجود واین است وجز این نیست که اخذ کردند این مقاله را از اصحاب کمون وظهور از فلاسفه که قائلند بعقول ونفوس فلکیه وباینکه خدای تعالی اثر نفرموده حقیقةً مگر در عقل اوّل پس ایشان معزول کرده اند خدا را از ملکش ونسبت میدهند حوادث را بسوی آنها پس نفی فرمودند اهل بیت عصمت علیهم السّلام این مقاله را در ردّ ایشان واثبات کردند اینکه خدای تعالی کُلَّ یَوْمٍ فِی شَأْنٍ یعنی کار خدا هر روزه هست معدوم ساختن چیزی واز کتم عدم بوجود آوردن چیز دیگر و میرانیدن شخصی واحیا کردن دیگری الی غیر ذلک از جهت اینکه ترک نمیکنند عباد تضرّع کردن بسوی خدا ومسئلت نمودن از او وطاعت وتقرّب جستن بسوی او را بآنچه صلاحیّت داشته در امور دنیا وعقبای ایشان واز جهت اینکه امیدوار باشند بر تصدّق دادن بر فقراء وصلهٔ ارحام وبرّ بوالدین ونیکی کردن بطول عمر وزیادتی رزق وغیر اینها وفرموده پس از آن بدان اینکه آیات واخبار دلالت دارند بر اینکه خدای تعالی

آفریده دو لوح را که ثابت فرموده در آن دو آنچه حادث میشود از کائنات یکی از آن دو لوح محفوظ است که تغیری در او نیست اصلاً واو مطابق است با علم خدای تعالی ودیگر لوح محو واثبات است پس ثابت میکند در او چیزی پس محو میفرماید او را از جهة حکمتهای بسیار که مخفی نیست بر صاحبان عقل مثلاً می نویسد در او اینکه عمر زید پنجاه سال است ومعنای او این است که مقتضای حکمت این است که بوده باشد عمر او باین مقدار هرگاه بجا نیاورد چیزی را که اقتضا کند طول عمر او را یا کوتاهی عمر او را پس هرگاه صلهٔ رحم کند مثلاً محو میفرماید پنجاه را ومی نویسد بجای او شصت را وهرگاه قطع رحم کند می نویسد جای پنجاه چهل را ودر لوح محفوظ است اینکه او صلهٔ رحم میکند وعمر او شصت سال است چنانکه طبیب حاذق هرگاه مطّلع شود بر مزاج شخصی حکم میکند باینکه عمر او بحسب این مزاج میباشد شصت سال پس هرگاه زهر بیاشامد بمیرد یا بکشد او را انسانی پس کم شود

ازاین شصت سال یا اینکه استعمال کند دوائی یا که توی شود مزاجش بواسطهٔ او پس زیاد شود از آن مقدار که آن طبیب گفته بود پس خلاف قول او واقع نشده و تغیر واقع شونده دراین لوح یعنی لوح محو واثبات نامیده شده به بداء وجه تسمیه یا این است که چون شباهت دارند باو چیزهائی که شباهت داشتن است در سایر چیزهائی که اطلاق کرده میشود بر خدای تعالی از ابتلاء و استهزاء و سخریه یعنی بداء بر حقیقت است در جائی که اطلاع حاصل شود بعد از اینکه نبوده و چون آثار خلاف امر اول ظاهر میشود در باری تعالی مجرد اظهار داشتن است خلاف آنچه ظاهر بوده پس در اثر شباهت دارد بداء را مثل ابتلاء و استهزاء و سخریه که در مورد باری تعالی اطلاق کرده میشود بلحاظ معامله کردن خدا است معاملهٔ کسی که امتحان کند یا استهزاء کند یا سخریه کند و فرموده یا وجه تسمیه این است که ظاهر میشود از برای ملائکه یا از برای خلق هرگاه خبر داده شوند باول یعنی آنچه که محو میشود خلاف

(یعنی بداء بر حقیقت است در جائی که اطلاع حاصل شود بعد از اینکه نبوده — منه المؤلف)

آنچه که دانسته شد لولا وجه استبعادی است در تحقق این دو لوح و چه محالی لازم آید دراین محو واثبات تا حاجت افتد بسوی تاویل و تکلف واگرچه ظاهر نباشد حکمت در او از برای ما از جهت عجز عقول ما از احاطه داشتن باو با اینکه حکمتها در او ظاهر است از آنجمله اینکه ظاهر شود از برای ملائکه و اطلاع دارندگان با و لطف خدای تعالی به بندگانش و رسانیدن ایشان را در دنیا بسوی آنچه مستحق آن شوند پس بواسطهٔ او معرفتشان زیاد شود و از آنجمله این است که بدانند عباد بسبب اخبار فرستاده شدگان و حجتهای خدا علیهم السلام اینکه از برای اعمال حسنهٔ ایشان مثل این تأثیرات است در صلاح امور ایشان و از برای اعمال سیئهٔ ایشان تأثیری است در فساد امور ایشان پس داعی شود مر ایشان را بسوی خیرات و صارف شود مر ایشان را از سیئات پس ظاهر شد اینکه از برای این لوح تقدم است بر لوح محفوظ از جهتی بواسطه گردیدن آن لوح محو و اثبات

سبب از برای حصول بعض از اعمال و بواسطهٔ حصول منقش
شود در لوح محفوظ حصول او پس توهّم نرود اینکه بعد از اینکه
نوشته شود در این لوح محفوظ فائدهٔ نیست در محو و اثبات
و از آنجمله آن است که هرگاه خبر دهند انبیاء و اوصیاء احیاناً
از نوشته شدهٔ در لوح محو و اثبات پس از آن خبر دهند بخلاف
او لازم شود ایشان را اعتقاد باو و بها شد در این امر
سخت کردن تکلیف بر ایشان و سبب ساختن از برای زیادتی
اجر ایشان چنانکه سبب ساختن زیادتی اجر است در سایر
چیزهائی که مبتلا میسازد خدا بندگانش را از تکلیفهای
شاقّه و وارد ساختن اموری که عجز دارد اکثر عقول از احاطه
بآنها و بآنها امتیاز داده میشوند مسلمانهائی که فایز شده اند
بدرجات یقین از ضعفائی که نیست از برای ایشان قدم
راسخ در دین و از آنجمله این است که بوده باشد این اخبار
تسلیه از برای گروهی از مؤمنین که منتظرند مر فرج اولیاء
خدا و غلبهٔ حق و اهل او را مثل آنچه روایت شده در قصهٔ

نوح ع وقتیکه خبر داد بهلاکت قوم پس از آن بتأخیر افتاد
چنین شد چند مرتبه چنانکه روایت کرده شده در فرج اهل بیت
علیهم السّلام و غلبهٔ ایشان بواسطهٔ اینکه ایشان علیهم السّلام
اگر خبر میدادند شیعه را در اول ابتلاء شان باستیلاء مخالفین
و شدّت محنتشان باینکه نیست فرج ایشان مگر بعد از هزار
سال یا دو هزار سال هرآینه شیعیان مأیوس میشدند
و بر میگشتند از دین ولیکن ایشان خبر دادند شیعیان خود را بتعجیل
فرج و بسا بود خبر میدادند آنها را باینکه ممکن است اینکه حاصل شود
فرج در بعضی از ازمنهٔ قریبه از جهة اینکه ثابت باشند بر دین و ثواب
داده شوند بانتظار فرج مؤلف گوید چنانکه احکام شرعیه
از روی مصالح و مفاسد نفس الامریّه هست و آن مصالح
و مفاسد بعضی علّت تامّه و بعضی مقتضی همچنین در غیر تشریعیات
و در جائی که مقتضی باشد قابل است از برای نیامدن مقتضی
بالفتح چنانکه در احکام شنیدی پس میگوئیم لوح محو و اثبات
لوحی است که در اوست اقتضائیات و تبدّلات آنها

بسبب نسخ یا بجود مقتضی دیگر که ظاهر شود اثر او مقارن با اثر
مقتضی اول یا بعد او و لوح محفوظ لوحی است که منکشف است
در او فعلیات امور و خدا و عالمیان عالم بهر دو بوده و هست
پس تعدد لوح بواسطهٔ تعدد آنهاست و حکمت بروز آثار
پادشاهی خدا تعالی مقتضی وجود هر دو لوح است و مبادا توهم
رود اینکه اظهار داشتن چیزی که واقع نخواهد شد منافات
دارد بقاعدهٔ لطف زیرا که باعث میشود از برای لغزش ضعفا
در امر دین و کم شدن اعتماد از قول انبیاء و ائمه هدی علیهم السلام
زیرا که میگوئیم اما اولا اینکه لغزش واقع نخواهد شد مگر بواسطهٔ
تقصیر ایشان در معرفت پس منتهی میشود امر بتقصیر خود ایشان
چنانکه بنا بر خبری از حضرت صادق علیه السلام بعد از آن
که حضرت نوح خبر داد بهلاکت و نزول عذاب وقتیکه هستهٔ
خرمائی که غرس کرد سبز شود و ثمر دهد و بخورند اهل حضرت از او
و چنین شد و عذاب نازل نشد اصحاب او عرض کردند
یا نبی الله الوعد الذی وعدتنا یعنی ای پیغمبر خدا چه شد

آن وعده را بجا نیاوردی پس خواند نوح پروردگار خویش را
پس وحی فرمود بسوی او اینکه دوباره غرس کند تا وقتیکه
نخل شد و ثمر کرد و از او خوردند آن وقت عذاب نازل میشود
پس حضرت نوح خبر داد بقومش آنها سه فرقه شدند بعضی مرتد
و بعضی منافق و بعضی ثابت ماندند در دین تا ده مرتبه چنین شد
و عذاب نازل نشد و باز ماندگان در هر دفعه سه فرقه شدند
فرقهٔ ثابت در دین و فرقهٔ مرتد و فرقهٔ منافق در دفعهٔ دهم مردی
از اصحاب خاص او و مؤمنین بنزد او آمدند و گفتند یا نبی الله
فَعَلْتَ بِنَا مَا وَعَدْتَ اَوْ لَمْ تَفْعَلْ فَاَنْتَ صَادِقٌ
نَبِیٌّ مُرْسَلٌ لَا نَشُكُّ فِیكَ وَلَوْ فَعَلْتَ ذٰلِكَ بِنَا
یعنی ای پیغمبر خدا چه بجا آری نسبت با وعدهٔ خود را و چه بجا نیاوری
که تو راستگو و پیغمبر مرسلی شک در تو نمیکنیم اگر چه این آزمایش
از تو سر زند نسبت بما پس در آن وقت پس از قول ایشان
هلاکت کافرین را خدا در میان آورد فرمود حضرت صادق
علیه السلام فعندها اهلکهم الله و نجّی نوحاً معهم بعد ما صفوا

وَذَهَبَ الْكَدَرُ مِنْهُمْ یعنی پس نجات داد ایشان را خدا
و نجات داد نوح را با ایشان بعد از اینکه صافی و بی غش شدند
و کدورت و تیرگی از ایشان رفت مؤلف گوید اگر
استقامتی بود از برای کسانی که مرتد شدند و منافق شدند مثل
کسانی که باقی ماندند بعقیدهٔ خود هرآینه این امتحان درکار نمی آمد
زیرا که این امتحان بحسب ظاهر این خبر برای این بود که جدا شوند
کسانی که در ایمان ایشان غش بود از کسانی که غشی در ایمانشان
نبود پس هلاکت از خود ایشان است و لیکن تقریر کرده شود از برای
حسن امتحان باینکه هرگاه کسی مقصر باشد در ایمانی که حقتعالی
از او خواسته وَمَعَ ذٰلِکَ از خواهان نزول عذاب باشد بر کفاری
که در جنس تقصیر با آنها شرکت دارد و اظهار کند خواستن خود را
بطلب نفرین جا دارد فراهم آوردن اسبابی که ظاهر شود
که این هم از آنهاست در جنس تقصیر پس میتوان گفت که
اگر طلب نکرده بودند این گروه از پیروان حضرت نوح ع نفرین
نمودن او را بر قوم این امتحان فراهم نمی آمد و در خبری دارد

که طلب کردند نفرین را حاصل اینکه با تقصیر چون طلب کردند
نزول عذاب را ممتحن شدند یا اینکه با وجود تقصیر میخواستند
که خدا معامله کند با آنها آن معامله که با مؤمنان خالص میفرماید
که اگر عطائی با آنها فرماید اظهار عداوت میکردند با آنها
پس ممتحن شدند حَتّٰی یَمِیزَ اللّٰهُ الْخَبِیثَ مِنَ الطَّیِّبِ چنانچه
که دارد در خبری خدا وحی نمود بسوی نوح ع که در این زمان صبح
نورانی حق از شب ظلمانی باطل هویدا شد برای دیدهٔ تو و حق
خالص گردید و کدورتها از آن مرتفع شد بمرتد شدن هر که
طینت او خبیث و بد بود اگر من هلاک میکردم کافران را
و باقی میگذاشتم آنها را که مرتد شدند هرآینه تصدیق نکرده
بودم و وفا ننموده بودم بآن وعدهٔ سابق که کرده بودم با مؤمنانی
که خالص گردانیده بودند توحید را از قوم تو و چنگ زده بودند
بریسمان پیغمبری تو و آن وعده آن بود که ایشان را خلیفه
گردانم در زمین و محکم گردانم از برای ایشان دین ایشان را
و بدل کنم ترس ایشان را بایمنی تا خالص شوند به بندگی

برای من نه برطرف شدن شک از دلهای ایشان پس چگونه
می توانست بود خلیفه گردانیدن و متمکن ساختن و خوف را
با ایمنی بدل کردن بآنچه من میدانستم از ضعف یقین آن جماعت
که مرتد شدند و بدی طینت ایشان و درشتی پنهان ایشان
که نتیجه های نفاق و رشته گمراهی بود زیرا که این جماعت استشمام
میکردند از من شمیم پادشاهی را که من بمؤمنان خالص خواهم
داد در وقتیکه ایشان را خلیفه گردانم در زمین و دشمنان
ایشان را هلاک کنم و اگر رائحه این دولت بمشام ایشان
میرسید هر اینه طمع در آن خلافت میکردند و نفاق پنهان
ایشان مستحکم میشد و در ضلالت و گمراهی خاطرهای ایشان
متمکن میشد و اظهار عداوت با مؤمنان خالص میکردند
و با ایشان محاربه و مجادله میکردند از برای طلب پادشاهی
الحدیث خلاصه اینکه امر دوران داشت میانه جهنم رفتن
ایشان با اذیت مؤمنان و جهنم رفتن ایشان بدون اذیت
ایشان پس اول اولی بود بلکه ماندن ایشان باعث

اختلال در دین هم میشد چنانی که در تتمه این خبر دارد پس
بعمل نمی آمد تمکین در دین و انتشار حق در میان مؤمنان با این
فتنه ها و جنگها و ثانیاً اینکه میگوئیم در اخبار بدائیه یا مقارن
بوده ظهور خلاف بذکر جهت چنانی که در روایت معتبره
هست از حضرت صادق علیه السّلام که مردی از یهود در رسید
در وقت عبور به پیغمبر صلعم پس عرض کرد السّام علیک پس
فرمود پیغمبر صلعم علیک پس عرض کردند اصحاب که این است
و جز این نیست که سلام کرد بر تو بموت پس گفت موت بر تو
باد فرمود پیغمبر صلعم و چنین رد کردم من یعنی من هم گفتم همان مرگ
بر تو باد پس از آن فرمود پیغمبر صلعم بدرستیکه این یهودی را میگزد
ماری از پس گردن او یا پس سر او پس میکشد او را فرمود حضرت
صادق علیه السّلام پس رفت یهودی پس جمع کرد هیزم
بسیار پس حمل نمود او را پس هنوز دیر نکرده که برگشت پس فرمود
باو رسول خدا صلّی الله علیه و آله که بگذار هیزم را بر زمین پس
ناگاه دیدند ماری در میان هیزم که میگزد چوبی را پس فرمود

ای یهودی چه عملی کردی در امروز عرض کرد عملی نکردم مگر اینکه
هیزم را حمل نمودم و آوردم و بود با من دو نان خشک پس
یکی را خوردم و دیگری را صدقه دادم بر مسکینی پس فرمود رسول
خدا ص بواسطهٔ این صدقه دفع فرمود خدا از او و فرمود بدرستیکه
صدقه دفع میکند مردن سوء را پس منکشف فرمودن جهت
ظهور خلاف را باعث علم است براینکه آن بزرگواران عالمند
باحکام اقتضائیه و موانع آنها و یا آنکه اظهار داشته باشند
باینکه این خبری که میدهم از احکام اقتضائیه هست نه اینکه حتماً واقع
خواهد شد چنانکه در روایت عمرو بن حمق است که بعد از آنکه امیر المؤمنین
علیه السلام خبر داد بلا تا سنهٔ سبعین میگوید عرض کردم بِأَبِی
أَنْتَ وَأُمِّی قُلْتَ إِلَى السَّبْعِینَ بَلَاءٌ فَهَلْ بَعْدَ السَّبْعِینَ
رَخَاءٌ یعنی پدر و مادرم فدایت باد فرمودی تا سال هفتاد بلاء است
پس آیا بعد از آن سنه فرج هست فرمود آری ای عمرو بعد از بلاء رخاء است
وَیَمْحُو اللهُ مَا یَشَاءُ وَیُثْبِتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْکِتَابِ الْحَدِیثَ
پس اقتران بفرمایش خدای تعالی وَیَمْحُو اللهُ مَا یَشَاءُ تا آخر

قرینه هست براینکه این بسبب اقتضاء است و قابلیت محو دارد و اگر
گفته شود این اقتران برای مناسبت تبدل بلاء برخاء بوده میگوییم
منافات دارد به تتمهٔ حدیث که ابی حمزه میگوید عرض کردم خدمت
حضرت باقر علیه السلام إِنَّ عَلِیّاً کَانَ یَقُولُ إِلَى السَّبْعِینَ
بَلَاءٌ وَبَعْدَ السَّبْعِینَ رَخَاءٌ فَقَدْ مَضَتِ السَّبْعُونَ
وَلَمْ یَرِدْ رَخَاءٌ یعنی امیر المؤمنین ع میفرمود که تا سنهٔ هفتاد
بلاء است و بعد از او فرج است پس گذشت هفتاد و ندیدیم فرج
میگوید ابی حمزه که فرمود بمن حضرت باقر علیه السلام یا ثابت
إِنَّ اللهَ کَانَ قَدْ وَقَّتَ هٰذَا الْأَمْرَ فِی السَّبْعِینَ فَلَمَّا
قُتِلَ الْحُسَیْنُ عَلَیْهِ السَّلَامُ اشْتَدَّ غَضَبُ اللهِ عَلَى أَهْلِ
الْأَرْضِ فَأَخَّرَهُ إِلَى أَرْبَعِینَ وَمِائَةِ سَنَةٍ فَحَدَّثْنَاکُمْ
فَأَذَعْتُمُ الْحَدِیثَ وَکَشَفْتُمْ قِنَاعَ السِّتْرِ فَأَخَّرَهُ اللهُ
وَلَمْ یَجْعَلْ لِذٰلِکَ عِنْدَنَا وَقْتاً ثُمَّ قَالَ یَمْحُو اللهُ مَا
یَشَاءُ وَیُثْبِتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْکِتَابِ یعنی بدرستیکه خدا معین
فرموده بود وقت فرج را در انجام سنهٔ هفتاد پس همینکه

کشته شد حسین علیه السلام شدید شد غضب خدا بر اهل زمین پس
بتاخیر افکند او را تا صد و چهل سال پس ما بشما خبر دادیم و شما افشاء
کردید این حدیث را یعنی وقوع فرج را در سنهٔ صد و چهل و پرده اشتید
پردهٔ پنهانی را پس خدا مؤخر داشت و را یعنی از سنهٔ صد و چهل هم
و دیگر قرار نداد از برای زمان فرج نزد ما وقتی را پس از آن تلاوت
فرمود يَمْحُوا اللّٰهُ مَا يَشَآءُ وَيُثْبِتُ وَعِنْدَهٗٓ اُمُّ الْكِتَابِ
مؤلّف گوید ظاهر است این فرمایش در اینکه در اوّل ثابت بودم
موقت بودن تا سنهٔ سبعین پس محو گردید و ثابت شد مائه و اربعین
و او هم محو گردید خلاصه مقرون بوده خبر دادن باظهار اینکه این از احکام
اقتضائیه حتمیت و امّا از قبیل خبر فضیل از حضرت باقر علیه السلام که
فرمود اَلْعِلْمُ عِلْمَانِ عِلْمٌ عِنْدَ اللّٰهِ مَخْزُوْنٌ لَمْ يَطَّلِعْ عَلَيْهِ
اَحَدٌ مِنْ خَلْقِهٖ وَعِلْمٌ عَلَّمَهٗ مَلَآئِكَتَهٗ وَرُسُلَهٗ فَاَمَّا
عِلْمُ مَلَآئِكَتِهٖ وَرُسُلِهٖ فَاِنَّهٗ سَيَكُوْنُ وَلَا يُكَذِّبُ نَفْسَهٗ
وَلَا مَلَآئِكَتَهٗ وَلَا رُسُلَهٗ وَعِلْمٌ عِنْدَهٗ مَخْزُوْنٌ يُقَدِّمُ
فِيْهِ مَا يَشَآءُ وَيُؤَخِّرُ مَا يَشَآءُ وَيُثْبِتُ مَا يَشَآءُ يعنی

علم دو علم است علمی است نزد خدا که مخزون است و مطلع نشده بر او
احدی از خلقش و علمی است که عالم است با و ملائکه و رسولان او
پس آنچه عالم است با و ملائکه و پیغمبران پس و خواهد شد و تکذیب
نمیکند خود را و نه ملائکه و نه رسولان خود را و علمی که نزد خودش
مخزون است مقدم میدارد در او آنچه که بخواهد و تاخیر می اندازد آنچه
که بخواهد و ثابت میدارد آنچه که بخواهد پس میگوئیم که محمول است
بر اینکه نداده بر آنها علم باینکه اقتضائیات وقوع پیدا خواهد کرد
بنحوی که اقتضا دارند پس در آنچه ملائکه و پیغمبران را عطا فرموده
خدای تعالی که عطا کرده علم بآنچه واقع شد یا است حتمی بنحو
حتم در وقوع و در اقتضائیات بنحو اقتضاء و لذا هرگاه
اقتضاء خبر دهند و واقع نشود منافات با اقتضاء ندارد که موجب
تکذیب شود بلکه اگر بنحو حتم وقوع خبر دهند غیر از یقین ...
در خیال افتند منافقین و کفار زبان بطعن و تکذیب دراز
و بسا لازم شود در آن وقت کشف جهت چنانی که در قصهٔ یونس
شناختی پس آن علم مخزون که مقدم میدارد در او خدا

آنچه بخواهد یا مؤخر میدارد آنچه بخواهد یا ثابت میدارد فعلیت حکم اقتضائی است حاصل اینکه ملائکه و رسولان میدانند بنحوهٔ اقتضاء امّا فعلیت چه خواهد بود پس نه و تقدّم و تأخّر و ثابت داشتن در فعلیت است نه در اقتضاء و شاهد براین حمل از قبیل خبری است که صاحب احتجاج از امیرالمؤمنین علیه السّلام نقل کرده که فرمود لَوْلا آیَةٌ فِی کِتابِ اللّٰهِ لَاَخْبَرْتُکُمْ بِما کانَ وَبِما یَکُونُ وَبِما هُوَ کائِنٌ اِلی یَوْمِ الْقِیٰمَةِ وَهِیَ هٰذِهِ الْآیَةُ یَمْحُوا اللّٰهُ ما یَشاءُ وَیُثْبِتُ وَعِنْدَهُ اُمُّ الْکِتابِ یعنی اگر نبود آیه در کتاب خدا هر آینه خبر میدادم شمارا بآنچه که شده و بآنچه که میشود و بآنچه که او شونده است تا روز قیامت و آن این آیه است یَمْحُوا اللّٰهُ ما یَشآءُ وَیُثْبِتُ وَعِنْدَهُ اُمُّ الْکِتابِ یعنی محو میکند خدا آنچه که بخواهد و ثابت میدارد آنچه که بخواهد و نزد اوست امّ الکتاب از اکثر مفسّرین حکایت شده که امّ الکتاب لوح محفوظ است و معنی اینگونه اخبار این است که اگر نبود اینکه نمیدانیم از روی این آیه که عاقبت کار

چه خواهد بود خبر میدادیم بوقوع پس مراد این است که ما میدانیم بنحوهٔ اقتضاء نه بنحوهٔ فعلیت و میتوان گفت که فرمایش امیرالمؤمنین علیه السّلام در خبر سابق نَعَمْ بَعْدَ الْبَلاءِ رَخاءٌ که ترجمهٔ او را شنیدی از باب ذکر قاعده باشد یعنی قاعدهٔ بعد از بلاء فرج است مثل اینکه بگویند بعد از عسر یسر است پس کمال ظهور دارد در اقتضاء گوئی نه خبر دادن از وقوع بنحوهٔ جزم و ذکر نشدن قرینهٔ اقتضاء در بعضی از اخبار دلالت بر نبودن او نمیکند زیرا که علاوه بر امکان حذف منحصر نیست قرینه در لفظیه بودن و چونکه معلوم گردید فرق میانهٔ مطالب حتمیة الوقوع و مطالب اقتضائیة الوقوع در مرحلهٔ اخبار پس وقوع بداء در بعضی از چیزها باعث شبهه نخواهد بود در هر امری خصوصاً نسبت بمطالب قطعیّه چون مطالب اعتقادیّه زیرا که با قطع نظر از این فرق جا ندارد بداء در مطالبی که عقل حاکم است بتحقّق آنها و نیست در آنها فرمایشات شرع مگر مؤکّد حکم عقل زیرا که بداء در مطالب اقتضائیة الوقوع هست نه در مطالبی که از برای آنها تحقّق است بالفعل

چون وجود باری تعالی و صفات او و بعضی خود کش و بهشت و دوزخ
و غلمان لازم الوقوع است چون معاد روحانی و جسمانی از جهة حکم
عقل لازم داشتن تکلیف عباد را و ترک نکردن قادر عالم بجهة فعل
اکمل بدون جهت چنانکه عقل حاکم است باینکه خالی از حسن
نیست عفو نمودن در صورتیکه صورت داشته باشد عفو نه اینکه بحدی
رسیده باشد کار که جا نداشته باشد جز عقوبت چنانکه در دعا است
وَ اَیْقَنْتُ اَنَّكَ اَنْتَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِینَ فِی مَوْضِعِ الْعَفْوِ
وَ الرَّحْمَةِ وَ اَشَدُّ الْمُعَاقِبِینَ فِی مَوْضِعِ النَّكَالِ وَ النَّقِمَةِ
و همچنین از حکم عقل قطعی است که خداوند عالم قادر فعل قبیح نمیکند
پس ظلم بعباد نکرده و نخواهد کرد و قبیح است که ترجیح دهد مفضول را
بر فاضل و رئیس کند بر خلق فاسق را و مرجع احکام قرار دهد جاهل را
و میتوانیم بگوئیم که فرق است میانه اخبار بوجود و حکایت از کذارشات
موجود نه از راه اینکه بگوئیم که چنانکه در اخبار از وقایع ماضیه
همچنین نسبت بوقایع مستقبله زیرا که اخبار بانها بدون علم بانها
نیست و علم بانها بدون وجود آنها در موطن آنها تصور نمیشود چنانی

که دیدن زید بدون وجود زید تصور نمیشود بعبارت دیگر علم چون
رؤیت است و چنانی که رؤیت بدون مرئی نمیشود همچنین علم بدون
معلوم نمیشود چون محال است انکشاف بدون منکشف لذا متکلمین
گفته اند که علم تابع است بلکه از روی اینکه کذارشات بوجود بعد از
مفروغیت از وجود موجود است و اخبار بوجود در محل اقتضاء وجود است
لیکن کذارشات در محل تحقق وجود است نه اقتضاء وجود و چرا
آیات و اخبار از وقایع بهشتیان در بهشت و دوزخیان در دوزخ
از قبیل وَ نَادَیٰ اَصْحَابُ الْجَنَّةِ اَصْحَابَ النَّارِ اَنْ قَدْ وَجَدْنَا
مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا
قَالُوا نَعَمْ فَاَذَّنَ مُؤَذِّنٌ اَنْ لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَی الظَّالِمِینَ
یعنی ندا میکنند اهل بهشت اهل آتش را اینکه ما یافتیم حقیقت
آنچه که وعده فرموده بود بما پروردگار ما پس آیا یافتید شما
حقیت آنچه که وعده فرموده بود بشما پروردگار شما یعنی ما شواهد
که ما فرموده بودند رسیدیم آیا شما هم رسیدید میگویند آری پس منادی
ندا میکند میانه ایشان اینکه لعنت خدا بر ستمکاران است و مثل

قَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ
عَنَّا يَوْمًا مِنَ الْعَذَابِ قَالُوا أَوَلَمْ تَكُ تَأْتِيكُمْ رُسُلُكُمْ
بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا بَلَى قَالُوا فَادْعُوا وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ
إِلَّا فِي ضَلَالٍ یعنی میگویند کسانی که در آتش هستند بخزنهٔ
جهنم یعنی ملائکهٔ موکلین بایشان که متکفل امر عذابند بخوانید
پروردگار خود را تا تخفیف دهد از ما روزی از عذاب خزنه بآنها
میگویند آیا نبود که می آمد شما را پیغمبران شما بحجتها و دلیلها میگویند
بلی یعنی آمدند خزنه میگویند بخوانید یعنی ما مأذون نیستیم در خواندن
خود تان بخوانید و نیست دعاء کافرین مگر ضایع شونده یعنی
و فائده ندارد خواندن خود تان هم و مثل وَسِيقَ الَّذِينَ
كَفَرُوا إِلَى جَهَنَّمَ زُمَرًا حَتَّى إِذَا جَاءُوهَا فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا
وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَتْلُونَ
عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَيُنْذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا
قَالُوا بَلَى وَلَكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ
قِيلَ ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ

مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ
زُمَرًا حَتَّى إِذَا جَاءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا
سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ وَقَالُوا
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ
نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ یعنی
رانده میشوند کفار بسوی جهنم فوج فوج تا میرسند بجهنم و گشوده
میشود درهای او و میگویند بایشان خزنهٔ جهنم آیا نیامد شما را پیغمبران
که از جنس خود تان بودند که تلاوت میکردند بر شما آیات پروردگار تان را
و انذار میکردند شما را از مشاهدهٔ امروز میگویند بلی یعنی آمدند و تلاوت
کردند و انذار نمودند ولیکن واجب است عقاب بر کسانی که کافر
بخدا شدند و می برند کسانی را که ترسکار بودند پروردگار خود را
بسوی بهشت دسته دسته همینکه رسیدند به بهشت و درهای
بهشت پیش از آمدن ایشان گشوده شده میگویند بایشان خزنهٔ
یعنی در وقت استقبال ایشان سلام علیکم پاکیزه هستید
شما پس داخل بهشت شوید در حالتیکه اهل خلود در بهشت هستند

و آنها میگویند حمد مر خدائی را که ظاهر ساخت از برای ما صدق
وعدهٔ خود را و بما میراث داد زمین بهشت را از اهل آتش جا
میگیریم از بهشت هر کجا که بخواهیم پس نیکوست اجر عمل کنندگان
خلاصه اینکه تا حشر و نشری نباشد این حکایات صحت پذیر
نیست بواسطهٔ اینکه اینها در مورد وجود است نه در مورد اقتضا
وجود که قابل بداء بوده باشد که در واقع اخبار بوجود در مورد
اقتضاء بمعنی اظهار حکم داشتن بوجود است و این معنی بگنجد در حکایات
از گذارشات موجوده ایضاً میگوئیم که کافی است از برای حقیقت
خواستن قطع بوقوع را در تحقق تصدیق خدا و پیغمبر والا کافی
بود در تمام موارد حق دانستن آنچه که واقع میشود بدون اینکه
بدانند که چه خواهد شد برگردیم بمقام خود و میگوئیم پس ثابت
گردید محال نبودن نسخ و میگوئیم که بعض یهود ادعای استحاله
میکنند بنا بر آنچه محقق قمی نقل فرموده در قوانین علامه و حال آنکه
حکایت شده از توریتی که در دست ایشان است اینکه جایز
بوده تزویج خواهر به برادر در زمان حضرت آدم علی نبینا و آله

و علیه السلام بلکه نقل شده از توریة که ساره زوجهٔ حضرت
ابراهیم خلیل علی نبینا و آله و علیه السلام خواهر پدری او
بوده پس بنا بر آنچه که در دست ایشان است تا زمان
حضرت ابراهیم علی نبینا و آله و علیه السلام حکم حلیت بوده
و در شریعت حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام
حرام شده پس نسخ در این حکم واقع شد چنانی که حکایت
شده از باب هیجدهم از سفر احبار باین نحو شول خیوتا
دِ ختخ بَر تا دِ یموخ ویتاد بیتاین ویتالیدد
لا تِکَلِّت شول خیوتا ترجمه باین است که عورت خواهر
خود را چه دختر پدرت و چه دختر مادرت خواه در خانه زائیده شود
و خواه در بیرون خانه زائیده شود کشف عورت آنها مکن
و نقل از بعضی شده در تفسیر این آیه که مثل این نکاح مساوی
با زناست و از سفر مثنی نقل شده این عبارت ارور شالحب
هُوخیو عِم اَختُو بَت اَبیو که ترجمه است باینکه لعنت
بر کسیکه با خواهر خود چه دختر پدر و چه دختر مادرش بخوابد

مؤلف گوید مخفی نماند که این سخن ما بر سبیل نقض بود و پس والا ما شیعه مسلم نمیداریم اینکه در زمان حضرت آدم علی نبینا وآله وعلیه السلام بلکه بحسب بعضی از اخبار همیشه حرام بوده چنانکه بسند معتبر نقل شده از زراره که سؤال کرد از حضرت صادق علیه السلام از ظهور نسل از حضرت آدم ع که چگونه بوده پس بدرستیکه مردمانی نزد ما یعنی عامه میگویند که خدای تعالی وحی کرد بسوی آدم ع اینکه تزویج کند دختران خود را به پسرانش و این خلق تا ما اصلشان از برادران و خواهران بوده فرمود حضرت صادق علیه السلام تَعالَی اللهُ عَن ذٰلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا يَقُولُ مَن قالَ هٰذا بِاَنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ صَفوَةَ خَلقِهِ وَاَحِبّائَهُ وَاَنبِيائَهُ وَرُسُلَهُ وَالمُؤمِنِينَ وَالمُؤمِناتِ وَالمُسلِمِينَ وَالمُسلِماتِ مِن حَرامٍ وَلَم يَكُن لَهُ مِنَ القُدرَةِ ما يَخلُقُهُم مِن حَلالٍ وَقَد اَخَذَ مِيثاقَهُم عَلَى الحَلالِ الطُّهرِ الطّاهِرِ الطَّيِّبِ یعنی خدا بالاتر از این است که چنین کار را از او سر زند میگوید کسی که گفته یعنی هر کسی قائل است باینکه

خداوند عزّ وجلّ آفریده برگزیدگان از خلقش و دوستان و انبیاء و رسولانش را و مردان و زنانی که صاحب ایمانند و مردان و زنانی که اسلام دارند از حرام و نداشته قدرت که بیافریند ایشان را از حلال و حال آنکه گرفته از ایشان پیمان بر حلال و پاک و طاهر و طیب بودن و بنا بر آخر این خبر حوریه برای شیث خداوند عالمیان فرستاد و حوریه دیگر برای یافث و برای شیث پسری بهم رسید و برای یافث دختری و او را به پسر شیث دادند و بنا بر خبر دیگر خداوند عالمیان جنیه بصورت انسی فرمود و امر کرد تزویج کردن او را بقابیل و حوریه فرستاد از برای هابیل و بعض از اخبار که دلالت دارد بر تزوج خواهر به برادر محمول است بر تقیه چون قول عامه بر آن بوده نه اینکه گمان کنی در فرض صدور نسخ را زیرا که در قصص و حکایات نسخ معنی ندارد بلکه معلوم میشود که این از محرفات توریة هست چنانی که قصصی که در عهد عتیق و عهد جدید است در مورد انبیاء که عاقل نمی پسندد

اورا كه نسبت داده شود بمؤمنی چه رسد بانبياء و از اكاذيب است
نه اينكه در دين اسلام آن حكايات منسوخ شده باشد زيرا
كه انقلاب در امر واقعی كه موجود شده ممكن نيست و ايضاً
اين بعض يهود چگونه ادعای استحاله كرده و حال آنكه
بحسب آنچه كه در دست ايشان است هر جنبنده در زمان
حضرت نوح علی نبينا و آله و عليه السلام حلال بوده
چنانكه محقق قمی رحمه الله در قوانين نقل فرموده و بود
اورا در توريه و حكايت شده آيه سيم از باب نهم سفر
تكوين در حكايت از خطاب بنوح ع و اولاد او باين نحو
كُل رِجَادِيلي خَيا تَنُوخُون هَوِيمِظْنَا آخ يَرَق
يِهِيلِي تَنُوخُون كُل كه مترجم است باينكه هر جنبنده
كه زنده باشد برای شما طعام خواهد شد همه را چون
علف سبز بشما دادم تجويز داين حكم در شريعت حضرت
موسی علی نبينا و آله و عليه السلام منسوخ شد زيرا كه
بسياری از حيوانات كه نشخوار نميكنند و سم شكاف هم

ندارند خواه بری باشند خواه بحری در شرع حضرت موسی ع
حرام شد بنابر آنچه حكايت شده و علامه حلی قدس سره در تهذيب
فرموده كه هو معارض بوقوع النسخ عندهم كما
فی البقرة التی امروا بذبحها فانه جعله مؤبدا
عليهم ثم نسخه وامرهم بتقريب الخبز فی
كل يوم بكرة وعشيا ثم نسخه يعنی قول يهود
در امتناع نسخ از دو جهت كه اگر فعل حسن باشد
ممتنع است نهی از او و اگر قبيح باشد ممتنع است امر باو
معارض است بواقع شدن نسخ نزد ايشان چنانكه
در بقره كه مامور شدند بذبح او مؤبد بود بر ايشان
پس نسخ گرديد و مامور شدند باينكه هر روز دو بره
از گوسفند در صبح و عشا قربانی آورند يعنی يكی صبح ديگری
عشاء پس از آن منسوخ گرديد مؤلف گويد ليكن در اين
عبارت سخنی است كه فهميده ميشود از كلام سابق ما در بيان
معنی نسخ و خواجه نصير الدين طوسی در تجريد آورده و فی

وَقَعَ حَیْثُ حُرِّمَ عَلَی نُوحٍ بَعْضُ مَا اُحِلَّ لِمَنْ
تَقَدَّمَ یعنی وبتحقیق واقع شده نسخ از آنجائیکه حرام
گردیده شده بر حضرت نوح بعض از آنچه حلال شده بود
از برای متقدم بر او و علامهٔ حلّی قدس سرّه و ملّا علی قوشچی
در شرح این عبارت نقل از توریة کرده اند که در او هست که
خدای تعالی فرمود به آدم و حوّا ع بتحقیق حلال کرده شده از برای
شما هر جنبندهٔ در زمین و حرام فرموده بعضی از حیوانات را
بر حضرت نوح و نیز در تجرید آورده که خداوند عالمیان واجب
فرموده ختنه را علی الفور بر انبیاء بعد از حضرت نوح ع و مباح
فرموده تأخیر او را بر حضرت نوح ع تا حین کبر و علامهٔ حلّی در
کشف المراد و فاضل مقداد در ارشاد الطالبین آورده اند
که مباح فرمود خدای تعالی از برای حضرت ابراهیم ع تأخیر ختان
فرزندش اسماعیل را و حرام فرمود بر حضرت موسی ع تأخیر او را
از هفت روز مؤلف گوید بحسب ظاهر این قصه از
مسلّمات بین یهود باید بوده باشد و نیز فرموده وَحُرِّمَ

اَلْجَمْعُ بَیْنَ الْاُخْتَیْنِ یعنی حرام گردیده شده جمع کردن
دو خواهر ملّا علی قوشچی گفته در شرح در شریعت موسی ع و شریعت
پیغمبر ما با مباح بودن او در شریعت آدم و نوح علیهما السلام
و بعضی نقل کرده اند از سفر تکوین که حضرت یعقوب ع جمع بین
الاختین فرمود لیاه و راحیل دخترهای خال خود را
تزویج نمود و حال آنکه در سفر احبار است وَ بَحْتَا اَخُو
لَاشْفَلِتْ لِمَعُوقِ لِگَلُودِی شُولَخِیو تُوعَل
لِخِیو که مترجم است که زنی را با خواهرش جمع مکن در نکاح
مبادا که عورت خیر را کشف کردی در اثنای زندگانیش
او را اذیت رسانی انتهی پس با وجود وقوع نسخ این
بعض یهود چگونه قائل باستحاله شده فصل حق
وقوع نسخ است و شیخ بهائی رحمه الله فرموده در زبدة الاصول
وَوُقُوعُهُ اِجْمَاعِیٌّ یعنی وقوع نسخ اجماعی است اما
در غیر شریعت حضرت خاتم الانبیاء صلوات الله علیه
و آله شریعتی نسبت بشریعت دیگر چون مسئلهٔ ختان

وجهین الاختین که در فصل سابق شناختی و در شریعت
واحده چون ذبح بقره و تقریب خروفین بنا بر فرمایش
علامهٔ حلی قدس سره چنانکه در فصل سابق شناختی و در
شریعت خاتم الانبیاء نسخ او نسبت بشرایع سابقه که واضح است
اما در خود بعض چون مسئلهٔ قبله چنانکه سابق ذکر شد
در خبر از تفسیر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام و چون
عدهٔ وفات که یکسال بود و ارث زوجه متوفی عنها زوجها
که بمقدار مخارج در یکسال بود که فرموده وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ
مِنكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجاً وَصِيَّةً لِأَزْوَاجِهِم
مَتَاعاً إِلَى الْحَوْلِ غَيْرَ إِخْرَاجٍ فَإِنْ خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ
عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنفُسِهِنَّ مِن مَّعْرُوفٍ وَاللَّهُ
عَزِيزٌ حَكِيمٌ یعنی و آنچنان کسانی که نزدیک بوفات
میشوند از شما و میگذارند زنان را پس باید وصیت
کنند وصیت کردنی از برای زنان خود یا اینکه وصیتی است
از خدا برای زنان ایشان یا اینکه برایشان است وصیت

برای زنان شان بحسب اختلاف تفاسیر مقداری که
منتفع شوند زنان باو در یکسال از نفقه و کسوه در وقتی
که از خانه های شوهران بیرون نروند پس اگر بیرون روند
از خانه های شوهرها پس نیست بر شما اهل و اولیاء میت
تقصیری در قطع نفقه و کسوه یا اینکه نیست بر شما گناهی
در ترک منع ایشان از خروج یا اینکه هرگاه بیرون
روند از عدهٔ یکسال نیست بر شما ذنبی که شوهر کنند
بنا بر اختلاف تفاسیر و خدا قادری است حکیم که منع میفرماید
از او مگر آنچه بمقتضای حکمت باشد شیخ طبرسی قدس سره
فرموده اتَّفَقَ الْعُلَمَاءُ عَلَى أَنَّ هَذِهِ الْآيَةَ
مَنسُوخَةٌ وَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع كَانَ الرَّجُلُ
إِذَا مَاتَ أُنْفِقَ عَلَى امْرَأَتِهِ مِنْ صُلْبِ الْمَالِ حَوْلاً
ثُمَّ أُخْرِجَتْ بِلَا مِيرَاثٍ ثُمَّ نَسَخَتْهَا آيَةُ الرُّبُعِ
وَالثُّمُنِ فَالْمَرْأَةُ يُنْفَقُ عَلَيْهَا مِنْ نَصِيبِهَا وَعَنْهُ ع
قَالَ نَسَخَتْهَا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ

وَعَشْرًا وَنَسَخَهَا آيَةُ الْمَوَارِيثِ يعنى اتفاق دارند
علما بر اينكه اين آيه نسخ كرده شده يعنى حكم باينكه
عدّهٔ وفات يك سال است كه حقّ او از مال شوهر وفات يافته
مقدار معاش يك سال است و در حديث حضرت صادق عليه السلام
چنين بود كه هرگاه مردى ميمرد نفقه داده ميشد بزنش از صلب
مال او در يك سال پس از آن بيرون كرده ميشد بدون ميراث
پس نسخ كرد اورا آيه ربع و ثمن پس زن انفاق كرده
ميشود از بهرهٔ خودش و از آن حضرت مرويست
كه نسخ كرد آيه را وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ الآية آيه يَتَرَبَّصْنَ
بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا يعنى نگاه دارند خود را
از شوهر كردن چهار ماه و ده روز يعنى عدّهٔ ايشان در وفات
اين مدّت است و نسخ كرد اين آيه را آيه مواريث يعنى
از ميان برداشت حكم باينكه حقّ ايشان مقدار معاش
يك سال است آيه ربع و ثمن و چون حكم حرمت مباشرت
زنها در شب ماه مبارك رمضان بحسب ظاهر در عهد

على بن ابراهيم و همچنين حرمت اكل بعد از نوم بنا
بر ثانى كه منسوخ شد بآيه شريفه أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ
الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَ
أَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ عَلِمَ اللهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ
أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ فَالْآنَ
بَاشِرُوهُنَّ وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللهُ لَكُمْ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا
حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ
مِنَ الْفَجْرِ الآية يعنى حلال كرده شد از براى شما شب روزه
افضاء بسوى زنانتان يعنى جماع كردن با ايشان آنها لباسند
براى شما و شما لباسيد براى ايشان يعنى سكون دل شما
با ايشان است و سكون دل آنها بشماست و بعضى گفته اند
كه قرار داده شده هر يك از آنها لباس براى ديگرى از جهت
چسبيدن جسد هر يك از آنها بجسد ديگرى كه هر يك پرده
از براى ديگرى چون جامه انتهى يا مراد اين است كه آنها
سبب عفّت شمايند و شما سبب عفّت ايشانيد و شيخ طبرسى

نقل از ربیع کرده که هُنَّ فِراشٌ لَکُمْ وَانْتُمْ لِحافٌ
لَهُنَّ یعنی ایشان بسترند از برای شما و شما لحافید از برای
ایشان انتهی دانست خدا اینکه شما میباشید که خیانت
میکنید نفسهای خود را شیخ طبرسی ره فرموده ای
لاتُؤَدُّونَ الْاَمانَةَ بِالْاِمْتِناعِ عَنِ الْمُباشَرَةِ یعنی
ادا میکنید امانت را به ممتنع شدن از مباشرت زنان
پس قبول کرد خدا توبهٔ شما را و بعضی گفته اند یعنی رخصت
داد شما را و سختی را از شما برد پس الحال مباشرت کنید
در شب و امر در اینجا از برای اباحه است قوله تعالی
وَابْتَغُوا تا قوله مِنَ الْفَجْرِ یعنی و طلب کنید آنچه خدا حکم کرده
برای شما از فرزند باینکه جماع کردن بامید این باشد که خدا او را
روزی کند فرزندی که عبادت خدا کند و تسبیح او نماید یا اینکه
طلب کنید آنچه که خدا در کتابش بیان او را فرموده از اباحهٔ
جماع در لیلهٔ صیام یعنی در پی این امر مرخص فیه بر آئید
چنانکه گفته شده اِنَّ اللهَ یُحِبُّ اَنْ یُؤْخَذَ بِرُخَصِهِ

کما یُحِبُّ اَنْ یُؤْخَذَ بِعَزائِمِهِ و بخورید و بیاشامید
تا اینکه ظاهر شود نخ سفید از نخ سیاه از فجر یعنی تا روشنی
روز از تاریکی شب امتیاز داده شود و روایت کرده علی بن
ابراهیم قمی قدس سره از حضرت صادق علیه السلام که فرمود
بود خوردن در ماه رمضان حرام در شب ماه رمضان بعد از
خوابیدن و جماع حرام بود در شب و روز ماه رمضان و بود
مردی از اصحاب رسول خدا صلعم که او را مطعم بن جبیر میگفتند
برادر عبدالله بن جبیر که پیغمبر خدا صلعم موکل فرمود او را در دهنهٔ
شعب در روز اُحد در پنجاه تیرانداز یعنی بسرکردگی ایشان
و اصحابش مفارقت کردند از او و ماند با دوازده مرد و کشته
شد بر در شعب و بود برادرش این مطعم بن جبیر پیرمرد ناتوانی
و صائم بود و اهلش دیر کردند در آوردن طعام پس بخواب
رفت پیش از اینکه افطار کند پس همینکه بیدار شد گفت
به اهلش که حرام است بر من خوردن در امشب پس همینکه
صبح کرد حاضر شد از برای حفر خندق پس بیهوش شد

پس دید او را رسول خدا صلعم پس شکایت کرد از برای او و بودند
گروهی از جوانان که جماع میکردند در شبها و رمضان در پنهان
پس نازل کرد خدا این آیه را پس حلال فرمود و جماع را در شب
ها و رمضان و اکل بعد از خواب را تا طلوع فجر و چون حکم حبس که فرموده
خدا تعالی وَاللَّاتِي يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ
فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا
فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ
يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا یعنی و آنچنان کسانی که اتیان
میکنند فاحشه را یعنی زنا میکنند از زنان شما پس شاهد
آورید چهار نفر از خودتان یعنی از مسلمانان یا اینکه خطاب
بحکام باشد یعنی چهار شاهد بخواهید پس اگر شهادت
دادند پس حبس کنید آنها را در خانه ها یعنی نگذارید از خانه
بیرون بیایند تا اینکه مرگ در یابد آنها را یا قرار دهد خدا از برای
ایشان راهی شیخ طبرسی فرموده و حکم این آیه منسوخ است
نزد جمهور مفسرین یعنی بحکم حد تازیانه زدن و بحکم رجم و آیه

الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ
جَلْدَةٍ ناسخ است و فرموده وَهُوَ الْمَرْوِيُّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ
وَأَبِي عَبْدِ اللَّهِ یعنی منسوخ بودنش روایت شده
از حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام انتهی لیکن معلوم باشد
که منسوخ لابد است که از برای او دلیلی باشد که بحسب ظاهر بر دوام
تا ابد باشد و لذا گفته اند نسخ تخصیص بحسب ازمان است
پس هرگاه تحدید بغایت شده و بعد غایت بیان شود خارج
از نسخ اصطلاحی و در این آیه شریفه حکم حبس مغیی است
به يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا و آیه جلد بیان سبیل است
چنانکه خبر نبوی ناطق است بهمین معنی و خبری که نقل شده
از حضرت باقر علیه السلام دلالت ندارد بر منسوخ زیرا که عبارت
خبر چنانکه در صافی است چنین است وَسُورَةُ النُّورِ أُنْزِلَتْ
بَعْدَ سُورَةِ النِّسَاءِ وَتَصْدِيقُ ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى
أَنْزَلَ عَلَيْهِ فِي سُورَةِ النِّسَاءِ وَاللَّاتِي يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ
الْآيَةَ وَالسَّبِيلُ الَّذِي قَالَ اللَّهُ سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا

وَفَرَضْنَاهَا الی قوله طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ یعنی وسوره
نور نازل شده بعد از سورهٔ نساء و تصدیق این مطلب این است
که خدای تعالی نازل کرده بر پیغمبر صلعم در سورهٔ نساء وَاللَّاتِي يَأْتِينَ
الْفَاحِشَةَ تا آخر آیه و سبیل آنچنانی که فرموده است خدا سُورَةٌ
أَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا تا فرمایش او است طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ
که خداوند عالمیان حدّ زنا را بیان فرموده و فرمودن حضرت
باینکه سبیل بیان شده در سورهٔ نور پس آن سوره بعد از سوره
نساء نازل شده چه دلالت دارد بر نسخ و امّا خبری که از حضرت
صادق علیه السّلام نقل شده پس در تفسیر صافی آورده وَالْعَيَّاشِيُّ
عَنِ الصَّادِقِ ع هِيَ مَنْسُوخَةٌ وَالسَّبِيلُ هُوَ الْحُدُودُ
یعنی وَاللَّاتِي يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ تا آخر آیه نسخ شده و سبیل
که در او ذکر شده عبارت است از حدود پس اگر این حدیث
نقل بمعنی نشده باشد میگوئیم که استعمال لفظ نسخ مجاز است
بقرینهٔ مذکوره در کلام که فرموده سبیل حدود است و لذا بعضی
از مفسرین قائل شده اند باینکه این آیه غیر منسوخه است خلاصه

فرمودن باینکه این حکم تا زمان ورود قید است اطلاق
تا ابد ندارد تا اینکه گفته شود حکم ثابت برداشته شده بود و
حکم کذا لیکن ممکن هست که گفته شود فرق است میانهٔ اینکه
بگویند این حکم تا زمان کذا است یا اینکه گفته شود باید چنین بشود
مگر اینکه حکمی برخلاف رسد بعبارت دیگر گاهی تحدید کرده
میشود حکم از اوّل بورود حکمی بنحوهٔ تحقّق و وقوع و گاهی اظهار
میشود که ممکن است منتفی شدن او با قطع نظر از اینکه واقع
خواهد شد غایت یا واقع نخواهد شد مثل اینکه میگوئی تو باید
چنین کنی مگر اینکه عائقی روی دهد پس حکم در صورت ثانی
بنحوهٔ اطلاق است و این گونه تحدید اگر محکم کننده اطلاق
نباشد مضر باو هم نیز نیست بلکه مفاد او این است که همیشه
چنین است مگر وضع دیگری بشود و آیه از این قبیل است
زیرا که معنیش این نیست که فعلاً جعل سبیل هست و ورود
بیان بعد است یا محققاً جعل خواهد شد بلکه معنیش این است
این حکم مستمر است مگر اینکه جعل شود امّا میشود یا نمیشود

پس الظاهر از برای آیه برهانی منسوخ نیست و نزد جمهور مفسرین
تا حین منسوخ شده اند و بیان آنست مثلا بر از خبر عیاشی از
حضرت صادق علیه السلام و کیفیت کافی پس حکایت
شده که هرگاه زنی زنا میداد و چهار نفر شهود بر او قیام مینمود
در خانه میکردند او را و با او سخن نمیگفتند و مجالست با او
نمیکردند تا بمیرد و اما آیه بعد وَاللَّذَانِ يَأْتِيَانِهَا مِنْكُمْ
فَآذُوهُمَا فَإِنْ تَابَا وَأَصْلَحَا فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا إِنَّ اللَّهَ
كَانَ تَوَّابًا رَحِيمًا پس شیخ طبرسی در مجمع البیان فرموده
وَاللَّذَانِ يَأْتِيَانِهَا مِنْكُمْ ای یاتیان الفاحشة
یعنی آن دو نفری که اتیان فاحشه میکنند و فرموده که
در آن دو نفر سه قول است یکی آنکه آن دو نفر یعنی زن و مردی
و این قول از حسن و عطاست ثانی اینکه آن دو نفر یعنی
دو بکر از نساء و رجال باشد یعنی زن شوهر نگرفته و مرد
زن نگرفته و این قول از سدی و ابن زید است سوم
آن دو نفر یعنی دو مرد زانی باشند و این قول از مجاهد است

(و فرموده)

و فرموده این قول صحیح نیست بواسطه اینکه اگر چنین باشد
تثنیه معنی نخواهد بود بواسطه اینکه در وعد و وعید آورده
میشود بلفظ جمع که مفادش چنین شود که از برای هر یک از
افراد چنین حکم هست یا اینکه آورده میشود بلفظ مفرد تا
دلالت بر جنس کند و اما تثنیه پس فایده برای او نیست و
ابو مسلم گفته آن دو نفر دو مرد هست که خلوت میکنند بنا
که بین هر دو باشد و فاحشه در آیه اولی نزد او سحق است
و در آیه ثانیه لواط است پس حکم دو آیه نزد او ثابت است
و منسوخ نیست و بسوی همین تاویل رفته اند اهل عراق
پس حدی نیست نزد ایشان در لواط و سحق و فرموده
شیخ طبرسی و این معنی بعید است بواسطه اینکه آنچه
جمهور مفسرین بر آنند این است که فاحشه در آیه اولی
زناست و حکم او منسوخ است بحدی که معروف است
در سوره نور و بسوی این رفته حسن و مجاهد و قتاده
و سدی و ضحاک و غیر ایشان و بسوی او رفته

بلخی

بلخی وجبائی و طبری و گفته است بعضی از ایشان که
نسخ کرده این آیه را حد و در رجم وجلد و قوله تعالی فَاٰذُوْهُمَا
یعنی پس اذیت کنید آنها را فرموده که گفته شده در معنای
او دو قول یکی این است که سرزنش با آنها بدهند و بزنند
آنها را بنعل و این قول از ابن عباس است و قول دیگر
تعییر و توبیخ بلسان کردن است یعنی بدون ضرب فرموده و این
قول از قتاده و سدی و مجاهد است و فرموده کیف کان
اختلاف شده در حبس و اذیت یعنی در نسبت هر یک بدیگری
پس حسن گفته که اذیت اول بوده و آیهٔ اخیره قبل از
آیهٔ اولی نازل شده پس از آن امر شد که در تلاوت
گذارده شود در بعد پس اول اذیت بوده بعد حبس در کار
آمد و بعد از او تازیانه یا سنگسار کردن در کار آمد و گفته است
سدی که مقصود حبس در ثَیِّبَین و اذی در بِکْرَین یعنی زن
شوهر گرفته و مرد زن گرفته که حکمشان حبس بود و زن
شوهر نگرفته و مرد زن نگرفته حکمشان اذیت بود و گفته

شده که مقصود حبس برای زنان و اذیت برای مردان و فراء
گفته که آیهٔ اخیره نسخ کرده آیهٔ اولی را قوله تعالی
فَاِنْ تَابَا ای رَجَعَا عَنِ الْفَاحِشَةِ یعنی پس اگر
برگردند از فاحشه وَاَصْلَحَا و شایسته شوند فَاَعْرِضُوا
عَنْهُمَا پس درگذرید از آنها و باز دارید اذیت را از آنها
اِنَّ اللّٰهَ كَانَ تَوَّابًا رَحِيمًا يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ
عِبَادِهِ وَيَرْحَمُهُمْ یعنی بدرستیکه خدا قبول میکند
توبه را از بندگانش و رحم میکند آنها را و فرموده که
گفته است جبائی که در آیه دلالت است بر نسخ قرآن بسنت
بواسطهٔ اینکه حکم این آیه نسخ شده برجم یا جلد یعنی بحکم سنگسار
کردن یا تازیانه زدن و رجم ثابت شده بسنت و کسی که تجویز
نمیکند نسخ قرآن را بسنت میگوید که این آیه نسخ شده به جلد
در زنا و اضافه کرده شده است رجم بسویش و از باب زیاده
نه نسخ یعنی حکم تازیانه زدن بقرآن است نه سنت و حکم
سنگسار کردن که منافات با اذیت ندارد تا نسخ باشد

بلکه اکتفا نشدن بمطلق اذیت است و زیاد شدن از این
حد است و این نسخ نیست بلکه زیاد شده است و بیفزاید
حد را اذیت که ذکر شده در آیه پس نسخ نشده بسبب اینکه
زانی اذیت کرده میشود و مشقت داده میشود به فعلش
و مذمت کرده میشود باو ولیکن اکتفا کرده نمیشود بر این
بلکه زیاد کرده میشود باو باینکه اضافه میشود تازیانه
زدن یا رجم کردن انتهی و چون حکم ثبت نمودن یک نفر
مقابل دو نفر در فرمایش خدای تعالی یا أیها النبی
حرض المؤمنین علی القتال ان یکن منکم
عشرون صابرون یغلبوا مائتین و ان یکن
منکم مائة یغلبوا الفا من الذین کفروا
بانهم قوم لا یفقهون یعنی ای پیغمبر کوشش کن
در تحریض کردن مؤمنین بر قتال اگر بوده باشد از شما
بیست نفر صبر کننده بر قتال غلبه میکنند بر دویست نفر
و اگر بوده باشد از شما صد نفر غلبه میکنند بر هزار نفر از آن جما

(کسانیکه)

کسانیکه کافرند بسبب اینکه آنها گروهی هستند که نمی فهمند
یعنی این نصرت از برای شما هست بر کفار و خذلان
از برای ایشان است بواسطهٔ اینکه شما میفهمید امر خدا را
و تصدیق میکنید او را در آنچه که وعده فرموده شما را
از ثواب منسوخ گردانید این حکم را که تثبت نمودن یکنفر
باشد مقابل ده نفر بفرمایش خود که فرموده الآن
خفف الله عنکم و علم ان فیکم ضعفا
فان یکن منکم مائة صابرة یغلبوا مائتین
و ان یکن منکم الف یغلبوا الفین باذن الله
والله مع الصابرین یعنی خدا این وقت تخفیف داد
خدا حکم وجوب قتال ده نفر را بر یکنفر و دانسته اینکه در شما
ضعف است پس اگر بوده باشد از شما صد نفر صبر کننده
بر قتال غلبه میکنند بر دویست نفر و اگر بوده باشد از شما
هزار نفر غلبه میکنند بر دو هزار نفر باذن خدا و خدا با صابرین است
یعنی خدا معین صابرین و کمکش با آنهاست شیخ طبرسی ره

(فرموده)

فرموده مراد ضعف بصیرت است نه ضعف بدن بواسطهٔ
اینکه آنچنان کسانیکه اسلام آورده بودند ابتداءً نبودند
تمامشان قویّ البدن بلکه در ایشان بود قویّ و ضعیف
ولیکن بودند قویّ البصیرة والیقین وچون بسیار شدند
مُسلمین ومخلوط شدند بایشان کسانیکه بودند اَضعَف
یقینًا وبصیرةً نازل شد اَلْاٰنَ خَفَّفَ اللّٰهُ عَنْکُمْ
مؤلّف گوید که اگر تعبیر نفرموده بود خدای تعالی در این آیه
تخفیف فهمیده نمیشد با قطع نظر از دلیل خارج که مثبت نمودن
یک نفر مقابل ده نفر حکم نبوده بلکه احتمال میرفت که وعدهٔ
نصرت بوده بمجاهدین وحکایت شده از کافی حدیثی از حضرت
صادق علیه السّلام که در او ذکر کرده شده این آیه وحضرت
فرمودند نَسَخَ الرَّجُلَانِ الْعَشَرَةَ یعنی نسخ کرد حکم مقاومت
نمودن یکنفر با دو نفر حکم مقاومت نمودن یکنفر با ده نفر را
ونیز حکایت شده از عیاشی که نقل کرده از امیر المؤمنین ع
که فرمود کسیکه فرار کند از دو مرد در قتال از ترلزل

بتحقیق که فرار کرده از جهاد وکسیکه فرار کند از سه نفر از تزلزل
وحکایت از بعضی شده که گفته است اینکه این آیه نازل
شد بعد از نزول آیهٔ اولی بعد از گذشتن مدّتی اگرچه در مصحف
مقرون بیکدیگر کرده شده وچون حکم صدقه قبل از نجوای پیغمبر
در فرمایش خدای تعالی یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا اِذَا نَاجَیْتُمُ
الرَّسُوْلَ فَقَدِّمُوْا بَیْنَ یَدَیْ نَجْوٰىکُمْ صَدَقَةً ذٰلِکَ
خَیْرٌ لَّکُمْ وَاَطْهَرُ فَاِنْ لَّمْ تَجِدُوْا فَاِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ
رَّحِیْمٌ یعنی ای آنچنان کسانیکه ایمان آورده اید هرگاه نجوا میل
سخن نهانی بپیغمبر نمائید پس مقدم دارید قبل از نجوی وسخن نهانی
گفتن صدقه را یعنی پیش از نجوی صدقه بدهید ودر تفسیر علی بن
ابراهیم قمی است اِذَا سَاَلْتُمْ رَسُوْلَ اللّٰهِ حَاجَةً
فَتَصَدَّقُوْا بَیْنَ یَدَیْ حَاجَتِکُمْ لِیَکُوْنَ اَقْضٰی
لِحَوَائِجِکُمْ انتهی یعنی هرگاه سؤال کنید از پیغمبر خدا حاجتی
پس تصدق نمائید پیش از حاجتتان از جهت اینکه بوده
باشد بر آورنده تر مر حوائج شما را میفرماید خدای تعالی این

تصدّق دادن قبل از نجوی خیر است از برای شما
و پاک کننده تر است یعنی خواننده تر است شما را بسوی
مجانبت معاصی و ترک معاصی و ازکی است برای شما
پس اگر نیابید چیزی که تصدّق دهید پس بدرستیکه خدا
غفور است شیخ طبرسی فرموده یستر علیکم ترک
ذلک یعنی می پوشاند بر شما ترک کردن این کار را
و رحیم است یعنی رحم کننده است در مجمع البیان است
یرحمکم و ینعم علیکم یعنی رحم میکند شما را و انعام
میفرماید بر شما و گفته شده است که در این امر تعظیم رسول
و نفع بخشیدن بفقراء و نهی از افراط در سؤال و حاصل
شدن تمیز میانهٔ مخلص و منافق و محب آخرة و محب دنیا
بوده و شیخ طبرسی ره فرموده که نازل شد این آیه
در مورد اغنیاء و جهتش این بود که می آمدند بنزد پیغمبر
صلی الله علیه و آله و بسیار با او سخن نهانی میگفتند پس
امر کرد خدای سبحانه بصدقه دادن نزد سخن نهانی گفتن

پس چون چنین دید خود منتهی شد از مناجات با پیغمبر انتهی
و احدی امتثال نکرد حکم این آیه را جز مولای ما امیر المؤمنین
علیه السلام چنانکه روایت شده از آن بزرگوار که فرمود
اِنَّ فِی کِتابِ اللهِ لَآیَةً ما عَمِلَ بِها اَحَدٌ مِن قَبلی
وَ لا یَعمَلُ بِها اَحَدٌ بَعدی آیَةُ النَّجوی اِنَّهُ کانَ
لی دینارٌ فَبِعتُهُ بِعَشَرَةِ دَراهِمَ فَجَعَلتُ فَدِرهَمٌ
بَینَ یَدَی کُلِّ نَجوَی اُناجیها النَّبِیَّ ص دِرهَمًا
یعنی بدرستیکه در کتاب خدا هر آینه آیه هست که عمل نکرده با او
احدی پیش از من و عمل نمیکند با او احدی از بعد من و او
آیه نجوی هست بدرستیکه شان این است که بود از برای من
یک دینار پس او را فروختم بده درهم پس قرار دادم پیش از
هر نجوی که به پیغمبر کردم درهمی را یعنی تصدّق دادم پیش از
هر نجوی درهمی و نیز روایت شده از آن بزرگوار در احتجاج
او با ابی بکر لعنه قال اُنشِدُکَ بِاللهِ اَنتَ الَّذی قَدَّمَ
بَینَ یَدَی نَجوَةِ رَسولِ اللهِ صَدَقَةً فَناجاه

وعاتب الله قوما فقال ءأشفقتم الآیه الا انا
فقال بل انت یعنی فرمود قسم میدهم شما را بخدا که توئی
آنچنان کسی که مقدم داشت پیش از نجوای به پیغمبر خدا
صدقه را پس نجوی کرد با او وعتاب فرمود خدای تعالی
قومی را پس فرمود ءأشفقتم تا آخر آیه یا منم ابوبکر بعمر
عرض کرد بلکه توئی وحکایت شده از ابن عمر که گفت
میباشد از برای علی بن ابی طالب صلوات خدا بر او
با دسته فضیلت که اگر میبود از برای من یکی از آنها هر آینه
محبوب تر بود بسوی من از شتران سرخ مو یکی تزویج فاطمه
از برای او و دیگر اعطاء رایت باو در خیبر و آیهٔ نجوی
آگاه باش چون خاتم انبیاء فرمود در جنگ خیبر که علم را میدهم
بکسیکه دوست بدارد خدا و پیغمبر را و دوست بدارد
او را خدا و پیغمبر و این از متواترات شمرده شده و نیز تطفلاً
میگوئیم که بعد از دادن علم به ابی بکر و عمر اینا فرمودن
ظاهر است در اینکه آنها چنین نبودند و کسیکه

خدا و پیغمبر را دوست نباشد کجا لیاقت دارد منصب
خلافت را بلکه کسیکه خدا او را دوست نمیدارد باید کسی باشد
که متابعت کننده رسول خدا نباشد زیرا که اگر متابعت
کننده بود خدا او را دوست میداشت بنص کریمهٔ قل
اِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللّٰهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللّٰهُ وکیف کان
شیخ طبرسی ره نقل فرموده از مجاهد و قتاده که گفتند
چونکه نهی کرده شدند از مناجات با پیغمبر صلوات الله
الرحمن علیه تا اینکه تصدق دهند مناجات نکرد با او جز
علی بن ابی طالب علیه افضل الصلوات که پیش از
نجوی دیناری داد بتصدق پس از آن نازل شد
رخصت و نقل فرموده نیز از مجاهد که گفت نبود این حکم
مگر یک ساعت و نقل کرده از مقاتل بن حیان که گفت
این حکم در ده شب بود پس نسخ گردید یا بعد او و صدقه
واگذار کرده شده بود بخدا و بخود مردم و تعیینی از جانب
خدا نرسیده بود که چه مقدار صدقه بدهند وکیف کان

پس منسوخ فرمود او را بفرمایش ءَاَشْفَقْتُمْ اَنْ تُقَدِّمُوا
بَيْنَ يَدَیْ نَجْوٰىكُمْ صَدَقَاتٍ فَاِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ
تَابَ اللّٰهُ عَلَيْكُمْ فَاَقِيْمُوا الصَّلٰوةَ وَاٰتُوا الزَّكٰوةَ
وَاَطِيْعُوا اللّٰهَ وَرَسُوْلَهٗ وَاللّٰهُ خَبِيْرٌ بِمَا تَعْمَلُوْنَ یعنی
آیا ترسیدید اینکه پیش دهید نزد نجوی کردنتان صدقات یعنی
هر دفعه صدقه را از اینکه فقیر شوید متوقف گوید ظاهر این آیت
که خطاب باغنیاء هست چنانی که شیخ طبرسی فهمیده زیرا
که در فقراء مخوف علیه حاصل است کیف کان فرموده پس
هرگاه بجا نیاوردید یعنی عمل نکردید باین حکم وَتَابَ اللّٰهُ عَلَيْكُمْ
یعنی گذشت خدا از تقصیر شما که فرمود امیر المؤمنین علیه السلام
بنا بر روایتی در این آیه فَهَلْ تَكُوْنُ التَّوْبَةُ اِلَّا عَنْ ذَنْبٍ
یعنی پس آیا میباشد توبه مگر از گناه فَاَقِيْمُوا الصَّلٰوةَ
الآیه یعنی پس برپا دارید نماز را و بدهید زکوة را و اطاعت کنید
خدا و پیغمبرش را و خدا خبردارنده هست بآنچه عمل میکنید
یعنی مطلع است باعمال شما از خیر و شر و حسن و قبیح و علی بن

ابراهیم قمی قدس سره اگرچه وصف کرده امثله نسخ را
بکثرت لیکن بر آنچه ذکر کردیم از برای مثال در این مقام
کافی است و بعد ذلک پس بدان که مخالف شده در این
مبحث ابو مسلم اصفهانی و بعض یهود نسبت بشریعت حضرت
موسی ع اما ابو مسلم با وجود اسلامیت او انکار نمود نسخ
ناسخیت این شریعت بیضاء محمدی ص مر شرائع سابقه را
با وجود مخالفت داشتن این شریعت شرایع را نظرش
باید این باشد که احکام شرایع ماضیه از اول محدود بوده
و هر گاه حکمی تحدید شده باشد بوقت معینی پس از رسیدن
آن وقت نسخ نیست و بجهت مناسبت معنای لغوی
نسخ برفع امر ثابت است و شمولی نداشته آن احکام
حین رسیدن این شریعت مقدسه تا صدق رفع کند
و اگر بگوئی در دلیل احکام منسوخه تحدید نبوده و اطلاق
لفظی کافی است از برای صدق رفع میگوئیم که دال
بر اطلاق لفظ نیست بلکه عقل است از روی مقدمات

حکمت دمورد ندارد حکم عقل باطلاق باوجود قطع برخلاف
آن واگرگوئی تمام احکام که متبدل نشده پس هرحکمی با قطع
نظر از احکام دیگر که قطع برخلاف دوام او نبوده ولو اینکه
قطع بوده که مجموع احکام بحال خود نخواهد باقی ماند جواب
میگوئیم بنابراین تقریر هرحکمی مشکوک البقاء بوده و قدر
متیقن از بقاء او تا ورود شریعت بعد بوده و هرگاه قدر متیقن
بوده باشد در مقام پس حکم باطلاق نتوان کرد زیرا که از مقدمات
حکم باطلاق نبودن قدر متیقن است خلاصه اینکه ابومسلم
معتقد است اختلاف احکام الهیه را لیکن میگوید که از قبیل
ناسخ و منسوخ نیست چنانکه محقق قمی قدس سره میفرماید
وَلَعَلَّ اَبا مُسْلِمٍ یَقُولُ فِیما ثَبَتَ بِالْبَدیهَةِ نَسْخُهُ
کَاَکْثَرِ ما وَرَدَ فِی الشَّرائِعِ السّابِقَةِ بِاَنَّها کانَتْ
مَحْدُودَةً فَلا یُنافی اِنْکارُهُ اِسْلامَهُ انتهی یعنی
شاید ابومسلم میگوید در آنچه که ثابت شده بوضوح نسخ او
مثل اکثر آنچه که وارد شده در شریعتهای گذشته باینکه آن

شرائع محدود بوده یعنی پس اطلاق احکام آنها تا ابد درست
نشده تا صدق نسخ کند پس منافات ندارد انکار او نسخ را
با اسلام داشتن او چنانکه کسانی که قائل بنسخ هستند
قائلند محدود بودن شرایع را و میتوان گفت که راه نظر مشهور
در اطلاق نسخ اینست که دال بر اطلاق لفظ است چنانکه
که مشهور در مسئله اطلاق است نه عقل و از قبیل تعدد دال
و مدلول نیست چنانکه محققین بر آنند یا اینکه میگوئیم
مرادشان از نسخ شدن حکم مجدد آمدن حکم است برخلاف
حکمی که سابق بوده و لو اینکه دلالت دلیل حکم اول آنرا تا آن
ظرف ورود حکم ثانی و مابعد او ناتمام بوده باشد واما
ابومسلم وقوع نسخ را در قرآن مجید پس گفته شده است
که از روی فرمایش خدا تعالی است لا یَأْتِیهِ الْباطِلُ
مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَلا مِنْ خَلْفِهِ یعنی ملحق نمیشود
قرآن را بطلان نه از پیش رو و نه از پشت سر یعنی
چیزی باطل نکرده او را و چیزی او را باطل نخواهد کرد

تقریب استدلال این است که نسخ حکم ابطال اوست و هرگاه
مدلول آیه باطل شود آیه باطل شده است بحسب مدلول
لیکن مخفی نماند که مرجع ضمیر قرآن است
بعنوان مجموع امّا نسبت ببعضی از اجزاء
نسبت به بعضی از اجزاء دیگر چگونه هست پس تعرّض او نیست
وحکم منسوخ در مورد خود چون حکم ناسخ در مورد خود حق است
بطلان یعنی چه چنانی که محقق قمی قدّس سرّه فرموده
وَاَمّا ما تَمَسَّکَ بِهِ مِنَ الآیَةِ فَمَدفُوعٌ بِاَنَّ المُرادَ
اَنَّهُ لا یَأتِیهِ کِتابٌ یُبطِلُهُ وَلَم یَتَقَدَّمهُ کِتابٌ
یَرُدُّهُ مَعَ اَنَّ النَّسخَ لَیسَ بِاِبطالٍ بَل هُوَ
بَیانٌ لِانتِهاءِ مُدَّةِ الحُکمِ اَو مَرجِعُ الضَّمیرِ هُوَ
المَجمُوعُ مِن حَیثُ المَجمُوعِ اِنتَهی وامّا بعض یهود
پس حکایت شده از او تمسّک باینکه بعد از اینکه بیان
کرده شده شرع حضرت موسی ع پس لفظی که دلالت کننده
بر او بوده یا اینکه دلالت دارنده بوده بر دوام شرع او

یا دلالت بر دوام نداشته و بنا بر اوّل یا مقرون بوده
بچیزی که دلالت کند بر اینکه نسخ خواهد شد یا مقرون
نبوده امّا بنا بر اینکه مقرون بوده پس با وجودیکه مستلزم
تناقض است زیرا که دوام دارد معنیش این است
که نسخ نخواهد شد و مدلول قرینه هم بنا بر فرض این است
که نسخ میشود و این تناقض است وارد میشود بر او
اینکه او از چیزهائی است که عادت مقتضی نقل اوست
بنحو متواتر از جهت وفور دواعی نسبت باو و اگر نقل
شده بود هر آینه خلاف واقع نمیشد در او و علاوه اینکه
اگر روا باشد اقتران و عدم تواتر در نقل او هر آینه وارد
میشود بر شما مسلمانها اینکه گفته شود که شرع شما هم مقرون
بوده بچیزی که دلالت بر نسخ او کند و نقل نشده وامّا
بنا بر ثانی که مقرون نبوده بچیزی که دلالت کند بر اینکه
نسخ خواهد شد لازم آید تلبیس و اغراء بجهل که امری است
قبیح وامّا اینکه دالّ بر شرع حضرت موسی ع دالّ

بر دوام نبوده پس اقتضاء ندارد حکم مگر اتیان او را
یکمرتبه بواسطهٔ اینکه امر اقتضاء ندارد دوام را و این را
نسخ نمی نامند انتهی میگوئیم این سخن سخیف است بواسطهٔ
اینکه شرایع سابقه محدود نبوده چنانکه خودشان
فعلاً میگویند ما منتظر نبی موعود هستیم پس دوام شرع
الی الابد منافات دارد با این امر مسلّم مگر اینکه بگویند
که نبی منتظر از روی شرع حضرت موسیٰ عمل میکند پس ما
در این فرض میگوئیم که مسلّم و مقطوع نزد ما مسلمانان این است
که آن پیغمبر موعود آمد و مخالفت فرمود پس این ظاهر
اراده نشده و اگر بگویند قطع بمراد هست میگوئیم که
صرف ادعاست و از مقام استدلال دور است زیرا که نتوان
خصم را الزام نمود و این غیر از ظاهر این استدلال است
و هرگاه نباشد جز ظاهر لفظ بر دوام و قرینه آید بر خلافش
نخواهد ماند ظاهر بر ظهور بلکه ظهور تأخر دارد از عدم قرینه
پس گفتن باینکه این تناقض است غلط است

بسیاری از احکام را و ظاهر لفظ [illegible]

و اگر قرینه بر نسخ نباشد در کلام قبحی لازم نیاید زیرا
که ما دامی که شریعت بعد نیامده عمل بهمان شریعت است
و هرگاه شریعت بعد آمد که بیان منسوخ بودن از آن
شریعت میرسد و تأخیر بیان از وقت خطاب قبیح نیست
بلکه چیزی که قبیح است تأخیر بیان است از وقت
حاجت و گفتن باینکه هرگاه دالّی بر دوام در لفظ
نباشد لازم آید اکتفاء در عمل بیکمرتبه از روی تأمل نکردن
در این است که هرگاه حکمی از برای موضوعی رسید این حکم
ما دام وجود موضوع هست مثل اینکه اگر گفته شود اَلْغَنَمُ
حَلالٌ یا اَلْخَمْرُ حَرامٌ حکم حلیت در اول و حکم حرمت در ثانی
دایر مدار وجود موضوع است و همچنین هرگاه امر رسید
و از خارج معلوم باشد که این حکم شرعی است برای
هر مکلفی ما دام بقاء شریعت ملتزم باو باید شوند و لو اینکه
قائل شویم باینکه امر از برای طبیعت است و بیک مرتبه
بوجود خواهد آمد و اگر بگویند مراد ما از دالّ از روی هم رفته

از امر و قرینه هست و مراد از دلیل دوام منحصر بعموم لفظی
نیست بلکه از روی عقل هم که عموم ثابت شود چون حکم
بر طبیعت آنرا هم میگوئیم که داخل در فرض دال است
پس جواب آن است که از آن فرض داده شد حاصل کلام
مورد منع کردن تمام شقوق است جز اینکه دال بر عموم
باشد و قرینه هم بر نسخ نباشد تا بگوید بعد از این فرض
پس نسخ جا ندارد و جواب این است که این سخن از روی
تتبع بودن ظاهر است و هیچ منافاتی با نسخ نیست بود
صحیح بلکه لزوم دست برداشتن از ظاهر بواسطهٔ امر قطعی
چنانی که شناختی و محقق قمی قدس سره جواب فرموده
بچیزی که حاصلش این است که اولا اختیار میکنیم اینکه
دال بر شرع حضرت موسی که دال بر دوام بوده لیکن
مقرون شدن با چیزی که دلالت کند بر نسخ شدن
قرینه خواهد بود بر مجاز بودن لفظ دال بر عموم و مقرون
نبودن با قرینه هم قبیح نیست از جهت نرسیدن وقت

حاجت و ثانیا اختیار میکنیم اینکه دال بر شرع
دال بر عموم نبود لیکن جمیع شرایع از باب امر نیست
یعنی تشریع حکم منحصر بلسان امر نیست تا گفته شود امتثال
او بیک مرتبه هست و فرموده شق دیگر هم هست و او این است
که تصریح شده باشد بتجدید حکم تا زمان پیغمبر ما محمد
صلی الله علیه و آله انتهی و نیز حکایت شده تمسک بقول
حضرت موسی علیه السلام هٰذِهٖ شَرِيعَةٌ مُؤَبَّدَةٌ
مَا دَامَتِ السَّمٰوَاتُ وَالْأَرْضُ یعنی این شریعت
ابدی قرار داده شده مادامی که آسمانها و زمین است
و بقول او نیز تَمَسَّكُوا بِالسَّبْتِ أَبَدًا یعنی متمسک
شوید بشنبه همیشه و هرگاه شرع او دائمی باشد
محال است نسخ او و الا لازم آید کذب او و محال است
و ما جواب میگوئیم که قبول نداریم اینکه این
فرمایش حضرت موسی علیه السلام باشد بلکه گفته
شده که ابن راوندی بافت این دروغ را از برای ایشان

چنانکه خواجه نصیر الدّین طوسی فرموده وَخَبَرُهُمْ
عَنْ مُوسیٰ ع بِالتَّابِیْدِ مُخْتَلَقٌ یعنی وخبر یهود از
حضرت موسی به ابدی بودن شریعت او افتراء بجهت
موسی ع است وگفته شده لَمْ یَثْبُتْ رِوَایَةُ هٰذَا الْخَبَرِ عَنِ الْیَهُوْدِ
یعنی ثابت نیست روایت این خبر از یهود و بر فرض ثبوت از
ایشان میگوئیم که مجرّد نقل در مقام اثبات کافی نیست
زیرا که تواتری از برای یهود نیست بعد از هلاک شدن
بخت نصّر ایشان را وحال آنکه لابدّ است در تواتر بودن
خبر متواتر بودن او در جمیع طبقات وثانیاً اینکه متن خبر
اوّل مضطرب است زیرا که بحسب ظاهر تقیید کرده
شده مؤبّد به مَادَامَتِ السَّمٰوٰتُ وَالْاَرْضُ
وبحسب قاعده مَادَامَتْ الخ قید وجود شریعت
باید بشود بحسب فرض ایشان نه قید مؤبّد بودن وگفتن
اینکه مَادَامَتْ بیان مؤبّد بودن است خالی از تکلّف
نیست ودر خبر ثانی مجرّد ظهور است ومقاومت ندارد

با قطع بر خلاف وما قطع بخلاف داریم چنانکه پیش
گذشت پس باید تأویل برده شود بسوی عدم انقطاع
حکم تمسّک به سبت مادامی که شریعت حضرت موسی ع است
نه مطلقا بلکه میشود که عبارت مَادَامَتِ السَّمٰوٰتُ
وَالْاَرْضُ کنایه باشد از طول زمان پس بعد از قطع
بخلاف ظاهر تأویل میبریم اورا باین معنی کنائی مثل
آن عبارتی که از توریة نقل شده که به تعبیر عربی این است
اِنَّ الْعَبْدَ یُسْتَخْدَمُ سِتَّ سِنِیْنَ ثُمَّ یُعْرَضُ عَلَیْهِ
الْعِتْقُ فَاِنْ اَبیٰ فَلْیُثْقَبْ اُذُنُهٗ وَیُسْتَخْدَمُ اَبَدًا
یعنی بدرستیکه عبد را خدمت از او خواهند شش سال
پس عرضه دارند بر او عتق وآزاد شدن را پس اگر اِبا
وامتناع کرد از آزاد شدن پس باید گوش او را سوراخ
کنند وخدمت از او خواهند همیشه زیرا که در توریة است
در موضع دیگر که یُسْتَخْدَمُ خَمْسِیْنَ سَنَةً یعنی خدمت
از او خواهند پنجاه سال پس لفظ ابدا استعمال شده

در طول زمان چنانکه نیز نقل شده در مسئلهٔ قربان خرد نین
که در سابق گذشت لفظ ابدًا خلاصه عدم ثبوت صدور اوّلًا
ولزوم تأویل در فرض صدور با قطع بخلاف ثانیًا جواب این
استدلال است چنانی که اگر بخواهند متمسّک شوند باستصحاب
در حکم منسوخ میگوئیم که در استصحاب یقین سابق وشکّ لاحق
معتبر است وما شکّ نداریم در وقوع نسخ چنانی که همین
جواب است در استصحاب نبوّت سابقه که بگویند نبوّت
حضرت موسیٰ یا نبوّت حضرت عیسیٰؑ یقینی و ما شکّ داریم
در بقاء پس باستصحاب ثابت میکنیم بقاء او را ونیز توضیحًا
میگوئیم اگر برای الزام ماست استدلال باستصحاب که از احکام
شریعت ماست پس باید در فرض ثبوت دین ما استدلال
شود ودر فرض ثبوت که شکّی نیست واگر بگویند استصحاب
در هر دو شریعت است وما استصحاب میکنیم از جهت بودن او
از احکام شرع سابق میگوئیم که هرگاه تقیید داشته باشد
حکمی بشریعتی با وجود شکّ در ثبوت قید حکم پس این حکم

یقینی الثبوت نیست که بتوان ملتزم باو شد وهرگاه
در فرض ثبوت شریعت استصحاب شود شکّ در بقاء معنی
ندارد وبحسب این فرض بلکه مناقض است مثل تمسّک باستصحاب
که از احکام اسلام است که باید فرض ثبوت او شود پس
فرض شکّ در فرض ثبوت رافع غلط است ونیز میگوئیم
که ما قطع نداریم به نبوّت موسی وعیسی از قول یهود ونصاری
بلکه قطع ما بنبوّت ایشان از قرآن وفرمایش خاتم انبیاء
واوصیاء اوست وقطع از این موارد جمع نمیشود با شکّ
در رفع نبوّت سابقه پس شکّی که معتبر است در استصحاب
وجود ندارد وعدم الشکّ کافی است در جواب از فرض
اینکه استصحاب حکم الله دائمی است بدون تقیید بشریعتی
اگر این فرض را قائل شوند وآیة الله الباری شیخ مرتضی الانصاری
قدّس سرّه فرموده در پنجم جواب از این استصحاب اینکه گفته
میشود که ما معاشر مسلمانان چون دانستیم که پیغمبر سابق
خبر داد به آمدن پیغمبر ما واین خبر دادن واجب بود بر او ووجوب

قرار باو وایمان باو توقف داشت بر تبلیغ خبر آمدن پیغمبر ما بر بعثتش پس صحیح است از ما که بگوئیم اینکه مسلم نبوت نبی سالف است بر تقدیر تبلیغ نبوت پیغمبر ما و نبوت تقدیریه نفع ندارد آنها را وضرر ندارد ما را و نافع نیست ایشان را در بقاء شریعتشان وشاید این جواب برگردد بسوی آنچه که ذکر فرموده اورا امام ابی الحسن الرضا عم در جواب جاثلیق وقتیکه عرض کرد چه میگوئی در نبوت عیسیٰ ع وکتابش آیا انکار داری از آنها چیزی را فرمود أَنَا مُقِرٌّ بِنُبُوَّةِ عِيسَىٰ وَكِتَابِهِ وَمَا بَشَّرَ بِهِ أُمَّتَهُ وَأَقَرَّتْ بِهِ الْحَوَارِيُّونَ وَكَافِرٌ بِنُبُوَّةِ كُلِّ عِيسَىٰ لَمْ يُقِرَّ بِنُبُوَّةِ مُحَمَّدٍ وَكِتَابِهِ وَلَمْ يُبَشِّرْ بِهِ أُمَّتَهُ يعنی من اقرار دارنده ام بنبوت عیسی وکتاب او وبآنچه بشارت داده باو امتش را واقرار کردند باو حواریین وکافرم بنبوت هر عیسائی که اقرار نکرده به پیغمبری محمد ص وکتابش وبشارت نداده باو امتش را همچو اقرار و گویا

که خلاصهٔ فرمایش امام علیه السلام این است که یقین داریم بعیسیٰ ع وبشارت او هر دو وبعد از قطع به بشارت پس فائدهٔ نیست در این اقرار چنانی که قطعی است نبودن عیسیٰ ع غیر مبشر به نبوت نبی ما پس قطع به نبوت حضرت عیسیٰ ع منفک نیست از قطع به نبوت پیغمبر ما وظاهر فرمایش امام علیه السلام این است که آن شخص قطعی النبوه که آمد صاحب بشارت بوده ومن مقرم به نبوت او وبشارت او وعیسی غیر مبشر صرف فرض است ووجود نداشته ومن کافرم باو وباین لطیفه اشاره فرمود باختلاف در تعبیر که مورد اقرار را شخص آورد وبشارت را مسلم گرفت مثل امر نبوت وبطریق عطف ذکر کرد ووصف نکرد عیسی را به بشارت دادن تا کلی شود ومورد انکار را بنحوه کلی فرمود چون امر معدوم ممکن نیست سخن او مگر بفرض واعتبار ومناسبت دارد تعبیر کردن به کلی بخلاف موجود در خارج که نیست

مگر شخصی چنانکه معروفست که الشیء ما
لم یتشخّص لم یوجد و سزاوار است تنبیه بر چند امر
اوّل اینکه نسخ کتاب بکتاب و نسخ سنّت متواتره بکتاب
و نسخ سنّت متواتره بسنّت متواتره بی اشکال است
امّا نسخ کتاب بسنّت متواتره پس حکایت شده
از شافعی انکار او و از روی فرمایش خدایتعالی ما ننسخ
من آیة او ننسها نأت بخیر منها او مثلها
بتقریب اینکه سنّت متواتره بهتر از کتاب و مثل
کتاب نیست و جواب داده شده باینکه مراد این آیه است
بحسب ظاهر که ما نسخ نمیکنیم حکم ثابت از آیه را نه اینکه
نسخ میکنیم نفس آیه و تلاوت او را و مراد از بهتر بودن
بهتر بودن بحسب مصلحت است و همچنین مثل بودن که
مثل در مصلحت است و حکم بلسان پیغمبر هم حکم از جانب
خداست و منافات بالفظ نأت ندارد و مؤلف گوید
داعی براین تکلّف نیست زیرا که میگوئیم که ظاهر از آیه

نسخ خود آیه و تلاوت اوست و این دلیل نمیشود از برای
مقام ما که نسخ حکم باشد حاصل اینکه اگر نسخ شود
و از میان برود خود آیه آیهٔ بهتر خداوند عالمیان نازل
میفرماید یا آیهٔ مثل او نازل میفرماید و امّا هرگاه حکم
آیه منسوخ شود پس این آیهٔ شریفه ساکت است نسبت باو
امّا نسخ کتاب بخبر واحد مثل نسخ سنّت متواتره باو پس
اکثر برمنعند و نقل از بعض عامّه شده جواز او و حقّ قول
اکثر است نه از راه اینکه کتاب قطعی است و خبر واحد
ظنّی است و ترک کرده نمیشود قطعی بظنّی تا جواب گفته
شود باینکه کتاب هم ظنّی الدلالة هست بلکه از روی
اینکه اصل حجّت نبودن خبر واحد است خارج شده
باجماع عملی غیر این مورد و باقی مانده در تحت اصل
این مورد زیرا که معتمد از ادلّه حجّیت خبر واحد اجماع عملی است
و او غیر ثابت است در این مورد و فاضل عمیدی نقل
کرده اجماع را بر عدم وقوع و اجماع ممکن است که ناسخ

شود چنانکه ممکن است که حکم ثابت باشد و منسوخ گردد
چه در زمان انقطاع وحی و چه در زمان عدم انقطاع
وحی زیرا که ملاک در حجیّت اجماع نزد شیعه دخول
معصوم است پس ممکن است در زمان عدم انقطاع
وحی علم به دخول معصوم اجمالاً با وجود معرفت نداشتن
باینکه کدام از مجمعین است و امّا در زمان انقطاع وحی
ممکن است که پیغمبر صلّی الله علیه و آله خبر داده باشد
بامام علیه السّلام که غایت فلان حکم زمان کذا است
و آن حکم باجماع ثابت شده باشد پس امام در آن زمان
اظهار کند منسوخ بودن را یا اینکه آن حکم بنصّ ثابت
شده و امام خبر دهد در بین مجمعین و از این سخن معلوم
گردید امکان نسخ باین معنی بعد از وفات پیغمبر صلّی الله
علیه و آله و امّا بقول عامّه که حجیّت اجماع از روی فرمایش
پیغمبر باشد لَا تَجْتَمِعُ أُمَّتِي عَلَى الْخَطَاءِ مقیّد
بزمان انقطاع وحی نیست امر ثانی اینکه زیاد شدن

یا کم شدن از عبادتی ممکن است که نسخ باشد مثل
اینکه مجموع لحاظ شده باشد امر وحدانی که در این
فرض حقیقت مختلف خواهند بود و اگر چنین نباشد
نسخ نیست در فرض زیاد شدن و در فرض کم شدن
حکم منقوص منسوخ است نه منقوص منه امر ثالث آنکه
علامهٔ حلّی قدّس سرّه نقل فرموده اجماع را بر جواز نسخ
قبل از عمل از روی اینکه کفّار و عاصیان مخاطبند
بناسخ و منسوخ و محقق قمی قدّس سرّه فرموده در قوانین
لَا رَيْبَ فِي جَوَازِ النَّسْخِ بَعْدَ حُضُورِ وَقْتِ الْعَمَلِ
بِتَمَامِهِ وَالتَّمَكُّنِ مِنْهُ سَوَاءٌ فَعَلَهُ أَوْ لَمْ يَفْعَلْهُ
وَإِلَّا فَلَمْ يَكُنِ الْكُفَّارُ مُكَلَّفِينَ بِالْفُرُوعِ
بَلِ الْعُصَاةُ التَّارِكُونَ لِلْفِعْلِ رَأْساً انتهی
یعنی شبهه نیست در امکان نسخ بعد از حضور وقت تمام
عمل و متمکّن شدن از او خواه مکلّف بجا بیاورد او را یا بجا
نیاورد و اگر چنین نباشد پس نمی باشند کفّار

مکلّف بفروع بلکه لازم آید مکلّف نبودن عاصیان که
ترک کننده هستند فعل واجب را یعنی هیچ بجا نیاورده
باشند اورا توضیح استدلال این است که امتثال امر
باین است که مخاطب باو موافقت کند اورا و کفّار و عصاة
که موافقت نکردند امر را پس حال از دو قسم بیرون نیست
یا باید گفته شود که مخاطب و مکلّف بودند و بجا نیاوردند یا اینکه
مکلّف نبودند و ثانی باطل است بالاجماع کما هو الصریح من
العلّامة و بالضرورة کما هو الظّاهر من المحقّق القمی پس
متعیّن است اوّل که مخاطب بودن کفّار و عصاة باشد
و هرگاه مخاطب بودند و امتثال نکردند پس احکام منسوخه
منسوخ گردیده پیش از امتثال و زیرا که امتثال امر با امتثال
مخاطب ثابت و کفّار و عصاة مخاطب بودند و امتثال
نکردند لیکن میگوئیم که این استدلال برای امتثال نکردن
تمام مکلّفین نیکوست لیکن مدّعی اعمّ از این است زیرا که عنوان
شامل میشود بلکه ظاهر از اختصاص باین است که ممکن است

که نسخ شود حکم بعد از رسیدن وقت عمل و حال آنکه مهیّت
امتثال بوجود نیامده باشد و علی ایّ حال محدّث
بحرانی تخطئه نموده قول باینکه کفّار مخاطب بفروع‌اند
باینکه دلیلی از برای این مدّعی نیست بلکه ادلّه بر خلاف است
اوّل عدم دلیل بر تکلیف دلیل بر عدم است ثانی اینکه
تکلیف موقوف است بر معرفت مکلّف و مبلّغ و تصدیق
آنها سوّم اینکه ادلّهٔ عقلیّه و نقلیّه منعقد بر معذوریّت
جاهل بحکم شرعی در صورت جهل ساذج داشتن چهارم اخباری
که دلالت دارند بر مکلّف نبودن آنها از آن اخبار است
آنچه ثقة الاسلام کلینی ره روایت کرده بسند صحیح از زراره
قال قلت لابی جعفر ع اخبرنی عن معرفة الامام
منکم واجبة علی جمیع الخلق فقال انّ الله تعا
بعث محمّداً ص الی النّاس اجمعین رسولاً و حجّة
لله علی خلقه فی ارضه فمن امن بالله و بمحمّد
رسول الله واتّبعه وصدّقه فانّ معرفة منّا واجبة

عليه ومن لم يؤمن بالله ورسوله ولم يتبعه
ولم يصدقه ولم يعرف حقهما فكيف يجب
عليه معرفة الامام وهو لا يؤمن بالله ورسوله
ويعرف حقهما الحديث يعنى گفت زراره كه عرض كردم
خدمت حضرت باقر عليه السلام كه خبر ده مرا از معرفت امام از شما
آيا واجب است بر تمام خلق پس فرمود بدرستيكه خدا فرستاد
محمد را بسوى مردم جميعاً كه پيغمبر باشد و حجت باشد از براى
خدا بر خلق او در زمين پس كسيكه ايمان آورد بخدا و بمحمد
رسول خدا و متابعت كرد او را و تصديق نمود او را پس
بدرستيكه معرفت از ما واجب است بر او و كسى كه ايمان نياورد
بخدا و پيغمبرش و متابعت نكرد او را و تصديق نكرد او را
و نشناخت حقيقت آنها را پس چگونه واجب ميشود بر او
معرفت امام و حال آنكه او ايمان نياورده بخدا و پيغمبرش
و نشناخته حق آنها را و از آنهاست آنچه روايت كرده
او را على بن ابراهيم قمى ره از حضرت صادق عليه السلام

در تفسير قول خداى تعالى وويل للمشركين الذين لا يؤتون
الزكوة وهم بالآخرة كافرون كه فرمود اترى ان الله
طلب من المشركين زكوة اموالهم وهم يشركون
به حيث يقول وويل للمشركين الذين لا يؤتون
الزكوة وهم بالآخرة كافرون انما دعا الله العباد
للايمان به فاذا امنوا بالله ورسوله افترض عليهم
الفرض يعنى آيا مى بينى اينكه خداى تعالى طلب فرموده باشد
از مشركين زكوة اموالشان را و حال آنكه ايشان مشرك
باشند بخدا از آنجائيكه فرموده وويل للمشركين الآية
اين است و جز اين نيست كه خوانده خدا بندگان را از براى ايمان
آوردن بخودش پس هرگاه ايمان آورند بخدا و پيغمبرش
فرض فرموده بر ايشان اين واجب را و از آنهاست پاره
از خبر احتجاج از امير المؤمنين عليه السلام در جواب زنديق فكان
اول ما قيدهم به الاقرار بالوحدانية والربوبية
والشهادة بان لا اله الا الله فلما اقروا بذلك

ثلاثه بالاقرار لنبیه بالنبوة والشهادة بالرسالة
فلما انقادوا لذلک فرض علیهم الصلوة ثم الصوم
ثم الحج الحدیث یعنی پس می باشد اول چیزی که مقید
فرموده ایشان را با و اقرار کردن بوحدانیت و ربوبیت
و گواهی دادن باینکه نیست خدائی جز او پس همینکه اقرار
کردند باین بعقب در آورد این اقرار را باقرار از برای
پیغمبرش به پیغمبری و گواهی دادن برسالت پس همینکه
منقاد شدند از برای این امر واجب فرمود برایشان نماز را
پس روزه را پس از آن حج را پنجم اخباری که دلالت دارند
بر وجوب طلب علم مثل طلب العلم فریضة علی کل مسلم
و مسلمة بواسطه اینکه مورد آنها مسلم است نه مطلق مکلف
و بالغ ششم اینکه دانسته نشده از پیغمبر صلعم اینکه امر فرموده
باشد کسی را که داخل در اسلام شده اینکه غسل جنابت
کند و حال آنکه کم واقع میشود که کسی خالی از او بوده باشد
هفتم اختصاصات خطابات قرآنیه به الذین آمنوا

و به یا ایها الذین آمنوا و وارد شدن یا ایها الناس
اقل قلیل است و محمول است بر مؤمنین چنانی که قاعده متفق علیهاست
که حمل میشود مطلق بر مقید مؤلف گوید اما دلیل اول پس
میگوئیم کافی است اجماع علماء برای دلیل بودن و خودش گفته
که نقل نکرده اند خلاف را مگر از ابی حنیفه و همچنین کافی است اطلاقات
و عمومات بلکه ظاهر آیه شریفه و ویل للمشرکین الآیه و قول
خدای تعالی فلا صدق ولا صلی و قول خدای تعالی در حکایت
از اهل آتش از مکذبین بیوم الدین بعد از سؤال از ایشان
ما سلککم فی سقر فرموده قالوا لم نک من المصلین
در خصوص کفار و حمل کردن آیات بر مخالفین که مظهر اسلام
بوده اند خلاف ظاهر است بلکه تا قائل نشود بعدم ایمان ایشان
مشمول آیات نمیشوند و هرگاه اهل ایمان نباشند و معاقب
بفروع باشند ثابت میشود مطلوب و تعجب است که این محدث
بعد از اظهار بعدم جواز تمسک بظواهر آیات بدون ورود
تفسیر از اهل بیت و حال آنکه او را تفسیر برأی نمیگویند

زیرا که تفسیر عبارت است از کشف نقاب از وجه معنی چگونه حمل
میکند بر خلاف ظاهر این آیات را و اگر بگوید از روی اخبار است
پس گفتن باینکه بعد از تسلیم بجواز تمسّک یعنی چه و امّا دلیل
ثانی میگوئیم که این مصادره هست بلکه وجود تکلیف توقّف دارد
بر مکلِّف بکسر نوع توقّف فعل بر فاعل امّا ایجاب فعل مشروط
بمعرفت قبل از معرفت مکلِّف پس ابائی از عقل نیست و امّا
دلیل سوم پس میگوئیم منجّز نبودن تکلیف در صورت جهل ساذج
منحصر بکفار نیست بلکه در مسلمین هم چنین است و منافات با تکلیف
واقعی و صحّت عقاب در صورت تردید یا وجود مصحّح دیگر برای
عقاب نیست مثل منتهی شدن جهل به تقصیر مکلَّف بفتح و امّا
دلیل چهارم پس میگوئیم امّا صحیح پس با وجودی که در غیر مدّعا ست
میگوئیم که محمول است بر ترتیب در واجب نه در وجوب و لفظ
واو که مستعمل است در معنی حال قید است از برای معرفت
نه از برای تحبیب یعنی معرفتی میخواهند که مسبوق باشد بایمان بخدا
و بپیغمبر و تصدیق هم در همین است که معرفت غیر مسبوق بایمان

بخدا و رسول باشد نخواهند مثل اینکه دو رکعت فرض
النبی در نماز چهار رکعتی را میخواهند بعد از دو رکعت
فرض الله نه اینکه ایجاب دو رکعت فرض النبی بعد از
ایجاب دو رکعت فرض الله هست بلکه فعل آن دو رکعت
بعد از آن رکعت هست و بر این معنی محمول است آن دو خبر
دیگر چنانکه کشف میکند از صحّت این حمل آوردن صوم را
عقب لفظ صلوة بعطف به ثمّ و عطف آوردن حج را به او
در خبر سیّم و او دلالت دارد بر تراخی و محققا تراخی در زمان
اراده نشده بلکه تراخی بحسب رتبه هست بعد از تسلیم
حجّیت آنها زیرا که آنها مرسله هستند و بر فرض حجّیت و ظهور
در ترتیب در ایجاب متمسّک با آنها نتوان شد بعد از اعراض
اصحاب بلکه گفته شده در صورت اعراض اصحاب کلّما ازداد
الخبر صحّة ازداد وهنا و امّا دلیل پنجم پس میگوئیم
که اثبات شیئی نفی ما عدا نمیکند چنانکه گفته اند که مفهوم
وصف حجّت نیست و لعلّ نکته در ذکر وصف این باشد

که عقاید اسلام کفایت میکند از معرفت با موری که غیر از
عقاید اسلام است از اخلاق و احکام و امّا دلیل ششم
پس او مجرد استبعاد است و اهمیتی در نقل نداشته حال
آنکه نقل هم شده خبری در فرض نبودن او و در متن واقع مثل
سایر اعمال است که فرمودند اَلْاِسْلَامُ یَجُبُّ مَا قَبْلَهُ
که منافات ندارد با بودن تکالیف قبل از اسلام و معاقب
شدن بر ترک در صورت اسلام نیاوردن و امّا دلیل هفتم
پس میگوئیم که قاعدهٔ حمل مطلق بر مقید مساعدت دارد در صورت
مخالفت مطلق با مقید نه در صورت موافقت آنها زیرا که آن
حمل از باب تقدیم نص است بر ظاهر در صورت دوران امر
یکی از آن دو و در صورت موافقت حاجت به ترجیح نداریم
و کَیْفَ کَانَ پس کلامی نیست در جواز نسخ بعد از حضور
وقت عمل پس در او خلاف است حکایت شده از اکثر
اصحاب ما و معتزله و بعض از اشاعره عدم جواز او و از شیخ
مفید قدس سره و اکثر از اشاعره جایز بودن و ممکن است

که نزاع لفظی باشد زیرا که اگر اراده شود در منسوخ
فعل از عبد جدّاً پس محال است نسخ و اگر اراده شود بار
انشائی فقط پس شبهه در جواز نیست امّا چهارم پس
بدانکه جایز است نسخ شدن تلاوت چنانی که جمهور اهل
علم بر آنند و مخالفت کرده در این مقام بنا بر آنچه حکایت
شده از شیخ مفید قدس سره بودن مذهب شیعه بر عدم
وقوع و ادّعا کرده محدّث نوری ظهور عدم وقوع را از
فرمایش امیرالمؤمنین علیه السّلام در روایت سلیم هٰذَا
کِتَابُ اللهِ عِنْدِی مَجْمُوعًا لَمْ یَسْقُطْ عَنْهُ حَرْفٌ
وَاحِدٌ و ما میگوئیم که معنی این است که ساقط نشده
از کتاب حرف واحد و در فرض منسوخ بودن تلاوت منسوخ
از کتاب نیست تا اینکه ملاحظه سقوط از او بشود آری
کافی است در این مقام نرسیدن خبری در وقوع پس
رفتن علّامهٔ حلّی در نهایه و محقق ثانی در جامع المقاصد
و محقق قمی در قوانین و بعضی از فقهاء ظاهراً در باب وضو

در مسئلهٔ وجوب آن از برای مس کتابت قرآن که فرموده هل
یجوز مسّ منسوخ التلاوة أم لا خالی از وجه است
و بلوغ روایت که صاحب جامع المقاصد مدّعی است و متابعت
کرده او را میرزای قمی قدّه بنظر رسیده چنانی که محدّث نوری
رحمه الله مدّعی است عدم او را و بر فرض بودن و حجّیت خبر واحد
در مورد التزام میگوئیم تصحیح سند یا توثیق رُواة از کجا
و میتوان ادّعا کرد که مرادشان از روایت روایاتی است
که در مورد الشَّیخُ وَالشَّیخَةُ إذا زَنَیا فَارجُمُوهُما
البتّةَ رسیده که دلالتی برای آنها نیست در نسخ تلاوت
با وجود نشناختن کلام را در این عبارت در باب تحریف

تذنیب چنانی که میگوئیم که شریعت اسلام منسوخه واقع
نخواهد شد از جهت اینکه او آخر شریعت است و صادع
او صلوات الله علیه و آله خاتم انبیاء است و انکار خاتمیت
او افضح از انکار نبوّت اوست و کسیکه قائل بنبوّت اوست و
جا ندارد که احتمال دهد پیدا شدن دین جدیدی را بلکه اصلاً

احتمال نقض قطع بنبوّت اوست بواسطهٔ اینکه دعوای
آن بزرگوار نبوّت خاتمه بوده و هر کس قبول کرده دعوای
او را معتقد بخاتمیت شده همچنین میگوئیم که اتقان و احکام
این شریعت بحدّی است که فرق او و مثل او متصور نمیشود
تا اینکه تبدیل باحسن یا مثل شود و نیز میگوئیم که خداوند
عالم عالم است بمصالح و مفاسد در افعال و وجود مصالح
و مفاسد مقتضی است از برای حکم داشتن بفعل و ترک
مگر اینکه قصوری در فاعل باشد و هرگاه دیده شد
که این شریعت مطهّره متکفّل احکام واقعیهٔ اختیاریه
و احکام واقعیهٔ اضطراریه و احکام ظاهریه هست بمعنی
اینکه لحاظ مصالح و مفاسد واقعیه فعل شده و لحاظ
حالات فاعل هم شده پس قطع پیدا میشود که زمینه برای
آمدن حکمی غیر از این احکام و خالی از مناسبت نیست
ذکر شطری از مصالح پارهٔ از احکام تا قیاس کرده شود
بر او غیر از آنها و حال آنکه عقول قاصرهٔ ما پی نمیبرد بیکی

از هزار و کمی از بسیار و کافی است ما را در این مقام آنچه گر
بنحوهٔ کلیّه اشاره شد که خداوند عالم حکیم بحسب مصالح
و مفاسد احکام دارد از روی حکم قطعی عقلی که ترک اصلح
از او نخواهد شد پس میگوئیم وَمِنَ اللهِ الهِدایَةُ وَالتَّوفیق
اینکه شدّت اهتمام به تحصیل عقاید حقّه شده یک راهش این است
عقاده بحرمان از فیوضات اخرویّه اینکه کسی که اعتقاد
بخدا و معاد ندارد زاجر نفسانی از برای او نیست پس فرمان بردار
نفس خواهد بود و شهوات نفسانیّه لابدّ میکشانند او را بمهالک
زیرا که هر چه میل نفس با او باشد چون زاجری نیست مرتکب
خواهد شد و در آنها است افعال ضرریّه قطعا بعبارت دیگر
اینکه عقول قاصرهٔ بشریّه نمیرسد بهر مصلحتی و منفعتی و خیری
تا اینکه عقلش حکم کند بجلب او و لو اینکه نفسش راحت طلب
در ترک او و نمیرسد بهر مفسدهٔ و ضرری و شرّی تا اینکه
عقلش حکم کند باحتراز از او و لو اینکه نفسش توجه داشته
باشد بارتکاب پس ناچار است او را از تعبّدی که با وجود

عدم قطع بمنزلهٔ قطع باشد در اثر تا حکم کند بخوبی فعل
یا بدی او تا مرتکب شود یا احتراز کند و تعبّد توقّف دارد
بر اعتقاد داشتن بمطابقه بودن با واقع و دیگر اینکه انسان
که مدنی الطبع است در زندگانی حاجت دارد بمعاشرت
حسن معیشت و توقّف دارد بر معتقد بودن او و کسی اعتقاد
ندارد در امورات بر بی اعتقاد زیرا که زاجری بالفرض از برای
او نیست پس ایمان منشأ خیرات است و از این جهت است
که بالایمانِ یُستَدَلُّ عَلَی الصّالِحاتِ [illegible]
بسیار است و از جملهٔ آنها این است که انسانی که در دنیا است
و گرفتار عالم نفسانی خود است و مبتلا بمعاشرت خلق است
و لازم او انصراف از پروردگار و از نشأهٔ دیگر است و غرق
شدن در دریای هوا و هوس است اینکه واجب باشد بر او
حالت انصرافی از خود و دیگران که دست که بر میدارد از برخود
و به بالا میبرد در تکبیرة الاحرام در قوّهٔ این است که از عالم سفلیات
منقطع گردیدم و از بالا که بپائین می آورد در قوّهٔ این است که

توجه از علویات هم برداشتم که وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي
فَطَرَ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا أَنَا مِنَ
الْمُشْرِكِينَ تا ضعیف شود نفسانیت او بخضوع و خشوع
برای پروردگار عالمیان و قوت گیرد عالم ایمانی او که إِنَّ الصَّلٰوةَ
تَنْهٰى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ چنانی که در علل الشرایع است
وَصَارَ ذٰلِكَ عَلَيْهِ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ لِئَلَّا يَنْسَى
الْعَبْدُ مُدَبِّرَهُ وَخَالِقَهُ فَيَبْطَرَ وَيَطْغَى وَلِيَكُونَ
فِي ذِكْرِ خَالِقِهِ وَالْقِيَامِ بَيْنَ يَدَيْ رَبِّهِ زَجْرًا لَهُ عَنِ
الْمَعَاصِي وَحَاجِزًا وَمَانِعًا عَنْ نَوْعِ الْفَسَادِ و لذا نماز
معجونی است که مرکب است از اعتراف بجهات ایمانی از شهادت
به توحید و رسالت و تعظیم نمودن پروردگار و تنزیه او و اظهار
خضوع نمودن برای او و درگذاردن اشرف موضعی از خود
بر اخس اشیاء و سخن خالق بمخلوق که عبارت از قرآن است
و سخن گفتن عبد بخالق که عبارت از دعا باشد که لازمه
خلوت کردن و سخن از طرفین در میان آمدن است و تمام حالات

خود را از قیام و رکوع و سجود و جلوس از برای توجه بخالق
خود قرار دادن باشد و بعد از آنی که دانستی که نماز
عالم تمام توجه بخالق است هویدا خواهد بود سر اینکه لَا صَلٰوةَ
إِلَّا بِحُضُورِ الْقَلْبِ چنانی که واضح گردید سر طهارت
از اقذار ظاهریه که عبارت از اخباث باشد و از اقذار
باطنیه که عبارت از احداث باشد چنانی که کسی در محضر
بزرگی خود را حاضر میسازد خود را پاک و پاکیزه میگرداند
و همچنین معلوم گردید سر توجه نمودن بقبله زیرا که اگرچه صحیح است
أَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللّٰهِ لیکن اختصاصی دارد
کعبه باینکه خداوند عالمیان او را خانه خود گفته و از آنجا که
نماز عالم انصراف از ماسوی قدسیت و تخلیه قلب است از توجه
بدنیا و لوث آلودگی بمعاشرات فرق است میانه وقت طلوع
فجر و وقت زوال و وقت مغرب زیرا که صبح که برمیخیزد همین قدر
که در این وقت روز است سزاوار است که اول عبد توجه
کند بجانب خالق خود چگونه چنین نباشد و حال آنکه با وجود کی

که گویا مرده بوده و خداوند او را زنده کرده و امید دارد از او
و خواهنده هست از او بقاء وجود خود را و مایحتاج خود را
لیکن آلوده نشده قلب او بمعاشرت و دیدن زخارف
دنیا بخلاف وقت زوال که از صبح تا آنوقت مبتلا باسوی الله
بوده این است که نماز ظهر طول توجهش بخدای تعالی دو برابر
طول توجه در نماز صبح است و چون ثانیاً رجوع میکند بمعاشرت
چون مسبوق بوده بمعاشرت و توجه نداشتن باسوی الله
آن حال آلودگی زود رجوع میکند ولو اینکه متخلل شده بتوجه
بخدا و لذا نماز عصر نیز واجب شده و چنین است حال در مغرب
و عشاء لیکن مغرب اگرچه مسبوق بدو مرتبه توجه بخدای تعالی است
لیکن چون صبح نیست که مسبوق بمعاشرت نباشد و لذا سه رکعت
واجب گردیده و عشاء چون مسبوق است براحت شدن نفس
از کسب و پرداختن باکل و شرب و مشرف شدن وقت نوم
که حال جدیدی است و سزاوار است در راس هر حالی توجه
بخالق و حال آنکه سزاوار بود که عبد در تمام ازمنه تمام توجه بخالق

خود داشته باشد نهایت اینکه لابد است انسان را از امور
دیگر در دار دنیا خلاصه اینکه در راس هر وقتی و هر حالی
سزاوار است توجه عبد بسوی خدا بعد از عدم امکان
استغراق اوقات در توجه بسوی او و قلت و کثرت و تعدد
و وحدت توجه بحسب آلودگی و عدم آن مختلف است و در
ظهرین و عشائین در وقت جمع کردن چون در قوه این است
که چون از یک نماز فارغ میشود و مورد پیدا میکند که توجه
کند بامور دنیوی اینکه ملول شده باشد از کاری که در
او بوده که توجه بخدا باشد و شوق دارنده بکاری باشد که
توجه کننده بسوی اوست از امور دنیوی باز ثانیاً توجه
میکند بسوی نماز که نه چنین است که صورتاً مینماید که من ملول
شده باشم بلکه شوق من بسوی توجه بخدا است مثل کسیکه
وداع کننده هست که قدری که پشت کرد ثانیاً برمیگردد
و اگر بگوئی هرگاه وقت توجه راس وقت است جواز تأخیر
برای چه میگوئیم توجه امر به عبد باعث توجه عبد است با امتثال

رب و توجه داشتن او دست بسوی کاری که در پیش دارد
پس در این صورت هم چون توجه دارد تمام توجه او بامور
دنیوی نیست و قلب او محجوب بتوجه دنیا و زخارف او
نیست ولو اینکه اشتغال است برای او و در خبری است
مذکور در وسائل از حضرت رضا علیه السلام اینکه خداوند
عزّ و جلّ دوست میدارد اینکه ابتدا کنند مردم در هر عملی
اوّل بطاعت و عبادت او پس امر فرمود ایشان را در اول
روز اینکه ابتدا کنند بعبادت او پس متفرق شوند در
آنچه خوش دارند از مرمّت دنیای خود پس واجب
فرمود نماز صبح را بر ایشان پس هرگاه شود نصف روز
و واگذارند آنچه که در او بودند از شغل و آن وقتی است
که زمین میگذارند مردم جامه های خود را و راحت میشوند و مشغول
بطعام و خواب قیلوله میشوند پس امر فرمود ایشان را اولاً
که ابتدا کنند بذکر و عبادت او پس واجب فرمود بر ایشان
نماز ظهر را پس از آن آسوده شوند از برای آنچه که دوست

میدارند از آن امور پس هرگاه که حاجت خود را برآوردند
و خواستند که بروند هر کس بسوی عمل از برای آخر روز ابتدا
کنند نیز بعبادت خدا پس از آن منصرف شوند بسوی
آنچه که خوش دارند از عمل پس واجب فرمود بر ایشان نماز
عصر را و پس از آن متفرق شوند در آنچه که میخواهند از
مرمّت دنیای خود پس همینکه بیاید شب و بگذارند زینت
خود را و برگردند باوطان خود ابتدا کنند اولاً بعبادت
پروردگار خود پس از آن آسوده شوند از برای آنچه که دوست
میدارند از او پس واجب فرمود بر ایشان نماز مغرب را
پس همینکه بیاید وقت خواب و فارغ شوند از آنچه که بودند
باو مشغول دوست داشت خدا اینکه ابتدا کنند اولاً بعبادت
و طاعت او پس از آن منصرف شوند بسوی آنچه که میخواهند
که منصرف شوند بسوی او و از آن امر پس میباشد که بتحقیق
که ابتدا کرده اند در هر عملی بطاعت و عبادت خدا پس
واجب فرمود بر ایشان نماز عشاء را پس هرگاه چنین

بجا آورند فراموش نمیکنند و غفلت نمی ورزند از خدا
وقتی نمیشود قلبهای ایشان و کم نمیشود رغبت ایشان
بحدیث و بعضی چنین گفته اند که چون انسان از خواب
برمیخیزد دوگانه صبح کرده است مانند مبعوث و زنده شده
بعد از مرگ چه نوم عبارت از موت ادراک و احساس است
و در عالم خواب کانّه ادراک و احساس او مرده است
پس شخص می بیند که حقتعالی اورا زنده کرده بعد ازین حالت
نومیه که شبیه موت است و آنچه از جسد او از قوّت و حس
و حرکت اعضاء در اعمال و جولان افکار از او فوت شده
بود بسبب خواب همه را حقتعالی دو مرتبه باو مرحمت میفرماید
و چون برمیخیزد در کمال نشاط و استراحت است بخلاف حال
آنکه قبل از نوم خسته و کسل و کوفته و مانده بود و نیز حق تعالی
اورا حفظ فرموده است در حالت نومیه از اذای موذیات
و شرور عادیات و غذای او بتحلیل رفته و دور عجیبه و حرکت
غریبه بتدبیری که فکر در او متحیر است و ابداً نمیداند که در جسد

او چها واقع شده است و چه منفعتها از این غذا باو
عاید شده است و مضرتها دفع گردیده که ابداً خودش اطلاع
ندارد و غایت آنچه از او بعمل آمده است این است که
جسم طعامی را بمعدۀ خود فرستاده و بلذت آن فایز شده
الی غیر ذلک از نعمتهای بزرگ که لسان از حصر و احصای
آنها عاجز و قلم از تحریر قاصر است پس بطریق حتم بر بنده
واجب و لازم است که باداء شکر حق تعالی
قیام و اقدام نماید و به بندگی او مقر و معترف باشد
لهذا شرع اقدس مکلف را مامور نموده است بادای
نماز که مسمّی بنماز صبح است و بعد چون روز می گذرد
بنده می بیند که حق تعالی نعمتهای عظیمة المقدار در حق او
لطف و مرحمت فرموده از انارهٔ کون و هدایتش بطرق
معاش و امدادش بحواس که بسبب آنها فرق میگذارد
مابین ضارّ و نافع و باعطای قدرت و استطاعت
بر تحصیل معاش و سعی در مقاصد و فتح باب کسب و اعطای

رزق الی غیر ذلک از نعمتهائی مستحیله الاحصاء پس بر بنده
لازم آمد که عود و رجوع کند باداى شکر بعض نعمت از حق تعالى
پس بر بنده لازم آمد که عود و رجوع کند باداى شکر بعض
نعمت از حق تعالى پس قیام مینماید باداى نمازیکه مسمى به نماز
ظهر است و عصر هم براى اداى نعمتهاى مجدده در عصر نمازى
میخواند که مسمى بنماز عصر است و بعد چون روز ادبار و شب
اقبال می نماید که وقت سکون و استراحت است که روز
راحت نشد پس شب میکند در حالتی که مملو است از نعم
و لطایف کرم پس بر اوست که رجوع کند باداى عبادت
و تحصیل سعادت پس نمازى را بجا می آورد که مسمى بنماز
مغرب است و بعد چون می بیند که ظلمت عالم را گرفته براى
او باقى نمانده است مگر خواب و استراحت و متفکر میشود
و می بیند که نعمتهاى حق تعالى از صبح تا کنون متواتر بوده
بطوریکه عاجز است از اداى شکر آنها و آنچه از عبادت
از او صادر گردیده مقابلت نمیکند با یک نعمت بسیار کوچک

واین را هم می بیند صالح و قابل است براى استراحت در حالتی
که ایمن است از جمیع مخوفات در مسکن خود بر فراش نشسته
پس بی اختیار مبادرت مینماید باداى صلوة که مسمى
بصلوة عشاء است لعل بدین وسیله باداى شکر بعض
از نعمتهاى حق تعالى قیام نموده باشد و هر چند که اگر آناء
اللیل و لحظات النهار مشغول عبادت باشد باز شمرده
نمیشود مگر عاجز و مقصر ولیکن مع ذلک تکلیفش اداى
شکر است بقدر مقدور و این نماز واجب براى اداى شکر
در حضر هفده رکعت است دو رکعت در روز و هفت
رکعت در شب و در سفر یازده رکعت است شش در روز
و پنج در شب و این تخفیف فضل و احسانی است از جانب
رب العالمین در حق بنده انتهى و از آنجائیکه تعرف
الاشیاء باضدادها ملاحظه کن نماز باین شرائط
و آداب را با نمازى که بجا آورده شود با جنابت و نجاست
ثوب و بدن چنانی که حکایت شده از نصارى که آبد

غسل جنابت میکنند و همچنین زنهای ایشان غسل حیض
و استحاضه و نفاس ابداً نمیکنند و تطهیر از بول و غایط
میکنند پس در اغلب جامه و بدن ایشان آلوده
بنجاست است و بوی شراب از ایشان بلند مؤلف گوید
اگر بگوئیم که اهل کتاب عیناً نجس نیستند چاره نیست
از اینکه گفته شود نجسند بالظاهر عرضاً بواسطهٔ این
آلودگیها کما هو الظاهر من بعض الاخبار
و نمازی که از ایشان حکایت شده این است که متی
در باب ششم از انجیل خود نقل نموده است باین
صورت در لسان عتیق آبون دبشمیّ نت
قدش شمك تیتی ملكوتك نهوا صبیانك
ایكنا دبشمیّ اف بارعا هبلن لحما دسون
قنن یومنا واشبوقلن خوبین ایكنا داف انن
اف اختان اشبقن لحیابن ولا تعلان
لنسونا الا پاخنان من بیشا مطل دیلك

هی ملکوت وحیل وتشبوحت لعالم عالمین امین واز
لسان جدید نقل شده باین عبارت بابن دبشمیّ
یتقدش شمخ آتی ملکوتخ هوی زا
بوخ دخت بشمیّ اوپ بارعا هلا لحما
دسونقنن عدیو یوم وشبوقلن خوبا د
حت داپ اخنا سبقلن لدبنا دا ران
ولا ماور طلن لجوربا الا پاسیلن من بیشا
ببب دیو هیلا ملکوتا وحیل وتشبوحت
لعالم عالمین امین وحکایت شده از مطبوعهٔ لندن
بمعنی فارسی او باین نحو ای پدر ما که در آسمانی نام تو مقدس
باد ملکوت تو بیاید اراده تو چنانکه در آسمان است
بر زمین نیز کرده شود نان کفاف ما را امروز بما بده
قرضهای ما را به بخش چنانکه ما نیز قرض داران خود را
می بخشیم و ما را در آزمایش میاور بلکه از شریر ما را رهائی
ده زیرا که ملکوت و قوت و جلال تا ابد الاباد از آن

تست آمین اگرچه بعضی مطّلعین از اطوار ایشان
قاطعند که این مضمون مأثور از حضرت عیسی بن مریم
علی نبیّنا و آله و علیه السلام نیست لیکن میشود توجیه
کرد که مراد از عبارت اوّل این است که ای منعم
مهربان که عرش تو در آسمان است و کیفیّت کان
این نماز کجا و نماز مسلمانها کجا امّا واجب مالی از زکوة
و خمس پس بعضی از حکم او خلاف نفس کردن است در
گذشتن از چیزی که در کمال عزّت است نزد دارندگیش
و با و کمال محبّت را دارند و در اوست ابراز ایمان
و نیکی کامل و لذا باین کار مستوجب الطاف خاصّه پروردگار
عالم میشود چنانکه فرموده خدای تعالی لَنْ تَنالُوا
الْبِرَّ حَتّى تُنْفِقُوا مِمّا تُحِبُّونَ یعنی هرگز نخواهید رسید
به نیکی از حال و ملکات یا نیکی از جزاء که بهشت باشد
مگر اینکه انفاق کنید از آنچه دوست میدارید و روایت
شده از ابی الطفیل که گفت اِشْتَرى عَلِيٌّ ثَوْباً

فَاَعْجَبَهُ فَتَصَدَّقَ بِهِ وَقالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ ص
يَقُولُ مَنْ آثَرَ عَلى نَفْسِهِ آثَرَهُ اللهُ يَوْمَ الْقِيمَةِ
بِالْجَنَّةِ وَمَنْ اَحَبَّ شَيْئاً فَجَعَلَهُ لِلّهِ قالَ اللهُ تع
يَوْمَ الْقِيمَةِ قَدْ كانَ الْعِبادُ يُكافِئُونَ فِيما
بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَاَنَا اُكافِيكَ الْيَوْمَ بِالْجَنَّةِ
یعنی خرید علی علیه السلام جامهٔ را پس در نفسش اثر کرد محبّت
او یعنی خوش آمد حضرت را از او و چون چنین دید در خود
که دوست داشت او را پس بتصدّق داد او را در راه خدا و فرمود
شنیدم از رسول خدا ص که میفرمود هر کس ایثار کند بر نفس
خود یعنی چیزی را که خود خواهندهٔ اوست بدیگری بدهد و ترجیح
بدهد او را بر خود از جهت خدا پس خدا او را ترجیح میدهد به بهشت
یعنی بهشت را باو عطا میکند و هر کس دوست بدارد چیزی را
پس قرار دهد او را از برای خدا میفرماید خدای تعالی باو
در روز قیامت که بندگان جزاء میدادند یکدیگر را یعنی
در دنیا فیما بین خودشان بآنچه نزد خودشان پسندیده

و خوب شمرده بود و من جزا میدهم تو را امروز به بهشت و شبهه
نیست که انسان عاقل تا چیز دیگر را در عوض این محبوب خود
نه بیند او را از کف نمیدهد و چشم پوشی از او نمیکند
پس کسی که الزام است بر او در دادن چیزی که نزدش عزیز است
اندیشه میکند در عالم ایمانی خود و تصدیق میکند حقیت آنچه را
که پروردگارش باو وعده فرموده پس ترجیح میدهد از برای
خود آنچه را که نزد خدا است بر آنچه که بدست او است پس مال از او
بر میدارد یا ترجیح میدهد موافقت امر خدا را بر او و هرگاه ایمان
خود را تصدیق کرد بعمل باعث قوت ایمان او میشود و از فوائد
دادن مال کم شدن محبت است نسبت باو چنانکه تجربه
شده که کسی که مالی دارد و سالها نگاه داشته او را دشوار است
بر او از کف دادنش و همینکه قدری از او خرج کرد سهل میشود
بر او خرج کردن از او در دفعهٔ دویم و در دفعهٔ سوم اسهل است
از دفعهٔ دوم و هکذا مثل اینکه در مقام چشم پوشی از او برمی آید
و فراق این عزیز بر دلش سهل میشود و در وقت بودن مال

دل بستنش باو کم میشود و از جملهٔ فوائد غفلت نکردن
از اینکه مالک حقیقی این مال خدا است زیرا که اگر کسی مالی
بکسی بدهد و هیچ متعرض او نشود و گاهی نگوید فلان مقدار
از مال مرا بزید و عمرو ده لباهست که حال این شخص که بعاریت
مال بدست او است نسبت باین مال حال کسی میشود که این
مال از خودش هست و غافل از عنوان عاریت میشود و دیگر
از فوائد سد خلهٔ مسلمین و محفوظیت اهل فقر و فاقه و گرفتاران
از هلاکت و صرف در جهات لازمهٔ مسلمین است و بالجمله
فوائد بسیار است و از آنجائیکه موارد حقوق مختلف است
و بعض از آن موارد داخل از این است که از مال دهنده باشد
از اول خداوند عالمیان ملکیت آن مقدار را بدهنده نداده
چون خمس که میفرماید خدای تعالی وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ
مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ
وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ و لام از برای
ملک است و در بعض از موارد چون بر نفوس اینه دشوار است

که بگویند آن موارد شریک الملک شما هستند از باب لطف خداوند عالمیان تعبیر فرمود بصدقه که از مال خود بدهند چون زکوة که فرمود خُذْ مِنْ اَمْوالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا الآیة و از باب لطف است که گاهی تعبیر بقرض فرموده تا اینکه دل ایشان نرم شود در دادن چنانی که در جهاد گاهی تعبیر بنصرت میفرماید و امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده فقد قال الله سبحانه اِنْ تَنْصُرُوا اللهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ اَقْدامَكُمْ و قال مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللهَ قَرْضاً حَسَناً فَيُضاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ اَجْرٌ كَرِيمٌ فَلَمْ يَسْتَنْصِرْكُمْ مِنْ ذُلٍّ وَلَمْ يَسْتَقْرِضْكُمْ مِنْ قُلٍّ اِسْتَنْصَرَكُمْ وَلَهُ جُنُودُ السَّمٰواتِ وَالاَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ وَاسْتَقْرَضَكُمْ وَلَهُ خَزائِنُ السَّمٰواتِ وَالاَرْضِ وَهُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ وَاِنَّما اَرادَ اَنْ يَبْلُوَكُمْ اَيُّكُمْ اَحْسَنُ عَمَلاً و شیخ صدوق آورده در علل الشرایع از حضرت رضا علیه السلام اینکه علت زکوة

جهتش قوت فقراء و تحصین اموال اغنیاء است بواسطهٔ اینکه خدای تبارک و تعالی تکلیف فرموده به اهل صحت قیام نمودن بکار در مرض ماندگان از جهت آزمایش چنانی که فرموده خداوند عزّ و جلّ لَتُبْلَوُنَّ فِي اَمْوالِكُمْ وَاَنْفُسِكُمْ یعنی هر آینه آزمایش کرده میشوید در مالهای و نفسهای خودتان فرمود حضرت در اموال ایشان امتحان باخراج زکوة است و در نفسهای ایشان توطین نفس است بر صبر با اینکه در زکوة دادن است شکر نعمتهای خداوند عزّ و جلّ و طمع در زیاد شدن مال با چیزیکه در اوست از زیادتی و رافت و رحمت بر اهل ضعف یعنی ضعیفان و مهربانی بر اهل مسکنت و ترغیب ایشان بر مساوات و تقویت فقراء و اعانت کردن ایشان بر امر دین و فقراء محل پند گرفتن هستند از برای اغنیاء و عبرت هستند از برای ایشان از جهة اینکه پی ببرند بر فقر آخرت بسبب ایشان و آنچه که از برای ایشان است از ترغیب در این کار بر شکر خدای تبارک و تعالی از جهة اینکه تفضیل داده ایشان را و عطا بایشان نموده و از برای ایشان است دعاء از روی تضرع و ترس بر اینکه بگردند مثل ایشان در امور بسیاری از ادای زکوة و صدقه و صلهٔ ارحام و اصطناع معروف تا آخر سپس از حکم اوست ضعیف گشتن قوای

قوای عقلیه بر شهویه و غضبیه و حصول تقوی چنانکه فرمود
خدا تعالی كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ
مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ و غایت ایجاب صوم تقوی
فرموده و از حکم او رسیدن بحال فقرا و مساکین تا ترحم نمایند
ایشان و بنابر خبری تذکر گرسنگی و تشنگی یوم القیمة تا جلوگیری
خود کنند از معاصی و امّا جهاد پس حکمت او حفظ دین و اهل
آن و قوت دین و اهل آن است و امّا صحت استرقاق علاوه
بر وجود ملاک تملک بهائم و کفار بطریق اولی بواسطهٔ علاوه
بودن رادع از مخالفت در ایشان پس بجهة حصول شدت
رعب است در عدم قبول اسلام ما در پی او برآیند و قبول کنند
بعد از حصول بصیرت و امّا حج پس از حکم آن اجتماع اسلامیان
در محل واحد تا اطلاع از یکدیگر پیدا کنند و اگر ثلمهٔ بدین در جائی
وارد آمده یا مترقب است مطلع شوند و در مقام دفع برآیند
و همچنین نسبت بطایفهٔ از ایشان یا اگر بعقل طایفهٔ چیزی
گذشته باشد در تقویت دیگران را اعلام نمایند و امثال اینها

و از حکم او ذلیل گردانیدن نفوس ربوبیت خواه است بسبب
آن اعمال و شهید قده فرموده که حکمت ظاهره در هروله در سعی
و رمی جمرات مجرد اذعان و انقیاد است و از حکم آن تشرف
رعایای هر عصری است خدمت سلطان عادل یعنی پیغمبر
یا امام در زمان حضور و امّا امر بمعروف و نهی از منکر پس باعث
برپا شدن معروف و از میان رفتن منکر است چنانی
که در ترک آنها اضمحلال اوّل و برپا شدن ثانی است چنانکه
که تولّی باعث متابعت و پیروی در امور حسنه و تقویت
اهل حق است و در تبرّا ضعیف شدن باطل و تنفر از کردار
سیئهٔ هست و در احکام وارده در حقوق اخوان دینی حفظ
ائتلاف یا تحصیل آن است و محفوظیت از پیدا شدن
عداوت است میانهٔ ایشان و در نکاح استیلاد و حفظ
ولود و ولد آن ست و حسن تربیت ایشان و محفوظیت از امراض
عسر العلاج چنانکه دیده شده غالب زنان زانیه مبتلا بکوفت
میشوند و امّا طلاق پس خلاص شدن مرد است از عذاب

روحانی در معاشرت با کسی که متنفر است از او واما نبودن
طلاق بدست زن علاوه بر نقصان عقل او وهردم رفتن
دل او بسوی جانبی بجهة این است که تنفر در طرف فاعل منافات
دارد با حصول حالت مقاربت بخلاف نفرت در طرف
زن که تن دردادن او از روی اضطرار هم کافی است واما
حدود وقیود در معاملات پس برای نرسیدن ضرر است
بیکی از طرفین در معامله وحرمت ربوا بملاحظهٔ از کار باز ماندن
زیرا که اگر پول پول آور باشد زحمت صنعت ومعامله چرا
چنانی که در خبر است لَوْ كَانَ الرِّبٰوا حَلَالًا لَتَرَكَ النَّاسُ
التِّجَارَاتِ وَمَا يَحْتَاجُونَ اِلَيْهِ واما جهة حجیت اقرار
بر ضرر خود این است که هیچ عاقلی بر ضرر خود اقدام ندارد پس
اقرار او اقرار بر واقع است چنانی که اگر فصل خصومت
بمجرد ادعا شود هرج ومرج لازم آید وتحفظ مال مدعی علیه
از ناحق گرفتن به بینه ویمین است زیرا که دو نفر از خدا
ترس متفق نمیشوند بر ظلم کسی بلکه این منافات دارد

با خدا ترسی ایشان وکفایت نکردن یکی برای حفظ از اشتباه
وفراموشی است که اگر یکی فراموش کرده دیگری یاد آوری
کند او را وهمچنین هرگاه طریقی از برای اثبات نباشد
راهی برای خلاصی مدعی علیه نیست جز این که قسم خورد
با وجودی که در نفسش بزرگ است قسم وبهتر از این راهی
متصور نیست وگفته نشود لبا میشود که مدعی بینه ندارد
پس حق او از میان میرود زیرا که جواب میگوییم غالبا ممکن است
اشهاد پس اگر اشهاد نکند خود باعث شده ودر فرض نداشتن
بینه غالباً شخص معتقد جرأت نمیکند که قسم دروغ بخورد پس
نمیماند مگر نادری ودر احکام کلیه مصلحت بحسب غالب ملحوظ است
وخروج نادر مضر نیست اما در مقام ارث که پسر دو برابر
دختر میبرد سرّش این است که زن شوهر میکند یا شوهر
دارد که قیام بامر معیشت او میکند بخلاف پسر که باید معیشت
غیر خود را هم بگذراند واما دیات وقصاص پس در آنها است
حفظ نفس که وَلَكُمْ فِى الْقِصَاصِ حَيٰوةٌ يَا أُولِى الْأَلْبَابِ

وشهید قدس سره در قواعد فرمایشی دارد که حاصل او این است
که فعل خداوند حکیم بدون غرض نمیشود و محال است که او
قبیح باشد و محال است که فائده باشد که آن راجع
بخودش باشد پس حکمی که بر عباد فرموده در او فائده بوده
راجع بایشان واو هم یا جلب نفع است یا دفع ضرر و هر یک
یا نسبت بدنیاست یا نسبت بآخرت و تمام احکام شرعیه را
داخل فرموده در این عنوان و ابواب فقه را مندرج فرموده
در این عنوان بعد از اجمال اینکه هرچه غرض اهم او آخرت است
و عبادات است و آنچه غرض اهم او دنیاست او از معاملات است
و دفع ضرری که مقصود بالاصاله باشد فرموده بحفظ مقاصد
خمسه هست و فرموده که آن نفس است و دین است و عقل است
و نسب است و مال پس حفظ نفس بقصاص و دیه و دفاع است
و حفظ دین بجهاد و قتل مرتد است و حفظ عقل بتحریم مسکرات
و حد بر اوست و حفظ نسب بتحریم زنا و اتیان ذکران
و بهائم است و وجوب حد بقذف بر این است و حفظ مال

بتحریم غصب و سرقت و خیانت و قطع طریق و حد و تعزیر
بر آنهاست و فرموده آنچه که مقوی جلب مصلحت و دفع
از مفسده هست او قضاء و دعاوی و بینات است یعنی
احکام وارده در آنهاست بواسطهٔ اینکه اجتماع از ضروریات
مکلفین است یعنی لابد مکلفین مجتمع بودن بیکدیگر
در امر معاش بلکه در امر معاد هم پس لابد است مردم را
از حسم کنندهٔ نزاع و او شریعت است و لابد است آن
شریعت را از سایسی و او امام و نائب اوست انتهی
و تفصیل اندراج را اگر بخواهی رجوع کن بآن کتاب
مستطاب و این یسیر از برای شخص بصیر کافی است
و آنچه ذکر نشد مثل چیزی است که ذکر شد در مصلحت داشتن
و حال آنکه عقول ناقصهٔ ما کجا پی میبرد بحکم و مصالح
احکام محکمهٔ این شریعت بیضاء خلاصه هر منصفی با قطع
نظر از عنوان خاتمیت از روی اتقان احکام و جامعیت
آن حکم خواهد کرد که این دین دینی است که نسخ بر او وارد

نخواهد شد و مدعیًا خواهد گفت حلال محمد صلی الله
علیه و آله حلال الی یوم القیمة و حرامه حرام
الی یوم القیمة و الحمد لله اولاً و آخراً و صلی الله
علی محمد و آله مقصد پنجم در محکم و متشابه است
و در او نیز فصولی است فصل بدانکه محکم در لغت بحسب
تبادر نیز عبارتست از متقن مضبوط و در اصطلاح حکایت
شده از بعضی از محققین که اطلاق کرده میشود بر آنچه واضح
و ظاهر باشد معنای آن از برای هر کس که عارف باشد
بلغت و اطلاق میشود بر آنچه که محفوظ باشد از نسخ یا تخصیص
یا هر دو و اطلاق میشود بر آنچه که نظم او مستقیم و خالی از خلل
باشد و اطلاق کرده میشود بر چیزیکه احتمال ندارد از تأویل
مگر وجه واحد را و با هر یک از این معانی که از برای محکم ذکر
شد قبال آورده میشود متشابه انتهی و در مجمع البیان است
که گفته شده در محکم و متشابه اقوال چند یکی از آنها این است
که محکم چیزیست که دانسته میشود مراد بظاهر خودش

بدون قرینهٔ که مقرون شود او را و نه دلالتی که دلالت کند
بر مراد با و از جهت واضح بودن خودش چون فرمایش
خدای تعالی إِنَّ اللّٰهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ و مثل
این فرمایش از فرمایشاتی که حاجت نیست در معرفت
مراد با و بسوی دلیلی و متشابه چیزی است که دانسته
نمیشود مراد بظاهر خودش مگر اینکه مقرون شود بچیزی
که دلالت کند بر مراد از او و از جهت اشتباه مراد یعنی
نزد ناظر با و چون فرمایش خدا تعالی وَأَضَلَّهُ اللّٰهُ
عَلىٰ عِلْمٍ یعنی اضلال فرمود او را خدا بعلم بسبب اینکه
مراد در این آیه مفارقت دارد فرمایش او را وَأَضَلَّهُمُ
السَّامِرِيُّ یعنی اضلال کرد ایشان را سامری بواسطه
اینکه اضلال سامری قبیح است و اضلال خدای تعالی
نیکوست و این است معنی قول مجاهد که گفته محکم چیزی است
که مشتبه نباشد معانی او و متشابه چیزی است که مشتبه باشد
معانی او و این است و جز این نیست که واقع میشود اشتباه در ام

دین مثل توحید و نفی تشبیه و نفی جور آیا نمی بینی اینکه
قول خدای تعالی ثُمَّ اسْتَوىٰ عَلَى الْعَرْشِ محتمل است
در لغت اینکه بوده باشد استواء در او چون استواء
نشیننده بر سر بر خود و اینکه بوده باشد این لفظ در این
آیه بمعنی قهر و استیلاء و وجه اول روا نیست بر خدای
سبحانه و ثانی از اقوال این است که محکم احتمال ندارد
جز وجه واحد را و متشابه احتمال دارد دو وجه و زیاد تر را
و چهارم از اقوال این است که محکم متکرر نشده الفاظ او
و متشابه چیزی است که مکرر شده باشد الفاظ او و مثل
قصهٔ حضرت موسی ع و غیر ذلک و این قول از ابن زید است
و پنجم از اقوال این است که محکم چیزی است که دانسته میشود
تعیین تأویل او و متشابه چیزی است که دانسته نمیشود تعیین
تأویل او مثل قیام الساعه و این قول هم از جابر بن عبد الله
است انتهی لیکن مخفی نماند که تمام وجوه در اطلاق که
در کلام محکی از بعض محققین و تمام اقوال مذکوره از مجمع البیان

(۲) سیم از اقوال این است که محکم ناسخ است و متشابه منسوخ است و این قول از ابن عباس است

جز قول چهارم برگشت دارند بمعنی لغوی پس میگوئیم
که محکم عبارت است از متقن بودن یا بحسب لفظ و عبارت
و نظم یا بحسب دلالت یا بحسب معنی پس اختلاف در مفهوم
آن نیست همه جا در معنی اتقان استعمال شده و اما
قول چهارم پس بملاحظهٔ تقابل بمتشابه هست و تشابه را
از شبه گرفته و هرگاه چیزی مکرر شده باشد هر یک
شبیه دیگری است و صاحب مجمع البحرین نقل کرده
نص لغویین را بر اینکه متشابهات عبارت است
از متماثلات گفته میشود هٰذَا شِبْهُ هٰذَا یعنی این
شبیه و مثل اوست و گفته میشود نیز بَيْنَهُمَا شِبْهٌ
و شَبَهٌ بتحریک بمعنی مماثلت است انتهی لیکن مخفی نماند
که متشابه اگر چه بحسب ماده از شبه هست که بمعنی مانند است
لیکن از جهت قرینهٔ مقابله میگوئیم که استعمال شده در غیر
متقن الدلاله که عبارت است از خفی الدلاله یعنی در معنی
لازم مانند داشتن زیرا که هرگاه چیزی مانند داشته باشد

برناظر پوشیده و خفا دارنده هست که کدام یک از آن
دو هست آنکه مشاهده میکند خلاصه میگوئیم که تمام
آیات بحسب نظم و نفس مراد باری تعالی بودن در کمال
اتقان است و بهر یک از اعتبارین میگوئیم که
قرآن محکم است چنانکه فرمود الٓر كِتَابٌ
أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ و جمیع آیات را وصف فرمود
بمحکم بودن در این فرمایش چنانکه تمام آیات شبیهند
در حسن نظم و اسلوب و اتقان عبارات بیکدیگر پس
تمام کتاب متشابه است چنانکه فرموده نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ
كِتَابًا مُتَشَابِهًا اما در دلالت بر مقصود مختلفند
بعضی از عبارات شریفه نص است در مطلوب باینکه
احتمال داده نمیشود خلاف او و بعضی ظاهر است
در مطلوب باینکه احتمال خلاف مطلوب مرجوح است
و اعتناء کرده نمیشود این قدر از احتمال پس هر دو صنف
از دلالت متقن و محکم است و بعضی دلالتش بر مقصود

مساوی است با دلالت بر غیر مقصود باینکه هر یک از دو
احتمال میرود بدون رجحان یکی بر دیگری پس در مقصود
آن عبارت مجمل باشد و بعضی دلالتش بر مقصود مرجوح
باشد بالنسبه بدلالت بر غیر مقصود بلکه محسوب شود مقصود
باو از تأویل لفظ و لفظ را مأوّل گویند نسبت بآن معنی
و لِذا آخذ بآن معنی را عمل بآن نگویند چنانکه در خبر است
از حضرت صادق علیه السلام که فرمود فَأَمَّا الْمُحْكَمُ
فَنُؤْمِنُ بِهِ وَنَعْمَلُ بِهِ وَنَدِينُ بِهِ وَأَمَّا الْمُتَشَابِهُ
فَنُؤْمِنُ بِهِ وَلَا نَعْمَلُ بِهِ یعنی پس اما محکم پس
ایمان داریم باو و عمل میکنیم باو و متدین هستیم باو و اما
متشابه پس ایمان داریم باو و لیکن عمل باو نمیکنیم و واضح است
که مراد این نیست که عمل نمیکنیم بمراد او که معنی مأول
باشد بلکه مراد این است که عمل نمیکنیم بظاهر او که اراده
نشده و مراد بایمان باو اذعان بحقیقت صادر از پرده

عالمیان است یعنی ایمان بصد و راست و اگر بگوئی منافاتی
دارد قول باینکه از مأوّل که قسمی است از متشابه
اراده کرده شده معنی تأویلی بفرمایش باری تعالی که فرموده
وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ
مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ یعنی واما آنجما
کسانیکه در دلهای ایشان است انصراف از حق
پس متابعت میکنند متشابه از قرآن را بطلب فتنه یعنی
برای گمراهی مردم و بطلب تأویل او پس خدای تعالی مذمت
فرموده متابعت متشابه را در اخذ بتأویل او و اگر تأویل
مراد نبود پس ممدوح بود اخذ باو جواب میگوئیم که ما گفتیم
مراد معنی غیر ظاهر است نه اینکه هر غیر ظاهری مراد است
پس هرگاه اراده نشده از لفظی ظاهر او معانی عدیده
نسبت باو غیر ظاهر است و معلوم نیست که کدام مراد است
و شخص مغرض حمل میکند لفظ را بر معنائی که متعلق غرض او
هست و لو اینکه متکلم اراده او را نکرده باشد و خدا و

عالمیان مذمت میفرماید کسانی را که حمل میکنند آیات را
بر معنائی که اراده نفرموده مدلل خواه خودشان و حال آنکه
نمیدانند تأویل آیات را و لذا بعد از مذمت باخذ بتأویل
میفرماید لَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ
فِي الْعِلْمِ یعنی نمیدانند تأویل او را جز خدا و رسوخ دارندگان
در علم خلاصه اینکه هر دو معنی تأویل است چه آن معنی که اراده
شده و چه آن معنی که اراده نشده پس در مأوّل هم مانند
هست چون مجمل پس خلاصهٔ معنی محکم و متشابه معلوم گردید
و بر این مسلک مشی فرموده شیخ بهائی در زبده از آنجائیکه
میفرماید اَللَّفْظُ اِنْ لَمْ يَحْتَمِلْ غَيْرَ مَا يُفْهَمُ مِنْهُ
لُغَةً فَنَصٌّ وَاِلَّا فَالرَّاجِحُ ظَاهِرٌ وَالْمَرْجُوحُ مُأَوَّلٌ
وَالْمُسَاوِي مُجْمَلٌ وَالْمُشْتَرَكُ بَيْنَ الْاَوَّلَيْنِ مُحْكَمٌ وَبَيْنَ
الْاَخِيرَيْنِ مُتَشَابِهٌ یعنی لفظ اگر احتمال نداشته باشد
جز آنچه که فهمیده میشود از او بحسب لغت پس او نص است
و اگر چنین نباشد یعنی احتمال رود غیر او هم پس آنچه رجحان

وارد بحسب احتمال پس او ظاهر است و آنچه مرجوح است پس
او مؤوّل است و مساوی یعنی اگر دو معنی محتمل باشد بدون
زیادتی هر یک بر دیگری پس او مجمل است و مشترک میان
دو تای اوّل محکم است یعنی نصّ را محکم گویند و ظاهر را هم
محکم گویند و مشترک میانهٔ دو تای آخری متشابه است
یعنی مأوّل را متشابه گویند و مجمل را هم متشابه گویند مؤلف
گوید که وضوح ما مضی این است که محکم چیزی است که واضح
الدلاله باشد اعمّ از اینکه نصّ باشد یا ظاهر و متشابه آن است
که غیر واضح الدلاله باشد اعمّ از اینکه فی ذاته مجمل باشد
چون لفظ مشترک بدون قرینهٔ معیّنه یا اینکه ظاهر بوده
در معنائی ولیکن آن معنی را بدانیم که اراده نشده و مردّد
باشد در معانی مجازیّهٔ عدیده بدون قرینهٔ معیّنه بر یکی از آنها

فصل بعد از آن که دانستی که خداوند حکیم تمام آیات
قرآن مجید را محکم قرار نداده تا اینکه هر عارف بلغت مراد آنرا
او را بدست آورد بلکه بعضی را متشابه قرار داده چنانی که فرموده

منه آیات محکمات و اُخَر متشابهات الآیة
پس بدان که جهة او مضطر ساختن عباد است بتوجه بائمهٔ
هدی صلوات الله علیهم اجمعین و محتاج نمودن امت است
بایشان تا نگویند کَفَانا کتابُ اللهِ و اثبات این مدّعی
برسم مقدّماتی است اُولیٰ اینکه خداوند حکیم کار او
از روی عبث نیست و بدون غرض چنین نفرموده ثانیها
اینکه غرض از انزال هر کتابی بسوی هر پیغمبری رسیدن
مقاصد خود بوده بامّت او پس در انزال قرآن هم غرض
این بوده که مردم باوامر او مؤتمر شوند و بنواهی او منتهی
و بمواعظ او متّعظ شوند و بقصص و حکایات و اخبارات
او منتفع شوند و عبرت گیرند و آیا فرمودن پیغمبران و ائمهٔ
هدی علیهم صلوات الله موضوعیّت دارد یا اینکه غرض
حاصل نمیشود بفعل عباد جز بگفتن ایشان و او جزء
غرض است یا اینکه طریقیّت صرفه هست حقّ ثانی است
چنانی که ظاهر منصب انبیائی است که آنها مبلّغند

ومُبیّن هستند از برای امم فرامین پروردگار ایشان را
وخداوند عالمیان تمام ما یحتاج الیه امت را در قرآن مجید
ودیعه گذارده چنانکه فرموده لَا رَطْبٍ وَلَا یَابِسٍ
اِلَّا فِی کِتَابٍ مُبِینٍ وثقة الاسلام کلینی قدّس سرّه
بسند معتبر آورده از حضرت باقر علیه السّلام که فرمود
اِنَّ اللّٰهَ تَبَارَكَ وَتَعَالٰی لَمْ یَدَعْ شَیْئًا یَحْتَاجُ
اِلَیْهِ الْاُمَّةُ اِلَّا اَنْزَلَهُ فِی کِتَابِهٖ وَبَیَّنَهُ لِرَسُولِهٖ
الْحَدِیثَ یعنی بدرستیکه خداوند تبارک وتعالی نگذارده
چیزی را که محتاج باشند بسوی او امت مگر اینکه نازل فرموده
او را در کتاب خود وبیان فرموده او را از برای پیغمبر خود
ونیز بسند معتبر آورده از حضرت صادق علیه السّلام که فرمود
اِنَّ اللّٰهَ تَبَارَكَ وَتَعَالٰی اَنْزَلَ فِی الْقُرْاٰنِ تِبْیَانَ
کُلِّ شَیْءٍ حَتّٰی وَاللّٰهِ مَا تَرَكَ اللّٰهُ شَیْئًا یَحْتَاجُ اِلَیْهِ
الْعِبَادُ حَتّٰی لَا یَسْتَطِیعُ عَبْدٌ یَقُولُ لَوْ کَانَ هٰذَا
اُنْزِلَ فِی الْقُرْاٰنِ اِلَّا وَقَدْ اَنْزَلَ اللّٰهُ فِیهِ یعنی بدرستیکه

حتّی اینکه بخدا قسم که نگذارده خدا چیزی را که حاجت
داشته باشند بندگان باو تا اینکه نتواند بندهٔ
بگوید چه میشد خدا اگر این را فرو فرستاده بود در قرآن
مگر اینکه نازل فرموده در قرآن سوّم اینکه هرگاه خداوند
عالمیان مخاطب فرموده باشد عباد را بخطابات ولازم
کرده باشد بر ایشان التزام بمضمون آنها وعمل نمودن
برطبق آنها وحال آنکه خودشان نمیفهمند مرادات آنها را
پس ناچار کسی را معیّن فرموده که رجوع کنند بسوی او در فهم
آنها از جهت بطلان تکلیف بالایطاق چاره نیست در
التزام باینکه خداوند عالمیان مُبَیِّنی از برای آیات
متشابهات قرار داده که مردم محتاج باشند در فهم مراد
از آنها بسوی او پس باین مقدّمات ظاهر گردید که سرّ
متشابه قرار دادن انداختن احتیاج مردم بوده بدر خانهٔ
ائمهٔ هدی صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَیْهِمْ اَجْمَعِینَ وایشانند راسخین
در علم که خداوند عالمیان فرمود وَمَا یَعْلَمُ تَاْوِیلَهٗ

إلا الله والراسخون في العلم يعني ونميدانند تأويل اورا
يعني از آيات متشابهات جز خدا ورسوخ دارندگان
در علم چنانكه روايت شده در كافي بسند معتبر از حضرت
صادق عليه السلام كه فرمود نحن الراسخون في العلم
ونحن نعلم تأويله يعني مائيم رسوخ دارندگان در علم
وما ميدانيم تأويل اورا ونيز آورده شده در روايتي بسند
معتبر فرسول الله افضل الراسخين في العلم قد علمه الله
عز وجل جميع ما انزل عليه من التنزيل والتأويل
وما كان الله لينزل عليه شيئا لم يعلمه تأويله
واوصياؤه من بعده يعلمونه كله الحديث يعني پس
پيغمبر خدا افضل وبرتر است درميانه راسخين در علم كه بتحقيق خداوند
عز وجل آموخته اورا جميع آنچه كه نازل فرموده براو از تنزيل وتأويل
وچنين نبود كه خدا نازل كند براو چيزي را كه نياموزد باو تأويل
آن چيز را واوصياء بعد از پيغمبر صلعم ميدانند تأويل نازل بر پيغمبر را
بالتمام ونيز نقل كرده كليني قدس سره بسند معتبر از حضرت صادق ع

كه فرمود الراسخون في العلم امير المؤمنين والائمة
عليهم السلام ونقل كرده كاشاني از حديثي در احتجاج
از امير المؤمنين عليه السلام كه فرمود ثم ان الله جل
ذكره بسعة رحمته ورأفته بخلقه وعلمه
بما يحدثه المبدلون من تغيير كلامه قسم
كلامه ثلاثة اقسام فجعل قسما منه يعرفه
العالم والجاهل وقسما لا يعرفه الا من صفا
ذهنه ولطف حسه وصح تمييزه ممن شرح الله
صدره للاسلام وقسما لا يعرفه الا الله و
انبياؤه والراسخون في العلم وانما فعل ذلك
لئلا يدعي اهل الباطل من المستولين على ميراث
رسول الله من علم الكتاب ما لم يجعله لهم
وليقودهم الاضطرار الى الايتمار عن ولاه
امرهم فاستكبروا عن طاعته تعززا وافتراء
على الله عز وجل واغترارا بكثرة من ظاهرهم

وَعَادَوْهُمْ وَعَانَدُوا اللّٰهَ جَلَّ اسْمُهُ وَرَسُولَهُ یعنی
پس از آن خداوندی که بزرگ است ذکر او بواسطهٔ وسعت
رحمت خود و مهربانی او بخلقش و علمش بآنچه که تازه از خود
در می آورند تبدیل کنندگان از تغییر کلام او تقسیم فرمود
کلام خود را بر سه قسم پس قرار داد قسمی از او را بنحوهٔ که عارف
شوند باو عالم و جاهل و قرار داد قسمی را که عارف نشود باو
مگر کسیکه پاک باشد ذهن او و دقیق باشد حس او و صحیح
باشد تمیز دادن او از کسانیکه خدا توسعه داده سینهٔ
او را از برای اسلام و قرار داد قسمی از او را که نمیدانند
مراد از او را جز خدا و انبیاء او و راسخین در علم و این است
و جز این نیست که چنین فرمود از جهة اینکه ادّعا نکنند
اهل باطل از کسانیکه استیلاء نمودند بر میراث رسول خدا
از علم کتاب آنچه را که خدا قرار نداده از برای ایشان و
از جهة اینکه بکشاند اضطرار ایشان را بسوی قبول کردن
و زیر بار رفتن امارت و سلطنت کسی که خدا باو عطا کرد

امارت و سلطنت امر ایشان را و با وجود اینکه باید
تسلیم شوند پس تکبر ورزیدند از طاعت او و از جهة نخوت
و افتراء بر خداوند عزّ و جلّ و مغرور بودن بکثرت کسانی
که همراهی میکنند و کمک میکنند ایشان را و دشمنی میکنند
خدای جَلَّ اسْمُهُ را مؤلّف گوید این حدیث شریف
اشاره هست بآن امر مسلّم که عصیان عباد در بعد باعث
نمیشود از برای دریغ داشتن پروردگار الطاف خود را پس
با وجودیکه طاغیان بعد از خاتم انبیاء طغیان میورزیدند
خداوند عالمیان بعضی از قرآن را بنحوهٔ قرار داد از باب
لطف که مضطر باشند بقبول ولایت از امیر المؤمنین
و ائمهٔ هدی علیهم السّلام و نتوانند ادّعا کنند که از برای
ماست علم بکتاب و بما رسیده علم کتاب بمیراث از پیغمبر
خدا پس غصب کردند خلافت را بعد از اینکه واضح گردید
در قبل بطلان او و راه ندارد توهّم عامّهٔ عمیاء اگر توهّم کنند
عدم انحصار بیان متشابهات از طریق ائمّهٔ هدی علیهم السّلام

وبگویند که غیر ایشان هم صاحب روایتند از خاتم انبیاء
در تفسیر قرآن زیرا که کسی دارا باشد علم جمیع را واحتمال
نرود از او تعمد کذبی وخطائی در فهم مراد ونسیانی
باجزاء کلام که مغیر مراد باشد منحصر است بائمهٔ هدی
علیهم السلام واما غیر ایشان باوجودیکه ندارند مگر
قلیلی از کثیر در آنچه بگوش ایشان خورده خالی نیستند
از آن امور چنانچه بسند معتبر است در کافی که سلیم بن
قیس گفت که عرض کردم خدمت امیر المؤمنین صلوات الله
عَلَیهِ وَعَلیٰ ذُرِّیَّتِه اینکه من شنیدم از سلمان ومقداد وابی ذر
رَضِیَ اللهُ عَنهُم چیزی از تفسیر قرآن واز احادیث از پیغمبر ص
غیر آنچه که در دست مردم است پس از آن شنیدم از تو
تصدیق آنچه که شنیدم از ایشان ودیدم در دست مردم
بسیاری از تفسیر قرآن واحادیث از پیغمبر خدا ص که شما
مخالفت دارید ایشان را وگمان میکنید که آنها تماما باطل است
آیا چنین میدانی که مردم دروغ می بندند به پیغمبر خدا عمداً

وتفسیر میکنند قرآن را بآرای خود سلیم گفت که حضرت رو
آورد بر من و فرمود سؤال کردی پس بفهم جواب را بدرستیکه
در دست مردم است حق وباطل وصدق وکذب وناسخ
ومنسوخ وعام وخاص ومحکم ومتشابه ومحفوظ وموهوم
وبتحقیق که دروغ بسته شد بر پیغمبر ص در عهد او بمرتبهٔ که
برخواست در حال مخاطب ساختن مردم وفرمود ای گروه
مردم بتحقیق که بسیار گشته دروغ گویندگان بر من پس هر کس
که دروغ بگوید بر من از روی عمد پس قرار داده خواهد شد
جایگاه او در آتش وپس از آن دروغ گفتند بر او از بعد او
واین است وجز این نیست که میرسد بشما حدیث از چهار
طایفه که پنجم ندارند بعضی منافق هستند واظهار ایمان میکنند
واسلام را بخود می بندند واِثمی وحَرَجی بر خود نمیدانند
در دروغ بستن از روی عمد بر رسول خدا پس اگر مردم
میدانستند که او منافق وکذاب است قبول نمیکردند از او
وتصدیق او نمیکردند ولیکن مردم میگویند که این مصاحبت

گرده به پیغمبر و دیده او را و شنیده از او و اخذ کرده از او
و ایشان معرفت حال او را ندارند و حال آنکه خدا خبر داد
از منافقین بآنچه که خبر داد او را و وصف کرد ایشان را
بآنچه که وصف فرمود ایشان را و فرموده خداوند عز
وجل وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا
تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ یعنی ای پیغمبر و هرگاه به بینی منافقین را
بشگفت درمی آورد ترا جسمهای ایشان و اگر بگویند سخن
گوش میدهی بسخن ایشان حضرت فرمود پس باقی ماندند
آن منافقین پس از پیغمبر پس تقرب جستند بسوی پیشوایان
ضلالت و خوانندگان مردم بسوی آتش بباطل و کذب
و بهتان پس آن ائمهٔ ضلالت آنها را ولایت دادند
در اعمال و تسلط دادند آنها را بر رقاب مردم و خوردند
با ایشان دنیا را و این است و جز این نیست که مردم با پادشاهان
و دنیا هستند مگر کسانی که خدا آنها را نگاه دارد پس این یکی
از آن چهار طایفه و مردی یعنی طایفهٔ دوّیم کسی است که شنیده

از پیغمبر چیزی را که حفظ نکرده او را بر وجه او یعنی در فهم او بر خطا
رفته و به غلط رفته در او و تعمد نکرده در کذب او و پس او میگوید
او را و عمل میکند باو و روایت میکند او را یعنی آن معنی خطائی را
پس میگوید که شنیدم او را از رسول خدا پس اگر میدانستند
مسلمین که او وهم است هر آینه می افکندند او را و مرد سیّمی
یعنی طایفهٔ سیّم کسی است که شنیده از پیغمبر چیزی را که امر کرده
پیغمبر باو و پس از آن پیغمبر نهی کرده از او و ندانسته نهی را
یا شنیده که پیغمبر نهی از چیزی میفرماید و پس از آن امر
فرموده باو و او نمیداند امر را پس حفظ کرده منسوخ را
و حفظ نکرده ناسخ را پس اگر میدانست که او منسوخ است
هر آینه می افکند او را و اگر مسلمین هم میدانستند که او منسوخ است
هر آینه می افکندند او را و دیگر چهارمی یعنی طایفهٔ چهارم
کسی است که دروغ بر پیغمبر نمی بندد و دشمن دارندهٔ دروغ است
از جهة ترس از خدا و تعظیم مر پیغمبر خدا و فراموش نکرده او را
یعنی آنچه که از پیغمبر شنیده بلکه حفظ کرده آنچه که شنیده

بر وجه خودش پس می آورد او را یعنی بر دم میرساند بهمان
نحوه که شنیده زیاد نمیکند و کم نمیکند و میداند ناسخ را از
منسوخ پس عمل میکند بناسخ و می افکند منسوخ را بسبب
اینکه امر پیغمبر هم مثل قرآن است ناسخ دارد و منسوخ
دارد خاص دارد و عام دارد محکم دارد و متشابه دارد و بسا
هست که میباشد از رسول خدا کلامی که از برای او
دو وجه است کلامی است عامّ و کلامی است خاصّ مثل
قرآن و فرموده خدای تعالی در کتابش وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ
فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا یعنی آنچه که آورده شما
پیغمبر پس بگیرید او را و آنچه که نهی کرده از او پس منتهی شوید
پس مشتبه میشود بر کسیکه نشناخته و ندانسته آنچه را
که خدا قصد او نموده و آنچه را که پیغمبر قصد او نموده
و نبودند تمام اصحاب پیغمبر که سؤال کنند او را از چیزی
پس بفهمند و بود از ایشان کسی که سؤال میکرد و نمی فهمید
حتّی اینکه دوست میداشتند که بیاید تازه واردی یا اعرابی

و سؤال کنند از پیغمبر تا بشنوند و بتحقیق که بودم من که وارد
میشدم بر پیغمبر هر روز وارد شدنی و هر شب وارد شدنی
پس خلوت میکرد با من و میگشتم با او هر جا که میگشت
و بتحقیق که دانا شدند اصحاب پیغمبر که پیغمبر با احدی
غیر از من چنین سلوک نفرمود و چه بسیار میشد که پیغمبر
می آمد بنزد من در خانهٔ من و بودم من که هرگاه وارد میشدم
بر او در بعض از منازلش خلوت میفرمود با من و بر میخیزانید
از من زنانش را پس نمیماند نزد او جز من و هرگاه می آمد
بنزد من از جهة خلوت نمودن با من در منزل من بر نمیخیزانید
از من فاطمه را و نه هیچیک از فرزندان مرا و بودم من
که هرگاه سؤال میکردم او را جواب میگفت مرا و هرگاه
ساکت میشدم من و تمام میکردم سؤالهای خود را ابتدا
میکرد مرا یعنی شروع میفرمود در سخن گفتن با من پس
نازل نشد بر پیغمبر خدا آیهٔ از قرآن مگر اینکه خواند او را
و القاء میکرد او را بر من پس مینوشتم او را بخطّ خودم

و می آموخت بمن تأویل او و تفسیر او و ناسخ او و منسوخ او
و محکم او و متشابه او و خاص او و عام او و دعا کرد خود
خدا را که عطا کند مرا فهم او و حفظ او را پس فراموش
نکردم آیه از کتاب خدای تعالی و نه علمی که القا فرمود او
بمن و نوشتم من او را از آن وقتی که خواند خدا را با آنچه
که خواند دعا کرد و نگذارد چیزی را که خدا او دانا کرده بود
او را از حلالی و نه حرامی و نه امر و نه نهی که بوده یا باشد
یعنی چه در قبل یا اینکه پیدا شود در بعد و نه کتابی که
نازل شده باشد بر کسی قبل از او از طاعت یا معصیت
یعنی چه در اخبار از طاعت و چه از معصیت مگر اینکه دانا
کرد مرا و حفظ نمودم او را پس فراموش نکردم حرف
واحدی را پس از آن گذارد دست خود را بر سینهٔ من و خواند
خدا را از برای من که پر کند قلب مرا از علم و فهم و حکم و نور
پس عرض کردم یا رسول الله پدر و مادرم فدایت باد از
وقتی که خواندی خدا را از برای من با آنچه که خواندی فراموش

نکردم چیزی را و فوت نشده از من چیزی که ننوشته باشم
او را آیا میترسی بر من نسیان را در ما بعد پس فرمود نمیترسم
که بترسم بر تو نسیان و جهل را با تمام رسید این حدیث شریف
پس میتوان گفت که از جملهٔ ادلهٔ شیعه خواهد بود آنچه که
ذکر کردیم از لزوم امام معصوم در بیان متشابهات چنانکه
علم الهدی سید مرتضی رضی الله عنه در کتاب مبارک شافی
نقل فرموده از صاحب کتاب مغنی که او نسبت داده بطایفهٔ
ناجیهٔ شیعه در مقام اثبات لزوم امام معصوم در هر عصری
اینکه شیعه میگویند که ادلهٔ شرع از کتاب و سنّت بخودی
خود دلالت ندارند بر مراد و از این جهت است وقوع اختلافات
در معانی آنها با اتفاق داشتن بر اینکه از برای آنها مدلول است
پس چارهٔ نیست از مُبیّنی که عارف شده باشد بمعانی
آنها بنحوهٔ ضرورت از جانب پیغمبر یا امامی غیر از او و اگر
چنین نباشد و بدون مبیّن کار تمام باشد پس امتناعی
نیست در اینکه خدای تعالی کتاب بفرستد بدون پیغمبر

پس این سنّی متعصّب ردّ کرده باینکه این استدلال مبتنی بر این است
که بگوئیم که کلام بظاهره دلالت ندارد بر مراد و این باطل است
مؤلّف گوید اشتباه کرده دلالت قصدیه را بدلالت
وضعیّه و بیانش این است که لفظ هرگاه مستعمل شد بدون
می آید موضوع له او و تو بگرفتن دو جهاد یکی حقیقی در لفظ مشترک
آنجا حکم باینکه اراده کرده متکلّم این معنی را مقدّمهٔ دیگر میخواهد
و آن این است که متکلّم لاغی نیست و قرینه هم نیاورده پس
معمول بوضع کرده و در مقام ما که علم داریم از قبل خود متکلّم که
مواضعی است در کلام که اراده نشده معنی موضوع له چگونه
میتوانیم حمل کنیم بر آن معنی و علم الهدی جواب فرموده که ما
نمیگوئیم که تمام ادلّهٔ شرع دلالت ندارد بر مراد بلکه میگوئیم که تمام
آنها واضحة الدلالة نیست از جهت اینکه در قرآن است متشابهات
و در سنّت پیغمبر است محتمل الدلالة و علماء از اهل لغت اختلاف
کرده اند در مراد از الفاظ در کتاب و سنّت و توقّف نموده اند در بسیار
از آنچه طریق صحیحی بر او نداشتند و میل کردند در مواضعی بسوی طریق

ظنّی پس ناچار است در این مطلب از اینکه باشد کسی که مبیّن
مشکل باشد و مترجم از برای غامض باشد و قول او مثل
قول پیغمبر حجّت باشد و فرموده که اگر بگوئیم که پیغمبر خودش
متکفّل گردید بیان آنچه را که امّت حاجت داشتند بنحوی
که باقی نگذارد چیزی را که خلیفهٔ او بیان کند میگوئیم
از روی اینکه غیر معصوم مأمون از خطا نیست نیز حاجت است
بامام معصوم در نقل از پیغمبر در بیانات صادره از او نسبت
بغیر مشافهین از او و نیز نقل فرموده از آن سنّی متعصّب
که گفته در ردّ این مقالهٔ شیعه که شناخته میشود مراد از عبارات
قرآن بخود او یعنی بعضی از او بضمیمهٔ بعض دیگر و هرگاه بمعاونت
بعض از او بدست نیاید مراد بضمیمهٔ سنّت معلوم خواهد شد
مراد از او مؤلّف گوید هرگاه در کتاب مجید دو ظاهر باشد
بر خلاف یکدیگر چنانکه ممکن است که یکی معیّن از آن دو ظاهر
قرینه باشد بر ارادهٔ خلاف ظاهر از دیگری همچنین ممکن است
عکس و هرگاه بگوید خصم ما که یکی غیر معیّن قرینه است بر دیگری

میگوئیم چه فایده در فهم مراد دارد در صورت غیر معین بودن او
وجه کلامی است که محتمل الخلاف نباشد ولو مجازاً تا اینکه
بگوئیم آنکه احتمال دارد مجمول مراد است و در ضمیمهٔ سنّت
جواب همان است که ذکر خواهد شد و نیز نقل فرموده ازاو
که هرگاه مبیّن هم واجب باشد پس باید بغائبین بنحوهٔ
تواتر از امام برسد پس مانعی نیست که از اوّل بیان از
پیغمبر بنحوهٔ تواتر بغائبین برسد مؤلّف گوید که مخفی نیست
که اشتباه کرده این کج فهم دلالت را بصدور کلام شیعه
در دلالت بر مراد بودنه در قطع نشدن بصدور تا بتواتر رفع
غائله بشود و علم الهدی جواب فرموده که ما بیان کردیم
که در کتاب متشابه هست که قطع پیدا نمیشود به مراد ازاو و از
سنّت هم ثابت نشده چیزی که مبیّن او باشد و واضح کنندهٔ
او باشد امّا کلام امام پس ممکن است که بنحوهٔ باشد که مشتبه
بر سامع و منقول الیه یعنی کسانی که بالواسطه کلام امام
بایشان میرسد نشود و هرگاه که کلام امام محتمل الدلاله باشد

میفهماند مراد را بسامع بمعونهٔ قرائن و کسانی که بالواسطه
کلام بایشان میرسد اگر عارف بمراد نشوند بعلم ضروری
کفایت فرماید ایشان بناقلین دیگر یا خودش متکفّل شود
در افهام مراد پس فرق است میانهٔ تواتر از پیغمبر ص نسبت
بغائبین و تواتر از امام ع زیرا که تواتر امری که غیر واضح
الدلاله هست رفع حاجت امّت را نمیکند بخلاف تواتر
واضحة الدلاله و نیز نقل فرموده ازاو که گفته علاوه اینکه
امام از قبل پیغمبر عارف بمراد خدا میشود و ناچار است
امام را از اوّلی که مراد خدا را باو بشناساند و او خدا ان
از شناسانیدن امام مراد خدا را بنحوهٔ ضرورت یعنی هرگاه
فرمایش خدا غیر معلوم المراد باشد امام هم که آن فرمایش را
برساند رسانیده غیر معلوم المراد را و مانعی نیست که در هر زمان
مثل او باشد پس باید شهادت داد بر جهل تمام مردم بمراد
خدا و کفر ایشان و چنین است در هر زمانی که امام مغلوب
باشد مؤلّف گوید منقضی نخواهد شد تعجب از فهم چنین کسی

مگر شیعه میگویند که امام لازم است از برای نقل عبارت
تا چنین نگویند میگویند امام لازم است برای بیان
مضمون و امّا زمان مفوض الیه بودن امام و زمان غیبت
اگر نرسند بواقعیات پس محذوری نخواهد بود چنانی
که بیان خواهد شد و علم الهدی رضی الله عنه جواب فرموده
که گمان کرده که مراد بکلام هرگاه معلوم بضرورت نشد
صحیح نیست اینکه دانسته شود و گمان کرده که ما فرق
میگذاریم میانهٔ قرآن وکلام امام میگوئیم که قرآن مراد از او
بضرورت معلوم نخواهد شد و کلام امام بضرورت معلوم فرموده
هٰذا ظَنٌّ بَعِيدٌ وَغَلَطٌ شَدِيدٌ بلکه ما که واجب میدانیم
در بسیاری از قرآن وسنّت حاجت بودن بسوی مترجم
از جهت محتمل الدّلاله و مشتبه بودن است یا نبودن دلیل است
در آنها بر مراد امّا آن اوّل کسی که امام می‌شناساند او را
بمعنی مراد خدا را باو میگوید که در تأدیهٔ او مجاز نفرموده باشد
و احتمالی در آن لغت نرود و امّا زمان غیبت پس جهلی

در مراد خدای تعالی نباشد بواسطهٔ اینکه غیبت بعد از
بیان مراد خدا واقع شد و بعد از نشر ما یحتاج امّت
حاصل شد و نیز نقل فرموده از او که گفته هرگاه جایز باشد
در عقلیّات اختلاف با رجوع محقّ بسوی دلیل قائم بر حقیقت
پس مانعی نیست که مثل او باشد در شرعیّات یعنی هرگاه
دلیلی باشد که رفع حاجت باو بشود در رسیدن بحقّ
ضرری نخواهد بود در مخالفت اهل باطل و در این معنی
فرقی میانهٔ احکام عقلیّه و احکام شرعیّه نیست و گفته
که هرگاه جایز باشد در حاضر بودن امامی که اعظم ائمّه بود
وقوع اختلاف شدید چنانی که واقع شد در ایام امیر المؤمنین علیه السلام
و منافی نبود این اختلاف ثبوت دلیل را پس چه منافات
خواهد بود که قرآن و سنّت دلالت بر حقّ داشته باشند
اگرچه بعضی مخالفت کنند و هرگاه نزد شیعه مخالفت در مسئلهٔ
امامت دلیل مثبت امامت را از دلالت نیندازد
پس چنین خواهد بود حال سایر ادلّه و علم الهدی جواب

فرموده بچیزی که حاصلش این است که لزوم امام میگوئیم
از برای اتمام دلالت دلیل است نه از برای رفع اشتباه
بعد از تامیت دلالت دلیل بانجام رسید تنقیح مقام
حاجت بتلخیصه پس میگوئیم که در فرمایش علم الهدی
رضی الله عنه منطوی بود چند امر اوّل اینکه آنچه
از جانب خداست باید ناتمامی نداشته باشد لِئَلَّا یَکُونَ
لِلنَّاسِ عَلَی اللهِ حُجَّةٌ تا اینکه گمراهی عباد مستند
بخودشان باشد ثانی اینکه چنانی که در قرآن متشابه
هست در سنت پیغمبر هم متشابه هست پس بدون توسط
امام امت نتوانند سنت را طریق خود قرار دهند بسوی
احکام خدا نه اینکه گمان بری که قصوری در تبلیغ بوده
چنانی که قصوری در منزل از جانب خدای تعالی نیست
در تبلیغ هم نیست بلکه از قصور دیگر است چنانیکه
شناختی از حدیث شریف و از تقصیر گذشته
اهلبیت نداشتن هرکس در پی بردن بمراد از کتاب خدا

وسنت خاتم انبیاء غیر از ناتمامی آنهاست مدعی این است
که لِکُلِّ شَیْءٍ اَهْلٌ سیّم اینکه هرگاه ناقل سنّت معصوم
نباشد اطمینان برای منقول الیه حاصل نگردد نسبت
بمنقول چهارم اینکه مرادات حضرت باری تعالی از امام
علیه السّلام بمرتبهٔ وضوح خواهد رسید به برهان بطلان
تکلیف مالایطاق بتقریر اینکه در فرض متشابه الدلاله
بودن کتاب وسنّت و بقاءِ تکلیف ناچار بیان وافی
از امام خواهد بود والّا لازم آید تکلیف بشیٔ مجهول پنجم
اینکه غیبت حاصل نگردید الّا بعد از رسانیدن مایحتاج
الیه امّت وشاید دلیل این مدّعی لزوم وصول شریعت است
کماهی بامّت لیکن میگوئیم چیزی که دلیل مساعدت دارد
منع نفرمودن فیض خود را از بندگان است نه اجبار ایشان
بقبول صلاح خودشان پس بعد از آنی که بفیض کامل
خود امام معیّن فرمود که آنچه اصلح بحال امّت است بایشان
برساند و خودشان خواهندهٔ او نگردیدند بلکه اعدا او

شدند و مصلحت از روی این تقصیر اقتضاء نمود غیبت او را
پس نرسیدن بیان از خود مردم است نه از منع فیض خدا
چنانی که القاء خلاف میانهٔ شیعیان از جهة ترحّم
برایشان است و مخفی ماندن واقع در صورت وحدت
او یا اصدار کلام بر وجه تقیّه مستند بعباد است پس
معلوم شد حال اختلاف در زمان غیبت از جهة دسیس
کاذبین و قصور فهم متحمّلین و تحقیق مقام این است که خداوند
حکیم از فضل عمیم خود هر چه حاجت داشته باشند امّت بپیغمبر
میفرستد و فرو گذار نمیفرماید چیزی از مایحتاج الیه ایشان
و چون حکمت بالغه مقتضی این است که باقی نماند پیغمبر
در دنیا ببقاء شریعتش یا از جهت راحت شدن او
از زحمات دنیویّه و طول نکشیدن تعب او و زجر کشیدن
از جهّال یا از جهة حفظ مردم نادان از غلوّ دربارهٔ او
خصوص بعد از دیدن معجزات و کرامات دالّه بر صدق دعوی
او نزد عقلاء یا بواسطهٔ هر دو جهة یا از جهة دیگر پس باید

بعد از خودش کسی را میانهٔ امّت بگذارد که دانا باشد
بتمام مایحتاج الیه امّت و کسی باشد که امّت اطمینان
بگفتار او پیدا کنند و شبهه نیست که تمام مردم ندارند
بحسب قوّه و استعداد خلقی آن مرتبه را که بتوان برسند
بمقام عالمیّت بتمام مایحتاج الیه امّت و پیغمبر هم عادةً
ممکن نیست که تمام اهل زمان خود را بیاموزد تمام مایحتاج
الیه امّت و چنانی که لازم است که در او باشد حافظهٔ
که هر چه شنیده باشد فراموش نکند لازم است که چنان
قوّهٔ در او باشد که تمام قضایای شخصیّه را بتواند تطبیق کند
با حکام کلّیّه و حال آنکه عقول ناقصهٔ بشریّه دورند از حکم
خدا و باندک تفاوتی موضوعی در حکم صغرای کلیّهٔ کبرای
دیگر میشود و اگر گفتیم که تمام موارد جزئیّه را نقلاً از پیغمبر
باید بداند که بالتحقیق چنین آموختنی چون حفظش خرق
عادت خواهد بود و آنکسی که احتمال خطا در بارهٔ او نرود اطمینان
بقول او پیدا شود چون پیغمبر باید معصوم باشد و هرگاه او بخوا

زیرا که بود و باید میانه مردم بگذارد کسی را مثل خود شش
ماه یا دو ماهی که خدا خواسته آن شریعت در میان باشد
و چنین کسی که دارای این اوصاف باشد بدون تعیین
پیغمبر تعیین او ممکن نباشد این است که حاجت بوصی
از بدیهیات ادیان است در فرض بقاء شریعت و اجماع
امّت غیر عالم را عالم نمیکند و غیر معصوم را معصوم
نمیکند آری میتوان اجماع کرد و کسی را بر خود ریاست
دهند آیا هر صاحب ریاستی وصیّ پیغمبر خواهد بود حاشا
و الّا پس چرا احبار از یهود می آمدند و بعد از پیغمبر و در مقام
امتیاز حقیّت دین اسلام مشکلات را سؤال مینمودند
و از حل آنها پی بحقیّت میبردند آیا میشد که آنها بگویند
پیغمبری آمد و از میان ما رفت و علمش را با خود برد ما
چه دانیم این مطالبی که تو سؤال میکنی و اگر عنوان وصایت
پیغمبری بریاست بود که میدیدید که ابی بکر یا عمر لعنة الله علیهما
ریاست دارند پس معلوم شد حقیّت آنچه که ما شیعه ادّعا

میکنیم که باید پیغمبر تنصیص فرماید بوصایت و بالضروره
و باتّفاق بین الفریقین در بارهٔ غیر از علی بن ابی طالب
و یازده فرزندان او علیهم صلوات الله تنصیص نفرموده
پس متعین است وصایت با آنها چنانی که نصوص
متواتره در این باب محکم است بلکه اگر فرض میشد متواتر
نبودن متواترات لفظیه و از آحاد بودند اخبار تعیین
اوصیاء هر آینه اکثر بودند از حد تواتر معنوی بلکه چنانی
که در ادیان سالفه بشارت بوجود حضرت ختمی مرتبت
رسیده همچنین امم سالفه بشارت داده شدند باوصیاء
کرام او و تعیین کرده شدند باوصاف چنانی که علامهٔ
مجلسی قدس الله سره در جلد نهم بحار الانوار میفرماید شنیدم
از جماعتی از ثقات از اهل کتاب اینکه فعلاً موجود است
در تورية و همچنین فخر الاسلام در کتاب انیس الاعلام فرموده
بشارت چهارم در باب (۱۷) از سفر تکوین و آیهٔ (۲۰)
در حق اسمعیل علیه السلام و تعیین اسم حضرت رسول و بشارت

دوازده امام بعد از بشارتهای چندی بحضرت ابراهیم
چنین میفرماید وَلِیشْمَعِیل هِیْنِی بِرَیختِی اُتُو وَهِفْرِیتِی
وَهِرْبِیتِی اُتُو بِمَادْمَادْ شِنِیْم اسار نَسِیْ اِمْ وَانَا تِیتُو
اَلْگُوی گادُولْ علّامهٔ مجلسی قدّه بعد از نقل این عبارت فرموده
شنیدم از ایشان که ترجمه میکنند او را چنین و من اسمعیل
اسمعتك انّی بارکت ایاه واکثرت ایّاه فی غایة
الغایة اثنی عشر رؤساء یولدون و هبتهم قوماً
عظیماً اقول الذی یظهر من الاخبار انّ ماد ماد
اسم محمّد صلّی الله علیه وآله بالعبرانیّة ای اکثرت
نسل اسمعیل بسبب محمّد وقد حرّفوه لفظاً و معنیً
وعلی ما ذکروه ایضاً المراد بغایة الغایة هو النبیّ لانّه
فی غایة الغایة من الکمال انتهی و فخر الاسلام بعد از نقل
این عبارت فرموده نمّ بالعبرانیّة یعنی تمام شد بلغت عبرانی
و بالسّریانیّة یعنی بلغت سریانی چنین است دعا ل اسمعیل
شِمْعِتلک یَا بَرْکِتَهْ وَاسْکِیتَهْ وَاکْبِیتَهْ طاب طاب تِرِعْ سَر

دو رَبنِین تُولِیدِی وَاتْلِبُوحْ لَعَامَارْ با یعنی یا ابراهیم
دعای تو را در حق اسمعیل شنیدم اینک او را برکت دادم
و او را بارور و بزرگ گردانیده بابادود دوازده امام
از نسل او خواهد بود و او را امّت عظیمی خواهم نمود انتهی مخفی
نماناد که مراد از ماد ماد در عبرانی حضرت محمّد است و طاب
طاب هم در سریانی مقصود آن حضرت است یعنی این دو اسم
از اسماء مقدّسهٔ حضرت محمّد است چنانچه عنقریب مذکور
خواهد شد و همچنین مقصود از شنیم اسار نسی ام دوازده
امام است زیرا که شنیم اسار یعنی اثنی عشر نسی ام هم بمعنی
امام است چنانچه انشاء الله در مبحث امامت این تفصیل
خواهد آمد پس مقصود از این بشارت خبر دادن است
حضرت ابراهیم را بوجود مبارک حضرت محمّد و دوازده امام
سلام الله علیهم اجمعین انتهی مُوَضِّعُ الحَاجَةِ و محدّث نوری
نقل فرموده از غیبت نعمانی فَمَا ثَبَتَ فِي التَّوْرِیةِ مِمَّا یَدُلُّ
عَلَی الأَئِمَّةِ الأَثْنَی عَشَر مَا ذُکِرَ فِی السِّفْرِ الأَوَّلِ

فِيهَا مِن نَّسْمِ اِسْمٰعِيلَ بَعْدَ انْقِضَاءِ قِصَّةِ سَارَ
وَمَا خَاطَبَ اللّٰهُ بِهِ نَبِيَّ اِبْرٰهِيمَ فِي اَمْرِهَا وَوَلَدِ
قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ اَجَبْتُكَ دُعَائَكَ فِي اِسْمٰعِيلَ وَقَدْ
سَمِعْتُكَ مَا بَارَكْتُهُ وَسَاُكَثِّرُهُ جِدًّا جِدًّا وَسَيَلِدُ
اثْنَي عَشَرَ عَظِيمًا اَجْعَلُهُمْ اَئِمَّةً كَشَعْبٍ عَظِيمٍ انتهى
و نیز نقل فرموده از کتاب مقتضب الاثر خبری از سالم بن عبد الله
بن عمر بن الخطاب لعه که پارهٔ از او این است که گفت بودم با پدرم
نزد کعب الاحبار پس شنیدم از او که میگفت اینکه امامان از این
امّت بعد از پیغمبر بعدد نقباء بنی اسرائیل است و رو آورد
علی بن ابی طالب علیه السّلام پس گفت کعب هٰذَا الْمُقَفّٰی
اَوَّلُهُمْ یعنی این کسیکه دیگران در پی اویند اوّل امامان
این امّت است و یازده نفر از اولاد او یعنی امامان این امّتند
و نامید کعب باسماء ایشان در توراة تقوبیث قیذو
دبیرا مفسورا مسموعا دوموه مشیو هدار یثیمو
بطور نوفش قیذمو گفت ابو عامر هشام دستوئی

که از رُواة این خبر است که ملاقات کردم مردی از یهود را
در حیره که او را عثو پسر اوسو میگفتند و حبر یهودان و عالم
ایشان بود پس سؤال کردم او را از این اسماء و تلاوت
کردم بر او پس گفت از کجا عارف شدی باین نعتها گفتم
اینها اسمائند گفت این الفاظ اسماء نیستند زیرا که اگر اینها
اسماء بودند هر آینه بهیئت سایر اسماء بودند ولیکن اینها
نعتهائی هستند از برای گروهی چند و وصفهائی هستند
صحیحه بلغت عبرانی که می یابیم آنها را نزد خودمان در توریة
و اگر سؤال کنی غیر مرا از آنها یا کور است از آنها یا بخود
می بندد کوری را امّا کوری پس بواسطهٔ جهل بآنها ست
و امّا کوری بخود بستن بواسطهٔ این است که کمک نکرده باشد
بر ضرر دین خود و باین امر خبر دهنده نباشد و این است
و جز این نیست که من اقرار کردم از برای تو باین نعوت
بواسطهٔ اینکه من مردی هستم از فرزندان هرون بن عمران
و ایمان دارنده هستم بمحمّد صلّی الله علیه و آله و مستور میداشتم

ایمان خود را از هم سریرتان خود از یهود آن کسانی که اظهار
نکردم بر ایشان اسلام را و اظهار هم نخواهم کرد از برای
احدی بعد از تو تا بمیرم گفتم چرا چنین است یعنی مستور
میداری ایمان را گفت بواسطهٔ اینکه من می یابم در کتابهای
گذشتگان از پدرانم که در پی ایشان بود فرزندان که
ایمان می آوریم باین پیغمبری که نام او محمّد است بطریق
ظاهر و ایمان می آوریم باو باطنًا تا اینکه ظاهر شود
مهدیّ قائم از فرزندان او پس هر کس که درک کند او را
از ما پس هر آینه ایمان خواهد آورد باو و نعت داده خواهد گردید
آخری از این اسماء یعنی از این الفاظ من گفتم بچه چیز وصف
کرده شده گفت بِاَنْ یُظْهِرَهُ عَلَی الدِّیْنِ کُلِّهٖ وَیَخْرُجُ
اِلَیْهِ الْمَسِیْحُ فَیَقْتَدِیْ بِهٖ وَیَکُوْنُ لَهُ صَاحِبًا یعنی باینکه
او ظاهر میشود با تمام جهات دینیّه یعنی ظهور تمام امر دین با او
خواهد بود گفتم بیان ساز از برای من این نعتها را تا دارا شوم
علم آنها را گفت قبول است این خواهش تو پس ضبط کن

ومحفوظ دار او را اگر از اهلش دار از مورد دش انشاء الله تعالی
امّا تقوبیث پس او بمعنی اوّل اوصیاء و وصیّ آخر انبیاء است
و امّا قیذو پس او بمعنی ثانی اوصیاء و اوّل عترت اصفیاء
هست و امّا دبیرا پس او بمعنی سیّم عترت و سیّد الشهداء
هست و امّا مفسورا فَهُوَ سَیِّدُ مَنْ عَبَدَ اللهَ مِنْ عِبَادِہٖ
یعنی پس او بمعنی سیّد کسانی است از عبادت کنندگان
خدا از میانهٔ بندگان یعنی بمعنی سیّد العابدین است و امّا
مسموعا پس او بمعنی وارث علم اوّلین و آخرین است و امّا
دوموه فهو الدّرّة النّاطق عن الله الصّادق یعنی پس او
جامع کمالاتی است گویای از جانب خدا و صادق و راستگو
و امّا مشیو فَهُوَ خَیْرُ الْمَسْجُوْنِیْنَ فِیْ سِجْنِ الظَّالِمِیْنَ یعنی پس او
بمعنی بهتر از زندانیان گرفتار در زندان ستمکاران است
و امّا هذار پس او بمعنی تجاوز کرده شده بحق دور از وطن
که ممنوع باشد و امّا بشیمو پس او بمعنی قصیر العمر طویل الاثر است
و امّا بطور فهو رابع اسمه یعنی پس او بمعنی چهارمی از اسمش

هست یعنی ششم او در سلسلهٔ ائمه مرتبهٔ چهارم است چون
و علی چهارم است در میان ائمه و اما نوغس پس او بمعنی سمی
عیش هست یعنی حسن و اما قائم هو فهو المفقود من ابیه و امه
القائم بامر الله و القائم بحکمه یعنی پس او بمعنی گم کرده
شده از پدر و مادر و قیام بامر خدا و حکم خدا را داشته
باشد هست انتهی بعضی از دانشوران مسیحی که بشرف
اسلام و علوم اسلامیه نائل گردیده حکایت فرموده
از آیهٔ (۱۳) از باب (۱۱) از مکاشفات یوحنا
دربارهٔ حضرت ابی عبد الله الحسین ع باین نحو وقتیکه
سر اقدسش را از تن جدا میکنند زلزلهٔ عظیمی در دنیا
واقع میشود و نیز نقل کرده از باب و کتاب مذکور باین
نحو که بدن شریف آنجناب و ابدان اهل بیت و اصحابش
سه روز و نیم بی غسل و بی کفن و بی دفن بر روی خاک
میماند و اجازه نمیدهند که ایشان را دفن نمایند
و نیز نقل کرده از کتاب ارمیا که خداوند عالمیان فرموده

دربارهٔ اطفال و اهل بیت حضرت سید الشهداء علیه السلام
باین نحو زبان اطفال شیرخواره از تشنگی بکام ایشان
میچسبد و کودکان نان میخواهند و کسی بایشان نمیدهد
آنانیکه خوراک لذیذ میخوردند در کوچه‌های بی نوا گشتند
آنانیکه در لباس قرمز تربیت یافته‌اند مزبله‌ها را در
آغوش میکشند یعنی خرابه مسکن ایشان میشود و از آن
کتاب نیز نقل فرموده که مقتل آنحضرت در کنار فرات است
و نیز از او نقل فرموده باین نحو خداوند فرار نکنند
و زورآوران رهائی نیابند بطرف شمال بکنار فرات
میلغزند و می‌افتند بعد از نقل این آیه یعنی خود ناقل
میگوید در این آیه هم خبر میدهد که قاصدانند و آن حضرت
مثل عبد الله یقطر و شجاعان لشکرش مثل حضرت عباس
و علی اکبر علیهما السلام همه در کنار فرات شهید خواهند
شد و نیز نقل فرموده از آن کتاب باین نحو که اول خود
آن حضرت و لشکرش جمعی از کفار را میکشند و بعد

خودشان شهید شوند در راه خدا انتهی حاصل اینکه نصوص
دربارهٔ ائمهٔ اثنی عشر علیهم السلام منحصر در این شریعت
نیست ومیگوئیم اگر تعیین خلیفه موکول بامت بود
هرآینه متعیّن بود وصایت در ایشان نیز زیراکه روا
نبود که ترجیح دهند جز کسی راکه از برای او ترجح است
زیراکه در این فرض هم مقتضی حکم عقل ایشان است نه
مخالفت حکم عقل چنانکه فرموده اَفَمَنْ یَهْدِیْ اِلَی
الْحَقِّ اَحَقُّ اَنْ یُّتَّبَعَ اَمَّنْ لَّا یَهِدِّیْ اِلَّا اَنْ یُّهْدٰی
فَمَا لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُوْنَ یعنی آیا پس کسی که هدایت میکند
بسوی حق غیر خود را سزاوارتر است در اینکه متابعت کرده
شود در اوامر و نواهی یا کسی که مهتدی خودش نخواهد شد
جز اینکه کسی هدایت کند او را پس چیست از برای شما که
چنین حکم میکنید و لذا منکر است در اذهان که نباید و باید
قومی را بکسی بدهند که مزیتی بر آنها ندارد و هست که آن قوم
میگویند چه مزیت دارد بر ما چنانکه همین اعتراض را کردند

بنی اسرائیل به پیغمبر خود بعد از آنکه فرمود اِنَّ اللّٰهَ قَدْ
بَعَثَ لَکُمْ طَالُوْتَ مَلِکًا یعنی بدرستیکه خدا بتحقیق
برانگیزانیده از برای شما طالوت را به پادشاهی و گفتند
اَنّٰی یَکُوْنُ لَهُ الْمُلْکُ عَلَیْنَا وَنَحْنُ اَحَقُّ بِالْمُلْکِ
مِنْهُ وَلَمْ یُؤْتَ سَعَةً مِّنَ الْمَالِ یعنی از کجا می باشد
از برای او پادشاهی بر ما و حال آنکه ما سزاوارتریم بپادشاهی
داشتن از او و داده نشده باو وسعتی از مال و پیغمبر آنها ارد
نکرد باینکه مزیّت لازم نیست بلکه جواب فرمود باینکه
مزیّت بمال نیست و مزیّت بعلم است و توانائی و شجاعت و خدا
باو داده که فرموده اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰهُ عَلَیْکُمْ وَزَادَهٗ
بَسْطَةً فِی الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ یعنی بدرستیکه خدا برگزید او را
بر شما و زیاد فرمود از برای او وسعهٔ در علم و جسم لعلّ اشاره باینکه
اوّلاً هرگاه ولیّ امر کسی را ریاست دهد جا ندارد لِمَ و بِمَ گفتن
خصوص ولیّ امری که حکیم است و کار لغو نمیکند و ثانیاً اینکه
وجه ترجیح هم ظاهر است که او وفور علم و عظم جسم و شجاعت باشد

شیخ طبرسی قدس سره فرموده وَفیها دلالة علی انّ
من شرط الامام ان یکون اعلم من رعیته واکمل
وافضل فی خصال الفضل والشجاعة لانّ الله
علّل تقدیم طالوت علیهم بکونه اعلم واقوی
فلولا انّ ذلک شرط لم یکن له معنی یعنی و در این آیه
دلالت است بر اینکه از شرط امام این است که بوده باشد
اعلم واکمل وافضل در خصلتهای فضل وشجاعت از رعیتش
بواسطه اینکه خدا تعالی فرمود مقدم داشتن طالوت را بر ایشان
بودن او اعلم واقوی پس اگر نه این بود که این شرط بود هرآینه
معنائی نداشت این تعلیل و ائمه صلوات الله علیهم در صفات
کمالیه اکمل بودند از تمام امت و مذکور است درباره از اخبار
از برای امام علیه السلام علامتی چند و او این است که اعلم واحکم
واتقی واحلم واشجع واسخی واعبد از همه مردم باشد وختنه کرده
شده و پاکیزه متولد میشود و می بیند از پشت سر چنانکه می بیند
از پیش روی و از برای او سایه نمیباشد و چون از مادر متولد

میشود بکف دست بر زمین گذاردن واقع میشود بر روی زمین
و صدای خود را بلند میکند بشهادتین گفتن و محتلم میشود
و چشم او خواب میرود و قلب او بخواب نمیرود و میباشد
محدث یعنی حوادث واقعه را باو خبر میدهند و مستوی است
براو زره رسول خدا ص مجلسی علیه الرحمه فرموده یعنی زره غیر
ات الفضول که استواء او از علائم قائم ع است و دیده
نمیشود از برای او بول و نه غائطی چون زمین موکل است به بلع
آنها و رائحه او اطیب از رائحه مشک و عنبر است و دهن دره
ندارد و خمیازه ندارد و اولی بمردم است به انفس ایشان
و مهربانتر است بمردم از پدر و مادر ایشان و مواظبت او
در امتثال امر و نهی خدا از همه بیشتر و دعای او مستجاب و سلاح
پیغمبر و شمشیر ذوالفقار بنزد او است و نزد او است صحیفه که
در او است اسماء شیعیان ایشان الی یوم القیمه و صحیفه که
در او است اسماء اعداء ایشان الی یوم القیمه و جامعه
که صحیفه ایست که طول او هفتاد ذراع است که در او است جمیع

آنچه حاجت دارند باو فرزندان آدم و نزد اوست جفر اکبر
و اصغر و مصحف حضرت زهراء سلام الله علیها و نیز در حدیث است
اینکه امام مؤید است بروح القدس و بین او و بین الله
عمودی است از نور که دیده میشود یا اینکه می بیند در او اعمال
عباد را و آنچه محتاج الیه هست پس هر کس قابل این منصب
عظیم نخواهد بود چنانکه در نهج البلاغه هست وَقَدْ عَلِمْتُمْ
اَنَّهُ لَا یَنْبَغِی اَنْ یَکُونَ عَلَی الْفُرُوجِ وَالدِّمَاءِ وَالْمَغَانِمِ
وَالْاَحْکَامِ وَاِمَامَةِ الْمُسْلِمِینَ الْبَخِیلُ فَتَکُونَ
فِی اَمْوَالِهِمْ نَهْمَتُهُ وَلَا الْجَاهِلُ فَیُضِلَّهُمْ بِجَهْلِهِ
وَلَا الْجَافِی فَیَقْطَعَهُمْ بِجَفَائِهِ وَلَا الْحَائِفُ لِلدُّوَلِ
فَیَتَّخِذَ قَوْمًا دُونَ قَوْمٍ وَلَا الْمُرْتَشِی فِی الْحُکْمِ فَیَذْهَبَ
بِالْحُقُوقِ وَیَقِفَ بِهَا دُونَ الْمَقَاطِعِ وَلَا الْمُعَطِّلُ
لِلسُّنَّةِ فَیُهْلِكَ الْاُمَّةَ یعنی و بتحقیق که دانستید شما
اینکه سزاوار نیست اینکه مستولی باشد بر فروج و دماء و غنیمتها
و احکام و امانت مسلمین شخص بخیل که بوده باشد در اموال

ایشان حاجت او و همت خود رسیدن او و نه نادان که
گمراه کند آنها را بجهل خود و نه جفا کار تا قطع کند آنها را
از حاجت خودشان یا از یکدیگر و نه ستمکار مر دولتها یعنی
کسی که جور کند و بعدل قسمت نکند و اگر خائف بخاء معجمه باشد
یعنی و نه خائف مر ذهاب اموال که پس بگیرد گروهی را دون
گروه دیگر و نه رشوه گیرنده در حکم که حقوق مردم را از میان ببرد و حقوق
موقوف دارد در غیر موضع قطع آنها یعنی حکم بحق نکند تا صاحب
حق مضطر شود بصلح و نه معطل دارنده سنت تا اینکه هلاک
شوند امت و علامه مجلسی ره فرموده و شک نیست در آنکه
هریک از ائمه ما افضل بودند از جمیع اهل عصر خود حتی خلفا
که غصب حق ایشان کرده بودند در علم و صلاح و زهد و ورع و فضائل
و مناقب و مخالف و موالف همه اتفاق دارند بر این و در مشکلات
مسائل و دقائق و وقایع علماء و فقهاء بایشان رجوع مینمودند
و سخن ایشان را حق و متبع میدانسته اند و مرجع کافه امراء
و رعایا بوده اند و همه خلفای بنی امیه و بنی عباس ایشان را

مستحق مقام خلافت میدانستند و از ایشان در حساب
بوده اند و کتب تواریخ و احادیث عامه و خاصه مشحون است
باین مراتب و فضائل و مناقب خصوص حسنین ع زیاده
از آن است که احصاء توان نمود انتهی بلکه تتبّع اخبار
مورث قطع است باینکه ائمهٔ هدی صلوات الله علیهم اجمعین
چون خاتم انبیاء علیه افضل الصلوات افضل بودند از تمام
انبیاء و مرسلین و ملائکهٔ مقرّبین چنانکه رئیس المحدّثین
شیخ صدوق قدّس سرّه در اعتقادات فرموده و یجب
اَنْ نَعْتَقِدَ اَنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ یَخْلُقْ خَلْقاً اَفْضَلَ
مِنْ مُحَمَّدٍ ص وَالْاَئِمَّةِ ع وَاَنَّهُمْ اَحَبُّ الْخَلْقِ اِلَی اللهِ وَاَکْرَمُهُمْ
وَاَوَّلُهُمْ اِقْرَاراً بِهِ لَمَّا اَخَذَ اللهُ مِیثَاقَ النَّبِیِّینَ وَ
اَشْهَدَهُمْ عَلٰی اَنْفُسِهِمْ اَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ قَالُوا بَلٰی
وَاَنَّ اللهَ بَعَثَ نَبِیَّهُ مُحَمَّداً اِلَی الْاَنْبِیَاءِ فِی الذَّرِّ وَاَنَّ اللهَ
عَزَّ وَجَلَّ اَعْطٰی مَا اَعْطٰی کُلَّ نَبِیٍّ عَلٰی قَدْرِ مَعْرِفَتِهِ نَبِیَّنَا ص
وَسَبْقِهِ اِلَی الْاِقْرَارِ بِهِ وَنَعْتَقِدُ اَنَّ اللهَ تَبَارَکَ وَتَعَالٰی

خَلَقَ جَمِیعَ الْخَلْقِ لَهُ وَلِاَهْلِ بَیْتِهِ عَلَیْهِمُ السَّلَامُ
وَاَنَّهُ لَوْلَاهُمْ لَمَا خَلَقَ اللهُ سُبْحَانَهُ السَّمَاءَ وَالْاَرْضَ
وَلَا الْجَنَّةَ وَلَا النَّارَ وَلَا آدَمَ وَلَا حَوَّاءَ وَلَا الْمَلَائِکَةَ
وَلَا شَیْئاً مِمَّا خَلَقَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِمْ اَجْمَعِینَ یعنی و واجب است
اعتقاد داشتن باینکه خداوند عزّ و جلّ نیافریده آفریده شده را
افضل از محمد ص و امامان ع و اینکه ایشانند محبوبترین خلق بسوی
خدا و گرامی ترین ایشان و اوّل از همه خلق در اقرار بخدا یعنی
اقرار ایشان پیش از اقرار خلق بوده وقتیکه گرفت خدا از پیغمبران
میثاق را و گرفت ایشان را گواه بر نفس خودشان بقول خود
اَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ که گفتند بلی و اینکه خدا برانگیزانید پیغمبرش محمد را
از برای انبیاء در عالم ذرّ و اینکه خداوند عزّ و جلّ عطا فرمود آنچه را
که عطا فرمود بهر پیغمبری بمقدار معرفت او بخدای تعالی و بمحمد ص و بمقدار
پیشی گرفتن او بسوی اقرار بوجودش و واجب است اعتقاد داشتن
باینکه خدای تبارک و تعالی آفرید جمیع خلق را از برای محمد ص و اهل
بیت او علیهم السلام و اینکه اگر ایشان نبودند نمی آفرید خدای سبحانه

آسمان ونه زمین ونه بهشت ونه آتش را ونه آدم ونه حوا را ونه ملائکه را
ونه چیزی از آنچه که آفریده صلوات خدا باد بر ایشان بالتمام
و علامه مجلسی ره فرموده ولابد ان تعتقد فی النبی والائمة
انهم معصومون من اول العمر الی آخره من صغائر
الذنوب وکبائرها وکذا فی جمیع الانبیاء والملئکة
وانهم اشرف المخلوقات جمیعا وانهم افضل
من جمیع الانبیاء وجمیع الملئکة وانهم یعلمون
علوم جمیع الانبیاء وانهم یعلمون علم ما کان
وعلم ما یکون الی یوم القیمة وان عندهم آثار
الانبیاء وکتبهم کالتورية والانجیل والزبور وصحف
آدم وابرهیم وشیث وعصا موسی وخاتم سلیمان
وقمیص یوسف والتابوت والالواح وغیر ذلک
انتهی وچاره نیست در اعتقاد کردن در باره پیغمبر ص و امامان ع
باینکه ایشان معصومند از اول عمر تا آخر عمر از گناهان صغیره
وکبیره وهمچنین در جمیع انبیاء وملائکه باید این اعتقاد را داشت

وباید اعتقاد داشت درباره پیغمبر ص و امامان ع باینکه
ایشان اشرف تمام مخلوقاتند وباینکه ایشان افضلند
از جمیع انبیاء وجمیع ملائکه واینکه ایشان دارا هستند
علوم جمیع انبیاء را و دارا هستند علم بمطالب واقع شده وبمطالب
واقع میشود الی یوم القیمة واینکه نزد ایشان است آثار
انبیاء وکتابهای ایشان مثل توریة وانجیل وزبور وصحف
آدم ع وابراهیم ع وشیث ع وعصای حضرت موسی ع وانگشتر
حضرت سلیمان ع وپیراهن حضرت یوسف ع وتابوت والواح
حضرت موسی ع وغیر اینها لیکن در جلد سابع بحار نقل فرموده
از شیخ مفید قدس سره که در کتاب مقالات فرموده قد قطع
قوم من اهل الامامة بفضل الائمة من آل محمد ص علی
سائر من تقدم من الرسل والانبیاء سوی نبینا
محمد صلی الله علیه وآله واوجب فریق منهم لهم الفضل
علی جمیع الانبیاء سوی اولی العزم منهم وابی القول
فریق آخر منهم وقطعوا بفضل الانبیاء کلهم علی سائر

الأئمة وهذا باب ليس للعقول في إيجابه والمنع منه
مجال ولا على أحد الأقوال إجماع وقد جاءت
الآثار عن النبي في أمير المؤمنين وذريته من الأئمة
والأخبار عن الصادقين عليهم السلام أيضاً
فيما بعده وفي القرآن مواضع تقوي العزم على ما
قاله الفريق الأول في هذا المعنى وأنا ناظر فيه
وبالله أعتصم من الضلال یعنی بتحقیق که قطع کرده اند
گروهی از امامیه بفضیلت داشتن امامان از آل محمد بر همه پیغمبران
از رسولان وانبیاء غیر از پیغمبر ما محمد صلی الله علیه وآله ولازم
دانسته فرقه از ایشان فضیلت داشتن امامان را بر جمیع پیغمبران
مگر بر پیغمبران اولی العزم وابا کرده اند از این دو قول فرقهٔ دیگر
وقطع کرده اند بفضیلت داشتن تمام انبیاء بر تمام امامان واین
بابیست که نیست مجالی از برای عقلها در اثبات ومنع او ونیست
بر یکی از این اقوال اجماعی وبتحقیق که رسیده از پیغمبر فرمایشاتی
دربارهٔ امیر المؤمنین ع وذریه ع واز امامان ع ورسیده اخبار از حضرت

باقر وحضرت صادق ع از امامان نیز بعد از فرمایش رسول خدا
ودر قرآن است مواضعی که این اخبار وآن مواضع قوی میکند
عزم کردن بر آنچه که گفته اند فرقهٔ اولی یعنی در فضل آنها بر همه انبیاء
ومن تأمل دارنده هستم در دلالت آنها وخواهنده ام از خدا نگاهداری
از ضلال را وسید جزائری در نور الانوار میگوید أما النبي
صلى الله عليه وآله فلا خلاف في أفضليته مطلقاً
وأما مولانا أمير المؤمنين وأولاده المعصومون
عليهم السلام فمن أصحابنا من ساواهم بأولي العزم
ومنهم من توقف وبالجملة الخلاف إنما هو بينهم وبين
أولي العزم وإلا فلا خلاف في أفضليتهم عليهم السلام
على باقي الأنبياء وذهب أهل الحديث إلى أفضليتهم
عليهم السلام وهو الحق الذي دلت عليه الأخبار
وما صح من قوله عليه السلام محمد وعلي خير البشر
فمن أبى فقد كفر دال عليه یعنی اما پیغمبر صلی الله علیه وآله
پس خلافی نیست در افضلیت او مطلقاً یعنی بر اولی العزم

از پیغمبران و غیر اولی العزم از ایشان و امّا موالی ما امیر المؤمنین
و اولاد معصومین او علیهم السّلام پس از اصحاب ما کسی است
که مساوی میداند ایشان را با اولی العزم و از ایشان کسی است
که توقّف دارد و بالجمله خلاف میانهٔ علماءِ شیعه در این امر نسبت
با نبیاء و اولی العزم است و الّا خلافی نیست در افضلیّت
ایشان بر باقی انبیاء و رفته اند اهل حدیث بسوی افضلیّت
ایشان علیهم السّلام و همان است حقّ آنچنانی که دلالت دارد
بر او اخبار و آنچه بصحّت پیوسته از قول او یعنی پیغمبر صلّی الله
علیه و آله مُحمّدٌ وَعَلِیٌّ خَیرُ البَشَرِ مَنْ اَبیٰ فَقَدْ کَفَر یعنی محمّد و علی بهترین
از افراد نوع بشر هر کس که ابا کند کافر است دلالت کننده است
بر او مؤلّف گوید که چنانی که بمذهب مختار پیغمبر ما و ائمّهٔ هدی
صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِمْ اَجْمَعِین افضلند از تمام ممکنات بضمیمهٔ عدم
منع فیض از فیّاض مطلق حکیم ایشان در اعلی درجهٔ از امکان
واقعند و فوق ایشان در سلسلهٔ ممکنات نگنجد پس باید عقل
کرد که از برای ایشان است هر فضلی که در خود ممکن باشد و لو اینکه

بتفصیل عقل ما نگنجد چنانیکه در بسیار از اخبار است لَا تَقُولُوا
فِینَا رَبًّا وَقُولُوا مَا شِئْتُمْ وَلَنْ تَبْلُغُوا یعنی ما را پروردگار
نگوئید و بگوئید آنچه را که بخواهید و حال آنکه نخواهید رسید مثلاً
خالقیّت رازقیّت از خصایص ربوبیّت است و برای آنها نخواهد بود
چنانیکه ادلّهٔ بطلان تفویض ناطق است امّا هرگاه اراده
کنند چیزی را از جهت عطای خدا بآنها علم بمواردی که مصلحت
در وجود یا عدم است پس خداوند ایجاد فرماید یا اعدام پس
مانعی ندارد و اخبار هم اگر ظهور نداشته باشد در این معنی مخالف
هم نخواهد بود چنانیکه علّامهٔ مجلسی ره توهّم فرموده و اخبار
متشابهه بعد از صحّت سند محمول است بر همین معنی اگر چه ممکن است
توجیه دیگری از برای آنها و او نسبت فعل بعلّت غائی باشد
مثلاً اَنَا خَالِقُ السَّمٰوَاتِ که در خطبهٔ بیان است معنی او این است
که خلقت آسمان بواسطهٔ من بوده پس بحسب بعضی از اخبار که عالم
نزد آنها مثل حلقهٔ حاصلهٔ از وضع سبّابه بر ابهام میباشد و بضمیمهٔ
اینکه آنها عالم بمصالح در اشیاء هستند و از این جهة اوعیهٔ مشیّت

هستند تصرفات آنها در تکوینیات باراده کردن آنهاست
بنحوی که مقارن میشود او را فعل حضرت باری تعالی و بعد از اذعان
محال بودن از برای ایشان اشکالی نخواهد بود در حضور ایشان
ببالین محتضر در مشرق با حضور ایشان در همان وقت ببالین
محتضر در مغرب و همچنین مسئلهٔ طی الارض چنانی که اشکالی نخواهد
بود در امکان وقوع امورات منسوبه بامیر المؤمنین علیه السلام
قبل از ولادت و بعد از تصدیق باینکه این فضیلت اختصاص
بهم داشته بخودشان اما قلتش بعد از خاتم انبیاء بلکه از ابتداء آفرینش
روح او خداوند عالمیان این فضیلت را باو عطا کرده پس
تعجبی نخواهد بود که در وقت ولادت بخواند تمام کتب سماویه را
حتی قرآنی که هنوز نازل نشده بود بر خاتم انبیاء صلوات الله
علیه و آله اما احاطهٔ آنها چگونه میشود پس محال نخواهد بود
تا توسل انبیاء علیهم السلام بایشان در مهمات خود بعد از
علم باینکه آنهایند مقرب ترین در درگاه حضرت حق جل و علا
از جهت معرفی نمودن ایشان را از باب لطف و قرار

دادن خدا نجات آنها را بعد از توسل بآنها اشکالی نخواهد
داشت چنانی که اخبار ناطق است پس کجا روا بود
که مقدم بدارند این امت بر ایشان غیر را و اعراض کنند
از ایشان و حال آنکه فرمود پیغمبر خاتم صلوات الله علیه و آله
إِنِّي مُخَلِّفٌ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللهِ وَعِتْرَتِي
أَهْلَ بَيْتِي یعنی من از عقب خود میانهٔ شما میگذارم دو چیز
سنگین یا دو چیز عظیم البهاء که یکی کتاب خدا باشد و دیگری
عترت من که اهل بیت من باشند و بچه عقل گفتند کفانا کتاب
الله و حال آنکه مضطر بودند در توضیح متشابهات بایشان
چنانی که در بعضی از فقرات خبر احتجاج است در خطبهٔ غدیر
خم که فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله مَعَاشِرَ النَّاسِ تَدَبَّرُوا
الْقُرْآنَ وَافْهَمُوا آيَاتِهِ وَانْظُرُوا إِلَى مُحْكَمَاتِهِ
وَلَا تَتَّبِعُوا مُتَشَابِهَهُ فَوَاللهِ لَنْ يُبَيِّنَ لَكُمْ
زَوَاجِرَهُ وَلَا يُوضِحُ لَكُمْ تَفْسِيرَهُ إِلَّا الَّذِي أَنَا
آخِذٌ بِيَدِهِ وَمُصْعِدُهُ إِلَيَّ وَشَائِلٌ بِعَضُدِهِ

وَمُعَلِّمُكُمْ اِنَّ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهٰذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ
وَهُوَ عَلِيُّ بْنُ اَبِي طَالِبٍ اَخِي وَوَصِيِّي وَمُوَالَاتُهُ
مِنَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ اَنْزَلَهَا عَلَيَّ مَعَاشِرَ النَّاسِ اِنَّ
عَلِيًّا وَالطَّيِّبِينَ مِنْ وُلْدِي هُمُ الثِّقْلُ الْاَصْغَرُ
وَالْقُرْاٰنُ هُوَ الثِّقْلُ الْاَكْبَرُ فَكُلُّ وَاحِدٍ مُنْبِئٌ عَنْ
صَاحِبِهِ وَمُوَافِقٌ لَهُ وَلَنْ يَفْتَرِقَا حَتّٰى يَرِدَا عَلَيَّ
الْحَوْضَ یعنی ای گروه مردم تدبّر کنید در قرآن و بفهمید
آیات اورا و نظر کنید بسوی محکمات او و متابعت نکنید
متشابهات اورا پس قسم بخدا که بیان نمیکند نواهی قرآن را
و واضح نمیکند تفسیر اورا مگر آنچنان کسی که من دست اورا
گرفته ام و بسوی خود بالا آورده ام و بلند کرده ام بازوی
اورا و اعلام کننده هستم شمارا باینکه هرکس من ولایت دارنده ام
براو پس این علی ولایت دارنده هست براو و او علی بن ابی طالب است
که برادر و وصی من است و خداوند عزّ وجلّ فرو فرستاده موالات
اورا بر من ای گروه مردم بدرستیکه علی بن ابی طالب ع و پاکیزگان

ازفرزندان من ایشانند ثقل اصغر و قرآن است او ثقل
اکبر و هر یک خبر دهنده هستند از دیگری و از هم جدا نمیشوند
تا اینکه وارد شوند بر من بر سر حوض کوثر **فصل** بعد از اینکه
دانستی که مرجع در بیان متشابهات ائمهٔ هدی هستند و ایشانند
دانشمندان بمرادات بآنها و بس پس تفسیر کردن غیر ایشان
متشابهات را قول بغیر علم است و جرأت کردن بر خدا است
در نسبت امر ندانسته باو چنانکه اخبار بسیار وارد شده
در نهی از او اما محکمات از آیات که واضحة الدلاله هستند
چه نصوص و چه ظواهر پس مانعی بتمسّک بآنها نیست بلکه پیروی
معلوم و یا نازل منزلهٔ معلوم است و اخبار ناهیه از تفسیر
در مورد ظواهر نیست زیرا که تفسیر عبارت است از کشف نقاب
از وجه معنی و ظواهر نقابی ندارند بلکه منکشفند و نیز صدق
نمیکند بر تفسیر برأی با وجود حمل بر قواعد متداوله بین اهل لسان
و عرف و حجیت ظواهر منحصر بمخاطب نخواهد بود تا گفته شود
باینکه ما مخاطب بقرآن نیستیم چنانکه گفتن باینکه ظواهر

قرآن مثل ظواهر غیر او نیست بیجاست بلکه بسیاری از اخبار
دلالت دارند بر حجیت ظواهر چون اخبار آمره بتمسک
بقرآن و اخبار داله بر عرض اخبار بآنها و غیر آنها آری
از جهت علم اجمالی بطرو تخصیص و تقیید لازم است تفحص در موارد
انحلال علم اجمالی بعلم تفصیلی در موارد مخصوصه و شک بدوی
در غیر آن موارد و حجیت ظواهر منصدم نخواهد بود و تفصیل این
مقام در اصول است

خاتمه در اموری است چند

امر اول اینکه شبهه نیست در متواتر بودن قرآن فی الجمله
بهر قرائتی و بهر ترتیبی و بهر هیئت منقوله و اعرابی پس بسیاری
از این مقام در باب تحریف معلوم گردید و در اینجا هم نیز میگوئیم
که وصف آورده اند بسیاری از علماء قراءات سبعه را بمتواتر
بودن چنانکه حکایت شده از منتهی و تحریر و تذکره و ذکری
و موجز الحاوی و کشف الالتباس و مقاصد العلیه و غیر اینها
بلکه صاحب مدارک نقل فرموده از جمعی ادعای اجماع را بر تواتر
قراءات سبعه و نیز نقل فرموده از جدش شهید ثانی قدس سره

که فرموده دیدم کتابی را از بعضی از محققین قراء که در ذکر
اسماء رجال آنها مختصاً تألیف شده که در هر طبقه رواة
قرائت زیاده از عدد معتبر در تواتر ذکر شده و صاحب
مفتاح الکرامه نقل فرموده که جمعی نقل کرده اند از جمعی اجماع را
بر متواتر بودن و آن هفت نفر نافع و ابن کثیر و ابو عمرو و ابن
عامر و عاصم و حمزه و کسائی هستند و حکایت شده از شهید
قدس سره در ذکری متواتر بودن قرائت ثلثه دیگر که ابی جعفر
و یعقوب و خلف باشد و حکایت شده از شهید ثانی در
در روض الجنان مشهور بودن میانه متاخرین متواتر بودن آن
سه قرائت نیز و صاحب مفتاح الکرامه فرموده که قرائت
کنندگان یعنی در اول صحابیون بودند یعنی کسانی که مشرف
بودند بمصاحبت و درک خدمت رسول خدا و تابعین از ایشان
گرفتند یعنی کسانی که خدمت حضرت را درک نکردند و صحابه
را درک کردند و متجردین یعنی تجرد دارندگان در قرائت از
تابعین اخذ کردند و صحابه که قرائت نزد ایشان شده منحصر

بودند آقای ما امیر المؤمنین و سیّد الوصیّین صلوات الله
علیه وعلی ابن عمّه وزوجته وآبائه الطّاهرین و ابیّ بن کعب
و زید بن ثابت و عثمان لعنة الله علیه و ابن مسعود و ابو درداء
و ابو موسی اشعری و قرائت کنندگان ابن عبّاس و عبد الله بن
سائب و ابو هریره بودند و ایشان تلامذهٔ ابیّ بودند و ابن
عبّاس قرائت بر زید هم کرده و تابعین مکّیّین شش نفر بودند
و مدنیّین یازده نفر بودند و کوفیّین چهارده نفر و بصریّین
شش نفر و شامیّین دو نفر و امّا متبحّرین پس خلق
بسیار بودند لیکن اهل ضبط از ایشان که از مکّیّین اکمل
در ضبط بودند سه نفر بودند عبد الله بن کثیر و حمید بن قیس
اعرج و محمّد بن محیص و از مدنیّین نیز سه نفر بودند شیبه و نافع
و ابو جعفر بن قعقاع و از بصریّین پنج نفر بودند عاصم
و ابو عمرو و عیسی بن عمر و عبد الله بن اسحق و یعقوب
و از کوفیّین پنج نفر بودند یحیی بن وثّاب و سلیمان و حمزه
و عاصم و کسائی و از شامیّین نیز پنج نفر بودند عطیّه و اسمعیل

و یحیی بن حارث و شریح حضرمی و عبد الله بن عامر
و از جهة کوتاهی همّتها از ضبط رواة بواسطهٔ کثرت
داشتن ایشان بغایت کثرت اکتفا کردند از آنچه
موافقت داشته باشد خطّ مصحف را بر آنچه که سهل باشد
حفظ آن و منضبط باشد قرائت او پس اعتماد کردند
بسوی کسی که مشتهر باشد در ضبط و امانت و طول عمر
در ملازمت مر قرائت و اتّفاق در اخذ از او یعنی صحّت اخذ
از او پس جدا کردند از اینها در هر شهری از این شهرهای
پنجگانه امامی را و آنها نافع و ابن کثیر و ابو عمرو و ابن عامر
و عاصم و حمزه و کسائی باشند و مردم در مکّه در رأس
سنهٔ دویست بر قرائت ابن کثیر بودند و در مدینه بر قرائت
نافع و در کوفه بر قرائت حمزه و عاصم بودند و در بصره
بر قرائت ابی عمرو و یعقوب بودند و در شام بر قرائت ابن
عامر بودند و در رأس سنهٔ سیصد اثبات کرد ابن مجاهد
اسم کسائی را و حذف کرد اسم یعقوب را و ترک کرده شد

بالکلیه آنچه که بودند براو غیر از ایشان مثل یعقوب و ابی جعفر و خلف و از اینجاست که قرّاء عشره میباشند و هریک از ایشان اخذ کردند از جماعتی از تابعین و کسائی اخذ کرده از حمزه و ابی بکر بن عیّاش و بتحقیق روایت کردند از این سبعه خلق بسیاری لیکن مشتهر شده است در روایت از هریک دو نفر بانجام رسید از مفتاح الکرامه و ظاهر این تفصیل متواتر بودن قرآءات است تا تابعین لیکن از برای ما علم باین مقدار هم نیست بلکه از زمان ائمّه علیهم السلام که تجویز فرمودند قرائت کردن بنحوهٔ قرائت ناس تاکنون مجدّد تواتر است این قرآءات سبع یا عشره و محمول است براین معنی کلمات اصحاب قدّس الله اسرارهم چنانکه استاد اکبر جمعی از فقهای ربّانی یعنی آقای وحید بهبهانی قدّس سرّه فرموده لَا يَخْفَىٰ اَنَّ الْقِرَائَةَ عِنْدَنَا نَزَلَتْ بِحَرْفٍ وَاحِدٍ مِنْ عِنْدِ الْوَاحِدِ وَالْاِخْتِلَافُ جَاءَ مِنْ قِبَلِ الرُّوَاةِ فَالْمُرَادُ بِالْمُتَوَاتِرِ مَا تَوَاتَرَ صِحَّةُ قِرَائَةٍ

فِي زَمَانِ الْاَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بِحَيْثُ كَانُوا يُجَوِّزُونَ ارْتِكَابَهَا فِي الصَّلٰوةِ وَغَيْرِهَا لِاَنَّهُمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ كَانُوا رَاضِينَ بِقِرَائَةِ الْقُرْآنِ عَلَىٰ مَا هُوَ عِنْدَ النَّاسِ بَلْ رُبَّمَا كَانُوا يَمْنَعُونَ مِنْ قِرَائَةِ الْحَقِّ وَيَقُولُونَ هِيَ مَخْصُوصَةٌ بِزَمَانِ ظُهُورِ الْقَائِمِ عَجَّلَ اللهُ تَعَالَىٰ فَرَجَهُ یعنی پوشیده نیست اینکه قرائت نزد ما شیعه نازل شده بوجه واحد از نزد خدای واحد و اختلاف از قبل رواة در کار آمده پس مراد بمتواتر خبریست که متواتر شده صحّت قرائت او در زمان ائمّه علیهم السلام که تجویز میفرمودند ارتکاب او را در نماز و غیر نماز بواسطهٔ اینکه ایشان راضی بودند بقرائت قرآن بنهجی که متعارف نزد مردم بود بلکه بسا بود که منع میکردند از قرائت حقّه و میفرمودند که این قرائت مخصوص بزمان حضور قائم عجّل الله تعالی فرجه میباشد و انکار تواتر فرموده شیخ الطّائفه در تبیان و شیخ طبرسی در مجمع البیان و شیخ رضی

وجمال الدین خوانساری وسید جزائری وغیر اینها از خاصّه
وزمخشری وزرکشی وحاجبی وفخر رازی وعضدی از
عامّه وصاحب جواهر میفرماید مَن اَنکَرَ التَّواتُرَ مِنّا وَمِنَ
القَومِ خَلقٌ کَثیرٌ بَل رُبَّما نُسِبَ اِلی اَکثَرِ قُدَمائِهِم
تَجویزُ العَمَلِ بِها وَبِغَیرِها لِعَدَمِ تَواتُرِها یعنی کسیکه
انکار کرده تواتر را از ما شیعه واز عامّه خلق بسیاری
هستند بلکه بسا هست که نسبت داده میشود بسوی اکثر
قدمای عامّه جایز دانستن عمل باین قرآءات سبعه وبغیر آنها
از جهت عدم تواتر این قرآءات سبعه وشیخ فرموده شایع
دراخبار امامیه این است که قرآن نازل شده بحرف واحد
حیث لی که ظاهر از وحید بحسب عبارت سابقه اجماع فرقهٔ امامیه
بود براین معنی وشیخ الطّائفه فرموده در محلّی از تبیان اِنَّ
المَعروفَ مِن مَذهَبِ الاِمامِیَّةِ وَالتَّطَلُّعِ فی اَخبارِهِم
وَرِوایاتِهِم اَنَّ القُرآنَ نَزَلَ بِحَرفٍ واحِدٍ عَلی نَبِیٍّ
واحِدٍ یعنی معروف از مذهب امامیه وسیر بردن در اخبار

وروایات ایشان این است که قرآن نازل شده بوجه
واحد بر پیغمبر واحد واین کلمات از اساطین واعمده
انسان را بحمل کردن تواتر در کلمات علماء بر آنچه که اختیار
کردیم تبعاً للوحید البهبهانی قدّس سرّه وچگونه غرض
ایشان تواتر است تا بشارع مقدّس با تکذیب بسیاری
از اخبار این معنی را ومحدّث نوری ره یازده حدیث در انکار
این مطلب نقل فرموده که حکایت آنها مناسبت ندارد
این مختصر را وتکافؤ ندارد با آنها خبری که حکایت شده
از خصال باین طریق عَن مُحَمَّدِ بنِ عَلِیٍّ ماجیلَوَیهِ عَن
یَحیَی العَطّارِ عَن مُحَمَّدِ بنِ اَحمَدَ عَن اَحمَدَ بنِ هِلالٍ عَن
عیسَی بنِ عَبدِ اللهِ الهاشِمِیِّ عَن اَبیهِ عَن آبائِهِ ع
قالَ قالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ اَتانی
آتٍ مِنَ اللهِ فَقالَ اِنَّ اللهَ تَبارَکَ وَتَعالی
یَأمُرُکَ اَن تَقرَأَ القُرآنَ عَلی حَرفٍ واحِدٍ فَقُلتُ
یا رَبِّ وَسِّع عَلی اُمَّتی فَقالَ اِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ یَأمُرُکَ

أَنْ تَقْرَءَ الْقُرْآنَ عَلَى حَرْفٍ وَاحِدٍ فَقُلْتُ يَا رَبِّ
وَسِّعْ عَلَى أُمَّتِي فَقَالَ إِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ يَأْمُرُكَ
أَنْ تَقْرَءَ الْقُرْآنَ عَلَى حَرْفٍ وَاحِدٍ فَقُلْتُ يَا رَبِّ
وَسِّعْ عَلَى أُمَّتِي فَقَالَ إِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ يَأْمُرُكَ
أَنْ تَقْرَءَ الْقُرْآنَ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرُفٍ یعنی فرمود رسول خدا
صلّی الله علیه وآله که آمد مرا آینده یعنی کسی از جانب خدا پس
گفت اینکه خدای تبارک وتعالی امر میفرماید تورا باینکه
قرائت کنی قرآن را بیک طریق پس عرض کردم ای پروردگار
من وسعت ده برامّت من پس آن شخص گفت که خدای عزّ وجلّ
امر میفرماید تورا که قرائت کنی قرآن را بیک نسق پس عرض کردم
ای پروردگار وسعت ده برامّت من پس گفت بدرستیکه خدای
عزّ وجلّ امر میکند تورا که قرائت کنی قرآن را بر هفت وجه زیرا
که احمد بن هلال که در طریق این حدیث است مذموم است بغلوّ
ونصب و ورود توقیع در لعن او واما آنچه عامّه روایت کردند
از پیغمبر صلّی الله علیه وآله که فرمود نَزَلَ الْقُرْآنُ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرُفٍ

کُلُّهَا شَافٍ كَافٍ پس رسیده از پیغمبر واوصیاء کرام
صلوات الله علیهم اجمعین اخباری و در بیان سبعة
احرف که بحسب بعضی از آنها مراد این است که از برای
قرآن است هفت تفسیر ومعنی وبحسب بعضی از آنها مراد
از هفت احرف امر است وزجر است وترغیب وترهیب
وقصص ومثل وجدل وبحسب بعضی زاجر وآمر وحلال وحرام
ومحکم ومتشابه وامثال وغیر اینها چنانچه مفسّرین بعضی
گفته اند مراد از او هفت لغت است وبعضی گفته اند وعد
ووعید وحلال وحرام ومواعظ وامثال واحتجاج وبعضی
گفته اند حلال وحرام وامر ونهی وخبر ما کان وخبر ما هو
کائن بعد وامثال واما فرمایش شهید ثانی در مقاصد العلیة
که تمام قراءات عشره از نزد خدا است که روح الامین فرود
آورده او را بر قلب سیّد المرسلین دعوائی است که اگر نگوئیم
دلیل است بر خلاف وچنانی که ظاهر شد میگوئیم دلیلی بر او
نیست بلکه خودش قائل است که فعلاً تمام آنها متواتر نیست

در بعض معیّن را هم غیر نمیگوید که متواتر است بلکه موصوف
بودن قرآءات سبعه یا عشره را بمتواتر بودن باین میداند
که مشتمل است بر متواتر چنانکه میفرماید در آن کتاب قبل از
این دعوی بچند سطر وَاعْلَمْ اَنَّهُ لَیْسَ الْمُرَادُ اَنَّ
كُلَّ مَا وَرَدَ مِنْ هٰذِهِ الْقِرَاءَاتِ مُتَوَاتِرٌ بَلِ الْمُرَادُ
اِنْحِصَارُ الْمُتَوَاتِرِ الْاٰنَ فِیْمَا نُقِلَ مِنْ هٰذِهِ الْقِرَاءَاتِ
فَاِنَّ بَعْضَ مَا نُقِلَ مِنَ السَّبْعَةِ شَاذٌّ فَضْلًا
عَنْ غَیْرِهِمْ و پوشیده نیست که معنی ندارد متواتر غیر معیّن
مگر اینکه متواتر برای طائفه باشد و غیر معیّن از برای
طائفه دیگر خلاصه اگر طریق اثبات این مدعی تواتر باشد که
بفرض خودش هم منقطع است واگر چیز دیگر است پس باید
بیان شود تا بدانیم و بعد از منتهی نشدن تواتر بشارع
مقدّس حاجتی نیست در قدح انتهاء تواتر بارباب قرآءات
باینکه بگوئیم راوی هر یک از آنها یکی یا دو تا بوده و فرمایش
صاحب مفتاح الکرامه که رواة آنها کثیر بودند لیکن مشتهر شد

از هر یک آنها دو نفر فائده در تواتر فعلی ندارد از جهت اینکه در
تواتر فعلی شرط است متواتر بودن در تمام طبقات امر ثانی
در فرض انتهاء تواتر قرآءات سبعه یا عشره بشارع مقدّس آیا
اعراب موجوده در مصاحف مجید از شارع است یا نه و در فرض
ثانی آیا مضر است مخالفت در اعراب صادره از شارع بقرآئت
یا نه و بنا بر اوّل آیا اعراب موجوده بمضای معصومین است
یا نه پس کلام در سه مقام است مقام اوّل بدانکه ظاهر ا
صاحب مفتاح الکرامه و صریح بعضی از اهل تفسیر این است
که اعراب موجوده مأثور است و ظاهر از شهید ثانی در مقاصد
العلیّه وجود مأثور است در میانه قرآءات عشره و شیخ
انصاری قدّس سرّه فرموده که دعوای بودن جمیع اعراب موکول
و مفوّض بسوی قواعد عربیّت خلاف ظاهر است بلکه خلاف
مقطوع است زیرا که ظاهر این است که اکثر اعرابات و نقط
محفوظ در سینه ها بوده بسبب قرائت نمودن بر مشایخ خلفاً عن
سلف بواسطهٔ اینکه اهتمام صحابه و تابعین زیاده از این بوده

که مهمل بگذارند اعرابات ونقطه هائی که تلقّی شده از پیغمبر
وبسوی همین مطلب هم ناظر است آنچه که حکایت شده
از بعضی از قرّاء اینکه ائمهٔ قرائت عمل نمیکردند بچیزی از
حروف قرآن بر افشای در لغت واقیس در عربیّت بلکه عمل
ایشان باثبت در اثر واصحّ در نقل بوده وهرگاه ثابت
شود روایت ردّ نمیکند اورا قیاس عربیّت ونه ظهور
در لغت بواسطهٔ اینکه قرائت سنّتی است متّبعه ونیز نقل فرموده
از شهید ثانی وصاحب مدارک که مراد از اعراب چیزی است
که متواتر باشد نقل او در قرآن نه آنچه موافق باشد بعربیّت
بواسطهٔ اینکه قرائت سنّتی است متّبعه لیکن صاحب جواهر
میفرماید که هرکس ممارست کند کلمات قرّاء را علم حاصل
میکند که نیست قراءات ایشان مگر باجتهاد خودشان انتهی
ونقل شده که در صدر اوّل مصاحف اعراب ونقطه نداشت
وابواسود دئلی در زمان معویه لعنه مصحفی را اعراب نمود ویاد از
مطلب میدهد تخطئه نمودن بعضی بعضی از قراءآت را چون سکون

بارِئِكُمْ ويَأْمُرُكُمْ ويُشْعِرُكُمْ ونصب تونا در لیجزی قوما وغیرها
زیرا که اگر مسلّم شود نزد شهید بودن اعراب شایع هرآینه تخطئه
نمیکرد وباید قرار دهند خصم مادّهٔ نزاع را با آثار نبویّه واسانید
متواتره نه اینکه متمسّک شوند در ایراد بیکدیگر بمناسبات اعتبار
وقوانین مختلفه در نحو وصرف چون طعن بر قرائت حمزه تَسَاءَلُونَ
بِهِ وَالأَرْحَامِ بجرّ معطوف بدون اعادهٔ جارّ وعذر با اینکه
این جرّی بر مذهب خودش وغیر خودش از کوفیّین است
وطعن بر ابن عامر در قَتْلَ أَوْلَادَهُمْ شُرَكَائِهِمْ بفصل میان
متضایفین خلاصه میتوان ادّعای قطع نمود باینکه تمام اعراب
از خاتم انبیاء نیست وآن عبارت که عمل نمیکردند بچیزی از
حروف تا آخر آنچه نقل شد منع میکنیم شامل شدن او
مر اعراب را لیکن اعراب نمودن ابواسود دئلی دلالت
ندارد بر ماثور نبودن زیرا که میتوان گفت که وجود کتبی
اعراب در آن وقت شده نه اینکه اعراب ماثور در سینه
محفوظ نبود لیکن ظاهر این است که او بقواعد نحویّه اعراب کرده

چنانکه ظاهر از حکایتی است که در بعض کتب است اَمّا
مقام ثانی پس گفته شده است که اعراب مقوّم کلام نوعی
نیست بلکه مقوّم کلام شخصی است و لذا اگر کسی قرائت کند
دعائی از صحیفهٔ سجّادیّه بیکی از دو اعراب صحیح با عدم علم باعراب
حضرت سجّاد علیه السّلام صدق میکند که او دعای صحیفهٔ
سجّادیّه را قرائت کرده پس اعراب مقوّم قرانیّت نیست و
مقتضای این کلام جواز اعراب است بهر نحوهٔ که موافق با عربیّت
باشد ولو مساعد نشود او را قرائتی از قراءآت لیکن شیخ
مرتضی انصاری قدّس سرّه فرق گذارده مابین اعرابی
که معلوم باشد یا محتمل باشد مأثور بودن او که واجب است
اتباع آن و بین اعرابی که معلوم باشد که از قیاس عربیّت است
که جایز است مخالفت نمودن او و قرائت بنحوهٔ دیگر که صحیح
باشد بحسب قواعد ولو مخالف با تمام قراءات باشد وجا دارد
که گفته شود که اگر اعراب مقوّم است پس باید در صورت عدم
علم احتیاط کرد باستیفاء تمام احتمالات تا درک شود اعراب

صادرهٔ واقعیّه اگر دلیل تنزیلی درین نسبت بیکی از آنها
یا تمام آنها نرسیده باشد و اگر اعراب مقوّم نباشد پس
در صورت قطع با ثور هم مجزی است قرائت بغیر او چه رسد
باحتمال مگر اینکه گفته شود که در صورت قطع یا احتمال تعبد است
چون اجماع بوجوب اتّباع و بعید هم نیست این ادّعا چنانی
که میتوان گفت که ملحوظ نبودن اعراب صادره در صورتی است
که لفظ موضوعیّت نداشته باشد مطلقا اَمّا مقام سوّم
پس گفته میشود که فرمایش امام علیه السّلام در امر بقرائت
کردن بقرائت مردم امر است بمتابعت ایشان در اعراب
پس اعراب موجود در صورت نبودن او از شارع و فرض
مقوّم بودن اعراب ممضای معصومین است لیکن جواب
گفته میشود باینکه اطلاق در مقام بیان این جهت نبوده
بلکه در مقام حذف آن زیادتیهائی بوده که از معصوم می‌شنیدند
اَمر سیّم اینکه آنچه باید مراعات کرد او را در قرائت برای
عنوان قرانیّت و مهون نشدن او حروف و حرکات و سکنات

بنیه کلمه و اعراب اوست اما هیئات حاصله از مراعات امور
معتبره در تجوید در وقت تلاوت نه از مقومات قرآنیت است
مثل حروف و ترتیب آنها و حرکات و سکنات بنیه از جهت صدق
قرآن در صورت اهمال آنها و نه از مصححات اوست مثل موافقت
بقواعد عربیت بلکه از کیفیات ادائیه هستند و گفته شده
که مدخلیت دارند آن امور در نیکو آوردن مطلق کلام قرآن
باشد یا غیر او پس توهم نمود که صادر از خاتم انبیاء
باین هیئات بوده پس لازم است مراعات آن امور
از جهة لزوم اتباع ان بزرگوار مثلاً هیئت صادره از خاتم
انبیاء صلوات الله علیه و آله در اَمَنَتْ طَّآئِفَةٌ مشدد بودن
طاء است بواسطهٔ ادغام تاء در طاء پس ذکر تاء و مشدد
نخواندن طاء مخالف صادر از اوست و قرآن چیزی است
که صادر از اوست بواسطهٔ اینکه دانستی اینگونه هیئات از
مقومات قرآن و مصححات او نیست و اداء نمودن خاتم انبیاء
صلوات الله علیه و علی آله الطاهرین باین کیفیات از امور عادیه

اوست در تکلم نه از امور شرعیه تا اینکه گفته شود واجب است
تأسی نمودن او بر فرض متواتر بودن آن هیئات از او و نیز
ظاهر گردید بطلان توهم اینکه هرگاه مدخلیت داشته باشند
آن امور در مطلق کلام عرب پس مدخلیت دارند آن امور در قرآن
از جهت بودن قرآن از افراد کلام عربی زیرا که فهمیدی که
مدخلیت دارند آن امور در تجوید کلام عربی نه در صحت آن
ولذا متبحرین در این صناعت بسیاری از اوقات در وقت
تکلم مهمل میگذارند مراعات بسیاری از آن قواعد را آری
بعضی از آن امور بعید نیست که تمام عرب همیشه مراعات میکنند
او را چون ادغام اول از متماثلین که ساکن باشد در ثانی که
متحرک باشد در کلمهٔ واحده یا در دو کلمه بلکه گفته شده است
که از ضروریات نطق است و این فردی است از ادغام صغیر
بحسب اصطلاح اهل تجوید زیرا که در اصطلاح ایشان ادغام
صغیر عبارت است از ادخال ساکن در متحرک از متماثلین چون
هَل لَّكَ یا متحدی المخرج چون ادخال دال در تاء و بعکس مثل

قَدْ تَبَيَّنَ و اُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمَا یا متقاربی المخرج چون ادغام
قاف در کاف مثل نَخْلُقْكُمْ وبعید نیست که مراد بسیاری
از فقهاء از ادغام صغیر که قائل شدند بوجوب او بلکه حکایت
شده از محقق ثانی قدس سره نشناختن خلافی را در وجوب
آن همان فرد است نه مطلقا تا شامل شود آن دو فرد دیگر را
بلکه حکایت شده اختلاف قرّاء در ادغام بسیاری از متقاربی
المخرج چون ادغام ذال در جیم چون اِذْ جَعَلْنَا و در زاء
چون اِذْ زَيَّنَ و در سین چون اِذْ سَمِعْتُمُوهُ و در صاد
چون اِذْ صَرَفْنَا و در تاء چون اِذْ تَبَرَّءَ و در دال چون اِذْ
دَخَلُوا پس ابوعمرو وهشام قائل بادغام شده اند وعاصم
ونافع وابن کثیر قائل باظهار شدند وکسائی وخلاد اظهار کردند
از جیم وادغام کردند در ما بقی وخلف ادغام کرده در تاء ودال
واظهار کرده در ما بقی وابن ذکوان ادغام کرده در دال
واظهار کرده در ما بقی چنانکه اختلاف کردند در ادغام دال
قد در حروف هشتگانه یعنی سین چون قَدْ سَأَلَهَا وشین چون قَدْ

شَغَفَهَا وصاد چون لَقَدْ صَدَقَكُمْ وضاد چون فَقَدْ
ضَلَّ وذال چون لَقَدْ ذَرَأْنَا وظاء چون فَقَدْ ظَلَمَ
وجیم چون قَدْ جَمَعُوا وزاء چون وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ
الدُّنْيَا پس عاصم وقالون وابن کثیر اظهار کرده اند وابوعمرو
وحمزه وکسائی ادغام کرده اند وورش ادغام کرده
در ضاد وظاء واظهار کرده در ما بقی وابن ذکوان اظهار
کرده در سین وجیم وصاد وشین وادغام کرده در ضاد
وظاء وذال ودر زاء ازاو باختلاف روایت شده وهشام
اظهار کرده در ظاء وادغام کرده در ما بقی مثل اختلاف کردن
ایشان در ادغام تاء تأنیث در حروف ششگانه یعنی سین
چون اَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ وصاد چون حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ
وثاء چون كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ وزاء چون كُلَّمَا خَبَتْ
زِدْنَاهُمْ وظاء چون حُرِّمَتْ ظُهُورُهَا وجیم چون كُلَّمَا
نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ پس عاصم وقالون وابن کثیر اظهار کرده اند
وابوعمرو وحمزه وکسائی ادغام کرده اند وورش اظهار کرده

در ظاء وادغام کرده در ما بقی وابن عامر اظهار کرده در سین
وزاء وادغام کرده در طاء وثاء ودر صاد ادغام کرده در قوله
تعالی حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ لیکن در هُدِّمَتْ صَوَامِعُ باختلاف
ازاو روایت شده ودر جیم نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ اظهار کرده ودر
وَجَبَتْ جُنُوبُهَا مختلف است روایت ---- ازاو ومثل اختلاف
ایشان در ادغام لام هَلْ و بَلْ در حروف هشتگانه یعنی تاء چون
لَّا تَأْتِيهِمْ بَغْتَةً هَلْ تَنْقِمُونَ وثاء چون هَلْ ثُوِّبَ الْكُفَّارُ
وظاء چون بَلْ ظَنَنْتُمْ وزاء چون بَلْ زَعَمْتُمْ وسین چون بَلْ
سَوَّلَتْ لَكُمْ ونون چون هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ وطاء
چون بَلْ طَبَعَ اللهُ وضاد چون بَلْ ضَلُّوا پس کسائی ادغام
کرده در تمام ونافع وابن کثیر وابن ذکوان وعاصم اظهار کرده
در تمام وابو عمرو ادغام کرده در فرمایش خدایتعالی هَلْ تَرَى
که در سورهٔ ملک والحاقه هست واظهار کرده در ما بقی وهشام
اظهار کرده نزد نون وضاد ونزد تاء در سورهٔ رعد وادغام کرده
در ما سوای آنها وحمزه ادغام کرده در ثاء وسین وتاء وباختلاف

روایت شده ازاو نزد طاء در فرمایش خدای تعالی بَلْ طَبَعَ
در سورهٔ نساء ودر شاطبیه نقل کرده عدم خلاف در ادغام
ذال اذ در ذال چون اِذْ ذَهَبَ ودر ظاء چون اِذْ ظَلَمُوا
وادغام دال قد در دال چون قَدْ دَخَلُوا ودر تاء چون
قَدْ تَبَيَّنَ چنانکه معلوم گردید عدم اشکال اولین از
موردین در سابق پس گمان نرود که تمام قواعد تجوید متفق
علیهاست بلکه بعضی چنین است وبعضی مختلف فیها وخالی
از مناسبت نیست ذکر پارهٔ از آن قواعد پس میگوئیم که نقل
کرده اتفاق قراء سبعه را در ادغام تنوین ونون ساکنه
که در آخر کلمه واقع شده باشد در حروف یرملون در راء ولام
بی غنه ودر ما بقی با غنه لیکن خلف ادغام کرده در واو ویاء
بدون غنه واتفاق ایشان در اظهار آن دو نزد حروف
حلق که عبارت باشد از هاء وهمزه وعین وغین وحاء وخاء
واخفاء آنها یعنی متوسط میانهٔ ادغام واظهار با بقاء غنه در
ما بقی چه متصل باشد نون با آنها در کلمهٔ واحده یا منفصل باشد

باینکه آن حروف در کلمهٔ دیگر باشد و در اظهار نون ساکن
که واقعهٔ قبل از یاء هم باشد در کلمهٔ واحده چون دُنْیا یا قبل
واو باشد چون صِنْوان تا اینکه مشتبه بمضاعف نشو
و در مقلوب شدن آنها نزد باء بمیم چون مِنْ بَعْدِهِمْ
وَصُمٌّ بُكْمٌ و در سراج القاری ادّعاء کرده اتّفاق سبعه را
بر مدّ دادن حروف مدّ یعنی واو ساکن ما قبل مضموم والف
ساکن ما قبل مفتوح و یاء ساکن ما قبل مکسور که واقع شده
باشند قبل از همزه در متّصل چون سُوٓءَ وسآءَ وسِیٓءَ و در شاطبیه
اَدْنٰی مدّ است در این صورت بنحوهٔ ارسال مسلّمات امّا هر گاه
هر گاه حرف مدّ بعد از همزه ثابت یا تغییر داده شده بنقل یا
تسهیل یا بدل باشد پس ظاهر او اتّفاق قرّاء است بر قصر
مگر ورش که روایت مدّ هم علاوه بر قصر از او شده الّا یاءِ
اسرائیل که او را بمدّ قرائت نکرده و نیز نقل کرده اتّفاق
قرّاء را در مدّ ما قبل ساکن بسکون لازم چون ضالّین و دابّة
و امّا هر گاه مصاحب با اشمام باشد پس حکم او مدّ است

نزد جمیع قرّاء بمدّ طویل یا بمتوسط و امّا هر گاه ساکن باشد بسکون
عارضی از جهة وقف چون الرَّحِیمْ و عٰالَمِینْ و یَوْمِ الدِّینْ
پس در سراج القاری است که هر گاه مصاحب باشد وقف
با روم پس حکم او قصر است و برای جماعتی اقتصار نمودن
بمدّی است که در خود حرف مدّ است یعنی قصر است خلاصه
هر گاه وقف کرده شود بر مثل عالمین و ینفقون پس از برای
قرّاء سه وجه است قصر و توسّط و مدّ با اسکان مجرّد و در روم
و اشمام نیست و هر گاه وقف شود بر مثل یَوْمِ الدِّینِ و حذر
الموت و فارهبون پس در او از برای تمام قرّاء چهار وجه است
قصر و توسّط و مدّ با اسکان مجرّد چنانکه گذشت این
سه وجه چهارم روم با قصر و هر گاه وقف شود بر مثل نستعین
پس در او هفت وجه است آن سه وجه اوّل بدون اشمام و آن
سه وجه با اشمام این شش وجه هفتم روم و او منحصر بقصر است
و نیز ظاهر از شاطبیه و سراج القاری اتّفاق قرّاء است بر
اینکه هر گاه حرف مدّ بعد از ساکن صحیح باشد چون قرآن

پس قصر است و همچنین هرگاه حرف مدّ بعد از همزهٔ وصل باشد
چون ایت و امّا حروف مقطّعهٔ واقعه در اوائل سور پس بحسب
شاطبیّه و سراج القاری آنها چهار قسمند آنکه بر سه حرف است
و وسط او حرف مدّ است چون نون و میم و لام پس مدّ داده
میشود بدون خلاف و آنکه وسطش حرف مدّ و لین نیست چون
الف که وسطش لام مکسوره هست پس او مقصور است بدون
خلاف و آنکه وسطش حرف لین باشد یعنی حرف علّة که حرکت
ماقبلش مناسب با او نباشد یعنی واو غیر ماقبل مضموم و یاء
غیر ماقبل مکسور چون عین پس در او دو وجه است قصر و مدّ
و آنکه بر دو حرف است چون یا و را و طا پس او مقصور است
بدون خلاف و نقل کرده در سراج القاری عدم خلاف را
از قرّاء در صورت وصل در ترقیق راءِ مکسوره و تفخیم راءِ مضمومه
مگر اینکه از برای ورش در او مذاهبی است و همچنین
در راءِ مفتوحه تفخیم است از برای تمام قرّاء مگر از برای کسی که
اماله کند در بعضی از مواضع و نیز از برای ورش در او مذاهبی است

ونقل نموده اتّفاق سبعه را در شاطبیه در ترقیق راءِ ساکنهٔ
ماقبل مکسور و تفخیم رائی که بعد از او حرف استعلا باشد
یعنی قاف و ظاء و خاء و صاد و ضاد و غین و طاء و اختلاف را
در قوله تعالی وَكُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ و تفخیم است نزد تمام
قرّاء در راء ماقبل مکسور بکسرهٔ عارضی چون کسره برای التقاءِ
ساکنین مثل اِنِ امْرُؤٌ در حکم اوست کسره همزهٔ وصل مثل امرئة
و ماقبل مکسور در کلمهٔ دیگر مثل فِی الْمَدِیْنَةِ امرئة و در حکم اوست
واقع بودن بعد از حرف جرّ مثل رسول و در صورت وقف
باسکان هرگاه ماقبل مکسور باشد چون مقتدر یا اماله شود
یا بعد از یاءِ ساکنه چون قدیر پس حکم او ترقیق است نزد جمیع
قرّاء بحسب نقل شاطبیّه و سراج القاری و در غیر اینها تفخیم است
و نیز نقل کرده در او اتّفاق را در تفخیم لام لفظ جلاله
هرگاه بعد از فتحه یا ضمّه باشد چون قَالَ اللّٰهُ وَقَالُوا اللّٰهُمَّ
و در ترقیق او هرگاه بعد از کسره باشد چون بِسْمِ اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ
وَمَا يَفْتَحِ اللّٰهُ و حکایت کرده از ورش تفخیم لام را هرگاه

مفتوح باشد و قبل او صاد باشد یا طاء یا ظاء وانها هم
یا ساکن باشند یا مفتوح مثل عَلٰی صَلَاتِهِمْ وَاَصْلَحُوا
وَيُصَلَّبُوا وَمَطْلَعِ الْفَجْرِ وَظَلَّ وَجْهُهُ وَطَلَّقَكُنَّ
و ترقیق را هر گاه لام مضموم یا مکسور یا ساکن باشد و یا این حروف
مضموم باشند یا مکسور اَمَّا اماله پس جواز او منقول است
از حمزه و کسائی در الف منقلب از یاء چون هدی و اشتری
و هدایهم و هوی و در الف تأنیث چون دنیا و تقوی و احدی
و ملحق شده باو الف موسی و عیسی و یحیی و در مثل سکاری
و یتامی نیز و در اَنّٰی و متی و عسی و بلی مثل اَنّٰی يُؤْفَكُونَ
وَمَتٰى هٰذَا الْوَعْدُ و عَسٰى رَبُّنَا و بَلٰى مَنْ كَسَبَ و در انچه
رسم کرده میشود بیا مگر پنج کلمه از اسم لدی و از فعل چون
ما زکی و از حرف عَلٰی و اِلٰی و حَتّٰی و در ثلاثی مزید فیه چون
زَکّٰاهَا و اَنْجٰی و ابْتَلٰی و اَمَّا وقف بروم و اشمام پس
منقول است جواز آنها از ابی عمرو و حمزه و کسائی و عاصم یعنی
با اجازه ایشان وقف باسکان و معنی روم شنوانیدن شخص

نزدیک است بصوت خفی حرکت متحرک را در حال وقف بعبارة
دیگر اظهار بعض حرکت است چنانکه بعضی گفته اند باقی گذاردن
ثلث حرکت موقوف علیه و انداختن دو ثلث او است و معنی
اشمام دو لب برهم نهادن است چون وقت تنطق بضمه پس
اشمام را نابینا نمیفهمد بخلاف روم که اگر نزدیک باشد میفهمد
و مورد اشمام ضمّ و رفع است و مورد روم آن دو و جرّ و کسر است
پس معلوم شد که اگر حرکت فتح و نصب باشد متعین است وقف
بسکون آری حکایت شده از سیبویه و سایر نحویین روم هم
نیز لیکن قرائت نشده و اگر رفع و یا ضمّ باشد جایز است وقف
بسکون و وقف بروم و وقف باشمام و هر گاه حرکت جرّ
و یا کسر باشد جایز است وقف بسکون و وقف بروم و در شاطبیة
و سراج القاری است که روم و اشمام داخل هاء تانیث میشود
یعنی آنچه رسم او بهاء میشود چون رحمة نه آنچه رسم بتاء میشود چون
بقیت الله و در میم جمع و حرکت عارضی داخل نمیشود و اما ادغام
کبیر پس نقل شده از ابی عمرو و حسن و ابن محیصن و اعمش حقیقة

و ساکن کردن متحرک است و بعد ادخال او در حرف مثل خود
در یک کلمه چون مَنَاسِكَكُمْ و سَلَكَكُمْ و در دو کلمه چون یعلم
مَا فِيهِ هُدًى و یا در حرف متقارب و چون قاف در کاف مثلا
وحصول اطّلاع تام برای طالب موقوف است برجوع بکتب مکتوبه
در آن علم و توهّم نرود که هرچه در کتب تجوید مذکور است بگوئیم
مدخلیت در حسن ادا دارد بلکه ممکن است که پارهٔ از اختلافات
در آن امور از روی اختلافات در لغات باشد مثلاً ادغام
کبیر یا ادغام متقاربین چون ذال معجمه در تاء مثل اتَّخَذْتُم سَوَاءٌ
حکم بحسن او کرد و کیف کان بحسب آنچه که مذکور شد در اوّل
مبحث ولازم متابعت عرب است در اداء حروف اعمّ از اینکه
آن حروف اصلیه باشند یا نه مثلاً اگر فرض شود که تمام عرب
تلفظ میکنند نون ساکنه را بلام مطلقا بسبب ادغام مثل آن
لا پس نباید گفت که اصل نون است نه لام پس تلفظ بنون هم
جایز است بخلاف اینکه بعضی هم بنون تلفظ کنند یا اینکه
در وقت حسن اداء بلام تلفظ کنند نه مطلقا از جهت صدق

کلام عربی در صورت تلفظ بنون در این هنگام و مدخلیت
ندارند مخارجی که تعیین کرده اند در کتب تجوید مگر در اداء و
موضوعیتی ندارند پس اگر فرض شود که بعضی از آن حروف
ادا شود از غیر مخرجی که معیّن شده از برای او پس مثل این است
که ادا شده باشد آن از مخرج معیّن و لازم نیست متابعت در
کیفیت اداء مثلاً هرگاه فرض شود که تمام عرب راء مفتوحه را
بتفخیم ادا میکنند پس ملتزم نمیشویم بلزوم تفخیم آری بعضی از امور
مدخلیت در صحت دارند مثل وقف بسکون و وصل بحرکت ولهذا
اینکه در صورت مخالفت هم صدق کلام عربی میکند لیکن اطلاق
میشود بر او عربی ملحون لیکن این در صورتی است در این مثال
که تمام عرب وقف نکنند مگر بسکون و وصل نکنند مگر بحرکت اما
هرگاه لغتی باشد وصل بسکون و وقف بحرکت چنانیکه حکایت
شده پس اشکالی در صحّت هم نیست و لذا حکایت شده از
کاشف الغطاء قدّس سرّه که فرموده وَلَوْ وُقِفَ عَلَى الْمُتَحَرِّكِ
اَوْ وُصِلَ السَّاكِنُ اَوْ فُكَّ الْمُدْغَمُ مِنْ كَلِمَتَيْنِ اَوْ قُصِرَ الْمَدُّ

قَبلَ الهَمزَةِ اَوِ المُدغَمِ اَو تَركَ الاِمالَةِ وَالتَّرقِيقِ
وَالاِشبَاعِ وَالتَّفخِيمِ وَالتَّسهِيلِ وَنَحوِهَا مِنَ المُحَسِّنَاتِ
فَلَا بَاسَ امر چهارم اینکه حکایت شده از علامه
قدس سره که فرموده در کتاب منتهی وَاَحَبُّ القِرَائَةِ اِلَيَّ مَا
قَرَءَ عَاصِمٌ مِن طَرِيقِ اَبِي بَكرِ بنِ عَيَّاشٍ وَطَرِيقِ اَبِي عَمرِو
بنِ عَلَاءٍ فَاِنَّهُمَا اَولَى مِن قِرَائَةِ حَمزَةَ وَالكِسَائِيِّ لِمَا
فِيهِمَا مِنَ الاِدغَامِ وَالاِمَالَةِ وَزِيَادَةِ المَدِّ وَذَلِكَ
كُلُّهُ تَكَلُّفٌ وَلَو قُرِئَت بِهِ صَحَّت صَلوتُهُ بِالاِتِّفَاقِ
یعنی و محبوبترین قرآءات بسوی من چیزی است که عاصم قرائت
کرده بروایت ابی بکر بن عیاش و طریق ابی عمرو بن علا بسبب
اینکه آن دو اولی است از قرائت حمزه و کسائی از جهت بودن
در این دو قرائت از ادغام و اماله و زیادتی مد و تمام اینها
تکلف است و اگر قرائت کرده شود با و صحیح است نماز بدون
خلاف پوشیده نماناد که ابو عمرو بن علاء خودش در عرض عاصم است
در روایت از عاصم ندارد و چنانیکه حکایت شده قرائت کرده

بر بسیاری از تابعین پس نتوان گفت که لفظ طریق ابی عمرو بن
علاء در کلام علامه قدس سره عطف است بطریق ابی بکر بن
عیاش چنانیکه ابتداءً بنظر می آید پس باید گفت عطف است
بلفظ ما در ما قرئه یعنی محبوبترین قرآءات بسوی من قرائت
عاصم است بطریق ابی بکر و آنچه که روایت شده از ابی عمرو بن
علاء که قرائت ابی عمرو را در عرض قرائت عاصم فرموده باشد
چنانی که لفظ فَاِنَّهُمَا ظاهر در تعدد است لیکن این سخن خالی
از نظر نیست زیرا که چنانی که شناختی در قبل از ابی عمرو ادغاماتی است
چند و ممکن است که عبارت ابن علاء از غلط نساخ باشد و در اصل
عبارت نبوده جز ابی عمرو چون حفص نام که راوی دیگر عاصم است
مکنی با بی عمرو است و کیف کان پس گفته شده که ترجیح دادن علامه
قرائت عاصم را از جهت اینکه اماله و ادغام و زیادتی مد در قرائت
او نیست با اینکه قرآءات را متواتر میداند تا بشرع مقدس
ترجیح بغیر دلیل است و مثل ترجیح بعضی از افراد واجب مخیر است
بر بعض دیگر از جهت سهولت بر مکلف و اینگونه ترجیح معهود از علماء

نیست لیکن مخفی نماناد که اگر علامه قدس سره قائل بتواتر شده باشد تا بشارع مقدس آنچه از جوهر لفظ است متواتر میداند نه آنچه از کیفیات اداء است ونیز حکایت شده از مناقب آل شهر آشوب که گفته قَالُوا اَفْصَحُ الْقِرَاءاتِ قِرَائَۃُ عَاصِمٍ لِاَنَّهُ اَتٰى بِالْاَصْلِ وَذٰلِكَ اَنَّهُ يُظْهِرُ مَا اَدْغَمَهُ وَيُحَقِّقُ مِنَ الْهَمْزَةِ مَا لَيَّنَهُ غَيْرُهُ وَيَفْتَحُ مِنَ الْاَلِفَاتِ مَا اَمَالَهُ غَيْرُهُ یعنی گفته اند که فصیح ترین قراءات قرائت عاصم است بواسطهٔ اینکه او اتیان باصل نموده واین بجهة این است که او اظهار کرده آنچه غیر او ادغام کرده ومحقق داشته از همزه آنچه را که غیر او بواو یا یاء قرائت کرده وفتح صوت کرده از الفها آنچه را که غیر او اماله نموده پس راه ترجیح قرائت عاصم نزد خاصه معلوم گردید واما عامه پس ممکن است که راه ترجیح همان باشد که در کلمات خاصه هست ودر سراج القاری است که عاصم تابعی هست وقرائت کرده بر عبد الله بن حبیب سلمی وزر بن حبیش اسدی وآنها قرائت کرده اند بر عثمان لعنه وعلی صلوات الله علیه وابی وزید وآنها بر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم وعلی آله الطاهرین

مِنَ الْمُؤَلِّف

این آخر چیزی است که اراده کردیم وارد ساختن او را در این مختصر وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ اَوَّلاً وَآخِراً وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وملتمس از برادران ایمانی خود هستم که اگر خللی یا اشتباهی را ملتفت شوند بدیدهٔ لطف اغماض نمایند بواسطهٔ اینکه غیر معصوم ایمن از آنها نیست وممکن نشد که دست از کارهای دیگر برداشته وبیکدل توجه داشته باشم در این تألیف پس نوشته شده با عدم فراغت بال وضیق مجال وباتمام رسید در روز بیست ونهم شهر جمادی الاولی سنه ۱۳۳۱

باتمام رسید صورت خط مؤلف دام افضاله ونقل من نسخة الاصل

وكان الفراغ في الثامن من شهر جمادى الثانية

سنه احدى وثلثين وثلثمائة بعد الالف (۱۳۳۱)

من الهجرة المقدسة على مهاجرها وآله

الف الآف السلام والتحية

مطبع الٰهی تبریز

صورت غلطنامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۲	۵	من زمان	من در زمان
۱۲	۶	شمس را وخشک	شمس وخشک
۱۳	۳	با آنها از جهت	با آنها این از جهة
۱۳	۳	این است	آن است
۱۳	۴	احادیث بسیار است	احادیث در این باب بسیار است
۱۶	۴	با اینکه خارق	با خارق
۲۲	۱۰	که خیال کرده میشود بسوی او که راه میرفتند	که خیال افتاده میشود بسوی او که آنها از پیش ایشان راه میرفتند
۲۶	۶	که حجة الله	که حجت حجة الله
۲۷	۱	علیه السلام عرض کرد	علیه السلام که عرض کرد
۲۷	۱۰	بانداختن	یا انداختن
۳۰	۷	هست تعریف او واین نحو	هست باین نحو
۳۴	۸	و فرموده این است	و فرموده قطب این است
۳۵	۴	یکی اجزاء	یکی آنکه اجزاء

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۷	۵	اینکه او ناقص [illegible]	اینکه او ناقص [illegible]
۳۸	۴	بروز کنند این چه	بروز کند که گذشته داشته باشد این چه
۴۳	۹	با یکدیگر برابر و پنهان	با یکدیگر برابر و در پنهان
۶۳	۱۰ و ۱۱	خبر دادن تکذیب	خبر دادن آنحضرت تکذیب
۸۰	۱۳	و دین حق را تا غالب	و دین حق تا غالب
۸۲	۵	مراجعت جنگ تبوک	مراجعت از جنگ تبوک
۹۲	۱۳	اگرچه دلیل است لیکن تحدی	اگرچه دلیل است لیکن او امری است قائم بمجموع و حال آنکه تحدی بسوره هم
۹۴	۶	سزاوار بود کلام نازل بیاورند	سزاوار بود پیغمبر کلام نازلی بیاورد
۹۶	۱	نزاع و فساد هرچند	نزاع و فساد که هرچند
۱۴۲	۳	ایشان را اول مرتبه بهر مخلوقی	ایشان را در اول مرتبه و بهر مخلوقی

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۴۶	۸	باآنحضرت داد و هفت سوره طولانی	باآنحضرت داد هفت سوره طولانی
۱۵۱	۹	و باقی زا برعنه خدا	و باقی از فراعنه را خدا
۱۶۴	۱۳	و مراد این نفرزند	و مراد این نه فرزند
۱۷۵	۴	بر اشرفیت و خاتمیت	بر اشرفیت خاتمیت
۱۷۸	۶	قول کن	کلمهٔ کن
۱۷۸	۱۰ و ۱۱	لما یشقب پس کلمه اشاره باین است که عیسیٰ خلق خداست	لما یشقب و حضرت عیسی هم بدون پدر آفریده شد پس اطلاق کلمه اشاره باین است که حضرت عیسیٰ بایجاد خداست
۱۸۱	۱۵	ثابت است از طرق دیگر چنانی	ثابت است از طریق دیگر چون اجماع چنانی
۱۸۲	۲	متکلما انتهی یعنی	متکلما یعنی
۱۸۲	۴ و ۵	توقف ندارد بر علم بودن قرآن کلام الله و ثبوت او از جهة صدق قول پیغمبر و عدم توقف صدق	توقف ندارد اعتقاد متکلم بودن بر علم بودن قرآن کلام الله و نه فرض ثبوت متکلم بودن خدا از جهة صدق قول پیغمبر [illegible] توقف ندارد اثبات صدق

۴

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۸۸	۱۰	ازلی است گفته پس فرمود	ازلی است فرمود
۱۸۸	۱۴	قرآن هم چنانیکه	قرآن باینکه
۱۸۹	۱۱	کافی است پس معلوم گردید صحت اشتراک	کافی است و ازین رویت صحت اشتراک
۱۸۹	۱۳	غائبین نیست چنانیکه	غائبین نیست و به چنانیکه
۱۹۴	۱۴	کلام که عدم صحت کذب	کلام که قطع بعدم کذب
۱۹۴	۱۳ و ۱۴	قبیل آنکه دلیل از جهة نادب است	قبیل آنکه پس عدم اطلاق [illegible] مخلوق از جهة ادب است
۱۹۵	۱۰	جز خبری است	جز آن خبری است
۱۹۵	۱۱	که فرمود و لیس	که فرمود در او و لیس
۱۹۸	۴	محتاج بمشخص است پس	محتاج بمشخص است و نیست در خارج جز شخص پس
۲۰۱	۱۱	بواسطهٔ این قول	بواسطهٔ اینکه این قول
۲۱۰	۹	مقدمهٔ حصول او و اگر صدق	مقدمهٔ حصول و وقوع فعل ناچار بعد از اراده غیر از مضطر بودن فاعل است بعد از فعل اراده و عدم اضطرار بدیهی است بصورت اراده و لکن تحقق [illegible] بوجدان

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۱۰	۱۵	وجود رادع ازمعرفت	وجود رادع ازجهة بیان معرفت
۲۱۲	۱۱	عبارت تجرید هم ناظر باین است که تعقل	عبارت تجرید هم ممکن است که ناظر باین باشد که تعقل
۲۱۳	۸	علی ای حال راه ندارد	علی ای حال جهة ندارد
۲۱۵	۵	از جهة لزوم تحیز	حاشیه

حاشیه

از جهة آنکه تحیز تبعیت
از نسبت بسوی مکان
و عبارة اخرای این است و آنکه
معنی قیام شیء بشیء دیگر تبعیت داشتن آن شیء است
در تحیز پس لابد است محل از تحیز و از جهة اینکه عرض خود
تحیزی ندارد بعضی قائل شده اند بعدم قیام عرض بعرض پس یک بنا
قائلند بقیام عرض بعرض یا قائل نیستند بلزوم تحیز از برای محل جهت بنا نقض
کرده اند بقول زیادتی صفات باری تعالی با وجود تحیز نداشتن او و قیام صفات باو
با اینکه قائل شده اند باینکه در عرض هم که محل است تحیز
نفی است

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۱۵	۷	مستند دوام اقتضاء	[illegible]
۲۱۵	۸	عرض نیز	عرض نیز بودن محل

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۱۵	۱۲	حوادث علامة حق	حوادث و نیز علامة حق
۲۱۵	۱۳	در ذات تغیر و جهت	در ذات خدا تغیر و جهت
۲۱۶	۱	کمال است محال است	کمال است پس محال است
۲۱۷	۱۳	تعالی از جهت آن امر	تعالی و از جهت التزام آن امر
۲۱۸	۳	و قدیمند چنانکه	قدیمند علاوه براینکه
۲۴۰	۱۳	عمل کرده نمیشود	عمل کرده شود
۲۴۲	۸	در ما سوای او را و گفتن	در ما سوای او را و عدم امکان تمسک از روی اختیار بعد از گفتن
۲۴۲	۱۰	تمسک است مثل اینکه	تمسک است بغیر اختیار مثل اینکه
۲۴۲	۱۳	امام علیه السلام و بعضی	امام علیه السلام است و بعضی
۲۵۵	۳	و سندهای آنها و امثال آنها و مثل اینهاست	و سندهای آنها و مثل اینهاست
۲۷۳	۱۳	هر کس حمل بقرآن کرد	هر کس عمل بقرآن کرد
۲۷۵	۸	بکتاب او و درة نبوی	بکتاب او و در ردّ نبوی

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۷۷	۹	مثلث کند از قرائت	مثلث کند از وقت قرائت
۲۹۵	۱۳	واستخفاف بقرائت قرآن شده	واستخفاف بقرآن قرائت شده
۲۹۵	۱۴	خوانده شده ورثا کرده شده	خوانده شده وامام رثا کرده شده
۳۰۰	۱۴	باو وبعضی تصور کرده اند	باو ومیگوئیم از جهت خواهش ملتمس تألیف که بعضی تصور کرده اند
۳۰۲	۵	وجهنم دار ثواب	وجهنم و دار ثواب
۳۰۶	۱۱	در اعلی درجهٔ دینشان که بیرون	در اعلی درجهٔ دینشان باینکه بیرون
۳۰۷	۲	فرزندان آدم است	فرزندان آدمند
۳۰۷	۲ و ۳	درصور خودشان باین جایز نیست	درصور خودشان یعنی درصورتهای دواب بسبب اینکه جایز نیست
۳۰۸	۱۱	لکان ثابتاً وفقهاء گفته اند	لکان ثابتاً ونسبت داده شده بفقهاء که گفته اند
۳۱۱	۷	وَاجِبُ الْكِذْبِ	وَاجِبَ الْكِذْبِ
۳۱۲	۶	لازم نیاید حصول قبح زیرا	لازم او حصول قبح نیست زیرا

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۱۲	۱۴	یا قبیح باشد ممکن است	یا قبیح باشد ممکن نیست
۳۱۳	۵	پس مقدار زیادتی	پس بمقدار زیادتی
۳۱۳	۷	مقتضی وآنچه	مقتضی ودرصورت عدم اقتضاء در شر هند مثل فرض تساقط است وآنچه
۳۱۵	۴	که جهة حسن خود	که جهة حسن در خود
۳۲۶	۸	آیا نیست احیا میکند	آیا نیست که احیا میکند
۳۲۷	۳	شما را در تابستان	شما را در زمستان
۳۳۰	۶	خوش نداشته او را	خوش نداشتهٔ او را
۳۳۴	۹	سید ناسید مرتضی	سید ما سید مرتضی
۳۳۶	۲	میگوئیم که ظرف موجود است	میگوئیم که زمان ظرف موجود است
۳۳۶	۳	امر و نهی ولو اینکه در ظرف	امر و نهی در ظرف
۳۴۰	۹	اینکه نبوده وچون آثار	اینکه نبوده ولازم او این است که آثار
۳۴۰	۹	ظاهر میشود در باری تعالی	ظاهر میشود دلیل در باری تعالی

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۴۰	۱۲	معامله کردن خدا است معامله	معامله کردن خدا است
۳۴۲	۴	میکردند با آنها پس	میکردند با آنها که چرا خدا اختصاص داده اهل ایمان را پس
۳۴۸	۶	برای من نه برطرف	برای من نه برای برطرف
۳۵۲	۸	اقتضا دارند پس آنچه را که	اقتضا دارند پس را که
۳۵۳	۹	خدای تعالی را آنچه که عطا کرده علم	خدای تعالی علم
۳۵۵	۱۰	پس وقوع بداء	پس میگوئیم که وقوع بداء
۳۵۵	۱۱	شبهه نخواهد بود	شبهه عدم وقوع نخواهد بود
۳۵۵	۱۳	فرق جا ندارد بداء مطالبی	فرق جا ندارد بداء در مطالبی
۳۵۵	۱۴	مگر مؤکد حکم	مگر مؤکد حکم
۳۵۹	۱۵	در بهشت هستند	در بهشت هستید
۳۶۲	۱۰ و ۱۱	اَحِبّائِہٖ وَاَنبِیائِہٖ وَرُسُلِہٖ	اَحِبّائِہِم وَاَنبِیائِہِم وَرُسُلِہِم
۳۷۰	۱۵	بحسب ظاهر و مرفوعه	بحسب ظاهر آیه و مرفوعه
۳۷۳	۵	که فرموده بود خوردن در ماه رمضان حرام	که فرموده بود خوردن حرام

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۷۷	۱۵	این نیست که این حکم	این است که این حکم
۳۷۷	۱۵	مگر اینکه جعل شود	مگر اینکه جعل حکم دیگر شود
۳۸۰	۷ و ۸	فرموده کیف کان اختلاف	فرموده و کیف کان پس اختلاف
۳۸۰	۹	بوده و آیه اخیره	بوده و این آیه اخیره
۳۸۰	۱۴	گرفته که حکمت آن	گرفته حکمت آن
۳۸۲	۱۵		
۳۸۴	۷	مؤلف گوید که اگر	مؤلف گوید اگر
۳۸۵	۱	تزلزل تحقیق	تزلزل پس تحقیق
۳۸۵	۱۳	لجوا بحکم التی یعنی	لجوا بحکم یعنی
۳۸۷	۱	منتهی شده از مناجات	منتهی شدند از مناجات
۳۸۹	۱	و پیغمبر را دوست	و پیغمبر دوست
۳۹۰	۸	حاصل است کیف کان فرموده	حاصل نیست کیف کان خدا فرموده
۳۹۲	۲	و اگر بگوئی	و اگر بگوئی
۳۹۲	۳	احکام دیگر	احکام دیگر
۳۹۳	۷	نتوان کرد زیرا	نتوان کرد زیرا
۳۹۴	۵	ا بت	او نسبت

[illegible]

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۹۲	۸	نکردن و براین است که برگاه	نکردن است زیراکه هرگاه
۳۹۸	۴	داده شد حاصل	داده شد پس حاصل
۴۰۲	۴	خلاصه عدم ثبوت	خلاصه علاوه عدم ثبوت
۴۰۲	۴	استدلال است چنانی که اگر	استدلال این است که اگر
۴۰۵	۳	فائده نیست در این اقرار	فائده نیست برمی جا تحقیق در این اقرار
۴۰۸	۱۴	علی الخطاء مقید	علی الخطاء و او مقید
۴۱۰	۱۵	ظاهر از اختصاص	ظاهر او اختصاص
۴۱۱	۹	نبودن آنها از آن	نبودن آنها و از آن
۴۱۳	۹	از آنجائیکه فرموده	از آنجائیکه میفرماید
۴۱۳	۱۲	فرض فرموده	فرض میفرماید
۴۱۶	۳	پس گفتن باینکه	پس گفتن او باینکه
۴۱۷	۲	النبی در نماز	النبّی در نماز
۴۱۷	۵	بعد از آن رکعت	بعد از آن دو رکعت
۴۱۷	۶	چنانی که کشف میکند از صحّت این حمل آوردن	چنانیکه آوردن صوم را

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۱۹	۱۱	تلاوت ممسوح از کتاب	تلاوت ممسوخ محسوب از کتاب
۴۱۹	۱۲	سقوط از او نشود	سقوط نسبت باو نشود
۴۲۱	۴	که فرق او	که فوق او
۴۲۲	۳	وارد از روی حکم	وارد و از روی حکم
۴۲۲	۳	عقلی که ترک اصلح	عقلی ترک اصلح
۴۲۲	۵	اهتمام به تحصیل	اهتمام که به تحصیل
۴۲۳	۱	با وجود عدم قطع بمنزلهٔ قطع باشد	با وجود رسیدن عقلش قاطع باشد
۴۲۳	۱	در اثر تا حکم کند	در اثر و حکم کند
۴۲۳	۵	بعاشرت حسن معیشت	بعاشرت و حسن معیشت
۴۲۳	۱۳ و حاشیه	المؤمن که دست برمیدارد	المؤمن وقتی که دست برمیدارد
۴۲۶	۷	توجّه نداشتن	توجّه داشتن
۴۳۹	۴	....	....
۴۴۰	۱۰	مَنْ ذَلَّ	مِنْ ذُلِّ
۴۴۰	۱۱	مَنْ قَلَّ	مِنْ قُلِّ
۴۴۲	۸	بهائم و کفار طریق	بهائم در گفتار طریق

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۴۴	۱۰	قبول اسلام مادرپی	قبول اسلام مادری
۴۴۴	۱۱	پس از حکم آن	پس از حکم آن
۴۴۴	۱۵	بکوفت میشوند حلا	بکوفت میشوند آری اطلاق

[illegible]

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۴۴	۴	حالت مقاربت بخلاف	حالت مقاربت که فایده او استعمال است بخلاف
۴۴۴	۱۱	بر ضر خود	بر ضرر خود
۴۴۴	۱۳	ارعا شود	ادعا شود
۴۴۵	۲	و فراموشی است که اگر یکی	و فراموشی (غفلت) و کم واقع میشود که دو نفر هر دو اشتباه کرده باشند و اگر یکی
۴۵۰	۸	که محکم متکرر نشده	که محکم جزئیت که متکرر
۴۵۷	۱۵	چنانیکه ظاهر منصب انبیائی است	چنانکه او ظاهر از منصب انبیائی است

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۵۹	۹	بالایطاق چاره نیست مذا التزام	بالایطاق و چاره نیست انزا التزام
۴۶۰	۱۳	چیزی را که می آموزد	چیزی را که نیاموزد
۴۶۴	۲	زیرا که کسی دارا	زیرا که کسی که دارا باشد
۴۶۴	۵	غیر ایشان باوجودیکه	غیر ایشان پس باوجودیکه
۴۶۷	۴	تعمد نکرده	تعمد نکرده
۴۷۴	۳	محمول مراد است و در ضمیمه	محمول است بر آنچه که احتمال ندارد و در ضمیمه
۴۷۴	۸	بصدور کلام شیعه	بصدور زیرا که کلام شیعه
۴۷۴	۹	در دلالت مراد بود نه در قطع نشدن بصدور	در دلالت نکردن بر مراد است نه در قطع نکردن بصدور
۴۷۵	۳	ایشان بنا قلین	با ایشان را با ناقلین
۴۷۵	۷	علاوه اینکه	علاوه بر آنها اینکه
۴۷۵	۹	بشناسانند و لو نداند از شناسانیدن	بشناسانند حال آنکه او ملتفت نشود و از شناسانیدن
۴۷۶	۹	بضرورت معلوم نموده هذا	بضرورت معلوم خواهد شد و هذا

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۴۳	۱۰	قبول اسلام مادرپی	قبول اسلام مادر پی
۴۴۳	۱۱	پس از حکم آن	پس از حکم آن
۴۴۳	۱۵	بکوفت میشوند حلاّ اطلاق	بکوفت میشوند آری
[illegible]	۹	[illegible]	[illegible]
۴۴۴	۴	حالت مقاربت بخلاف	حالت مقاربت که فایده او استیلاد است بخلاف
۴۴۴	۱۱	برضر خود	برضرر خود
۴۴۴	۱۳	ادعا شود	ادّعا شود
۴۴۵	۲	و فراموشی است که اگر یکی	و فراموشی است و کم واقع میشود که دو نفر هر دو اشتباه کرده باشند و اگر یکی
۴۵۰	۸	که محکم منکر نشده	که محکم چیزیست که منکر
۴۵۷	۱۵	چنانیکه ظاهر منصب انبیائی است	چنانی که او ظاهر از منصب انبیائی است

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۵۹	۹	بالایطاق چاره نیست هذا التزام	بالایطاق و چاره نیست هذا التزام
۴۶۰	۱۳	چیزی را که می آموزد	چیزی را که نیاموزد
۴۶۴	۲	زیرا کر کسی دارا	زیرا که کسی که دارا باشد
۴۶۴	۵	غیر ایشان باوجودیکه	غیر ایشان پس باوجودیکه
۴۶۷	۲	تعمد نکرده	تعمد نکرده
۴۷۴	۳	محمول مراد است و در ضمیمه	محمول است بر آنچه که احتمال ندارد و در ضمیمه
۴۷۴	۸	بصدور کلام شیعه	بصدور زیرا که کلام شیعه
۴۷۴	۹	در دلالت مراد بودن نه در قطع نشدن بصدور	در دلالت نکردن بر مراد است نه در قطع نکردن بصدور
۴۷۵	۳	ایشان بنا قلین	بایشان و با ناقلین
۴۷۵	۷	علاوه اینکه	علاوه بر آنها اینکه
۴۷۵	۹	بشناساند و لو نداند از شناسانیدن	بشناساند حال آنکه او ملتفت نشود و از شناسانیدن
۴۷۶	۹	بضرورت معلوم نموده هذا	بضرورت معلوم خواهد شد و هذا

صحیح	غلط	سطر	صفحه
قبول[illegible]	قبول اسلام مادرپی	۱۰	۴۴۲
پس ا[illegible]	پس از حکم آن	۱۱	۴۴۲
بکوفت میشوند [illegible]	بکوفت میشوند حلقه اطلاق	۱۵	۴۴۳
[illegible]			
حالت مقاربت [illegible] بخلاف	حالت مقاربت بخلاف	۴	۴۴۴
برضرر خود	برضر خود	۱۱	۴۴۴
از عاشود	ازعاشود	۱۳	۴۴۴
وفراموش است که [illegible] واقع میشود که دو نفر برادر اشتباه کرده باشد و اگر یکی	وفراموسی مست که اگر یکی	۲	۴۴۵
که بحکم [illegible] منکر	که حکم منکر نشده	۸	۴۵۰
چنان که ظاهر از منصب آسیابانی است	چنانکه ظاهر منصب نسبانی است	۱۵	۴۵۷

(۴۵۹)

صحیح	غلط	سطر	صفحه
[illegible] لا ایشان [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible] سیاموزد	[illegible]	[illegible]	[illegible]
زیرا که کسی که دارا باشد	[illegible]	۲	۴۶[illegible]
غیرایشان پس باوجودیکه	غیرایشان باوجودیکه	۵	[illegible]
تعمد نکرده	تعمد نکردد	۲	۴۶۷
محمول است برآنچه که احتمال ندارد و در ضمیمه	محمول مراد است و در ضمیمه	۳	۴۷۲
بصدور زیرا که کلام شیعه	بصدور کلام شیعه	۸	۴۷۴
در دلالت نکردن بر مراد است نه در قطع نکردن بصدور	در دلالت [illegible] قطع نشدن بصدور	۹	۴۷۴
ایشان با ناقلین	ایشان بها قلین	۳	۴۷۵
علاوه بر آنها اینکه	علاوه اینکه	۷	۴۷۵
بشناساند [illegible]	بشناساند ولو هزار [illegible]	۹	۴۷۵
[illegible]	بضرورت [illegible]	۹	۴۷۶

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۷۷	۱۳ و ۱۴	می شناساند اورا بسخنی مراد خدارا باو میگوید	می شناساند باو بلو خدارا بسخنی باو میگوید
۴۷۸	۱۳	از قصور دیگر است	از قصور دیگران است
۴۷۹	۱۲	منع نفرمودن فیض خودرا از بندگان است	منع نفرمودن خدا است فیض خودرا از بندگان
۴۸۰	۶	معلوم شد حال اختلاف	معلوم شد که اختلاف
۴۸۰	۷	فهم متخلّین وتحقیق	فهم متخلّین است وتحقیق
۴۸۱	۱۱	خدا و با ندک تفاوتی موضوعی در حکم صغرای کلیّه کبرای دیگر	خدا زیرا که باندک تفاوتی موضوع حکمی موضوع حکم دیگر
۴۸۲	۵	از جه بیهیات	از بدیهیّات
۴۸۲	۹	می آمدند و بعد از پیغمبر	می آمدند بعد از پیغمبر
۴۸۲	۱۰	در مقام امتیاز حقیت	در مقام احراز حقیت
۴۸۲	۱۴	که میدید که ابی بکر	که میدیدند که ابی بکر
۴۸۴	۲	ولیشمیل	ولیشمعیل
۴۸۹	۳	واوّل عترت	وثانی عترت

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۸۹	۱۰	جامع کمالاتی است گویایی از جانب خدا وصادق	جامع کمالاتی است که گویایی از جانب خداست وصادق
۴۸۹	۱۴	که ممنوع باشد	که مشروع باشد
۴۹۱	۳	میخواهند حکم باشیان	میخواهند وکسی باشیان
۴۹۱	۴	در کور ها بی نوا	در کوچه های بی نوا
۴۹۱	۹	بطرف شمان	بطرف شمال
۴۹۱	۱۰	آیه بعنی خود	آیه بمعنی خود
۴۹۱	۱۳	فرات شید	فرات شهید
۴۹۱	۱۴	نحو اا وّل	نحو که اوّل
۴۹۴	۵	ذٰلِكَ شَهرُ رَمَكَن	ذٰلِكَ شَرطُ الرَّمَكَن
۴۹۴	۱۰	علیهم در بینات	علیهم در صفات
۴۹۴	۱۱	در پا دار اخبار	درباره از اخبار
۴۹۴	۱۲	او این علم	او این است که اعلم
۴۹۴	۱۴	از پشت رچنانی	از پشت سر چنانی
۴۹۴	۱۵	نیبا شد و زمادر	نیبا شد وقتی که از مادر
۴۹۵	۶	ذات الفضول که استوا	ذات الفضول زیرا که استواء
۴۹۸	۳	خصوص حسنین زیاده	خصوص درباره حسین کتر زیاده



صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵۰۷	۴	کراخبار ناطق آنست	که اخبار ناطق است با بجا روا بود
۵۱۱	۵	متواتر بودن و آن هفت	متواتر بودن قراءات سبعه و آن هفت
۵۱۳	۶	گردند بسوی کسی	گردند بر کسی
۵۱۵	۹	متواتر خبر نیست	متواتر چیز نیست
۵۱۸	حاشیه ۱۴	لعل غلو او نسبت ببعضی و عداوت ببعضی	لعل غلو او نسبت ببعضی از ائمه و عداوت او نسبت ببعضی دیگر بوده
۵۱۹	۲	اخباری برخلاف و در بیان	اخباری برخلاف شیعی در بیان
۵۳۱	۹	کرده اتفاق	کرده اند اتفاق
۵۳۱	۱۲	اتفاق ایشان در اظهار	اتفاق ایشان را در اظهار
۵۳۲	۹	در شاطبیة ادنی مد است	در شاطبیة تعیین مد است
۵۳۳	۱	جمیع قر ء بمد	جمیع قراء بمد طویل
۵۳۳	۳	القاری ست	القاری است
۵۳۳	۴	قصر است برای	قصر است و برای
۵۳۳	۵	یعنی قصرست	یعنی قصر است
۵۳۳	۶	پس ز برای	پس از برای
۵۳۳	۷	و در ر وم	و در ا و روم
۵۳۵	۶	امرئة در حکم	امرئة و در حکم